متون آموزشی طرح هجرت/ ۲۶

ره توشه راهیان نور

ویژهٔ بوستان ولایت

(جوانان)

تابستان ۱۳۷۸

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

فهرست نویسی پیش از انتشار : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز آموزش مبلّغین.
ره توشهٔ راهیان نور : ویژهٔ بوستان ولایت (جوانان) تابستان ۱۳۷۸ / مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت). ـ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۸.
۱۸، ۵۱۰ ص. ـ (دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات؛ ۷۹۲ : مسلسل انتشار؛ ۱۳۳۷ : طرح هجرت، متون آموزشی؛ ۲۶.)
ISBN 964 - 424 - 596 - 2 ۱۸/۰۰۰ ریال. ـ شابک ۲ ـ ۵۹۶ ـ ۴۲۴ ـ ۹۶۴
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. اسلام ـ راهنمای آموزشی. ۲. اسلام به زبان ساده. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات. ب. عنوان.
BP ۸/د ۷ ر ۹ ۲۹۷/۰۷

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
مرکز انتشارات

ره توشهٔ راهیان نور
ویژهٔ بوستان ولایت (جوانان)
تابستان ۱۳۷۸

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
همکار فنی و نشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل / تابستان ۱۳۷۸
شمارگان: ۷۰۰۰
بها: ۱۸۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ـ۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶
شبکه اینترنت: BUSTAN @APADANA.COM
شبکه شارح: BUSTAN (تلفن ۴ـ ۷۴۴۱۵۳)

Printed in the Islamic Republic of Iran

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام خمینی«ره»

اگر چنان‌چه عالم مهذب نباشد، و لو اینکه عالم به احکام اسلام باشد، و لو اینکه عالم به توحید باشد، اگر مهذب نباشد، برای خودش و برای کشورش و برای ملتش و برای اسلام ضرر دارد که نفع ندارد.

حضرت امام خمینی«ره»

▣ بچه‌های ما در هر زمانی موافق آن زمان باید تربیت بشوند.

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ خصوصیات مهمی که جوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز می‌بینیم... آن سه خصوصیت عبارت است از: انرژی، امید، ابتکار. این‌ها سه خصوصیت برجسته در جوان است اگر... این سه خصوصیت عمده را درست هدایت کنند، من خیال می‌کنم که خیلی راحت می‌شود یک جوان راه اسلامی را پیدا کند.

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ وقتی با جوانان هستم... احساس من مثل احساس کسی است که در هوای صبحگاه تنفس می‌کند ؛ احساس تازگی و طراوت می‌کنم...

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی می‌شود کرد؛ یعنی در هر سه زمینه ـ هم در زمینه علمی، هم در زمینه‌ی تهذیب نفس، هم در زمینه‌ی ورزش ـ باید در جوانی کار کنید.

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ اساس کار تبلیغ ما باید این باشد اگر در دانشگاه تبلیغ می‌کنیم اگر در نیروهای مسلح تبلیغ می‌کنیم... باید اول بدانیم آن سئوال و استفهامی که در ذهن این جوان هست چیست؟

مقام معظم رهبری«مدظله العالی»

▣ امروز که شبهات گوناگون، سئوالهای گوناگون، استفهامهای گوناگون را تزریق می‌کنند به قشرهای مختلف، علی الخصوص جوانان، مبلّغ دینی بایستی آن شبهه را، آن موج مخرّب و مفسد و مضّر را بشناسد، تا بداند که علاجِ چه دردی را می‌خواهد بکند و کدام خلاء را می‌خواهد پر کند»

پیشگفتار

حمد و سپاس فراوان خدای مهربان را که اول و آخر، و ظاهر و باطن اوست بار دیگر توفیق و عنایت الهی یار شد تاهمچون سالهای گذشته در پیروی از کلام شیوای مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، که فرمودند: «*مسأله تبلیغ یکی از مسائل اساس در حیات اجتماعی است.*» متن حاضر را تدوین و در اختیار شما سروران و مبلغان دین مبین قرار دهیم. امید که این قبس سهم کوچکی در روشن کردن محافل و جلسات نورانی شما داشته باشد.

ره توشه تابستان با تلاشهای خستگی‌ناپذیر و با دقت و سعی فراوان تهیه شده است و عزیزان و دوستان شما تلاش نموده‌اند تا از هر حیث بصورت شایسته و بایسته تدوین گردد که از همهٔ این عزیزان تقدیر و تشکر می‌شود ولی انتظار می‌رود تا شما عزیزان نیز نقطه نظرات خویش را به ما منعکس نمایید تا در جهت بهبود کیفیت حرکت کنیم.

در ضمن از آن‌جا که جایگاه و اهمیت برنامه‌ریزی و هماهنگی در امر تبلیغ بسیار عینی و ضروری است پایه و شروع این جزوات و کتابها می‌تواند تحقیقات علمی و دقیق و وسیعی را در آینده در پی داشته باشد.

و این کتاب نیز نمونه‌ای از این گونه مطالعات است.

امام خمینی‌ﷺ در پیامی در خصوص تبلیغ می‌فرمایند:

«*تبلیغات که همان شناساندن خوبیها و تشویق به انجام آن و ترسیم بدیها و نشان دادن راه گریز و منع از آن است، از اصول بسیار مهم اسلام عزیز است ...*»[1]

و همچنین در دیدار با اعضای شورای عالی تبلیغات اسلامی می‌فرمایند:

«*مسأله تبلیغات ... در این زمان که ما هستیم یک اولویت خاصی دارد*».[2]

عموماً تهیه و تدوین متون تبلیغی برای قشر عظیمی از مبلغان برجسته و زحمتکش و صاحب سبک کاری بس مشکل و طاقت فرساست و پر واضح

۱ـ صحیفه نور: حکم انتصاب ریاست «سازمان تبلیغات اسلامی» سال ۶۱.

۲ـ صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ۲۰، ۱۲، ۶۱.

است که ارضا و برآوردن همه انتظارات امری مشکل و گاه غیر ممکن است لذا سعی ما در این وجیزهٔ مختصر و البته متنوع اتکاء بر نیازهای مشترک تبلیغی است.

و انتظار می‌رود که مبلغین عزیز با شیوه و روشها و مطالعات تکمیلی نهایت استفاده را از این کتاب ببرند انشاء الله .

لذا با عنایت به تاکید حضرت امامﷺ و مقام معظم رهبری (دام عزّه) بر ضرورت عصری و زمانی تبلیغ امید آن داریم که شما نیز تجارب، تالیفات، آثار، کتب، اشعار، مقالات، رثاء، گلچین‌ها، و یادادشتهای مفید خود را با ما در میان بگذارید تا بتوانیم برای استفاده مبلغان دیگر از آن‌ها استفاده نمائیم.

در نهایت از کلیهٔ عزیزان، همکاران، سروران، نویسندگان و تلاشگران تهیه و تدوین این آثار به خصوص مدیر محترم اجرائی ره توشه جوانان حجة الاسلام حمید ملکی و همکاران ایشان نهایت تشکر و قدردانی را می‌نمائیم و در ضمن از کلیهٔ دوستانی که ما را در تهیه و تدوین این کتاب یاری نمودند نهایت سپاسگزاری را داریم.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم سازمان تبلیغات اسلامی

مقدمه:

در سال‌های اخیر از سوی مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) تلاش‌های فراوانی برای آموزش مبلّغان عزیز و تدوین کتب آموزشی و تبلیغی انجام گرفته است. این تلاش‌ها همچنان ادامه دارد و سعی بر آن شده است که هر ساله نقاط قوت و ضعف کتب ره‌توشه بررسی گردد و نتایج ارزیابی‌ها برای ارتقاء سطح کیفیت کتب بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

در تدوین ره‌توشه ویژه جوانان برای تابستان ۱۳۷۸ نیز با استفاده از پیشنهادات و انتقادات مبلّغان گرامی تغییرات لازم صورت گرفت و کتاب به صورت حاضر در اختیار عزیزان قرار گرفت.

کتابی که در دست دارید، شامل دو بخش عمده است:

بخش اول: شامل مباحثی پیرامون مبانی و اصول تربیت و تعلیم نوجوانان و نیز مباحثی در زمینه مسائل تبلیغ و تدریس می‌باشد.

در این‌که دوره نوجوانی و جوانی از حساس‌ترین مقاطع زندگی انسان است هیچ تردیدی نیست و چه بسا ظرافت و پیچیدگی تعلیم و تربیت در این سنین نیز بر اغلب افراد به خصوص مربیان و مبلغان مخفی نباشد؛ اما نکته مهم آن است که تنها واقف بودن به اهمیت و حساسیت کار کافی نیست بلکه باید با اطلاع دقیق از روان‌شناسی این سنین، رهنمودهای کاربردی و دستورالعمل‌های تجربه شده و مطمئن را به کار برد تا قدمی درمسیر تکامل علمی و اخلاقی فرزندان اسلام برداشت. بدون این آگاهی، کار تربیتی به سامان نمی‌رسد و منجر به تجربه‌های تلخ و شکست‌های مکرر می‌گردد.

مبلغین آگاه همواره در پی مطالعه منابع مطمئن و گسترش معلومات خود هستند و طبیعی است که دامنه مباحث فرهنگی جوانان و نوجوانان آن چنان گسترده است که در چند صفحه نمی‌گنجد، اما با توجه به عنوان این کتاب، بر آن شدیم که در زمینه مبانی و اصول تربیت و تعلیم نوجوانان و جوانان مباحثی را از صاحب نظران گرامی گرد هم آوریم تا راهبردهایی هر چند مختصر در اختیار مبلغان عزیز قرار داده باشیم. با وجود این اعتراف می‌کنیم که محدودیت صفحات موجب شد تا حق مطلب به طور کامل ادا نشود ولی ما لا یدرک کله لا یترک کله.

در این بخش ـ همان طور که در فهرست کتاب ملاحظه کردید ـ نُه(۹) گفتار مجزا آمده است که پنج مبحث اول در زمینه اصول، مبانی و نکات دقیق در کار فرهنگی و تبلیغی می‌باشد.

دو گفتار بعدی در باره روش تدریس دو مقوله مهم عقاید و احکام و دو گفتار در مورد خاطرات تلخ و شیرین تبلیغ و نیز نکات و ظرائف کار تبلیغی می‌باشد.

در اینجا بر خود لازم می‌دانیم از اساتید محترم حوزه و دانشگاه که در تدوین مباحث این بخش با ما کمال محبت و همکاری را داشته‌اند تشکر و قدردانی نماییم و توفیق آنان را از درگاه ایزد منان مسألت کنیم.

بخش دوم: شامل سه فصل می‌باشد

فصل اول به عنوان متون درسی ویژه جوانان و شامل پانزده درس می‌باشد و هر درس دارای راهنمای درس، اهداف رفتاری نمودار مطالب، متن درس و سئوالات مربوط و همچنین دارای ضمیمه‌ای شامل مطالب مختلف تحت عنوان«**گوناگون**» است که برای تنوع بخشیدن به جلسات و دروس قابل استفاده می‌باشد.

فصل دوم چند مبحث مورد لزوم سیاسی و اجتماعی مطرح و مورد بررسی را در خود قرار داده است.

فصل سوم با نام «**خورشید قرن**» به مناسبت سال امام خمینی‌ﷺ به بررسی زندگی و ویژگی‌های امام راحل و بیان اندیشه سیاسی و نهضت اسلامی ایشان پرداخته است.

دروس فصل اول در جلسات منظمی که با حضور جوانان تشکیل می‌شود، قابل طرح می‌باشد. مطالب فصل دوم و سوم به منظور استفاده و اطلاع مربیان گرامی تهیه شده است که به فراخور موقعیت و اقتضای حال از آن، جهت آگاهی نسل جوان و سایر اقشار مردم بهره خواهند گرفت.

در این‌جا بر خود لازم می‌دانیم از تمامی مؤلفان گرامی حجج اسلام آقایان علیرضا انصاری، محمود اکبری، سیدجعفر برقعی، داود دهداری، مهدی قاسمی، محمدمهدی ماندگار و حمید ملکی و نیز از مؤلفان ره‌توشه‌های سالهای گذشته که نوشته‌های آنان در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است، تشکر کنیم. همچنین از ویراستار محترم

جناب آقای عباس عبیری و عزیزانی که در امر مشاوره ما را از راهنمایی‌های خود بهره‌مند نمودند قدردانی می‌نماییم.

در پایان برای مبلّغان گرامی در ابلاغ معارف الهی آرزوی موفقیت داریم.

مرکز آموزش مبلغین

طرح هجرت

فهرست مطالب

بخش اول: ۱
نگاهی کوتاه به مبانی و اصول تربیت و تعلیم نوجوانان و مسائل تبلیغ ۱
گفتار اول ۳
ویژگی‌های نوجوان ۳
و شیوه‌های مواجه شدن با مسایل آنان ۳
گفتار دوم ۲۳
نوجوانی، تعریف و ماهیت آن ۲۳
گفتار سوم ۳۵
راهبردهای روان شناختی در هنر تبلیغ و ترغیب جوانان ۳۵
گفتار چهارم ۵۵
طراحی و آموزش فعالیت‌های فرهنگی ۵۵
گفتار پنجم ۶۱
روش تبلیغی فعال وغیر فعال ۶۱
گفتار ششم ۷۱
تبلیغ و شیوه بیان عقاید دینی ۷۱
گفتار هفتم ۸۷
روش تدریس احکام ۸۷
گفتار هشتم ۹۳
خاطرات تبلیغی ۹۳
گفتار نهم ۱۰۳
نکات تبلیغی ۱۰۳

بخش دوم: ۱۱۳
مباحث آموزشی و تحلیلی ۱۱۳
فصل اول ۱۱۵
متون درسی ۱۱۵

درس اول ۱۱۷
افراط، تفریط یا میانه‌روی ۱۱۷
درس دوم ۱۳۳
اسرار موفقیت (۱) ۱۳۳
(خودشناسی، ایمان به هدف) ۱۳۳
درس سوم ۱۴۳
اسرار موفقیت (۲) ۱۴۳
(اعتماد به نفس، اراده‌ای استوار) ۱۴۳
درس چهارم ۱۵۵
اسرار موفقیت (۳) ۱۵۵
(کار وکوشش، استقامت و پشتکار) ۱۵۵
درس پنجم ۱۶۹
اسرار موفقیت (۴) ۱۶۹
(نظم، برنامه‌ریزی واستفاده از فرصت) ۱۶۹
درس ششم ۱۸۱
بزرگ منشی و آزادگی ۱۸۱
درس هفتم ۱۹۱
معراج انسان ۱۹۱
درس هشتم ۲۱۱
اهمیت ارتباط با قرآن ۲۱۱
درس نهم ۲۲۳
عرفان و اخلاق ۲۲۳
درس دهم ۲۵۳
دین‌شناسی ۲۵۳
سرگرمی‌ها ۲۷۶
درس یازدهم ۲۷۷
امامت و رهبری ۲۷۷
درس دوازدهم ۲۹۵

آشنایی با مهدی موعود(عج) ۲۹۵
درس سیزدهم ۳۲۱
ولایت فقیه نگین حکومت اسلامی ۳۲۱
درس چهاردهم ۳۳۳
گواهان فردا ۳۳۳
درس پانزدهم ۳۴۷
شمّه‌ای از ۳۴۷
شایستگی‌ها و بایستگی‌های زن مسلمان ۳۴۷
ضمیمهٔ فصل اول ۳۶۱
گوناگون ۳۶۱
فصل دوم ۳۹۱
گفتارهای سیاسی ۳۹۱
* گفتار اول: ۳۹۳
آموزش تحلیل سیاسی ۳۹۳
* گفتار دوم: ۴۰۹
شبیخون فرهنگی ۴۰۹
* گفتار سوم: ۳۳۵
جامعه مدنی ۳۳۵
* گفتار چهارم: ۴۴۱
بحران بالکان ۴۴۱
فصل سوم ۴۵۱
خورشید قرن ۴۵۱
* گفتار اول: ۴۵۳
زندگینامهٔ امام خمینی ۴۵۳
* گفتار دوم: ۴۶۲
ویژه گی‌های امام خمینی ۴۶۲
* گفتار سوم: ۴۷۹
اندیشهٔ سیاسی امام ۴۷۹

بخش اول:

نگاهی کوتاه به مبانی و اصول تربیت و تعلیم نوجوانان و مسائل تبلیغ

گفتار اول: ویژگیهای نوجوان و راههای مواجه شدن با آن

گفتار دوم: نوجوانی. تعریف و ماهیت آن

گفتار سوم: راهبردهای روان شناختی

گفتار چهارم: طراحی و آموزش فعالیت‌های فرهنگی

گفتار پنجم: روش تبلیغی فعال و غیر فعال و بایدها و نبایدها

گفتار ششم: روش تدریس عقائد

گفتار هفتم: روش تدریس احکام

گفتار هشتم: خاطرات تبلیغی

گفتار نهم: نکته‌های تبلیغی

ویژگی‌های نوجوان
و شیوه‌های مواجه شدن با مسایل آنان

دکتر علی اصغر احمدی

اشاره:

در این مبحث نویسنده‌ی محترم در دو بخش: «خصوصیات نوجوانی» و «توصیه‌ها» مطالب بسیار مفیدی را تهیه کرده است. امید که با مطالعه‌ی دقیق، عملکردهای خود را مطابق با خصوصیات این دوره‌ی حساس تنظیم کنیم و بهترین نتیجه را از فعالیتهای آموزشی و تبلیغی خود بگیریم.

بخش اول ـ ویژگیهای نوجوان

۱ ـ تغییرات شناختی در دوره نوجوانی

دوره‌ی نوجوانی که از حدود یازده دوازده سالگی آغاز می‌شود و در حدود هجده یا نوزده سالگی به پایان می‌رسد، دوره‌ای است که به لحاظ شناختی حائز اهمیت بسیار است. نوجوان در این دوره به رشد و تحول سریعی از لحاظ شناختی می‌رسد. تفکر انتزاعی در او شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد و این تحول به او این امکان را می‌دهد که به شکل فراگیری به مسایل مختلف بیندیشد و نتیجه گیری کند. هرچند که نوجوان در این دوره از تجربه‌ی کافی برخوردار نیست، لکن به لحاظ درک استدلال بزرگترها و نیز نتیجه گیری از مقدمات منطقی به تدریج به سطح بزرگترها رسیده و می‌تواند نقش‌های خود را در این زمینه ایفا کند.

تحول و رشد شناختی شامل جنبه‌های مختلفی است که از آن جمله می‌توان به توانایی نوجوان در درک روابط منطقی، از نوع منطق صوری، اشاره کرد. هر چند که نمی‌توان در این دوره به راحتی منطق را به او آموخت، لکن می‌توان منطقی فکر کردن را از او انتظار داشت.

یکی دیگر از جنبه‌های رشد شناختی عملیات فرضی استنتاجی است. این عملیات به نوجوان کمک می‌کند تا با فرض مقدماتی، نتایجی را به دست آورد. مثلاً نوجوان می‌تواند به کمک این ویژگی فرضهای غیر واقعی کرده و از آنها نتایجی را استنباط کند. مانند اینکه اگر زمین به اندازه یک پرتقال بود، روابط مردم بر روی چنین زمینی چگونه بود؟ این ویژگی هر چند که در منطق صوری به عنوان یک اصل موضوع و مورد اتفاق در نظر گرفته شده است، لکن خود مقوله‌ای است مستقل در رشد فکری یعنی می‌توان فرض کرد که انسان دارای توانایی فرضی استنتاجی نباشد ولی منطق صوری را به خوبی درک کند. منطق صوری در این صورت تنها براساس مقدمات کاملاً واقعی شکل می‌گرفت.

تحولات شناختی نوجوان احتیاج به بحثی گسترده‌تر دارد، لکن در اینجا می‌توان به این نکته تأکید کرد که تحول شناختی نوجوان در این دوره از اهمیت بالایی برخوردار است و می‌باید در مواجهه‌ی با او دقیقاً مد نظر قرار گیرد. باید بگوییم که همین جنبه از تحول است که می‌باید مورد توجه خاص قرار گرفته و از این زاویه با نوجوان ارتباط مؤثر برقرار کرد. گفتگو با او و او را به اندیشیدن و استدلال کشاندن یکی از راههای ضروری برای برقراری ارتباط با او و نیز تأثیرگذاری بر اوست.

۲ ـ نقش عواطف در دوره‌ی نوجوانی

انسان در دوره‌ی نوجوانی، هیجانی‌تر از دوره‌های دیگر عمل می‌کند.

مهمترین هیجان‌هایی که در این دوره‌ی باید مورد توجه قرار گیرند، عبارتند از:

الف) خشم:

نوجوان در مقایسه با دوره‌های قبل، بسیار زودتر عصبانی می‌شود و واکنش نشان می‌دهد. بسیاری از خانواده‌ها، از عصبانی شدن فرزند نوجوان خود خبر می‌دهند. گاه کوچک‌ترین

حرفی نوجوان را عصبانی می‌کند. اغلب اوقات، بدون اینکه علت خاصی برای عصبانیت وجود داشته باشد، نوجوان عصبانی می‌شود. در چنین مواردی به نظر می‌رسد که فشارها و ناکامی‌های بیرون از خانه و یا ناکامی‌هایی که انسان در مقابل افراد قدرتمند تجربه می‌کند، موجب عصبانیت او در داخل خانه می‌شود. عصبانیت نوجوانان، اغلب متوجه کسانی است که در مقابل او ملایم بوده، یا ضعیف‌تر از او هستند، مانند مادر، خواهر و یا افراد کوچکتر منزل.

در این باره باید به این نکته توجه داشته باشیم که بهترین موضع‌گیری در مقابل عصبانیت نوجوان این است که ما در مقابل عصبانیت او عصبانی نشویم و با حفظ خونسردی خود، رفتاری معقول در پیش بگیریم و از عقب‌نشینی در مقابل او و تسلیم خواستهای او شدن، تا حد ممکن، پرهیز کنیم.

ب) یأس:

نوجوان همان‌گونه که به سرعت عصبانی می‌شود، به سرعت نیز در مقابل مشکلات دچار یأس می‌گردد. کوچکترین ناکامی ممکن است او را به این فکر وادارد که از عهده انجام کار مورد نظر به خوبی بر نمی‌آید. گاه یک شکست در یک درس، این فکر را در ذهن نوجوان ایجاد می‌کند که او آن درس را اساساً نمی‌فهمد و یا اینکه نمی‌تواند در آن درس موفق شود. یکی از عللی که نوجوانان در رفتار اجتماعی نمی‌توانند با پختگی عمل کنند، این است که کوچک‌ترین نارسایی در رفتار اجتماعی، آنان را از امیدواری به خود در این زمینه‌ها، دور می‌سازد و با خود می‌اندیشند که افرادی ناتوان و بی‌عرضه هستند، و با این ناامیدی از خود، رفتار آنان را تا مدتها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ج) ترس:

به رغم بالا رفتن تدریجی سن نوجوان، نه تنها ترس‌های او نسبت به سنین قبل کمتر نمی‌شود، که به مجموعه ترسهای او نیز افزوده می‌گردد. ترس از تاریکی، ترس از حیوانات، ترس از مرگ که پیش از این به وجود آمده بودند، اینک با ترسهای خیالی و ترس از اجتماع و غریبه‌ها نیز ترکیب می‌شوند و مجموعه ترسهای نوجوان را کامل‌تر می‌کنند به این ترتیب

نوجوان از یک سو با زیاد شدن ترسهای خود مواجه است و از سوی دیگر می‌خواهد عزت نفس و صلابت خود را نیز حفظ نماید و به این جهت نه می‌تواند اقرار به ترس کند و نه می‌تواند به راحتی ترس‌ها را از خود دور نماید. لذا ناگزیر از رفتاری محتاطانه است که براساس آن دیگران کمتر متوجه ترس‌های او شوند. بهترین راه برای این کار، محدود ساختن روابط، به خصوص با افراد غیر هم سن و سال خود است. هر چند که لاف زدن و خود را قدرتمند جلوه دادن، نیز روشی است که به کمک آن نوجوان می‌تواند بر ناتوانی‌های خود سرپوش بگذارد.

د) محبت:

نوجوان ممکن است در این سن به فردی علاقه‌مند شود. این نوع علاقه‌مندی از علاقه‌مندی‌های سنین بالاتر که می‌تواند موجب تشکیل خانواده شود متفاوت است. نوجوان در این سنین اغلب اوقات به فردی با فاصله سنی زیاد با خود، علاقه‌مند می‌شود. دختران نوجوان به مردانی بیست یا سی ساله و گاه بزرگتر و پسران نوجوان نیز به زنانی در این سنین علاقه‌مند می‌شوند. این علاقه‌مندیها در حقیقت دل بستن خیالی به فردی است که می‌تواند تا حدی نگرانی‌ها و آشفتگی‌های نوجوان را آرامش بخشد. این تصور خیالی پناهگاهی است برای نوجوان.

علاقه‌مندی به هنر پیشه‌های تلویزیونی و سینمایی، علاقه‌مندی به ورزشکاران، به معلمان، و در مواردی افرادی از فامیل و آشنایان و یا همسایگان، از جمله علاقه‌مندیهای موجود در بین نوجوانان است.

۳ـ هویت‌جویی

الف) مفهوم هویت:

هویت عبارت است از چیستی و هویت در مورد انسان و نوجوان این است که بداند کیست، چیست، چه راهی را در زندگی در پیش رو دارد و به کجا می‌خواهد برود. انسان در دوره‌ی کودکی، به مفاهیم زیادی نمی‌اندیشد. او مسافر زندگی است، بدون آنکه به مبدأ و منتهای

راهی که می‌رود، فکر کند. کودک دبستانی در مورد خود و محیط خود حساسیت زیادی نشان نمی‌دهد. برای او در این زمینه سؤالهای زیادی مطرح نمی‌شود. ولی نوجوان در مورد خود حساس می‌شود. گویی این مسافر از خواب برخاسته است و در مورد راهی که می‌رود، به پرس و جو می‌پردازد. من کیستم! اطرافیان من کیستند! چرا اطرافیان من این گونه‌اند و چرا به گونه‌ی دیگری نیستند! به کجا می‌روم! چرا باید به جایی که دیگران برایم در نظر گرفته‌اند، بروم! چرا نباید هدفی دیگر در زندگی داشته باشم! و ... ! سؤالهایی است که نوجوان مطرح می‌کند از این طریق در جستجوی یافتن راه خویش در زندگی است و تا وقتی آن را نیابد، دچار «آشفتگی نقش» خواهد بود.

در جوامعی که پیچیدگی و تنوع رفتاری، زیاد به چشم می‌خورد، الگوهای متعددی در مقابل نوجوان وجود خواهد داشت، که او را در انتخاب یک یا چند الگو برای همانند سازی، یعنی شیوه‌ای برای زیستن با الهام از آن الگوها، با مشکل مواجه می‌سازد. در چنین جوامعی هویت‌یابی نوجوانان با مشکل مواجه می‌شود و گاه تا سنین بیست و پس از آن نیز به تأخیر می‌افتد. «اریکسون» روان‌شناس آلمانی الاصل، معتقد است در اوضاع و شرایطی که نوجوان احساس می‌کند با مسائل عدیده‌ای روبروست که می‌باید در مورد تمامی آنها، در مدت کوتاهی تصمیم‌گیری کند، گاه ناگزیر از ورود به دوره‌ی «تعویق روانی ـ اجتماعی» می‌شود. نوعی دوره‌ی انتظار، که در آن نوجوان یا جوان سعی می‌کند خود را بیابد. برای نمونه برخی جوانان تحصیل در دانشگاه را ترک می‌کنند، تا سفر کنند و یا مشاغل گوناگون را بیازمایند تا پس از آن تصمیم نهایی را برای اینکه چه هویتی دارا باشند، بگیرند.

در جوامع ساده، مانند جوامع روستایی و عشایری، هویت‌یابی نوجوانان با مشکلات کمتری مواجه خواهد بود، زیرا الگوهای موجود در اینگونه جوامع، از تنوع زیادی برخوردار نیستند. در این گونه جوامع معمولاً چند نوع شغل و شخصیت معدود، به منزله‌ی الگوهای قالبی در مقابل نوجوان وجود دارند که نوجوان در برخورد با مشکلات، می‌تواند با آنان همانند سازی کند. از این‌رو، در جوامع ساده‌ی ایران به فراوانی با نوجوانان ۱۴ یا ۱۵ ساله‌ای روبرو

می‌شویم که مانند مردان و زنان آن جامعه رفتار می‌کنند و در جمع آنان و تقریباً همپای آنان رفتار کرده، اظهار نظر می‌کنند. یک نوجوان ۱۴ ساله‌ی روستایی همچون یک مرد بزرگسال در مورد آبیاری و یا درو و نیز به چرا بردن گوسفندان، اظهارنظر می‌کند و با شایستگی دست به عمل می‌زند. به عبارت دیگر باید بگوییم در جوامع ساده، دوره‌ی نوجوانی به لحاظ هویت‌یابی کوتاهتر و در جوامع پیچیده، این دوره طولانی‌تر است.

ب) مقوله‌های هویت:

هویت دارای مقوله‌های متعددی است که مهم‌ترین این مقوله‌ها عبارتند از:

هویت جنسی: یکی از مهم‌ترین مقوله‌های هویت، هویت مربوط به جنس است. یک دختر بداند که یک دختر کیست، چیست و چه رفتارهایی باید داشته باشد و یک پسر نیز ویژگیهای متناسب با جنس خودرا بشناسد. در شرایط عادی و طبیعی یک دختر تمایل دارد دارای نقش یک خانم باشد و یک پسر تمایل دارد نقش یک مرد را ایفا کند. هر چند که برخی از نوجوانان از جنسیت خود راضی نیستند و گاه از اینکه دختر یا پسر هستند، اظهار نارضایتی می‌کنند.

یکی از مسائل بسیار مهم در هویت‌یابی، «هویت‌یابی جنسی» است. وقتی سخن از هویت‌یابی است، می‌باید نوجوان در مورد جنسیت خویش و نقشهای مربوط به آن نیز، به تصور روشنی دسترسی پیدا کند. پسر باید به این نکته واقف شود که مرد کیست و چه خصوصیاتی لازم است داشته باشد. دختر نوجوان نیز لازم است در مورد اینکه زن کیست و چه خصوصیات لازم است داشته باشد، به تصویر روشنی برسد. در این میان وظایف پسر و یا مرد و دختر و یا زن و بالعکس نیز از اجزای این هویت‌یابی است. به عبارت دیگر یک نوجوان، ضمن اینکه باید نقشها و حدود آن را که از لحاظ جنسیت بر عهده اوست، بشناسد، باید به این نکته که چه وظایفی در برابر جنس مقابل دارد نیز، واقف باشد. در صورتی که نوجوان در زمینه هویت جنسی خود به تصور و تعریف روشنی برسد، رفتار او از توازن و تعادل مطلوبی، در این زمینه برخوردار خواهد شد. در غیر این صورت او دچار آشفتگی می‌شود که در این زمینه با مسائل و مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد.

هویت شغلی و تحصیلی:

نوجوانان در مورد اینکه آیا باید درس بخوانند، یا نه و یا اینکه چه شغلی داشته باشند و چه راهی را در پیش بگیرند، از خود سؤال می‌کنند و از این طریق در جستجوی هویت شغلی و تحصیلی خود هستند.

هویت اعتقادی:

این هویت در مورد اعتقاد نوجوان مطرح می‌شود. چرا باید مسلمان باشیم! مسلمان بودن مستلزم چه رفتارهایی است! مسلمان کیست! اگر خدا عادل است، چرا فلان واقعه اتفاق می‌افتد! و بسیاری سؤالهای دیگر.

خلاصه آنکه نوجوان در مورد بسیاری از چیزها از خود سؤالاتی می‌پرسد که مقوله‌های دیگری چون هویت خانوادگی، هویت ملی و هویت سیاسی را می‌سازند.

نوجوان در این سنین در راه شکل دادن هویت خویش در این ابعاد است باید به او کمک کرد که تاپایان دوره‌ی نوجوانی، تا حدی به این هویت‌ها دسترسی پیدا کند و در این راه نیز نباید عجول بود.

۲ـ ارتباط اجتماعی

الف) سازگاری و تعادل اجتماعی:

در کنار مسایلی چون تحول عاطفی نوجوان و نیز مطرح شدن هویت برای او، ارتباط اجتماعی نیز به عنوان مساله‌ای که نیاز به تجدید نظر دارد، وارد میدان می‌شود. ارتباط اجتماعی نوجوان دستخوش دگرگونی می‌شود. کودکی که در دوره دبستان به سادگی ارتباط اجتماعی برقرار می‌کرد، اینک در برقراری این ارتباط، به خصوص با بزرگترها، دچار مشکل می‌شود. به عبارت دیگر، رفتار اجتماعی از سازگاری و تعادل خود در دوره‌ی ابتدایی، خارج می‌شود. سازگاری او با اعضای خانواده دستخوش دگرگونی می‌شود. امر و نهی پدر و مادر را به خوبی نمی‌تواند بپذیرد، وجود خواهران و برادران کوچکتر راگاه نمی‌تواند تحمل کند و با سر و صدای آنان برخوردی خشن می‌کند، در حالی که سر و صدای خودش را امری

عادی تلقی می‌نماید. نوجوان در سازگاری با افراد فامیل و آشنایان دچار مشکل می‌شود، لذا تا حد ممکن سعی می‌کند از آنان دوری کند. این در حالی است که نوجوان، گاه با دوستانش روابطی بسیار نزدیک و صمیمی برقرار می‌کند. این تغییرات را باید به عنوان تغییراتی طبیعی به شمار آورد و با آنها به جنگ و ستیز نپرداخت.

ب) ارتباط با هم‌سالان در مدرسه و اجتماع:

نوجوان در مقایسه با بزرگسال، باید ارتباطات جدیدی را شکل دهد و یا آنها را بسازد، و این ناشی از خروج او از دوره‌ی کودکی و رویکرد وی به بزرگسالی است. کودک دبستانی و پیش دبستانی، مهم‌ترین پایگاه اجتماعی خود را خانواده می‌داند. به همین سبب تنها تلاشی که ممکن است در زمینه‌ی موقعیت اجتماعی خود داشته باشد، داشتن یک موقعیت مطمئن و رضایت بخش در خانواده است.

شاید برای کودک دبستانی، فراتر از خانواده، تنها معلم به عنوان یک فرد اجتماعی اهمیت داشته باشد و او پس از خانواده تلاش می‌کند که در نظر معلم از موقعیت خوبی برخوردار شود. ولی برای نوجوانان، ترک موقعیت خانوادگی و کسب موقعیت اجتماعی، آن هم در میان دوستان و افراد همسن و سال، اهمیت ویژه‌ای دارد. نوجوان می‌خواهد پایگاهی فراتر از خانواده، در میان هم‌سالهای خود بیابد. از این‌رو احتیاج دارد که اطلاعات لازم برای داشتن چنین موقعیتی را کسب کند. مهم‌ترین منبع اطلاعاتی برای نوجوان، دوستان همسن و سال او هستند و نوجوان ناگزیر است ارتباط خود را با آنان حفظ کند و در مدرسه‌ی آنان تعلیم ببیند.

خلاصه آنکه نوجوان در جست و جوی پایگاهی فراتر از خانواده، به سراغ دوستان می‌رود، و اگر خانواده به هر دلیلی موجب گریز نوجوان شود، گروه همسالان، به خصوص گروهی که از معیارهای ساده‌تر و سطح پایین‌تری برخوردارند، او را جذب می‌کند و گاه موجبات انحراف وی را فراهم می‌آورد.

ج) ارتباط با خانواده:

همانگونه که در بالا اشاره کردیم، نوجوان درصدد برقراری ارتباطی فراتر از خانواده و

در میان دوستان است. این مطلب می‌تواند روابط نوجوان را با خانواده تضعیف نماید. ممکن است انتظارات، توقعات و ارزش‌های خانواده با آنچه متعلق به گروه دوستان است، در تضاد باشد. این تضاد در اصل فشاری روانی بر نوجوان وارد می‌سازد. این نوجوان است که باید در مقابل تعارض موجود بین دوستان و خانواده استقامت کند و راه حلی برای آن بیابد. اگر جاذبه‌ی خانواده قوی‌تر باشد نوجوان از همسالانی که ارزشهای متفاوتی با خانواده دارند، دور می‌شود و به طرف خانواده و گاه به طرف دوستانی که دارای ارزشهای مشابهی با خانواده هستند، سوق پیدا می‌کند و از جاذبه‌ی گروه همسالان قوی‌تر باشد این کشش می‌تواند موجب تضعیف روز افزون روابط نوجوان با خانواده شود. از این‌رو چگونگی استمرار روابط نوجوان با خانواده به نوع و قدرت روشهایی وابسته است که او برای حل تعارض‌های موجود بین خانه و جامعه، در پیش می‌گیرد. نوجوان هر قدر در زمینه تربیت اجتماعی و شیوه‌ی برخورد با تعارض‌های اجتماعی کار آزموده‌تر و تعلیم یافته‌تر باشد، می‌تواند تعارض‌های موجود را بهتر و کارآمدتر حل کند. در غیر این صورت، این تعارض‌ها نه تنها حل نمی‌شود بلکه موجب انحلال نوجوان در یکی از دو قطب خانه و دوستان می‌گردد. به عبارت دیگر، نوجوان، به کودکی وابسته به خانواده و ناتوان از ورود به جامعه، و یا به فردی وابسته به دوستان و مقابله کننده با خانواده تبدیل می‌شود.

در مورد عواملی که می‌تواند موجب دوری نوجوان از خانواده شود، باید بگوییم که مهم‌ترین این عوامل عبارتند از: هیجانی بودن خانواده، طرد نوجوان از طریق تنبیه مکرر، سرزنش مکرر، و یا نصیحت‌های افراطی، نشان دادن ضعف در اداره کردن نوجوان و ... .

د) تأثیرپذیری از شخصیت‌های مذهبی، اجتماعی، هنری و سیاسی:

نوجوان ضمن اینکه از دو قطب خانواده و دوستان تأثیر می‌پذیرد، تحت تأثیر شخصیت‌های اجتماعی نیز قرار می‌گیرد. شخصیت‌های مذهبی روی بسیاری از نوجوانان اثر می‌گذارند و آنان را به خود جلب می‌کنند. شخصیت‌های مذهبی در جامعه اسلامی، از تأثیر و نفوذ بیشتری بر روی نوجوانان برخوردارند، زیرا از یک سو شخصیت نوجوانان را

می‌پذیرند، از سوی دیگر بر حرمت پدر و مادر خانواده تأکید دارند و از سویی نیز بر روابط دوستانه و برادرانه بین مؤمنان اصرار می‌ورزند. این شیوه از برخورد با گروههای اجتماعی موجب می‌شود که نوجوان در درون خود با آشفتگی کمتری مواجه شود و احساس کند که دین او را از تعارضهای اجتماعی رها کرده و با ایجاد وحدت در میان قطب‌های مختلف اجتماعی، به او آرامش بخشیده است. خانواده‌هایی که خود پذیرای گرایش فرزند نوجوانشان به طرف شخصیت‌های مذهبی هستند، توان او را برای سازگاری اجتماعی، بهتر و بیشتر می‌کنند. نوجوانان علاوه بر شخصیتهای مذهبی، به سمت شخصیتهای دیگری نظیر شخصیتهای اجتماعی، علمی، هنری و سیاسی نیز گرایش پیدا می‌کنند. گاه این گرایشها بدون وجود رابطه‌ای رو در رو و مستقیم انجام می‌گیرد. نوجوان بدون رویارویی مستقیم با کسی تنها از طریق اطلاعاتی که از او به وی می‌رسد، می‌تواند تحت تأثیر آن فرد قرار گیرد. بد نیست در اینجا، قسمتی از نامه‌ی نوجوانی را که در ایام نوجوانی شنونده‌ی برنامه‌ی «باگامهای نوجوان» رادیو بوده است، از نظر بگذرانیم: «اینجانب شاگردی هستم ۲۰ ساله که از ۱۳ سالگی در روزهای یکشنبه هر هفته از ساعت ۹ تا ۱۰ در محضر استادی محترم می‌نشستم و از رادیو به درسهای او گوش می‌دادم. شاگردی که باید پاسخ استاد را در صحنه‌ی عمل و زندگی دهد. شاگردی که درسهای استاد را از ترس نمره نمی‌نویسد و از ترس نمره نمی‌خواند، بلکه از روی ایمانی که به مفید بودن درس استاد دارد، با اشتیاق و لحظه شماری برای شروع درس استاد خود را آماده می‌کند، قلم و دفتر می‌آورد و در طول ۷ سال، سر ساعت مقرر، پای درس او می‌نشیند و ... .

۱۳ ساله بودم. روزگاری بود که حرف احدی را قبول نداشتم، چون به عادل بودن و عادلانه قضاوت کردن بزرگ‌ترها در مورد خودم کوچکترین اعتمادی نداشتم سر در گم و در دنیایی از سؤالات و مجهولات غرق بودم و هیچ کس را هم برای پاسخ دادن به این سؤالات مورد اطمینان نمی‌دانستم. به همه بی‌اعتماد و بدبین بودم هر کس، هر قدر مرا راهنمایی می‌کرد، به خاطر اینکه فکر می‌کردم خودم و حرف‌هایم را درک نکرده است و بینشی نسبت به

من و حرفهایم ندارد و نصایحی که می‌کند از روی دیدگاهی است که به عنوان یک بزرگ‌تر دارد، اصلاً به حرفهایش گوش نمی‌کردم و اعتمادی هم نداشتم. در همین حال بودم که یک روز صبح که به طور اتفاقی رادیو روشن بود، پای صحبتهای ایشان نشستم. از همان اول صحبت‌های ایشان را پذیرفتم، فقط به این دلیل که احساس می‌کردم ایشان وقتی در مورد نوجوان‌ها صحبت می‌کند، مثل بسیاری از بزرگ‌ترهایی که آن روزها با آنها سر و کار داشتم، از روی خشم و عدم بینش نبودبلکه بسیار با ظرافت و بدون محکوم کردن نوجوان دوران نوجوانی را تشریح می‌کرد، طوری که اگر نوجوانی پای رادیو نشسته بود، از قضاوتهای ایشان عصبانی نمی‌شد، چون ایشان بسیار با لطافت و ظرافت در مورد نوجوان‌ها صحبت می‌کرد...
«خانم ف ـ ف، تاریخ نامه: مرداد ماه ۱۳۷۵.»

این نامه که قسمت‌های اندکی از آن در این‌جا نقل شد، خود گواهی است بر تأثیرپذیری نوجوانان از شخصیت‌هایی که هیچ گونه تماس مستقیمی با آن‌ها ندارند.

بخش دوم ـ روش‌های مواجه شدن با مسایل نوجوانی

۱ ـ توصیه در زمینه مواجه شدن با تحولات شناختی نوجوان

چنان‌که در بخش گذشته یادآور شدیم، یکی از مهمترین تغییرات در دوره نوجوانی تغییرات شناختی اوست این تغییرات را می‌باید با روش‌های خاصی فعال ساخته، از آن‌ها به خوبی بهره برداری کنیم. مهمترین توصیه‌هایی که در این زمینه می‌توانیم داشته باشیم به شرح زیر است:

الف) مشورت

با نوجوان در زمینه‌های مربوط به کارش و یا زمینه‌هایی که می‌تواند در آن‌ها اظهار نظر کند، «مشورت» کنیم. در این مشورت‌ها دقیقاً به صحبت‌های او گوش دهیم و در حد ممکن از آن‌ها استفاده کنیم. ضرورتی ندارد به هر چه او گفت عمل کنیم، تنها کافی است به آن‌چه او می‌گوید به‌دقت توجه کنیم، دقتی که انسان معمولاً با آن دقت به سخنان استاد خود گوش می‌کند.

ب) سامان دادن نشست‌های بحث و گفت‌وگو

برای نوجوانان «*جلسات بحث وگفت‌وگو*» تشکیل دهیم و آنان را به بحث کردن پیرامون مسایل مختلف تشویق کنیم. خوب است نوجوانان در روز حداقل یک ساعت با یکدیگر به بحث و گفتگو بپردازند. در چنین بحث‌هایی ضرورتی ندارد حتما به نتیجه‌یی برسند، بلکه نفس بحث و تلاش برای درک درست اندیشه دیگران و بیان محصول اندیشه خود اهمیت دارد.

ج) بررسی پدیده‌ها

نوجوانان را به «*بررسی و تفحص پیرامون پدیده‌های اطراف خود*» دعوت کنیم. بررسی پدیده‌های مختلف طبیعی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اعتقادی و سایر پدیده‌هایی که وجود دارد. در این زمینه آنان را به دقت و توجه و پیدا کردن روابط منطقی و واقعی بین پدیده‌ها دعوت کنیم.

۲ ـ روش‌های تربیت عاطفی و اجتماعی

الف) آموزش‌های نظری در زمینه‌ی تربیت عاطفی اجتماعی

به منظور تربیت عاطفی و اجتماعی نوجوان، باید در درجه اول برخی از آموزش‌های نظری را به وی ارائه کرد و در درجه بعد و همراه با آموزش‌های نظری، برخی از روش‌های عملی را نیز باید به کار گرفت و نوجوان را در زمینه استفاده از آن‌ها یاری کرد. مهم‌ترین محورهایی که آموزش‌های نظری باید حول آن‌ها انجام پذیرد، عبارتند از:

اول ـ شناخت عواطف و تحول آن‌ها

لازم است نوجوان را با برخی از تحولات عاطفی در دوره نوجوانی آشنا نمود. لکن پیش از آشنا ساختن نوجوان با این تغییرات، لازم است چند نکته را در این زمینه مد نظر قرار داد:

۱ ـ توجه داشته باشیم که تغییرات نوجوانی را به گونه‌یی بیان نکنیم که او تصور کند الزاماً می‌باید تمامی این تغییرات را از خود نشان دهد. مثلاً اگر می‌خواهیم راجع به عصبی شدن نوجوان در مقایسه با دوره ابتدایی صحبت کنیم، باید به گونه‌یی مطلب را ارائه کنیم که نوجوان

خود را ملزم به عصبی شدن نداند.

۲ ـ برای جلوگیری از مشکل فوق، بهتر است توضیحات مربوط به تغییرات بهنجار را زمانی به نوجوان ارائه کنیم که تغییرات و تحولات مورد نظر را در او مشاهده نماییم، به عبارت دیگر، توضیحات لازم را زمانی به نوجوان بدهیم که احساس کنیم او عملاً با تغییرات مذکور مواجه شده و یا قریباً مواجه خواهد شد.

نکته دیگر در این زمینه این است که ضمن توضیح تغییرات، او می‌باید در غلبه و هدایت صحیح آن‌ها خود را مسئول بداند. از این طریق به او می‌گوییم که خود را بی‌اختیار و بدون اراده بدست تغییرات عاطفی دوره نوجوانی نسپارد و اراده خود را به خوبی بکار گرفته، از این طریق نه تنها عواطف خود را کنترل کند، بلکه اراده خویش را نیز تقویت نماید.

با رعایت نکات فوق، می‌توانیم در زمینه تغییرات بهنجار زیر در دوره نوجوانی، به او توضیح دهیم:

۳ ـ نوجوانی با حساسیت‌های هیجانی همراه است. در این دوره اغلب انسان‌ها نسبت به محرم‌های هیجانی، به خصوص محرم‌های اجتماعی، از قبیل سرزنش، نصیحت، ایرادگیری، و بی‌توجهی، حساسیت بیش‌تری از خود نشان می‌دهند. برخی از این حساسیت‌ها ممکن است مدت‌های طولانی همراه نوجوان باشند و ذهن و فکر او را به خود مشغول کنند.

۴ ـ تغییرات خلقی مربوط به افسردگی، ممکن است به شکل یک تغییر بهنجار در این سنین بروز کند. برخی از نوجوانان ممکن است در مقابل برخی مشکلات خود را ناتوان یافته، و از طریق عقب‌نشینی و احساس ناامیدی، خُلق افسرده پیدا کنند. چنین حالتی اغلب با دوام نیست و با کسب تجربیات موفقیت‌آمیز برطرف می‌شود.

۵ ـ به دنبال حساسیت‌های هیجانی نوجوانی، برخی از نوجوانان زود عصبانی شده، اعمالی را انجام می‌دهند و یا کلماتی را بر زبان می‌آورند که شایسته نیست و خود نیز پس از مدتی از آن پشیمان می‌شوند، ولی به رغم این پشیمانی مجدداً عصبانی شده، رفتارهای مشابهی را تکرار می‌کنند. این حالت نیز از طریق القاءهای پیش از عصبانیت به خود و نیز تغییر شرایط،

می‌تواند کاهش پیدا کند. از جمله تغییرات هیجانی در سنین نوجوانی، در مواردی می‌توان ترس، احساس حقارت، و کم‌رویی را نیز مشاهده کرد. این تغییرات نیز لازم است برای نوجوان توضیح داده شود.

دوم ـ شناخت رفتارها، روابط و مهارت‌های اجتماعی:

لازم است نوجوان در زمینه‌ی رفتارهای اجتماعی نیز تحت آموزش قرار گیرد. همه می‌دانیم که نوجوان در مقایسه با سنین دبستانی، به لحاظ رفتار اجتماعی بیش‌تر دچار مشکل می‌شود.

او در دوره نوجوانی مهارت خود را در برقراری رابطه با دیگران از دست می‌دهد چه بسا کودکان دبستانی که رفتار اجتماعی متعادل‌تر و راحت‌تری با دیگران در مقایسه با نوجوانان دارند. این تغییر نباید ما را به این فکر بکشاند که کودک دبستانی رفتار اجتماعی را بهتر از نوجوان می‌داند بلکه باید توجه داشته باشیم که کودک در سنین دبستان، اغلب بدون هشیاری زیاد نسبت به اعمالش آن‌ها را به انجام می‌رساند و از همین‌رو راحت‌تر عمل می‌کند ولی نوجوان به دلیل هشیار شدن نسبت به خود، نمی‌تواند به راحتی گذشته عمل کند. بنابراین مسئله آموزش رفتار اجتماعی برای او ضرورت می‌یابد، آموزشی که در دوران دبستان نیز از آن بی بهره بوده و تنها به خوبی آن را عمل می‌کرده است.

باید بدون این‌که لحن نصیحت و یا سرزنش داشته باشیم، در مورد چگونه رفتار کردن با دیگران به نوجوان آموزش بدهیم چگونگی مواجه شدن با بزرگترها، سلام و احوال‌پرسی، استفاده از تعارفات اجتماعی، مکالمه و محاوره‌ی خوب، خود را عقب نکشیدن و ... از جمله مسایلی است که می‌باید به نوجوان آموزش داده شود. لازم نیست از این آموزش‌ها نتیجه‌یی فوری بگیریم یعنی اگر این توصیه‌ها به سرعت نتیجه ندهد، نباید عصبانی شویم و با نوجوان شدت عمل به خرج دهیم، بلکه ملایمت و رعایت حرمت او می‌تواند نتیجه‌یی بیش‌تر و عمیق‌تر بر وی باقی بگذارد.

سوم ـ آشنایی با آسیب‌های اجتماعی:

با توجه به این‌که سنین نوجوانی، بیش‌تر از سایر دوره‌های تحول در معرض آسیب‌های اجتماعی و تربیتی قرار دارد، پس می‌باید نوجوانان را در حد مورد نیاز با اینگونه آسیب‌ها آشنا ساخت. احتمال ابتلا به اعتیاد، به خصوص اعتیاد به سیگار، احتمال سوق پیدا کردن به سمت فساد، احتمال ارتکاب به انواع بزهکاری از قبیل سرقت، قاچاق و یا حتی قتل و یا افت تحصیلی و تربیتی و یا دوری از مراکز تربیتی از قبیل مدرسه و یا حتی خانه و ... مواردی از آسیب‌هایی هستند که همه ساله از میان نوجوانان قربانیان خود را انتخاب می‌کنند. لازم است در تربیت نوجوانان او را با مواردی از این آسیب‌ها آشنا کنیم و خود نیز مراقبت لازم را انجام دهیم.

در میان آسیب‌های فوق توجه به فرایند جدا شدن نوجوان از خانواده و پیوستن او به گروه دوستان می‌تواند حائز اهمیت فراوان‌تری باشد. این فرایند اغلب اوقات بستری برای سوق پیدا کردن نوجوان به طرف هر یک از آسیب‌ها شمرده می‌شود.

اگر نوجوان از خانواده سرخورده شود و جایگاه خود را در آن از دست بدهد، در درجه اول برای یافتن جایگاهی مناسب در اجتماع، به سراغ افرادی می‌رود که او را راحت‌تر بپذیرند و برای او به عنوان پشتوانه‌یی اجتماعی به شمار آیند. این گروه اغلب خود از معیارها و هنجارهای مثبت جامعه فاصله دارد و زندگی خود را در سطح نازلی اداره می‌کند. از این رو است که نوجوانان رانده شده هنجارهای نسبتاً سخت‌گیرانه را با سهل‌گیری می‌پذیرد.

وقتی نوجوان چنین جایگاهی را می‌یابد، برای حفظ آن جایگاه، ملاک‌ها و معیارهای گروه را پذیرا می‌شود. کشیدن سیگار ممکن است به رغم میل نوجوان، به عنوان رفتاری که نشانگر عضویت فرد در گروه است، تلقی شود و نوجوان به آن تن دهد. سرقت نیز چنین است. اگر گروهی که سرقت در میان افراد آن یک رفتار عادی به شمار می‌آید، نوجوانی را به عضویت در درون خود بپذیرد، او را برای بقا در گروه به سرقت کردن وامی‌دارد. خلاصه آن‌که جامعه و تعلیم و تربیت می‌باید در مرحله نوجوانی از فرایند گسترده شدن روابط

اجتماعی مراقبت به عمل آورند، به گونه‌یی که نوجوان پایگاه خانوادگی خود را هرگز از دست ندهد و با داشتن ریشه‌یی عمیق و عاطفی در خانواده، روابط فرا خانوادگی را نیز تجربه کند. هرگونه احساس وازدگی و طرد شدن از خانواده می‌تواند به فرایند گسترش روابط نوجوان آسیب وارد کند و او را در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار دهد. چنین مطلبی باید با زبان خاص نوجوانان، برای آن‌ها توضیح داده شود.

چهارم ـ آشنایی با نتایج تبعیت صرف از عواطف:

در سنین نوجوانی جملاتی از قبیل «دوست دارم فلان طور عمل کنم»، یا «فلان کار کیف می‌ده» یا «فلان کار کیف نداره» و جملاتی از این دست زیاد شنیده می‌شود. این جملات و رفتارهای دیگری که از نوجوان دیده می‌شود، ضرورت آموزش آن‌ها در زمینه عواقب تبعیت صرف از عواطف را نشان می‌دهد. وقتی قرآن کریم می‌فرماید: «و من أضلّ ممّن اتّبع هواه» یعنی چه کسی گمراه‌تر از کسی است که از امیالش پیروی کند، اشاره به مواردی چون تبعیت از عواطف دارد. باید عواطف با چراغ عقل، انسان را به سمت اعمال و رفتارها سوق دهند، در غیر این صورت عواطف جز گمراهی و آسیب چیزی به دنبال ندارند.

دنباله روی از عواطف، بدون هدایتگری عقل، اغلب اوقات، آسیب‌های جبران ناپذیری به انسان‌ها وارد آورده است. نوجوانی که از خبر مشاجره‌ی برادرش عصبانی می‌شود بی‌درنگ خود را به معرکه رسانده، چاقوئی برمی‌دارد و تا دسته در قلب فرد متخاصم فرو می‌کند، یک عمر باید آسیب جبران‌ناپذیر چنین خطایی را تحمل کند. نوجوان دیگری که به دلیل محبت به کسی، همراه با او از خانه فرار می‌کند، مسیری دیگر را در زندگی خود رقم می‌زند. خلاصه آن‌که باید ضمن آشنا ساختن نوجوانان با تغییرات عاطفی در این سنین بر تقویت عقل و مقدم داشتن آن تاکید داشت.

ب) توصیه‌ها و روش‌های عملی در زمینه تربیت عاطفی اجتماعی

علاوه بر آموزش‌های نظری، باید نوجوانان را در زمینه کسب صلاحیت‌های لازم برای اداره کردن عملی خویش در عرصه رفتار اجتماعی و عواطف یاری کرد. در این زمینه توجه

به نکات زیر اهمیت دارد:

اول ـ مهار خویشتن:

باید به نوجوان بیاموزیم که در مواقع مختلف، به خصوص آن‌جا که میل ما چیزی می‌خواهد و عقل ما حکم دیگری می‌کند، با توکل به خدا و با تصمیم و اراده، خود را در جهت درست سوق دهیم، و این همان تقوایی است که در دین مورد تأکید است. در دین، نگه‌داشتن خود از بدی‌ها و وادار کردن خویش به نیکی‌ها، تقوا نامیده می‌شود و او در زندگی روزمره خود باید مهار کردن خویش را تجربه و تمرین کند و باید بداند که این تمرین‌ها موجب می‌شود که انسان اراده‌یی قوی بیابد و به اهداف خود در زندگی نایل آید.

برای مثال یکی از دلایل حرمتِ عملی، چون خود ارضایی، همین است که انسان با غلبه به میل شهوی خود می‌تواند به سطح بالاتری از مهار امیال و اراده‌یی قوی دست یابد. این میدانی است که عملاً شمار زیادی از نوجوانان در آن وارد می‌شوند. آنان نه تنها باید حرمت این عمل را بیاموزند، که باید به نقش رشد دهنده رعایت آن واقف شوند.

میدان‌های دیگری در زندگی نوجوان وجود دارند که در آن‌ها می‌تواند به تقویت و رشد خویش بپردازد: به هنگام عمل به دستوری چون: «قل الحق ولو علی انفسکم»؛ ***حق را بگوئید، هر چند که به ضرر شما باشد***، به هنگام توجه به «النظرة سهم من سهام الشیطان»؛ ***یعنی نگاه تیری از تیرهای شیطان است***. خلاصه به هنگام انجام جهاد اکبر دامنه جهاد اکبر از دستورهای دینی فراتر می‌رود و حاصل آن حتی در زندگی مباح فرد نیز خود را می‌نمایاند. کسی که مهار خویشتن را تجربه و تمرین می‌کند، حتی در خورد و خواب و مطالعه خویش نیز موفق‌تر عمل می‌کند.

دوم ـ رفتار اجتماعی مثبت و مؤثر:

یکی دیگر از زمینه‌های عملی برای تربیت نوجوان، شرکت در فعالیت‌های اجتماعی مثبت و مؤثر از قبیل همکاری و تعاون و نیز احساس مسؤولیت اجتماعی و نقد و بررسی عملکرد دیگران است. نوجوانان باید با احساس همدلی با افراد جامعه خود و تلاش در جهت حفظ

وحدت و یکپارچگی اجتماعی، خود را برای مشارکت‌های اجتماعی آماده کنند. آنان نه تنها باید در این زمینه‌ها اصول و آموختنی‌های لازم را فراگیرند، بلکه می‌باید عملاً در چنین فعالیت‌هایی داخل شوند.

نظام تعلیم و تربیت نوجوانان باید برای مشارکت اجتماعی آنان برنامه‌هایی مؤثر، پویا، جاذب و سازنده تدارک ببیند. مربیان باید با نظارت بر فعالیت‌های اجتماعی نوجوانان، مشکلات آنان را در این مسیر شناسایی کنند و از طریق راهنمایی‌های جمعی و انفرادی، به برطرف کردن آن مشکلات اهتمام ورزند.

انجام چنین کارهایی علاوه بر داشتن دیدگاه تربیتی مناسب در این زمینه، مستلزم طراحی‌های تربیتی برای فعالیت‌های اجتماعی است. طراحی جلسات نقد و بررسی با توجه به نقش فعال نوجوانان، طراحی فعالیت‌های جمعی سازنده با در نظر گرفتن نقش فعال هر یک از آنان و نیز انجام فعالیت‌های خیرخواهانه و اجتماعی در جهت برطرف کردن کاستی‌های اجتماعی در حد توان نوجوانان، از جمله فعالیت‌هایی است که در این زمینه باید انجام بگیرد.

سوم ـ انجام وظایف اجتماعی اسلامی:

اسلام دینی اجتماعی است و برنامه‌های آن به‌گونه‌یی تشریح شده‌اند که اگر فردی خود را ملزم به رعایت آن‌ها بداند، به لحاظ عاطفی و اجتماعی به خوبی تربیت می‌شود برنامه‌هائی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری، شرکت در نماز جمعه و جماعات، رعایت اصل اخوت و مواسات، تعاون بر برّ و نیکی و اجتناب از تعاون بر اثم و عدوان، همگی مصادیقی از برنامه‌های تربیتی اسلام در زمینه عاطفی و اجتماعی به شمار می‌آیند.

امر به معروف و نهی از منکر قبل از آن‌که به امر شونده و نهی شونده سود دهد، عاید آمر و ناهی می‌شود امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر قبل از هر چیز بر کناره گیری و کم‌رویی خودغلبه می‌کند. کسانی که این واجب الهی را انجام داده‌اند می‌دانند که مهمترین مانع آنان در این راه، کم‌رویی آنان است. وقتی کسی خود را ملزم به انجام این واجب می‌بیند، به هر نحوی که شده بر کم‌رویی خود غلبه می‌کند و وظیفه خود را انجام می‌دهد از سوی دیگر آمر

به معروف و ناهی از منکر خود را بیش‌تر ملزم به انجام معروف و ترک منکر می‌داند و به این ترتیب قبل از این‌که سود چنین دستوری به دیگران برسد، به شخص عامل عاید و واصل می‌گردد.

سایر دستورهای اجتماعی اسلامی نیز چنین است. چنان‌که در یک عمل استحبابی‌اسلام، یعنی سلام کردن این نکته‌ی با ظرافت نهفته است که سلام کردنْ مستحب، ولی جواب سلام واجب است و این در حالی است که سلام مستحب ۶۹/۷۰ و جواب سلام ۱/۷۰ ثواب را دارد، و این نشانگر«*اهمیت دادن اسلام به آغازگری در ارتباط*» اجتماعی است.

خلاصه آن‌که تقید به دین مبین اسلام، بهترین نظام تربیتی برای رشد و تربیت همه جانبه‌ی انسان و از آن جمله تربیت عاطفی و اجتماعی است.

۳ـ توصیه‌هایی برای هویت‌یابی نوجوان

یکی از وظایف مهم در تعلیم و تربیت یک نسل، یاری دادن آن برای یافتن هویت خویش است. مربیان، اعم از معلمان، مدیران، مربیان پرورشی و اولیاء، باید شرایط و محیطی را فراهم سازند تا دانش‌آموز در پایان دوره‌ی نوجوانی بتواند تصویر و توصیف کمابیش روشنی از خود و موقعیت اجتماعی خویشتن، و نیز آینده‌یی که در پیش رو دارد، داشته باشد. روانشناسان، دوره نوجوانی، یعنی حد فاصل بین سنین دوازده تا هجده سالگی را دوره‌ی حساسی برای یافتن «هویت» می‌دانند در صورتی که نوجوان بتواند در این مدت برای خویشتن تصویری رضایت‌بخش و امید آفرین بدست آورد، مراحل بعدی زندگی را با تعادل، پرشور و پر تحرک آغاز خواهد کرد. نوجوان در چنین وضعی قدم در دوره‌ی جوانی خواهد گذاشت، به گونه‌یی که می‌داند چه می‌خواهد و می‌داند که چه راهی پیش رو دارد و چه باید بخواهد در صورت تحقق ناپذیری این هویت، نوجوان دچار «آشفتگی نقش» خواهد شد. یعنی در مورد خود و نحوه رفتاری که می‌باید داشته باشد، دچار تردید می‌شود. در چنین صورتی، انتخاب یک الگوی مشخص برای او مشکل خواهد شد به همین لحاظ ممکن است هر چند صباحی، به رنگی و شکلی در آید. نوجوانی که دچار آشفتگی نقش است، دچار افراد و تفریط بسیار می‌شود. گاه به صورت یک فرد مذهبی با تقید بسیار جلوه گر می‌شود و گاه

یکسره انجام وظایف مذهبی را به کنار می‌گذارد. گاه در عقاید سیاسی خاص خود، پافشاری می‌کند و گاه آن عقیده را یکسر، رها می‌کند روزی برای مقاوم شدن بدن خویش پافشاری می‌کند تا در سرمای زمستان در فضای باز بخوابد و در اجرای چنین کاری نصیحت هیچ کس را پذیرا نخواهد بود و زمانی نیز خودسازی را به کلی فراموش می‌کند و به حکم تمایلاتش هرچه می‌خواهد، به انجام می‌رساند.

چنان‌که گفتیم یکی از مقوله‌های هویت، هویت مربوط به جنسیت است. این مقوله در شرایط حاضر بیش‌تر در زمینه‌هایی چون مقایسه‌ی دو جنس و توجه به یکدیگر تجلی پیدا کرده است. در این زمینه برای نوجوانان مسایل مختلفی مطرح شده است یکی از وظایف مهم تعلیم و تربیت این است که در زمینه‌هایی همچون دوستی دختران و پسران، برخوردهای اجتماعی آنان، عشق و امثال آن، توصیف و تصویر روشنی را برای آنان مشخص کند. دختری که در مقابل متلک گویی چند پسر در خیابان این سؤال برایش پیش می‌آید که «*آیا آنان عشقشان واقعی است و یا خیر*» معلوم است هیچ شناخت درستی از جنس مقابل و نیز معنای عشق‌ندارد پاسخگویی به این گونه سؤالات می‌تواند نوجوان را در هویت‌یابی جنسی یاری کند.

مسئولیت تعلیم و تربیت در این زمینه این است که به نوجوان آموزش دهد که ویژگی‌های یک دختر یا زن و یا یک پسر یا مرد، چیست، و این ویژگی‌ها چه وظایفی را بر عهده آنان می‌گذارد و هر یک از این وظایف در چه سن و زمانی لازم است تحقق پذیرد. عرضه‌ی چنین الگویی، نوجوانان را از بلاتکلیفی و آشفتگی، مانند آن‌چه در پرسش‌های یاد شده‌ی بالا اشاره کردیم، رهایی می‌بخشد.

نوجوانی، تعریف و ماهیت آن

دکتر احمد برجعلی

دکتر حسین اسکندری

اشاره:

در این مبحث نویسندگان محترم سعی در روشن نمودن خصوصیات دوره نوجوانی داشته و سپس براساس آن توصیه‌هایی را عرضه کرده‌اند این مبحث حاوی نکات تازه و جالبی می‌باشد و لازم است با دقت مورد مطالعه قرار گیرد.

نوجوانی زمانی با شروع و طول متغیر، دوره‌ی بین کودکی و بزرگسالی است. این دوره با سرعت گرفتن رشد استخوان‌بندی و آغاز رشد فیزیکی جنسی مشخص می‌شود. شروع روان‌شناختی باتسریع رُشد شناختی وتحکیم شکل شخصیت خود را نشان می‌دهد. از نظر اجتماعی نیز نوجوانی دوره‌ی آماده‌سازی مجدانه برای نقش آتی به عنوان یک بزرگسال جوان است.

نوجوانی معمولاً به سه دوره تقسیم می‌شود.

۱ -اوائل (۱۱ تا ۱۴ سالگی) ۲ -اواسط (۱۶ تا ۱۷ سالگی) ۳ -اواخر (۱۷ تا ۲۰ سالگی)

رشد و نمو در طول طیف، که از فردی به فرد دیگر متفاوت است، روی می‌دهد. تفکیک بین «بلوغ» که یک فرآیند تغییر فیزیکی مشخص با رشد خصوصیات جنسی ثانوی است و

«نوجوانی» که یک فرآیند تغییر روان شناختی است، اهمیت دارد. در مطلوب‌ترین شرایط دو فرآیند هم‌زمان روی می‌دهند.

برای درک دنیای روانی نوجوان و مشکلات او توجه به دو نکته‌ی اساسی زیر لازم است:

۱ ـ طرز فکر نوجوانان نسبت به خود، هم کلاسی‌ها، هم بازی‌ها، افراد بزرگ‌تر، افراد کوچک‌تر، برادران، خواهران، پدر و مادر؛

۲ ـ طرز فکر او راجع به کار، هدف‌های آینده، آرزوها و امیالی که در سر می‌پروراند و طرح‌هایی که برای زندگی آینده‌ی خود پی‌ریزی می‌کند.

در مورد طرز تفکر راجع به خود معمولاً نوجوانان از وضع جسمانی و قیافه‌ی خود بسیار ناراضی‌اند فکر می‌کنند خیلی چاق یا لاغر، خیلی بلند یا کوتاه هستند و ساخت بدنشان ناموزون و ناهماهنگ است. این عدم رضایت‌ها نماینده‌ی یک واقعیت اساسی است، یعنی آن‌ها مطمئن نیستند که به صورت طبیعی رُشد کرده‌اند؟

زود رنجی، درون‌گرایی، تقلید، خود رأیی و خودنمایی، بحث و استدلال، مخالفت، احساساتی بودن، نگرانی و ... از خصوصیات این دوران هستند.

ـ به رغم میل به استقلال در نوجوانان، هنوز هم اکثر نوجوانان به خانواده‌ی خود دلبستگی دارند و به حمایت‌های هیجانی، خیرخواهی و تأیید پدر و مادر خویش نیازمندند، هنوز هم خانواده برای آن‌ها مثل دورانی که پختگی کم‌تری داشتند، اهمیت دارد. در این دوران، که نوجوانان نقاب‌های مختلف را «می‌آزمایند»، به دل نگرانی و نظارت پدر و مادر سخت نیاز دارند.

ـ عمدتاً نوجوانان ممکن است، در مورد مسائل جزئی‌تر مثل مدل مو و سبک لباس پوشیدن و رفتارها و امتیازات اجتماعی نظر والدین خود را نادیده بگیرند و مطابق معیارهای دوستان خویش عمل کنند. اکثر نوجوانان نگرش‌های والدین خود را در مورد مسائل اخلاقی و سیاسی را قبول دارند و به طور کلی راهنمایی‌های آنان را درخصوص مسائل تحصیلی، شغلی و شخصی می‌پذیرند.

یکی از مسائل مهمی که در دوران بلوغ نقش مؤثری دارد، مسائل جنسی است. راهنمایی

جنسی باید با توجه به سن و رُشد و قوای عقلانی فرد طرح‌ریزی شود و هر پدر و مادر نیز در این راهنمایی شرکت کرده، نحوه‌ی آموزش مسائل جنسی* را به فرزندان خود بیاموزند. مسلّماً اقدام به روش‌های انضباطی شدید در این مورد درست نیست و در اکثر موارد نتیجه معکوس خواهد داد. پاسخ‌های مناسب و سنجیده از ناحیه‌ی والدین راه‌گشاست.

ـ مسئله‌ی دیگر روابط بین پسر و دختر قبل از ازدواج است. به خصوص این‌که اجتماع ما هر نوع رابطه با جنس مخالف را قبل از ازدواج رد می‌کند. از طرفی در این سنین تمایلات و کشش‌های جنسی به طرف جنس مخالف وجود دارد که ممکن است اثرات مهمی در تعادل روانی و رفتار فرد داشته باشد؛ بدین سبب راهنمایی درست و منطقی دختران و پسران و آگاهی و هشدارهای لازم به عنوان اقدامات پیشگیرانه بسیار مفید است.

ـ در دوران نوجوانی فرد شروع به اندیشیدن براساس تجارب خویش می‌کند. در این مرحله، می‌تواند تفکر گزاره‌یی داشته باشد؛ یعنی به تدوین فرضیه بپردازد و پیآمدها را استنباط کند. در این مرحله، تکلم آن‌ها سریع، روان و گسترده می‌شود. نوجوان در این دوره، هم از افکار خود بهره‌مند می‌شود و هم از افکار دیگران.

دنیای آن‌ها از لحاظ عقلانی و مفهومی، گسترده‌تر و غنی‌تر می‌شود. دراین میان وجود فرصت‌ها و آموزش برای رشد و پیدایش تفکر منطقی و عاقلانه‌ی حل مسئله ضروری است. پیدایش چنین تفکری یک امر صرفاً ذاتی و فطری نیست، بلکه به میزان تحریکات محیطی و تشویق‌ها و حمایت‌های دیگران دارد. یکی از پیش شرط‌های مهم سازگاری با محیط به تفکر منطقی و عقلانیت است که در عین حال ملاک اصل سلامت روانی شمرده می‌شود. همچنین در این دوران، نوجوانان، که «ماهیچه‌های» «عقلانی» خود را با طرح پرسش‌هایی مثل چرا نه!؟ و زیر سؤال بردن ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی والدین نرمش نشان می‌دهند، پدر و مادرها را در بوته‌ی «آزمایش» می‌گذارند.

---

*. آگاهی کامل از جنسیت خود و مقتضیات اجتماعی، فرهنگی و ... و وظایف مترتب بر آن از قبیل تکلیف شرعی.

تغییرات و تحولات عمده در دوره‌ی نوجوانی

نوجوانی دوره‌ی گذر ـ از کودکی به بزرگسالی است. نوجوان با عبور از کودکی و ورود به دوره‌ی نوجوانی و سپس جوانی و بزرگسالی، چیزهایی را فرو می‌گذارد، به چیزهای جدیدتر می‌رسد و تغییراتی را تجربه می‌کند. عرصه‌های مختلف این تحولات و تغییرات را می‌توان در ابعاد زیر به وضوح دید:

۱ ـ تغییرات بدنی و فیزیولوژیک

۲ ـ تغییرات عاطفی و هیجانی

۳ ـ تغییرات شناختی و عقلانی

۴ ـ تغییرات اخلاقی و ارزشی

۵ ـ تغییرات دیدگاهی و مذهبی

زیر نظر گرفتن این تحولات و برخورد مناسب با این دگرگونی‌ها زمینه‌ی رشد سالم نوجوانان را فراهم می‌کند. و بی توجهی به آن‌ها موجب شکل‌گیری بحران‌های مختلف نوجوانی و ناهنجاری‌های متعدد فردی و اجتماعی می‌شود.

۱ ـ تغییرات بدنی و فیزیولوژیک

نوجوانی با تغییراتی در حوزه‌ی بدن شروع می‌شود. کشیده‌تر شدن قد، بزرگ‌تر شدن اندام‌ها، تغییراتی در حوزه‌ی حنجره و صدا و جوش صورت، آثار بیرونی چنین حالاتی است.؛ نوجوانی در پسران با تغییرات هورمونی خاص همراه است که به رشد مو در زیر بغل و شرمگاه، تغییر اندام کودکانه به مردانه و سپس ترشح هورمون جنسی و بلوغ جنسی و احتلام منجر می‌شود. نوجوانی در دختران نیز در همین راستا و با تغییرات هورمونی موجب شکل‌گیری اندام زنانه و شکل‌گیری امکان باروری و قاعدگی همراه است.

آثار روانی تغییرات بدنی در نوجوانان قابل ملاحظه است. خصوصاً با توجه به این‌که بزرگسالان با این پدیده برخورد مناسب ندارند و در دو حد **بی تفاوتی** و **حساسیت نامناسب** رفتارهای نوسانی دارند. در چنین موقعیتی، توجه نوجوان به حوزه‌ی بدن با

مسائلی همراه است. اشتغال ذهنی آن‌ها به بدن خود و علاقه به زیر نظر گرفتن آن بیش از گذشته مطرح می‌شود. از علایم و نشانه‌های بارز این دوره‌ی علاقه به دیدن خود در آیینه است. این توجه بیان‌گر یک نیاز روانی عمیق در دوره‌ی نوجوانی است که معطوف به بازسازی روانی تصویری است که نوجوان از خودش دارد. رشد بدنی موجب می‌شود که برنامه‌های فعالیت و زندگی و خواب و تحرک‌های فیزیکی نوجوان مختل شود و مهارت و چالاکی کودکانه را از دست بدهد. این تغییرات موجب می‌شود که اشتغال نوجوان به خود، تصویر بدنی و فعالیت‌های مهارتی‌اش بیش از پیش گردد. عدم اطلاع از این وضع، بی‌توجهی و برخورد نامناسب و عدم آموزش صحیح موجب مسائلی می‌شود.

۲ـ تغییرات عاطفی و هیجانی

نوجوانی دوره‌ی گذر از شادی کودکانه و فرو غلتیدن در عواطف پرکشش و پرجاذبه نوجوانی است. در این دوره نوجوان برای نخستین بار عشق و محبت عمیق را تجربه می‌کند و کشش‌هایی را در خود می‌یابد که ممکن است تا تنهایی و خواب او گسترش یابد. روابط او را با دیگران تحت تأثیر قرار دهد و مناسبات اجتماعی او را مختل کند. علاقه‌های این دوره ماهیتی ناشناخته برای نوجوان دارد. قهرهای کودکانه نیز در این دوره به قهرها و نفرت‌های عمیق تبدیل می‌شود. بی تحملی و دلبستگی عمیق دو نشانه‌ی این دوره است که به صورت متضاد در نوجوان می‌توان مشاهده کرد. گاهی چسبندگی به دیگران و گاهی گریز از دیگران نوسان‌های عاطفی نوجوان را نشان می‌دهد. عرصه‌های مختلف این نوسان را نوجوان ابتداءً درباره‌ی خود تجربه می‌کند دلبستگی به خود و میل به تماشای خود دلبستگی به پوشش و نظافت و تن زدن از همه‌ی آن‌ها که به شکل نفرت از خود، پوشش نامناسب، عدم نظافت و نظایر آن بروز می‌کند.

این دلبستگی‌ها بعداً به هم‌سالان، هم‌جنس‌های خود، بزرگسالان هم‌جنس و معلمان تبدیل می‌شود. علاقه و نفرت بچه‌ها از دوستان و هم‌کلاسی‌ها و چسبندگی به معلمان از جمله این حالاتند.

بعدها این میل و علاقه به جنس مخالف گسترش می‌یابد. جنس مخالف موضوعی برای

به راه افتادن عواطف نوجوانی است و موضوعاً اهمیتی ندارد. در این دوره، نوجوان به ارتباط با غیر هم‌جنس تمایل پیدا می‌کند ولی موضوع عشق پایدار را دنبال نمی‌کند. نوسان‌ها و تغییرات متناوب دلبستگی به افراد مختلف در این راستا قابل فهم و تحلیل است. خود تجربه جنس مخالف از اهمیتی چشم‌گیر برخوردار است. نوجوان مهارت لازم را برای برقراری ارتباط با دیگران ندارد و بقایای رفتار کودکانه در این روابط ماهیت غیر منسجم آن‌ها را آشکار می‌کند. آنچه برای نوجوان اهمیت دارد تجربه کردن خود عشق، دلبستگی، نفرت و دلتنگی است.

این میل در اواخر دوره‌ی نوجوانی به نوعی عزلت گزینی و بی‌توجهی به دیگران تبدیل می‌شود. نوجوان در اواخر این دوره از دیگران فاصله می‌گیرد و سعی می‌کند، تنهایی را عمیق‌تر تجربه کند و شاید به بررسی اندوخته‌ها و برداشت‌ها و فعالیت‌ها اهتمام می‌ورزد. این در خود خزیدگی مقدمه‌ی شکل‌گیری علاقه‌های عمیقی به موضوع خاصی است. علاقه‌هایی شکل گرفته که مبنای بسیاری از دوستی‌های عمیق و حتی دلبستگی‌های جدی‌تر به غیر هم‌جنس قرار می‌گیرد و دوستی‌های پایدارتر و ازدواج را نوید می‌دهد. اگر این تأمل و بازنگری به سرانجام درستی منجر نشود، حالات و حرکات لجام گسیخته و نامتناسبی را در نوجوان می‌توان مشاهده کرد.

۳ـ تغییرات شناختی و عقلانی

نوجوانی دوره‌ی شکل‌گیری تفکر منطقی است. تفکر در این دوره ماهیت انتزاعی و صوری پیدا می‌کند. در دوره‌ی کودکی، تفکر ماهیت ملموس و عینی دارد. کودک در حضور اشیا می‌تواند فکر کند و به طور ذهنی نمی‌تواند مسائل را دنبال کند و به نتیجه برسد؛ در حالی که در دوره‌ی نوجوانی شکل از محتوا جدا می‌شود؛ برای مثال نوجوان می‌تواند بدون توجه به معدود به عدد بیندیشد و عملیات ذهنی خود را سازمان‌دهی کند. وقتی ذهن بدون توجه به محتوا بتواند به جریان بیفتد، نوجوان از واقعیت جدا می‌شود و امکان خیال‌ورزی در وی به وجود می‌آید. این خیال‌ورزی هم می‌تواند ماهیت عاطفی داشته باشد و هم می‌تواند ماهیت عقلانی و شناختی پیدا کند. در حوزه‌ی عاطفه و احساس به صورت مثبت، تمایلات هنری، احساس‌های شاعرانه و فعالیت‌های ادبی را شکل می‌دهد و به شکل منفی به خیالبافی‌های

متعددی می‌انجامد که گاه شکل عادی و گاه شکل مرضی پیدا می‌کند.

خیال‌ورزی در حوزه‌ی شناخت و عقلانیت، خلاقیت و ابتکار و اختراع را نوید می‌دهد. مجال دادن به این‌که نوجوان به خیال‌های خود بپردازد، این فرصت را فراهم می‌کند تا نوجوان بتواند درباره‌ی مسائل، به طرح فرضیه‌هایی بپردازد. فرضیه‌هایی که می‌توانند آزمون شوند و فرصت واقع‌بینی را برای نوجوان فراهم آورد. در این دوره ظرفیت جدیدی در نوجوان شکل می‌گیرد. به نام «امکان». کودک، که در حد واقعیت موجود محدود بود و از زمان حال و شرایط موجود فراتر نمی‌رفت، در نوجوانی به موجودی تبدیل می‌شود که با فراتر رفتن از واقعیت می‌تواند امکان‌هایی را در نظر بگیرد که وجود ندارند؛ امکان‌هایی که فرضیه‌ها را شکل می‌دهند و امکان نظریه‌پردازی و خلاقیت علمی را به وجود می‌آورد.

«امکان» مفهومی است که نشان می‌دهد می‌توان واقعیت‌های جدیدتر را بناکرد و دنیایی نو ساخت. دنیایی والاتر از دنیای پر از ملاحظه و مصلحت و متصلب بزرگسالانه‌یی که تغییر را غیر ممکن می‌دانند. دنیای آینده را همین نوجوان باید بسازد، نوجوانی که در آن دنیا زندگی خواهد کرد. این مفهوم با مفهوم «الهام» نیز هم‌بسته است، الهام گرفتن از پدیده‌ها و در انداختن طرحی نو. هر چند از زمان بروز این الهام و آن امکان تا زمان استقرار فرضیه‌ها و نظریه‌های عالمانه فاصله زیادی وجود دارد، آنچه می‌تواند آن را سرکوب یا شکوفا کند، برخورد بزرگسالان، (معلمان، مربیان، والدین، مبلغان دین و دیگران) است.

این ظرفیت جدید در دامان تفکر منطقی شکل می‌گیرد. کمک به رشد تفکر منطقی و فرضیه‌سازی و الهام بخشی در رشد عقلانی نوجوانان بسیار مؤثر است.

۴ ـ تغییرات اخلاقی و ارزشی

تحول اخلاقی طی دوران مختلف زندگی از سه مرحله و دوره‌ی اصلی تشکیل شده است. دوره‌ی نخست تا دوران پیش از دبستان گسترش دارد. این دوره از نظر اخلاقی، دوره‌ی اخلاق ناپیرو است. کودک در این دوره درک اخلاقی و قضاوت ارزشی ندارد و بیش‌تر تابع غریزه‌ی دلیل خودش است، آن‌چه او را به انجام فعالیتی وامی‌دارد، دوست داشتن‌های

اوست. هرچند والدین و بزرگسالان درباره‌ی رفتار کودک قضاوت اخلاقی می‌کند و آن‌ها را به خوب و بد و درست و نادرست تقسیم می‌کند، ولی کودک از این قضاوت‌ها اطلاع و برداشت عمیقی ندارد.

دوره‌ی دوم که دوره‌ی دبستانی کودک است، با اخلاق دیگر، پیرو همراه است. سن دبستان، سن تعلیم و تعلم است، کودک در این دوره فکر منطقی پیدا می‌کند، به درک مفاهیم نایل می‌شود و معنای ارزش‌های اخلاقی را درک می‌کند و خوب و بد را می‌فهمد، ولی خودش به لحاظ درونی واجد ارزش‌های اخلاقی نیست و عمدتاً تابع و پیرو دیگران است. آن‌چه را بزرگترها خوب می‌دانند، کودک نیز خوب می‌شمارد و بالعکس.

تعارض‌های اخلاقی در دوره‌ی کودکی بیرونی است نه درونی. اگر دو بزرگسال فی‌المثل معلم و پدر به دو ارزش متضاد اشاره کنند، کودک دچار تعارض می‌شود. قضاوت اخلاقی تابع قضاوت بزرگسال است و مصادر اخلاقی بیرون از فرد قرار دارند. ارتباط کودک با بزرگسال نیز رابطه‌یی سلسله مراتبی است؛ کودک در سلسله‌ی آن تحت اقتدار بزرگسالان جای دارد و به همین لحاظ، می‌تواند در معرض اوامر و نواهی اخلاقی قرار بگیرد؛ و در همین چارچوب است که عادات اخلاقی شکل می‌گیرد.

در دوره‌ی نوجوانی منبع و سرچشمه ارزش‌های اخلاقی از بیرون به درون نظام روانی نوجوان منتقل می‌شود. نوجوان برای نخستین بار ارزش‌های اخلاقی را تجربه می‌کند و معنای آن را می‌فهمد. برای مثال از اوایل این دوره می‌تواند نیت را در قضاوت‌هایش مداخله دهد. قبلاً قضاوت‌ها براساس حجم و بزرگی یک عمل بود؛ ولی به تدریج حجم عمل جای خود را به نیت عمل می‌دهد. رفتارها نه براساس بروز بیرونی بلکه براساس ماهیت و مبنای درونی‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند. آن‌چه نوجوان را از کودکی جدا می‌کند و فاصله‌ی او را با بزرگسالان عمیق‌تر می‌کند، همین ملاحظات است.

نوجوان درک اخلاقی را با مبنای درونی آغاز می‌کند. در شرایطی که به تحولی نیز در ارتباط با بزرگسالان نایل شده و ارتباط اقتدارگرایانه و سلسله مراتبی به یک رابطه‌ی هم افق و

هم سطح تبدیل شده است.

پذیرش اخلاق در این دوره بر مبنای تعامل دو جانبه و آزادی در پذیرش و براساس گفت و شنود عقلانی صورت می‌گیرد.

۵ـ تغییرات دیدگاهی و مذهبی (بازسازی دنیای گذشته)

دست‌یابی به افق‌های جدید فکری در نوجوانی، با تنش‌ها و بحران‌هایی همراه است. نوجوان براساس یک مبنای درونی دنیای گذشته‌اش را بازسازی می‌کند. افکار، باورها، ارزش‌ها، اعتقادات و احساس‌هایش را مجدداً مورد توجه و تجدید نظر قرار می‌دهد و از بسیاری مسلمات و مقبولات می‌پرسد و در بسیاری از اعتقادات تردید می‌ورزد.

تردید و سؤال از دین، ارزش‌های اخلاقی، خدا، عمل دینی و ضرورت اعتقاد به مذهب و پرسش از حقانیت دین و نظایر آن از جمله مسائل مهمی است که مورد پرسش واقع می‌شوند و تردیدها آن‌ها را فرا می‌گیرد. این تردیدها و پرسش‌ها ماهیت انکاری ندارند بلکه، ماهیت استفهامی دارند: آن‌چه را کودک پذیرفته و بر مبنای بزرگسال شکل گرفته و با درک درونی همراه نبوده است.

نوجوان درپی پاسخی عقلانی و شناختی به این پرسش‌هاست. آن‌طور که می‌فهمد و می‌تواند تجربه کند و به تجزیه و تحلیل بکشاند.

تردیدها و سؤالات دینی:

مقدمه‌ی بازسازی دینی و عقلانی، اعتقادات است. از آن‌جا که اصول دینی را باید براساس تحقیق پذیرفت و نه صرفاً گفته‌های بزرگسالان و از آن‌جا که تکلیف از نوجوانی شروع می‌شود؛ این تحولات نشان دهنده‌ی جایگاه درونی و خاستگاه روانی این پرسش‌ها و تردیدهاست. تردیدهای دینی و اخلاقی عین ایمان هستند و نشان دهنده‌ی توجه عمیق به خدا و مسائل دینی، حتی اگر نوجوان با این پرسش‌ها و تردیدها برخورد نمی‌کند، وظیفه‌ی بزرگسالان و مربیان است که با طرح پرسش‌های سنجیده و تردیدهای معقول ذهنی نوجوان را معطوف به دین و اعتقادات کنند.

ارتباط دینی نوجوان با بزرگسال یک ارتباط هم افق و غیر اقتدارگرایانه است. بدین سبب، پرسش‌وپاسخ،گفت‌وشنود، طرح پرسش‌ها و اهتمام ورزیدن در ارائه پاسخ‌های عقلانی به آن‌ها از اهمیت و جایگاه ویژه‌یی برخوردار است. این دوره‌ی گذر از عادت‌ها و نیل به اعمال است. عادت جنبه‌ی بیرونی و تشریف دارد، در حالی‌که عمل بر مبنای جنبه‌ی درونی ماهیت ایمانی و تعبدی دارد.سازماندهی عقلانی عادات و عبادات و روشن‌گری در زمینه‌ی تکالیف و وظایف، به نوجوان کمک می‌کند که درک درستی از اعمال دینی داشته باشد و به طرز صحیح به انجام آن‌ها مبادرت ورزد.

توصیه‌های آموزشی و تربیتی:

برخورد با نوجوان باید براساس ماهیت تحولات این دوره و شأن نوجوان و نیازها و مسائل او سازمان دهی شود.

توجه به توصیه‌های زیر در تربیت دینی نوجوان ضروری است:

۱ ـ آموزش مسائل دینی براساس تغییرات این دوره باید باشد. توضیح تحولات جسمی مقدمه‌ی آموزش تکالیف و وظایف دینی است.

۲ ـ توجه به پرسش‌ها و تردیدها و ترتیب دادن جلسه‌های پرسش و پاسخ و گفت و شنود برای آنان بسیار ضروری است. شنیدن پرسش‌های آنان می‌فهماند که آنان در چه سطح و با چه مسایلی درگیرند و همچنین ترتیب دادن این جلسه‌ها کمک می‌کند آن‌ها در مسیر صحیح و جایگاه مناسب به طرح پرسش‌ها بپردازند.

۳ ـ کمک به نوجوانان در فهم و درک مسائل اخلاقی و ارزشی، با توجه به این‌که در این دوره نمی‌توان به صورت تحکمی و اقتدارگرایانه مسائل ارزشی را تحمیل کرد، بسیار مهم است باید شرایطی فراهم کرد تا آنان خود به مبانی ارزشی و اخلاقی پی ببرند.

۴ ـ آموزش مسائل ارتباطی نظیر ارتباط با هم‌سالان، بزرگسالان، والدین، غیر هم‌جنس و ارائه‌ی معیارها و ضوابط صحیح اخلاقی و دینی و کمک به حل مشکلات ارتباطی آنان در زمینه‌های مختلف ارتباطی ضروری است، خصوصاً با توجه به این‌که، آن‌ها اگر به شناخت صحیحی دست یابند عمدتاً از مهارت لازم و الگوی رفتاری مناسب برای ارتباط و تکامل با

دیگران بی بهره‌اند.

۵ ـ توجه به نیازهای مختلف و علاقمندی‌ها و رغبت‌های آنان، مهم می‌نماید. این کار هم به ارضای صحیح نیازهاشان می‌انجامد و هم به منزله‌ی بستری مناسب است که از طریق آن می‌توان مسائل دینی را مطرح کرد.

۶ ـ توجه به بُعد فکری و خلاقیت آنان، به منزله‌ی زمینه‌یی که به شکوفایی آنان کمک می‌کند. بسیار ضروری است باید آن‌ها را توجه داد به ابعاد قرآن و روایات، که ذهن آنان را به جریان می‌اندازد. توجه به آسمان‌ها، زمین، تاریخ، حیوانات و ایجاد انگیزه‌ی دینی در راه‌اندازی خلاقیت و ایجاد دیدگاه مؤمنانه به هستی سودمند می‌نماید.

۷ ـ تأکید به جنبه‌های مثبت فکر و رفتار نوجوانان و اهمیت دادن به ویژگی‌های خوب بسیار مهم است و موجب افزایش و تقویت نقاط مثبت و ویژگی‌های خوب می‌شود. و در نظر نگرفتن جنبه‌های ترقی تاریخ آن‌ها را از حوزه‌ی توجه و رفتار خارج خواهد کرد.

۸ ـ شرکت دادن فعالانه‌ی آنان در فعالیت‌های مختلف آموزشی و تربیتی امری ضروری است. با توجه به ویژگی این دوران که ماهیتی دو طرفه و تکاملی دارد، برنامه‌هایی توفیق بیش‌تر دارند که شرکت فعالانه‌ی آن‌ها را در طراحی، برنامه‌ریزی و اجرا تأمین کرده باشد.

۹ ـ استفاده از روش‌های تشویقی جای تنبیه بسیار اهمیت دارد.

۱۰ ـ اجتناب از روش‌های ترس و تمسخر در ارائه‌ی دین و پذیرش تکالیف دینی بسیار مفید و کارساز است.

۱۱ ـ سعی در شناخت علل واقعی رفتارهای نوجوانان و اجتناب از برخوردها و قضاوت‌های شتابزده با آنان لازم است. این کار، حتی در شرایطی که به نظر می‌رسد رفتار آنان عمدی و ماهیتی دین ستیز دارد، سودمند می‌نماید.

۱۲ ـ توجه به رفتار و اعمال نوجوانان و یادگیرندگان امری ضروری و مهم است. بر این اساس که رفتار آنان تابع تمامیت وجود آنان است و رفتار نوجوانان با خصوصیات جسمی، ویژگی‌های روانی و حالات معنوی آنان در هم تنیده شده و در ارتباط متقابل است.

راهبردهای روان شناختی در هنر تبلیغ و ترغیب جوانان

دکتر عبدالعظیم کریمی

اشاره:

در این مبحث نویسنده محترم، نخست به چیستی وکجایی دوره جوانی پرداخته و سپس به نکته‌های تبلیغ و ترغیب جوانان اشاره نموده است. امید است که با مطالعه اینگونه مباحث به‌کیفیت تبلیغی خود بیافزاییم.

چیستی و کجایی دورهٔ جوانی

درگسترهٔ حیات آدمی، بعد از پایان یافتن دورهٔ کودکی و نوجوانی، دورهٔ حساس و مهمی رخ می‌نماید که لایه‌ای دیگر از تحول روانی، زیستی، اجتماعی فرد در اشکال پیچیده و متنوعی ظهور می‌یابد. این دوره ـ که آغاز آن با پایان یافتن ساخت‌های هوش انتزاعی و تکمیل شدن فرآیند بلوغ فیزیولوژیکی همراه است و زمینه ساز بروز انتظارات اجتماعی بزرگی همچون اشتغال، ازدواج، مسئولیت پذیری و آینده سازی است ـ نمایی دیگر از زنجیره تحول در چرخهٔ حیات انسان می‌باشد.

استقلال اخلاقی که در قالب خود پیروی ارزشی و خودگردانی و خودکفایی اجتماعی (درکنار استدلال عقلانی و استحکام هویت) نمایان می‌شود، شخصیت جوان را از بالندگی و

پویایی خاصی برخوردار می‌سازد.

اولین جرقه‌های هویت جویی و استقلال‌طلبی جوان، بازیابی و باز سنجی گذشته خود و جامعه خویش است؛ او همه چیز را از نو باز سازی و باز آفرینی می‌کند. تقلید و اقتباس جای خود را به تحقیق و ابتکار می‌دهد. اطاعت آگاهانه جایگزین اطاعت کورکورانه می‌شود. اعتراض به هنجارهای رایج و نفی هرگونه اجبار و تحمیل برای ساختن هنجارهای جدید آغاز می‌گردد. نگاه او به جهان، طبیعت و آموزه‌های اجتماعی و اخلاقی یک نگاه تردیدآمیز و رازآلود می‌گردد.

او حتی در پرداخت گفتار و بیان خود نیز تغییراتی ایجاد می‌کند؛ او الفاظی را برای بیان تجربه‌ها و حسیّات خود ابداع می‌کند که از الگوهای رایج و عادی خود فراتر می‌رود. او راههای نامتعارف و ناهنجار را در نگریستن به جهان تجربه می‌کند، خواهان واگرایی، تمایز یافتگی و استقلال غرورآمیز است؛ البته این ماجرا جویی کنجکاوانه به طور موقت نمایان و بزودی به پختگی و متانت همراه با تواضع و خشوع تبدیل می‌شود (البته اگر شرایط و موقعیت این تحول با سلامت و صداقت و تحمل و بردباری همراه باشد).

بزرگان، معلمان و اولیاء و مربیان باید بدانند که در این دوره جوان همچون خمیری شکل‌پذیر نیست که به میل و اراده یاکنترل وهدایت آنها تغییر یابد یا تسلیم گردد، بلکه جوان تابع منظومه پیچیده‌ای از روابط متقابل جامعه، خانواده، همسالان و دیگر عوامل مؤثر در فرایند شکل دهی شخصیتش می‌باشد.

در واقع، جوان تابع قواعد پنهان و آشکار جریان هایی است که از بطن جامعه و از متن رویدادهای غیر قابل کنترل آن می‌جوشد و می‌خروشد. امروزه جوانان ما از سه مشکل بزرگ که با سه نوع احساس ناگوار همراه است رنج می‌برند:

۱- احساس بیگانگی از خود یا احساس نا خود بودن: بدین معنی که جوان در عین حال که در میان اعضای خانواده، همسالان، قوم و خویشان و جامعهٔ انسانی زندگی می‌کند و با یکایک آنها ارتباط دارد، از نوعی گسستگی عاطفی و ناهمزیستی روانی برخوردار است، او با

دیگران هست و نیست. در عین همبستگی، احساس بیگانگی دارد و از ارتباط صمیمی و طبیعی با دیگران نا توان است.

۲- احساس نا انسانی یا غیر انسانی بودن: یعنی فرد خود را در چرخهٔ روابط اجتماعی در حکم یک دنده چرخ احساس می‌کند و دیگران نیز از نگاه او اشیایی بی روح و مهره‌هایی از هم گسسته هستند که تنها با منفعت رسانی به او معنا می‌گیرند. از این منظر، افراد بشر در روابط فردی خود نسبت به یکدیگر ماشین وار رفتار می‌کنند.

۳- احساس بی هویتی یا احساس اینکه شخص، فردی است که هویت خود را از دست داده و به صورت یک «عضو بی نام گروه» در آمده است: به عبارت دیگر هر روز فرد با این احساس نا خوشایند و تهدیدآمیز روبرو می‌شود که ممکن است تعلق خود به دیگران و تعلق دیگران به او گسسته شود و از هستی و معنی ساقط شود.

بنابراین رسالت مربیان و مبلغان دینی در این عصرِ فرو پاشی هویت‌ها و یگانگی‌ها و ناانسانی‌ها این است که در برابر این بیماری خطرناک درمانگری پیامبرانه را پیشه‌ی خود سازند.

ـ اولین و مؤثرترین گام در تبلیغ و انتقال پیام و ارتباط نافذ با جوانان این است که آنان را در همان وضع و موقعیت و رفتار و حالتی که هستند بپذیریم.

این پذیرش که با نوعی خفض جناح و تواضع و کرامت همراه است، در جوان ایجاد اعتقاد و آرامش عمیقی می‌کند که بهترین و مستعدترین شرایط را برای تغییر و تحول او فراهم می‌سازد. با قبول این واقعیّت که خود نوعی حقیقت تبلیغ را در بر دارد، می‌توان به تدریج و به دور از هرگونه شتابزدگی و پیشداوری، به درون جوان به آرامی قدم گذارد. این نوع ورود در دنیای جوان پایه‌های ارتباط را در عمق وجود فرد استوار می‌سازد بگونه‌ای که او خود مشوق و محرک فعالی برای شنیدن، پذیرفتن و دگرگون شدن می‌شود.

ـ به جوانان به عنوان افرادی «سالم، بالغ، عاقل، آگاه و قابل قبول» نگریستن، نخستین گام و مهم‌ترین زمینه برای کمک کردن به آنهاست. برای آنکه با اطمینان و اعتماد قدم‌های تکامل و تعالی را بردارند. اگر بتوانیم با نگاه مثبت به آنها بنگریم، حس خوش بینی و مثبت اندیشی

نسبت به آنچه را که خواهان انتقال به آنها هستیم، پرورش داده‌ایم. این پرورش مقدماتی دست‌یابی به هدف غایی تبلیغ را تسهیل و تسریع می‌سازد.

ـ در جریان تبلیغ و گفتگو با جوان هیچگاه از موضع تحکُّم، تحمیل و اجبار وارد نشوید.

ـ بیش از حد از او تعریف و تمجید نکنید. تعریف‌ها و تمجیدهای غیر واقعی و اغراق‌آمیز درعین‌حال که با نیّت‌احترام‌وکرامت‌به جوان همراه است، اما در نهایت آثار تخریبی خاصی‌بر جای می‌گذاردکه فضای‌صحبت،صداقت‌وصراحت‌رادرفرآیندارتباط‌آلوده‌می‌سازد.

ـ در جریان گفت و شنود، از پیشداوری و تفسیر و تاویل یکجانبه پرهیز کنید، بگذارید او به تحلیل و قضاوت بنشیند و ما تنها، شنونده بحث و هدایت‌کننده غیر مستقیم مباحث باشیم.

ـ از طرح مطالب و موضوع‌هایی که مخاطب نسبت به آن حساسیّت دارد و یا در موضع پذیرش باور قلبی او نیست در مرحله‌ی نخست و در گام‌های ابتدایی اجتناب شود.

ـ در اولین برخورد با جوان،تنها درستی کلام و استحکام گفتار نیست، بلکه کیفیت برخورد، نوع نگاه، آهنگ تلاقی با شخصیت و منش او نیز مهم است.

ـ کسی که در مقام آموزش دهنده و تبلیغ کننده قرار می‌گیرد، باید طوری عمل کند که مخاطب ویادگیرنده منزلت و پایگاه علمی و معنوی او را به عنوان مرجع و منبع مورد اتکاء و اطمینان بپذیرد. بدون فراهم کردن چنین شرایطی و بدون توجه به میزان اقتدار معنوی ـ نه قدرت سیاسی و فیزیکی ـ امکان تأثیر گذاری بر مخاطب بسیار ضعیف و ناپایدار خواهد بود.

ـ از آنجا که دوره جوانی دورهٔ بروز و ظهور احساسات مذهبی، عرفانی و پدیدآیی قریحه شعر و نقاشی و هنر است و شکفته شدن تمایلات ایمانی و اخلاقی بهترین زمینه تبلیغ مسایل دینی و اخلاقی است، استفاده به موقع از این ظرفیت روان شناختی برای طرح زیبا شناسانهٔ پیام‌های دینی یکی از ظرافت‌های کار تبلیغی با جوانان می‌باشد. جوانان در این دوره تمایل طبیعی و رغبت فطری به پاکی، استقلال‌طلبی، خلوص و صداقت، آزادی‌و آزادگی، عدل و انصاف، ادای امانت، وفای به عهد و دیگر فضایل و سجایای اخلاقی دارند. آنها علاقمندند که هویت ایدئولوژیکی خود را در گزینش مرام زندگی با اراده و هوشمندی به

ثبات و انسجام برسانند.

از همین رو استفاده بجا و شایسته از این نیاز فطری و روان زادی در این دورهٔ حساس باید با اعتدال و انعطاف همراه باشد.

ـ از جمله ارکان اساسی تبلیغ با مخاطبین جوان، تکریم شخصیت و تلطیف عواطف و برقراری روابط مهرآمیز با ایشان می‌باشد. مهرورزی به جوان مهم‌ترین عامل تحکیم و تقویت آثار موعظه و نصیحت حکیمانه می‌باشد.

ـ تا حد امکان از انتقاد، داوری و قضاوت به ویژه در نخستین مراحل گفتگو پرهیز شود تا جوان با اطمینان و بدور از پیشداوری‌ها و پیش انگاشت‌های ما، اندیشه‌ها و درون مایه‌های خود را برون ریزی کند. این شکیبایی، ما را در شناخت جوان و دریافت راههای ارتباط روانتر و مؤثرتر یاری می‌دهد.

ـ جوان را به اجبار و اکراه به شنیدن نصیحت‌ها و پندهای خود وادار نکنید. بگذارید او در موفقیت‌های خود انگیخته و فرصت‌های انتخابی و اختیاری خود، ما را به گفتگو دعوت کند. البته تحریک و تحریض غیر مستقیم او برای باز کردن باب گفتگو اگر هوشمندانه و هنرمندانه صورت گیرد لازم است.

ـ طرح مسایل جوانی در ابعاد خطراتی که جوان را در آینده تهدید می‌کند نباید از آنچه در محیط زندگی و واقعیت‌های محیطی او می‌گذرد بیشتر باشد هر گونه افراط و تفریط در مورد انحرافات اخلاقی و اجتماعی و یا فسادهای اجتماعی ممکن است نگاه جوان را نسبت به جایگاه و نقش ارادی خود تضعیف نماید.

ـ در هنگام گفتگو با جوانان ذهن آنها باید آرام و بدون دغدغه و اضطراب درونی باشد. آماده سازی چنین شرایطی پیش شرط تبلیغ مؤثر و نافذ است.

ـ یکی از هنرهای ظریف و ناب در امر تبلیغ استفاده هوشمندانه یا بهتر بگوئیم شکار زیرکانهٔ فرصت‌هایی است که در موفقیت‌های طبیعی و عادی برای افراد در زندگی روزمرهٔ آنها پیش می‌آید. در سالها و روزهایی که شخصیت جوان و نوجوانان در حال شکل‌گیری و

تکامل است، هزاران فرصت طبیعی و تصادفی پیش می‌آید که ضمن آن می‌توان به آنها کمک کرد که از این فرصت‌ها به منزله حجت‌های درونی و هدایت خود انگیخته و درون‌زا بهره گیری کنند. این فرصت‌ها می‌تواند در دیدن یک نسیم، مطالعه یک کتاب، مشاهده یک منظره‌ی زیبا و رخ دادن یک حادثه تلخ یا شیرین در زندگی واقعی باشد. استناد کردن به این تجربیات و برجسته کردن و پردازش آن در نزد افراد بهترین انتقال پیام تربیتی می‌باشد.

ـ یکی از خطرناک‌ترین مشکلات جوانان «بی تفاوتی، بی خیالی و فقدان احساس مسؤولیت نسبت به تکالیف اجتماعی و مذهبی» خود می‌باشد. با این همه علائم و نشانه‌های این حالت بسیار نمایان است. و می‌توان به راحتی از شدّت و ضعف آن مطلع گردید. بنابراین برای فردی که با این مشکل مواجه شده است، هرگونه اقدام تربیتی و تبلیغی بدون سبب‌شناسی و درمان عارضهٔ بی تفاوتی نه تنها سودی ندارد، بلکه فرد را نسبت به حقایق و واقعیت‌های موجود منزجر می‌گرداند.

ـ دوران نوجوانی و جوانی با شکوه‌ترین و پرشورترین دوره جستجوگری و کنجکاوی ماجرا جویانه زندگی آدمی است. جوانان می‌خواهند از هر چیز و پدیده‌ای که در اطراف خود می‌گذرد سر در آورند. می‌خواهند بدانند که این جهان چیست؟ آفرینش و خلقت جهان هستی برای چه مقصودی است؟ آنها درباره دین و مذهب، خدا، قیامت و معاد هزاران سئوال چالش‌انگیز در ذهن خود دارند که می‌خواهند پاسخ قانع کننده‌ای دریافت کنند.

پاسخ به این سؤالات با توجه به ظرفیت ادراکی و فضای فکری و ذهن جوانان آنهم با زبان و نیاز آنها مسأله‌ای است که باید بیش از پیش به آن پرداخته شود و اگر این سئوالات با پاسخهای ناقص و انحرافی و تحریف شده همراه شود، چه بسا که بنیاد تفکر دینی جوان را متزلزل و شکننده سازد.

ـ مسائلی که جوانان در جلسات گفتگو با مبلغان در میان می‌گذارند به تناسب سن و جنس و موقعیت‌های فرهنگی و دوره‌ای خاص اجتماعی متفاوت است.

طبیعتاً برخورد با این مسائل و ارائه راهبردهای تبلیغی و تربیتی نیز متفاوت بوده و مستلزم

اندیشیدن به راه حلهای مختلف و برگزیدن مناسب‌ترین راه‌حلهاست که با ذائقه مخاطبان هماهنگ باشد.

برای شناسایی و بکارگیری بهترین و مناسب‌ترین راه حل‌ها، توجه به ظرفیت مخاطب نگرش‌های مثبت و منفی آنها نسبت به طرح مسائل و باور و پذیرش آن بهترین شاخص ارزیابی و خودسنجی در کیفیت ارائه مطالب می‌باشد.

بنابراین در جلسهٔ گفت و گو با جوانان مهمترین محورهایی که باید مدّ نظر قرار گیرد عبارتند از:

۱ ـ چگونگی ورود به بحث از لحاظ زمینه‌سازی و فضاسازی و تحریک اذهان و تشویق مخاطبان برای شنیدن فعال.

۲ ـ کیفیت طرح مطالب از نظر پرسش‌انگیزی و رغبت زایی در فضای جلسه.

۳ ـ شیوه اداره جلسه از نظر روشهای تک گویا، گروهی، متعاملی.

۴ ـ روش‌های بازخوردسنجی از مطالب ارایه شده و اصلاح و تقویت روشهای تبلیغی.

۵ ـ توجه به علائم و نشانه‌های غیر کلامی مخاطبان در نحوه دریافت مطالب.

ـ مربی موفق کسی است که نه فقط به دانش و علم تربیت، بلکه به توانایی در درک و دریافت ویژگی‌های فردی مخاطب که او را منحصر به فرد ساخته است نیز مجهز باشد. آن کس که خواهان ارتباط فعال و صمیمی با جوانان است، قبل از آنکه در پی آن باشد که چه مطالب و پیام‌هایی را به آنها منتقل کند، باید به فکر چگونگی انتقال آن از نظر جاذبه، کیفیت و قدرت نفوذی آن باشد. رمز بزرگ تبلیغ نه در تکرار و تعدد پیام که در رسایی و بلاغت آن نهفته است.

ـ تبلیغ دوگونه است: هادی و عایق، رسانا و نارسانا. رمز هادی سازی تبلیغات نه در تراکم و فزونی کلمات و صحبت‌ها بلکه در کیفیت انتقال ـ حتی اگر بدون کلام هم باشد ـ و تنها با زبان عواطف به زبان اشاره و در نماد نگاه ظهور یابد؛ چرا که گفته‌اند «الکنایة ابلغ من التصریح»، یعنی چه بسا کنایه و اشاره‌ای که از صراحت هم رساتر و نافذتر باشد.

ـ این نکته مهم اما ظریف و پنهانی است که تبلیغ و شیوه‌های تربیتی ما با جوانان باید به گونه‌ای باشد که آنها را آماده و مهیای برخورد با مسایل زندگی آنان کند. آنچه مهم است یادداشت راههای معنی‌دار کردن مشکلات زندگی رساست و نه حذف کردن مشکلات. جوانان نباید از دشوارهای زندگی هراس به خود راه بدهند. هراس واقعی زمانی است که جوانان، زندگی بدون رنج و دشواری را در سر بپروراند. چنین تصوری از هستی و خوشبختی یعنی مرگ تدریجی و فاجعه فرهنگی در نسل یک جامعه.

ـ هیچ دو انسانی شبیه به هم نیستند همانطور که هیچ دو فردی به یک محرک یا پیام، واکنش یکسانی نشان نمی‌دهند. بنابراین در ایجاد ارتباط با جوانان و شیوه تبلیغ و ترغیب آنها به ارزش‌ها باید این تفاوت‌ها و تمایزهای اجتناب‌ناپذیر را مطمح نظر قرار داد. «منحصر به فرد بودن در کار تبلیغ و تربیت» یعنی «برخورد متناسب با هر فرد با در نظر گرفتن قابلیت‌های فردی او».

ـ هیچ معلولی بدون علت و هیچ واکنشی بدون کنش نیست یکی از دلایل ناهنجاری رفتاری جوانان اقدامات ناهنجار ما بزرگسالان میباشد. در واقع، اعتراض جوانان به جامعه واکنش سالم و هنجاری است که در مقابل کنش‌های ناسالم و ناهنجار جامعه ایجاد می‌شود.

ـ عادت به مطالعه صرفاً خواندن کتاب و مجله و روزنامه نیست، بلکه فراتر از این، مطالعه طبیعت، مشاهده جهان هستی و تماشای جلوه‌های غیر کلامی و غیر نوشتاری محیط اطراف است. جوانان باید افزون بر مطالعه فرهنگ مکتوب به مطالعه فرهنگ غیر مکتوب نیز تشویق شوند، بنابراین هرگونه مشاهده و مطالعه‌ای در طبیعت نیز می‌تواند برای آنها نوعی آموزش و پرورش باشد. نگاه به یک برگ فرو ریخته از درخت و یا جوشش آب چشمه از درون کوه و بوئیدن گلی در بیابان و صدها پدیده رمزآلود و شگفت‌آور هستی که هر کدام می‌تواند نگاه جوان را به محیط اطراف خویش، تر و تازه و معنی‌دار کند. به قول سهراب سپهری:

«یک نفر آمد کتابهای مرا بُرد

روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید

میز مرا زیر معنویت باران نهاد»[۱].

ـ بسیار جالب است که دریابیم آموختن دین و تجربه کردن دین، دو امر متفاوت اما در عین حال مرتبط است.

جوانان بیش از آنکه نیاز به آموختن دانش و اطلاعات دینی داشته باشند مهم‌تر و عمیق‌تر از آن نیازمند به تجربه دینی هستند. یک مربی یا مبلغ دینی در تربیت جوانان افزون بر دادن اطلاعات و دانش دینی باید در پی فراهم کردن موقعیت‌هایی باشد که آنان به تجربه دینی و احساس دینی دست یابند؛ این تجربه دینی می‌تواند از طریق مشاهده یک تصویر از غروب یا طلوع خورشید و دیدن آب روان در جوی آب و یا بوئیدن یک گل باشد.

ـ اگر مشاهده می‌شود که جوانان علی‌رغم برخورداری از امکانات رفاهی و برخورداری‌های تفریحی و اجتماعی هنوز از نشاط و شادمانی درونی محرومند و احساس رضامندی درونی ندارند، علت را نباید در محرک‌های بیرونی، بلکه در فقدان محرک‌های درونی جستجو کرد. اگر به جوانان بیاموزیم که چگونه از زندگی لذت ببرند چگونه در ارتباط با دیگران صفا و صمیمیت نشان دهند و چگونه قدرت مهرورزی داشته باشند، آنگاه راه‌های درک زندگی معنوی را به آنها نشان داده‌ایم و از این طریق است که درون مایه‌های رفتار دینی و معنوی در آنان شکوفا می‌شود.

ـ هیچ فکر کرده‌ایم که چرا جوانان خواهان زندگی لوکس و بدون دردسر و عاری از رنج و گرفتاری هستند؟ چرا وقتی از آنها سؤال می‌کنیم، خوشبختی چیست؟ اغلب آنها خوشبختی را در رفاه و آسایش و امکانات مادی می‌جویند؟ پاسخ به این پرسش ریشه در پاسخ‌هایی دارد که در رفتار و اعمال و نگرش خود به آنها می‌دهیم. ما به عنوان پدر و مادر و یا مربی و معلم، ناخواسته و ندانسته تصویر غلط و موهومی از سعادت و خوشبختی در ذهن آنها ترسیم می‌کنیم. هرگاه کسی را ببینم که زندگی، ثروت زیاد و امکانات فراوان دارد با خود زمزمه کرده‌ایم که چه آدم خوشبختی! اینها دارند زندگی می‌کنند نه ما! زندگی یعنی زندگی اینها ...

---

۱ ـ هشت کتاب، ص ۴۰۱.

بنابراین جوان‌ها همین احساسات و برداشت ما را از زندگی و خوشبختی فرا می‌گیرند و در آرمان‌ها و آرزوهای خود می‌پرورانند!

ـ یکی از رسالت‌های تبلیغی این است که فرد پیام دهنده مضامین و محتوای تبلیغی خود را نه براساس تجربیات و گرایشها و دلمشغولی‌های خود، بلکه بر مبنای تدارک تجربه‌ای غنی و واقعی مخاطب بنا سازد. در این صورت مخاطب احساس نزدیکی و قرابت بیشتری با گوینده خواهد داشت و همین نزدیکی موجب پذیرش و اعتماد درونی فرد می‌شود.

ـ برجسته‌ترین نمای زندگی یک جوان امید به آینده است. جوانان هنگامی به حال و شرایط موجود خود عشق می‌ورزند و از اراده و پشتکار برخوردار می‌گردند که افق آینده خود را شفاف و روشن ببینند. نشاطی که از این امید سر می‌زند به منزله نیروی محرکه‌ای برای زندگی و لذت بردن از کار و کوشش می‌باشد. توجه به این نیاز و متمرکز کردن صحبت‌ها و مطالب تربیتی در این محور می‌تواند در هدایت جوانان بسیار مؤثر واقع شود. اگر چنین توجهی به جوانان از زاویهٔ آینده‌نگری و آینده بینی بشود، از بروز بسیاری از انحرافات اخلاقی ـ اجتماعی جلوگیری به عمل می‌آید.

ـ ما باید برای جوانان به ویژه کسانی که به مسایل درسی و تحصیلی اهمیت زیادی می‌دهند و همه راز و رمز موفقیت را در درس و مشق و مدرک می‌دانند، این واقعیت ناپیدا را برملا سازیم که درس خواندن تنها زمانی مفید و سازنده است که در قالب یک مهارت، فعالیت و کار و هنر به عمل تبدیل شود و اگر این جوهره مهارت از درس گرفته شود، تحصیل به یک فکر مشغولی ذهنی که حاصل آن انبار کردن معلومات ذهنی است تبدیل می‌شود.

ـ علاقه‌مند کردن جوانان به کتاب و کتابخوانی صرفاً از راه توجیه و اصرار و یا تشویق‌های مادی و کلامی بدست نمی‌آید، بلکه باید از موضع نیاز و خواسته‌های شخصی آنها به این مسأله پرداخت. یعنی از آنجایی آغاز کنیم که آنها دوست دارند و به آنجایی هدایت کنیم که به مصلحت آنها می‌باشد.

این فرآیند از نقطه آغاز تا تداوم و استمرار آن به تناسب خصوصیات و علایق هر جوانی

متفاوت می‌باشد که باید آن را مطمح نظر قرار داد.

ـ رابطه میان آنچه که قصد تبلیغ آنها را داریم و آنچه که مخاطب جوان آن را نیاز دارد، هنگامی طبیعی و درونی می‌شود که از ارتباط عایق‌گونه به ارتباط هادی و رسانا دست یابیم. این ارتباط هنگامی برقرار می‌شود که صمیمیت، صداقت و همدلی بین مخاطب و پیام دهنده به حدّ اعلای خود برسد. آنگاه ملاحظه خواهیم کرد که کوتاه‌ترین و ساده‌ترین کلمات، طولانی‌ترین و عمیق‌ترین اثرات را بر جان و روح مخاطب خواهد گذاشت. حال بر عکس، اگر این سیم ارتباط همچنان عایق و نارسا باقی بماند، هر قدر بر تراکم گفتار و تکرار پیام بیافزائیم، پیامدی جز خستگی خود و آزرده کردن مخاطب نخواهد داشت. بنابراین بهتر آن است که همراه با جمع آوری و تهیه مطالب، به چگونگی و پردازش آن برای مخاطب نیز اقدام نمائیم.

ـ ایجاد اشتیاق به شنیدن یک پیام در مخاطب، از تهیه پیام برای یک مبلّغ و مربّی بسیار مهم‌تر و پیچیده‌تر است. اینکه بدانیم در چه شرایطی، برای چه کسانی، با چه خصوصیاتی و با چه کیفیتی باید مطلبی را بیان کرد بسیار مهم‌تر از نفس ارایه مطلب می‌باشد. پی بردن به این هنر ظریف تنها از طریق مطالعه و اصول و فنون تبلیغ بدست نمی‌آید، بلکه بیش از آن از طریق مکاشفه و مشاهده درونی و استنباط و اجتهاد شخصی امکان‌پذیر است.

ـ فردی که رسالت تبلیغ و تربیت اسلامی را برای جوانان به عهده دارد، با آشنایی با حساسیت‌های خاص این دوره هیچگاه از موضع اصرار و اجبار برای تحمیل و القاء ارزش‌ها وارد بحث نمی‌شود، بلکه با ایجاد اعتماد و فضای صمیمی و بی ریا موقعیت را برای «*مناظره و مباحثه*» فراهم می‌سازد. چه بسا جوانان در این مرحله از شرایط اجتماعی و عاطفی خود مسایلی را مطرح کنند که برای ما بزرگسالان تلخ و ناگوار باشد و از آن‌ها بوی جسارت و اهانت به ارزش‌ها استشمام شود؛ اما اگر قدری مدارا و خویشتن داری نشان دهیم، ملاحظه خواهیم کرد که این عنادگری و عصیان‌گری ریشه‌ای روانی ندارد، بلکه جنبه‌ای احساساتی و برخاسته از تلاطم‌های موقت روحی او می‌باشد و با آرامش و متانت ما، خود به خود فرو

می‌نشیند.

ـ هر چند در فرآیند تبلیغ و ارتباط سازنده با جوان باید علایق و نیازهای طبیعی و غریزی جوان را به منزله سنگ بنای ارتباط همدلانه مطمح نظر قرار داد، ولی توجه به مصلحت‌های او در تداوم نیازهای روان زادی اش می‌تواند از جهت دهی هوشیارانه و حکیمانه مربی و مبلغ خبر دهد؛ زیرا جوانان در بسیاری از موارد به علت فقدان رشد و پختگی فکری و عاطفی و ضعف بصیرت درونی نسبت به نیاز و خواسته‌های احساساتی خود، نمی‌توانند بین آنچه که می‌خواهند با آنچه که باید بخواهند و یا بین آنچه که مورد نیازشان است با آنچه مصلحت رشدشان است تمایز خردمندانه‌ایی داشته باشند. بر فرد هدایت‌گر است که در این زمینه بدون شتاب زدگی، فرآیند این جهت دهی را به طور غیر مستقیم و درونی آغاز کند.

ـ یکی از رسالتهای سنگین، اما نا دیدنی و نامرئی فرد تبلیغ کننده این است که هنر شنیدن و مهارت گوش فرا دادن را با همه جوانب عاطفی و لوازم تربیتی و ظرائف روان شناختی آن فرا بگیرد. بیش از نیمی از تأثیر گذاری‌های تربیتی تبلیغی، نه در گفتن که در شنیدن و نه از راه تکرار گفتار که در آهنگ استماع نهفته است. زیرا شنونده خوب قطعاً گوینده خوب نیز هست، اما آن کس که به خوبی حرف می‌زند شاید نتواند به خوبی بشنود.

ـ همانگونه که در نظام آموزشی و یاد دهی ما با سه حیطهٔ یادگیری، یعنی حیطهٔ شناختی (یادگیری مفاهیم ذهنی، اندیشه‌ها، معلومات و...) و حیطهٔ عاطفی (یادگیری ارزش‌ها، نگرش‌ها و عواطف) و حیطهٔ روانی ـ حرکتی (آمادگی برای عمل و انجام مهارت) مواجه هستیم، در کار تبلیغ نیز از این سه حیطه در فرآیند انتقال پیام باید استفاده نمایند. بدین معنی که فرد گوینده که با مخاطب و گیرنده پیام در ارتباط قرار می‌گیرد، باید دامنه و عمق مباحث و مطالبی که مطرح می‌کند را بگونه‌ایی گسترش دهد که بتواند تمامی لایه‌های عمقی این حیطه‌ها را در مخاطب پوشش دهد، اما به نظر می‌رسد اغلب فعالیتهای تبلیغی در سطح حیطه شناختی یعنی دانستن و فهمیدن و فرآیندهای ذهنی و محفوظاتی متوقف می‌گردد؛ حال آنکه نقش عمده تبلیغ و کیفیت اثر گذاری نه در سطح ادراک ذهنی، بلکه در تمایل درونی و پذیرش

قلبی و اعتقادی نهفته است. این بُعد در ساحت عاطفی یعنی دریافت، ارزش گذاری، سازمان دادن، گرایش، باور و بالأخره اعتقاد قلبی و روان متجلّی می‌شود. بنابراین از جمله مهارت‌های تبلیغی در تحقق اهداف فرهنگی ـ تربیتی توجه به این نکته است که فرآیند درون سازی پیام که از طریق حیطهٔ عاطفی حاصل می‌شود صرفاً تکرار مطالب و یا افزایش کمّی پیام نیست، بلکه آماده سازی روانی ـ عاطفی و ایجاد شوق و نیاز در مخاطب برای پذیرش پیام نیز هست. در یک کلام هنر ارتباط مؤثر، ایجاد شور طلب و سائقه کشش و نیروی جذبه در مخاطب است که مولانا جلال الدین گفت:

تو به هر حال که باشی می طلب[۱] — آب می‌جو دائماً ای خشک لب!
خشکیِ لب، هست پیغامی ز آب — که بمات[۲] آرد یقین این اضطراب
کین طلبکاری مبارک جنبشی است — این طلب در راه حق، مانع کُشی است
این طلب، مفتاحِ مطلوباتِ تُست — این سپاهِ نصرت و رایات[۳] تُست[۴]

ـ همین که جوان در پرتو رشد فکری و استقلال اجتماعی و به منزلت انتخاب و اختیار در گزینش معیارهای اخلاقی دست می‌زند و روز به روز از آنچه هست فاصله گرفته و به آنچه که خود خواهان آن است نزدیک می‌شود، در مورد عقاید اجتماعی و سیاسی والدین ـ جامعه و نمادهای دینی و فرهنگی تردید می‌کند. این تردید اگر با تعدیل سازی و بردباری بزرگسالان همراه باشد، نوعی پختگی و آرامش روانی را همراه خواهد داشت و بالعکس اگر با تندی و خشونت و با شتاب زدگی در تربیت او برخورد شود، نتایج وارونه را به دنبال خواهد داشت.

ـ ارزشها و ملاک‌های اخلاقی جوان همیشه نتیجه تفکر و تعقل حساب شدهٔ او نیست؛ احتمالاً غلبه عواطف و غلیان احساسات و هیجانات او نیروی خرد ورزی و قوهٔ تعقل او را تحت الشعاع قرار می‌دهد و بر ماست که در این چالش خطرساز او را هدایت و کمک کنیم.

۱ـ می طلب: طلب کن.

۲ـ که به ماءت رساند یعنی تو را به آب رساند.

۳ـ رایات: پرچم‌ها.

۴ـ مثنوی مولوی، نسخه‌ی مرحوم خوشنویس میرخانی، دفتر سوم ص ۲۳۸.

ـ مهم‌ترین خطری که جوان را در این دوره از تحول زندگی‌اش تهدید می‌کند پشت پا زدن به همه ارزش‌ها و قوانین و مقدساتی است که با نوعی هیجان زدگی و عصیان‌گری آنان نفی و طرد می‌کند.

ـ طغیان علیه والدین، گریز از ناملایمات زندگی، پدیدآیی آشفتگی عاطفی و احساس بیگانگی از خود، او را به مرحله‌ای از سقوط می‌کشاند که با غرور کورکورانه‌ای همه چارچوب‌های سالم زندگی را در هم می‌شکند. این حالت، مقدمه بروز اقدامات بزهکارانه و آسیب‌های روانی و اجتماعی در اوست.

ـ دست یافتن به احساس هویت و یک‌پارچگی نقش، تا حدودی به مهارت‌های شناختی بستگی دارد. این مهارتها از طریق درک نیاز جوان و هم دلی و هم حسی با نیاز او و خواسته‌های او صورت می‌گیرد. هویت‌یابی دوره جوانی برخلاف دوره نوجوانی، که بر مدار دل مشغولی‌های فردی و نیازهای درونی متمرکز می‌شود، بر اساس نیازهای جمعی و ارتباطات بین فردی، در قالب روابط با همسالان، دوستی با جنس مخالف و نیاز به تشکیل خانواده نمود می‌یابد.

پذیرش مذهب همراه با ارزیابی

ـ در هیچ دوره‌ای از تحول حیات آدمی به اندازه دوره جوانی ارزش مفاهیم اخلاقی و ملاک‌های دینی و مذهبی برای انسان محور قرار نمی‌گیرد. توانایی روان شناختی وپیچیدگی عواطف و بلندای احساسات درونی جوان به گونه‌ای رشد و تحول می‌یابد که آنها را متوجه مسایل ماورا، طبیعی و فراتر از اینجا و اکنون می‌کند. در عین حال آنچه خانواده و جامعه از جوان می‌خواهد با آنچه او در پی پدیدآوری و تولید آن است، فاصله‌های زیادی دارد. او خواهان خلق ارزش‌ها و انتخاب ایدئولوژی همراه با نقد و ارزیابی و باز سنجی است. در چنین شرایطی مساله کنترل جوان بسیار حساس می‌نمایاند. هرگونه تعصب ورزی، خشونت، فشار و یا تحمیل عقاید بر او، چه بسا نهال بارور منش دینی و معیارهای اخلاقی او را واژگون سازد. بنابراین برخورد ملایم، منطقی و تدریجی روحی و اعتقادی جوان در این دوره، بسیار مهم است.

ـ از آنجاکه جوانان در برابر آسیب‌های اجتناب ناپذیر در رابطه با کیفیت بروز احساسات خود از شکنندگی احساسات خاصی بر خوردارند، توجه بزرگسال به این موفقیت خطر زا و بحران آلود، می‌تواند در اقدامات پیشگیرانه، مؤثر واقع شود. چه بسا جوان در هنگام صحبت کردن با دیگران نیاز به امنیت و اعتماد ویژه‌ای داشته باشد که این نیاز را می‌توان از طریق زمینه سازی‌های روان شناختی فراهم آورد. یعنی در فرآیند کار تبلیغی به جوانان فرصت دهیم که خواسته‌ها و نیازهای خود را هر چند از دید جامعه ما نامطلوب و حتی زننده باشد تحمل کنیم تا او دست کم از دامن گروههای منحرف خارج شده به ما پناه آورد.

ـ عمده‌ترین تعارض یا به عبارت جامع‌تر ودقیق‌تر بحران شخصیت در دوره جوانی مسأله هویت یابی و تولیدیافتگی نقش است. چراکه ممکن است جوانان بخاطر دشواریها و فشارها و یا نارسایی هایی که در فرآیند رشد روانی، اجتماعی دوره کودکی و نوجوانی خود داشته‌اند نتوانند به هویت‌یابی و انسجام شخصیت دست یابند. بر ماست که با شناخت عمیق از این نیاز روان شناختی و جامعه شناختی شرایط تشکیل هویت و وحدت شخصیت را در او فراهم آوریم این کار، نه از طریق صحبت و نصیحت، بلکه از طریق ترتیب دادن فعالیت‌های اجتماعی و گروهی به شکل طبیعی و خود به خودی آن(یا کنترل و هدایت بزرگ) امکان‌پذیر می‌گردد.

تأثیر همسالان

ـ همسالان در رشد روانی و اجتماعی بویژه در تغییر نگرش جوانان نقش عمده‌ای دارند به خصوص در جوامع شهری و صنفی که این ارتباطات در گروههای مختلف به شکل میهمانی‌های شبانه و بازیهای جمعی و گردش‌های دسته جمعی نمود می‌یابد. اهمیت همسالان از نظر ارزشی و کیفیت تأثیر گذاری در پاره‌ای از موارد حتی از پایگاه خانواده و نهادهای فرهنگی و تربیتی نیز جلو می‌زند. آگاهی مبلغان و مربیان از این عنصر مهم در زندگی جوان می‌تواند در تعیین استراتژی‌های تبلیغی و تربیتی مؤثر واقع شود. استفاده از گروه همسالان در قالب گردش‌های ورزشی، مذهبی، علمی، تفریحی و بیان مفاهیم و ارزش‌ها از زبان آنها در ایجاد اعتماد و اتصال پل‌های ارتباطی بسیار مهم است.

کنش متقابل با همسالان تأثیراتی را در جوان دارد که آموزه‌های بزرگسالان با همه قواعد و استمرار و محرک‌ها و تشویق‌های پی در پی به پای آن نمی‌رسد. بنابراین یکی از ره‌یافت‌های اثر بخش در تغییر و اصلاح رفتار جوانان بهره گیری مناسب از این گروهها می‌باشد. البته ناگفته نماند که پاره‌ای از نوجوانان و جوانان بخاطر فقدان مهارت‌های ارتباطی باگروه همسال خود، احتمالاً دچار ناکامی و شکست‌های سنگین روحی می‌شوند که می‌تواند زیانبار باشد. به همین دلیل خوب است که در کار فرهنگی و تربیتی با جوانان از میزان روابط اجتماعی و عمق کنش‌های مثبت و منفی گروه همسال او اطلاع حاصل کنیم.

ـ نقش کلام در تبلیغ هنگامی نافذ و بُرنده است که در باشکوه‌ترین، زیباترین شکل‌ها پرداخت و ادا شود. راز سخن وری در تبلیغ، کیفیت صیقل بخشی به آن است نوعی تراشکاری هنرمندانه که همچون الماسی درخشان قوه شنیداری مخاطب را به تحریک و تهییج وا دارد. ظرافت در تبلیغ غیر مستقیم آنگاه نمود می‌یابد که کیفیت و چگونگی گفتار بر کمیت و تعداد کلمات سبقت گیرد.

پردازش کلمات در شیوه تبلیغ آنهم با مخاطبان جوان، باید هیجان‌انگیز و تفکر برانگیز ـ که نوعی راز آلودی و رازآمیزی را در خود دارد باشد ـ و اگر تبلیغ غیر از این هنرهای ظریف باشد از بلاغت می‌افتد و دیگر به هیچ وجه جاذبه‌ای برای مخاطب ندارد.

ـ ما در عصر انفجار اطلاعات بسر می‌بریم. در عصر انبوهی پدیده‌ها، عصری که انسان فرصت هضم مواد خام را ندارد. اطلاعات و داده‌ها به سرعت در حال افزایش و تحول هستند، ولی انسان برای پردازش آنها ناتوان است. او نمی‌تواند خوراک‌های دریافتی را با شیرازه ذهنی و نگرشهای خود هضم کند. او مطالب را همچون مواد خام می‌بلعد و بعد از مدتی آن را هضم نشده پس می‌دهد!

در چنین شرایطی کار تبلیغی و اطلاع رسانی برای نسلی که خود قربانی فضای مه آلود اطلاعات است، بسی دشوار می‌نمایاند. در عصر پدیده‌های انبوه، نمی‌توان به انبوه سازی و انبوه گویی روی آورد. برای ساختار شکنی از فضای موجود، باید به روش‌های تبلیغی واگرا و

متباعد دست زد، نباید تحت تاثیر روش‌های رایج و در دامن امواج کوبندهٔ هجوم کلمات قرار گرفت. بهترین راه ممکن برای تغییر این هجوم بی امان، آرام سازی و استفاده از پیراستگی و آراستگی در پردازش کلمات و انتقال پیام است.

ـ کسانی که در جریان تبلیغ و انتقال پیام به مخاطبان خود، دچار مشکلات متعددی در فرآیند تأثیرگذاری می‌شوند باید بدانند که تبلیغ امری ایستا و غیر فعال نیست. در واقع تبلیغ برای تغییر نگرش مخاطبان نسبت به یک موضوع و یا پیام، مانند ارتباطات، به طور کلی یک فرآیند پویاست. زیرا منبع پیام و مخاطبان می‌توانند به طور متقابل در یک تعامل دو جانبه بر یکدیگر تأثیر داشته باشند. به عنوان مثال غالباً دیده شده است که آن دسته از مبلغان و پیام دهندگان که از موضع مخاطبان خود در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی اطلاعات روشنی داشته باشند، خیلی روان‌تر و معنی‌دارتر می‌توانند با مخاطبان خود ارتباط برقرار کنند.

بنابراین گیرنده پیام یک شئ و یا خمیری نیست که در دست پیام دهنده تسلیم باشد، بلکه او نه تنها دریافت کننده پیام، به شکل دلخواه خویش است. بلکه کیفیت دریافت پیام را براساس نگرش‌ها، بینش‌ها و داوری‌های خود تنظیم می‌کند و به شکل فعال و خلاّق، ماهیت و چیستی پیام را از نظر محتوا و جهت سازماندهی می‌کند.

ـ یک پیام برای مؤثر بودن باید در زمینه‌های مناسب مطرح شود یعنی گیرنده پیام یا مخاطب بتواند آن را جزو نیازهای درون‌زایی خود بداند، در غیر این صورت دریافت مخاطب از پیام یک دریافت صوری و ناپایدار است که به هیچ وجه در زیر ساخت‌های شناختی و رفتاری فرد نفوذ نمی‌کند.

ـ این‌که پیام دهنده چه کسی باشد ممکن است به همان اندازه حائز اهمیت باشد که متن پیام، چه بسا یک اندرز از جانب کسی که در نزد مخاطب صاحب منزلت بالایی است از حدّ یک اشاره مؤثر افتد ولی کس دیگری با منزلت پائین‌تر دهها بار پیام‌های مکرری را در اشکال مختلف ارایه دهد، اما مؤثر نیفتد.

بنابراین هر قدر منبع پیام قوی‌تر، نافذتر، محبوب‌تر و محترم‌تر باشد احتمال تأثیر آن بر

مخاطب بیش‌تر است. عواملی که در عنصر پیام دهنده نقش دارند عبارتند از:

جذابیت شخصیت، صداقت و اطمینانی که در گفتار حاکم است، شباهت پیام دهنده با گیرنده پیام از نظر فرهنگی، اجتماعی و خصوصیات شخصیتی و تخصصی و مهارت او در آن رشته‌ای که صحبت می‌کند.

در مورد مخاطبان یا گیرندگان پیام ممکن است که برخی از آنان به تناسب شرایط فرهنگی و موقعیت‌های اجتماعی و یا حتی وضعیت روانی ـ عاطفی به گونه‌ای باشند که بر حسب شخصیت خود ـ صرف نظر از منبع پیام (یعنی چه کسی آن را بازگو کند) ـ از نظر تغییر یافتن نگرش خود در مقایسه با دیگران تأثیرپذیرتر باشند و برعکس عده‌ای دیگر ممکن است در برابر حتی دقیق‌ترین و محکم‌ترین استدلالها و توجیه‌های عقلانی مقاومت نشان دهند. شناسایی موانع تأثیرگذاری از فرآیند تبلیغ نیازمند بازشناسی موقعیت مخاطب است.

ـ یکی از وجوه جالب در تبلیغ مؤثر روش متقاعد سازی و اقناع کردن مخاطب است. برای این‌که یک پیام تربیتی در متقاعد کردن مخاطب بتواند نافذ افتد شرایط و زمینه‌های خاصی را می‌طلبد، چیزی که روان شناسان اجتماعی در فرآیند تبلیغ به آن تغییر نگرش می‌گویند و معتقدند که هرگونه تغییر نگرش در مخاطب دست‌کم از چهار عامل بنیادی تبعیت می‌کند؛ این چهار عامل عبارتند از:

«پیام دهنده، گیرنده پیام، متن پیام و زمینه پیام» که هر یک از این عناصر، خود دارای ویژگی‌هایی می‌باشند. هرگونه نارسایی و اختلال در هر یک از این مؤلفه‌ها. رسایی و اثر بخشی تبلیغ را مختل می‌سازد. بنابراین کسی که در مقام و جایگاه تبلیغ کننده قرار می‌گیرد باید در روان‌شناسی عوامل پیام رسانی مطالعات لازم را داشته باشد.

ـ تأثیرگذاری پیام در فرآیند تبلیغ زمانی امکان‌پذیر می‌گردد که فرد پیام دهنده بجای نقش تحکّم و نصیحت‌گری یک نقش هدایت غیر مستقیم داشته باشد. این نقش نه در خود فرد که در تعامل با مخاطب، نمایان می‌شود؛ بنابراین گوینده پیام باید بداند که تبلیغ یکجانبه بدون تعامل با مخاطب و درگیر کردن ذهن و عواطف او راه بجایی نمی‌برد.

کسی که در مقام تبلیغ کننده قرار می‌گیرد، قبل از هر چیز باید از مخاطبان خود آشنایی کافی داشته باشد. به این معنا که بداند گروه شنوندگان دارای چه پایگاه اجتماعی هستند، در چه سطحی از دانش و بینش قرار دارند، تا بتواند متناسب با سطح ادراک و فهم آن‌ها به تنظیم واژگان و آراستگی و آسان‌سازی پیام خود بیندیشد.

پاره‌ای اطلاعات اولیه که مبلغ از مخاطبان خود باید داشته باشد عبارت است از:

۱. اطلاع یافتن از نگرش و گرایش‌های مخاطب

۲. اطلاع یافتن از ساخت و بافت خانوادگی او

۳. اطلاع یافتن از نحوه استفاده او از اوقات فراغت

۴. اطلاع یافتن از مسئولیت‌های اجتماعی و مهارت تخصصی او

۵. اطلاع یافتن از شیوهٔ لباس پوشیدن و آراستگی او

۶. اطلاع یافتن از علایق، سرگرمی‌ها، رغبت‌ها و آرمانهای او

۷. اطلاع یافتن از روش‌های تربیتی و انضباطی والدین او

۸. اطلاع یافتن از رابطه با همسالان و هم اندیشان او

طراحی و آموزش فعالیت‌های فرهنگی

دکتر حسن شعبانی

اشاره:

در این مبحث نویسنده محترم سطوح مختلف اهداف تربیتی در زمینه معارف اسلامی و مسائل فرهنگی، از ساده‌ترین سطح تا پیچیده‌ترین عمق را مطرح کرده است. که لایه‌های مختلف کار تربیتی و تبلیغی را نشان می‌دهد.

طبیعی است که در فعالیت مؤثر و عمیق فرهنگی باید به اهداف پیچیده‌تر نیز توجه داشت. امید که مطالعه و دقت در این نوشته برای مبلغان گرامی مفید باشد.

فعالیت‌های فرهنگی اصولاً از نظر روان‌شناسی تربیتی در حیطه‌ی عاطفی قرار دارند؛ یعنی آن دسته از هدف‌های آموزشی هستند که با عواطف، نگرش‌ها، علائق و ارزش‌ها سر و کار دارند. وسعت دامنه‌ی این نوع فعالیت‌ها به حدی زیاد و عمیق است که ارزش یابی درجه‌ی تحقق اهداف آن بسیار مشکل است، زیرا سنجش میزان توجه، نگرش، و عمق ارزش‌های کسب شده در این حیطه، کاری لحظه‌یی نیست و در بسیاری از موارد به مراقبت و مشاهده‌ی مستمر و تجربه‌ی طولانی دانش‌آموز نیاز دارد.

هدف‌های فرهنگی، از فرایند آموزش از اهمیت خاصی برخوردارند. اگر چه این هدف‌ها

در فعالیت‌های آموزشی عملاً کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد.

بسیاری از روان‌شناسان تربیتی و متخصصان تعلیم و تربیت زمینه‌های عاطفی را نیز همچون زمینه‌های شناختی از آسان به مشکل، به پنج سطر طبقه بندی کرده‌اند. ترتیب این طبقه بندی بر اساس درجه‌ی از آنِ خود کردن، و جذب امور در سازمان ذهنی شاگردان صورت گرفته است. منظور از جذب امور در سازمان ذهنی شاگرد این است که ابتدا عواطف و ارزش‌های مطلوب، به طور ناقص و آزمایشی پذیرفته می‌شوند، و سپس به تدریج نوع کامل‌تر آن در سطوح عالی‌تر یادگیری مورد قبول قرار می‌گیرد.

اینک به طور مختصر به شرح هر یک از سطوح پنج‌گانه می‌پردازیم:

۱. دریافت کردن و توجه Receiving

این دسته از هدف‌ها، شامل رفتارهایی است که از وجود پدیده خبر می‌دهد و میل به تحمل در برابر شنیدن یا دیدن آن را نمایان می‌سازد. در این مرحله، دانش‌آموز از حالت غیرفعال بیرون می‌آید و برخلاف انگیزه‌های ناموفق و مزاحم به یک شرکت کننده‌ی فعال تبدیل می‌شود. توجه به یک الگو یا پدیده، نخستین گام برای طی کردن مراحلی است که دانش‌آموز نظر می‌دهد، نگرش پیدا می‌کند و ارزیابی می‌کند.

دریافت و توجه در تدریس، عبارت است از: جلب، حفظ و هدایت توجه دانش‌آموز نسبت به فعالیت آموزشی. نتایج یادگیری در این قسمت ممکن است از آگاهی ساده نسبت به موضوع شروع شود و تا توجه حساب شده نسبت به آن موضوع ادامه یابد. بنابراین، وظیفه معلم و مربی این است که با ایجاد شرایط مطلوب توجه دانش‌آموز را به موضوع مورد نظر جلب کند. اگر چنین کاری صورت گیرد، خود شاگرد در ادامه‌ی راه و مرحله‌ی بعدی پیش قدم خواهد شد و یادگیری را با علاقه دنبال خواهد کرد.

۲. پاسخ دادن Responding

پاسخ دادن از پیروی و متقاعد شدن شروع می‌شود و تا تمایل به پاسخ دادن و داوطلبانه اقدام کردن و سرانجام، پاسخ دادن همراه با رضایت و خشنودی پیش می‌رود. هدف‌هایی که

خاستگاه آن‌ها علاقه به کار و لذت بردن از آن است، در این سطح از یادگیری قرار دارند؛ مانند میل به پذیرفتن مقررات و ارزش‌ها در مدرسه یا کسب لذّت از صحبت کردن با افراد مختلف.

۳. ارزش‌گذاری Valaing

ارزش‌گذاری مبتنی بر درونی کردن دسته‌ی معینی از ارزش هاست. در این مرحله، شیء یا واقعه، پدیده یا رفتاری با ارزش جلوه می‌کند. در این سطح، رفتار دانش‌آموز نشان دهنده‌ی عقیده یا گرایش اوست. در سطح‌های پایین‌تر معمولاً دانش‌آموز عقیده‌یی را به طور آزمایشی قبول می‌کند، در حالی که رفتارهایی که در این سطح از حیطه‌ی عاطفی قرار می‌گیرند از ثبات بیش‌تری برخوردارند. ارزش‌های بالاتر و دارای ثبات بیش‌تر، شاگرد را نسبت به پدیده یا رفتار متعهد می‌کند. این تعهد کم‌کم شروع به درونی شدن کرده و رفتار فرد را هدایت می‌کند. در حقیقت در سطح نهایی این مرحله، دانش‌آموز فکر می‌کند که متعهد است دیگران را به راهی که خود انتخاب کرده است راهنمایی کند و آنان را تشویق و ترغیب کند که نظرش را بپذیرند و مانند او فکر کنند. معمولاً نشانه درونی فکر کردن ارزش‌ها به صورت رفتار دانش‌آموز بیان می‌شود. آن دسته از هدف‌ها که به طور کلی تحت عنوان «نگرش» و «ارج نهادن» گروه بندی می‌شوند، در این طبقه قرار می‌گیرند.

۴. سازماندهی ارزش‌ها Organizing of values

سازماندهی ارزش‌ها، عبارت است از ادغام ارزش‌های مختلف، رفع تعارض‌ها و بنا نهادن یک نظام ارزشی پایدار و منسجم، در این سطح از حیطه‌ی عاطفی، شخص پس از این‌که ارزش‌ها را در درون خود پذیرفت، ناگزیر خواهد بود این ارزش‌ها و ارزش‌های دیگر خود را به نحوی با یکدیگر تطبیق دهد یا آن‌ها را سازماندهی کند. در این مرحله، ارزش‌هایی بیشتر مورد قبول است که بر دیگر ارزش‌ها برتری پیدا می‌کند. نتایج یادگیری در این مرحله ممکن است فقط داشتن تصوری از یک ارزش باشد؛ مانند شناخت مسئولیت فردی برای بهبود روابط انسانی یا این‌که نتایج یادگیری در این طبقه به سازمان نظام ارزش‌ها مربوط شود.

آن دسته از هدف‌های آموزشی که به تشکیل یک فلسفه‌ی زندگی منجر می‌شوند، دراین طبقه جای دارند. در این مرحله‌ی عالی‌تر این سطح، شاگرد می‌تواند مجموعه‌یی از ارزش‌های ناهمگن راکنار یکدیگر قرار دهد، و با ایجاد رابطه میان آن‌ها به مجموعه‌های همگون و دور از تضاد برسد.

۵. تبلور ارزش‌های سازمان یافته در شخصیت Characterization by avalue

در این سطح از حوزه‌ی عاطفی، شاگرد دارای نظامی از ارزش‌ها می‌شود که رفتار وی را برای مدتی طولانی کنترل می‌کند، و در نهایت نوعی شخصیت در وجود او پدیدار می‌شود؛ به عبارت دیگر، در این مرحله ارزش یا مجموعه‌یی از ارزش‌ها در رفتار فرد انعکاس دائم پیدا می‌کند، و در شخصیتش متبلور و بخشی از فلسفه‌ی زندگی‌اش می‌شود. بدیهی است که آموزش‌های معمولی مدارس، اغلب نمی‌توانند دانش‌آموزان را تا این سطح از حیطه‌ی عاطفی ارتقا دهند؛ به ویژه هنگامی که معلمان و مدیران مدارس به طور کلی به مرحله‌های این حیطه چندان توجهی نداشته باشند.

چگونه فضای مناسب برای تقویت عاطفی فراهم کنیم؟

بهترین محیط آموزشی برای آموزش و تقویت حیطه‌ی عاطفی در سطوح مختلف، فضای آموزشی باکنش متقابل است. اگر می‌خواهیم ارزش‌ها در دانش‌آموزان درونی شود، هرگز ارزشی را به او تحمیل نکنیم و فضای تفکر، مباحثه و مقابله را برای او فراهم سازیم. برای ایجاد چنین فضایی دست‌کم باید نکات زیر توجه شود:

نکات اساسی برای ایجاد فضای آموزشی مطلوب جهت کنش متقابل

سازمان‌دهی کلاس‌های آموزشی، به منظور درگیر کردن دانش‌آموزان در گفت‌وگویی که سبب پردازش تفکر انتقادی و تعمّق آن‌ها در ارزش‌ها می‌گردد، ضمن این‌که برای معلم مفید است کاری مشکل و پر درد سر نیز شمرده می‌شود. پنج پیشنهاد زیر چنین وظیفه‌یی را تسهیل می‌کند:

۱. هر جلسه درس را با طرح یک مسئله یا مجادله شروع کنید

مزیت طرح یک مسئله یا مناقشه در اول جلسه برای جلب علاقه‌ی دانش‌آموزان و تشویق

آن‌ها برای شرکت در بحث، مکرّر در کتاب‌های مختلف بیان شده است. شروع کردن جلسه کلاس با طرح یک مسئله یا پرسش بستگی به موضوع درس دارد و به شاگردان کمک می‌کند در جای خود مستقر شوند و حواس خود را جمع کنند. معلم باید در نظر داشته باشد که به طور معمول پنج دقیقه طول می‌کشد تا دانش‌آموزان در جای خود آرام بگیرند و به گفتارش توجه کنند.

تلاش کنید از اخبار و مقالات روزنامه و مجله، که مربوط به موضوع درس روز است، استفاده کنید. پیش از ورود دانش‌آموزان به کلاس، یک مقاله همراه با یک دو پرسش مهم را روی میزشان بگذارید. پس از شروع رسمی کلاس به دانش‌آموزان پنج دقیقه فرصت دهید تا مقاله را بخوانند و به پرسش‌ها پاسخ دهند. سپس از آن‌ها بخواهید که به صورت گروه‌های کوچک برای طرح پرسش‌ها و مشکلات و شروع بحث روز در این تمرین شرکت کنند.

طریقه‌ی دیگر برانگیختن علاقه در دانش‌آموزان این است که جلسه‌ی درس را با اظهار نظر درباره‌ی اتفاقی شروع کنید و به آن‌ها فرصت بحث و مذاکره دهید. اظهارات دانش‌آموزان را بدون دلیل رد نکنید، حتی آن‌ها را تشویق کنید که مستدل با اظهار نظر شما مخالفت کنند. بدین ترتیب شما قدرت استدلال و اندیشیدن را در زمینه‌ی مباحث ارزشی در او تقویت کرده‌اید.

۲. برای تشویق دانش‌آموزان به تعمق، از سکوت استفاده کنید.

علاوه بر روش‌های حل مسئله و بحث و گفت‌وگو و گاهی حتی تبادل پُرشور عقاید، سکوت هم می‌تواند به رشد تفکّر انتقادی شاگردان کمک کند. وقتی که دانش‌آموزان داوطلبانه به پرسش‌ها جواب نمی‌دهند لازم نیست معلمان برای پر کردن خلأ ایجاد شده در پاسخ به پرسش‌ها عجله کنند، اگر چه هم آن‌ها و هم دانش‌آموزان از ابتدای امر ممکن است دربرابر سکوت احساس ناراحتی کنند، ولی می‌توانند نحوه‌ی آرامش و تمدید اعصاب را بیاموزند و از آن برای تعمق و تفکر عمیق خود بهره گیرند. حتی وقتی معلمان تصمیم می‌گیرند به پرسش‌های دانش‌آموزان جواب دهند، می‌توانند با تعمق و تفکر خود، الگویی برای این کار باشند. به جای این‌که فوراً پاسخ دهند، می‌توانند مکث کنند و به شاگردان نشان دهند که آن‌ها نیز برای جواب دادن متفکرانه به پرسش‌هایی که نیازمند قضاوت و تعمق است، به زمان احتیاج دارند.

۳. فضای کلاس را طوری مرتب کنید که باعث کنش متقابل شود

اغلب اوقات دیده شده است که شرایط فیزیکی کلاس تا حد زیادی در کارآیی معلم اثر دارد. فضای کلاس باید طوری طراحی شود که موجب تسهیل در امر تفکر شاگردان شود. آرایش کلاس به صورت دایره، چهارگوش «U»، یا نیم دایره می‌تواند در امر تعامل مؤثر واقع شود. این امر نه تنها تبادل افکار را میان دانش‌آموزان راحت‌تر می‌کند، بلکه به معلم نیز کمک می‌کند که نام‌های دانش‌آموزان را از بر کند، و آن‌ها را بهتر بشناسد. و با آن‌ها ارتباط بیش‌تری داشته باشد.

۴. در صورت امکان به وقت کلاس بیفزایید.

تفکر و تقویت ارزش‌ها زمانی پرورش می‌یابد که دانش‌آموزان وقت کافی برای تعمق و تفکر داشته باشند.

۵. محیطی پذیرا ایجاد کنید.

تلاش برای تشویق دانش‌آموزان به بحث و تبادل افکار اساساً به منزله‌ی این است که کلاس‌های درس به صورت محیطی پذیرنده در آید، یعنی جایی که هم معلمان و هم شاگردان بتوانند احساس امنیت کنند و اعتماد به یکدیگر را افزایش دهند. چنین وضعیتی برای رشد قوای تفکر انتقادی بسیار مهم است. دانش‌آموزان برای ایجاد تغییر در ساختارهای فکری گذشته‌ی خود به محرک بحث و گفت‌وگو و مناظره نیاز دارند. به علاوه برای تنظیم و آزمون گونه‌های نوین فکری خود، به احساس امنیت نیز نیازمندند.

موفقیت در زمینه‌ی *آموزش تفکر*، به ویژه تفکر انتقادی دانش‌آموزان، به جوّی که معلمان در کلاس‌های درس خود ایجاد می‌کنند بستگی دارد. دانش‌آموزان باید به آرامی به نقش‌های فعال بحث و گفت‌وگو و حل مسئله هدایت شوند. دانش‌آموزان معمولاً با دقت بسیار منتظرند ببینند معلّمان تا چه حد به اظهار نظرهای آن‌ها احترام می‌گذارند. آن‌ها به سرعت با اشاره‌های غیر کلامی آشنا می‌شوند. این اشاره‌ها نشان می‌دهند تا چه حد معلمان پرسش‌ها و پاسخ‌های دانش‌آموزان را با آغوش باز می‌پذیرند. بهترین محیط آموزشی برای تفکر محیطی است که در آن از اندیشه‌های شاگردان استقبال شود و محیطی آزاد و خالی از عدم امنیت برای تبادل اندیشه فراهم گردد.

مقایسه روش فعال و غیر فعال در تبلیغ

بایدها و نبایدها

دکتر عبدالعظیم کریمی

روش فعال	روش غیر فعال
ـ گوینده براساس صداقت و خلوص و یکرنگی و با صراحتی که در زبان و نگاه و رفتار خود دارد از همان ابتدا رابطه‌ای گرم و صمیمی و دوست داشتنی با مخاطبان برقرار می‌سازد و همین روحیه حاکم بر فضای بحث مخاطبان را نسبت به مطالب گوینده راغب می‌گرداند.	ـ گوینده در اغلب موارد نقش بازی می‌کند و چهره‌ای از خود نشان می‌دهد که بااحساسات پنهان او مغایر است. او در فضای ذهنی رسمی و دربسته و تجویز شده بدون آن‌که اجازه دخل و تصرف، تعامل و هم‌جوشی و هم‌اندیشی با مخاطب داشته باشد،بین خود و مخاطب شکاف عظیم عاطفی‌ای‌ایجادمی‌کند و به همین‌خاطر از قدرت رسایی و نفوذ عاطفی بر مخاطب محروم است.
ـ به تفاوت‌های فردی و نیازهای فردی توجه می‌شود، به تناسب نیازهای روان شناختی هر فرد پاسخ متفاوت و مرتبطی را می‌دهد. از هرگونه پاسخگویی کلیشه‌ای و قالبی پرهیز می‌کند. چه بسا پاسخ‌ها در تعامل با	ـ بیش از آن‌که در پی افتراق و اصالت دادن به تفاوتها و تمایزها باشد در پی همسازی، همنوایی افراد است. گوینده در این روش انتظار دارد که هر مخاطبی در چارچوب از پیش تعیین شده و پاسخ‌های از قبل داده شده خودرامنطبق

دنیای مخاطب خودبخود داده می‌شود.	سازد. این همسازی با نوعی رام‌سازی و اطاعت محض همراه است.
ـ نیازها، نگرش‌ها و گرایش‌های مخاطب پذیرفته می‌شود و به اظهار نظرها و انتقادات و پیشنهادات گوش داده می‌شود. از آن‌ها در مباحث وسایر موقعیت‌های تبلیغی و تربیتی استفاده می‌گردد	ـ عقاید و نظریات مخاطب به ندرت ترغیب یا پذیرفته می‌شود. فرصت کمی برای بحث و تبادل نظر در بردارد. وقتی گفتگو یا بحث دو جانبه آغاز می‌شود گوینده سعی در کنترل و محدود کردن و جهت دادن تحلیلی به آن است.
ـ گوینده و انتقال دهنده پیام سعی می‌کند مصادیق و تمثیل‌های بحث خود را در عداد تجربه مخاطب و واقعیتهای دنیای پیرامون او تنظیم کند و از بحث‌های انتزاعی و خودمدارانه اجتناب می‌کند.	ـ در این روش گوینده بدون توجه به واقعیتها و درگیری‌های ذهنی و عاطفی معمولی زندگی مخاطب، خصوصاً براساس تجربیات و ادراک‌های شخصی و اختراعی خود مباحث را تنظیم می‌کند.
ـ به مخاطبان اجازه داده می‌شود که بدون هیچ‌گونه ترس و هراس و یا خود سانسوری به راحتی بتوانند احساسات، برداشت‌ها و عقاید خود را نسبت به جدّی‌ترین و مقدس‌ترین مسایل دینی مطرح کنند.	ـ مخاطبان را در یک محدودهٔ کنترل شده و در چارچوب منطق عرضی و رسمی مباحث خود را به صورت کلیشه‌ای و عاطفه کارانه مطرح می‌کنند تا احتمال هرگونه اتهام و شبهه‌ای برای آن‌ها نباشد.
ـ مهارت گوینده فراهم ساختن مخاطبان برای اظهار نظر آزاد، طرح سؤالات و ابهامات و بیان تفسیرهای	ـ گوینده سعی می‌کند از هرگونه سؤال و اظهارنظری که روال معمولی و عادی بحث را از مسیر از پیش تعیین شده خارج می‌سازد

مختلف جهت کشف تمایلات خود انگیخته شنوندگان و شناسایی نقاط کور بحث می‌باشد.	جلوگیری بعمل آورد.
ـ زیباسازی فضای گفتگو از طریق خوش خلقی، گشاده‌رویی، سعه صدر، بردباری و خوش بینی نسبت به مخاطبان از جمله مهم‌ترین شرایط تبلیغ مؤثر و نافذ است.	ـ ایجاد محیط جدّی و قاطع و توسعه و گسترش فاصله کاذبی بین گوینده، مخاطب تا بتوان با اقتدار مداری و تحکّم، نظرات خود را بر مخاطب تحمیل کند.
ـ بارورترین روش تبلیغ، ایجاد طبیعی‌ترین، ارتجالی‌ترین و صمیمی‌ترین موقعیت‌ها برای طرح مسایل در جمع مخاطبان است.	ـ هدف ایجاد موقعیت‌هایی است که در سریع‌ترین زمان بتوان بیشترین مطالب را در رسمی‌ترین شرایط منتقل نمود.
ـ هدف از تبلیغ، توسعه ظرفیت ذهنی مخاطب و مستعد کردن او برای ورود به‌عرصه اندیشه و نظر و مهارت تشخیص بین خیر و شر در امور زندگی می‌باشد.	ـ هدف از تبلیغ، افزایش اندوخته‌های ذهنی و اطلاعات علمی و دینی به مخاطب است و القاء آنچه که به نظر گوینده درست است و مخاطب باید به همان القائات تمکین کند.
ـ اهمیت این‌که مخاطب چیزی را با میل و اختیار بشنود و یاد بگیرد بیشتر از اهمیت مطالبی است که باید بیاموزد.	ـ مهم انتقال آن دسته از مطالب و پیام‌هایی است که به نظر گوینده درست و واجب است. و اینکه مخاطب با چه اعتقاد و تمایلی بدان توجه کند و یا نکند فرع بر آن است.
ـ جنبه‌های غیر کلامی گوینده از جمله آهنگ گفتار فراز و فرود کلمات،	ـ متن گفتار و نفس پیام بدون توجه به آرایه‌ها و پیرایه‌های آن محور اصلی و دلمشغولی

صمیمیت‌وصداقت در بیان مطالب، استحکام و انعطاف کلامی، کیفیت نگاه به مخاطب و حرمت و کرامت شنونده بیش از متن گفتار اهمیت دارد.	بنیادی گوینده است.
ـ گوینده، فضایی از بحث و تبادل نظر ایجاد می‌کند که مخاطبان در شکل دهی و غنی‌سازی بحث مشارکتی فعال و پویا دارند.	ـ گوینده با نوعی جهت‌گیری یک سویه و خطّی بدون توجه به مشارکت‌های جمعی مطالب خود را مطرح می‌کند.
ـ آنچه مخاطب می‌شنود و می‌پذیرد مهم است و مخاطب براساس دریافت‌های خود مطالب را پردازش می‌کند.	ـ آن‌چه گوینده می‌اندیشد و می‌گوید مهم است و گوینده براساس وضعیت ذهنی خود مخاطب را نصیحت می‌کند.
ـ درون‌سازی مفاهیم مستلزم فرآیند یکپارچه‌سازی در مطالب جدید با ساخت‌های ذهنی مخاطب است تا او بتواند مفاهیم و اندیشه‌های تازه را با تجربه‌ها، گرایش‌ها و نیازهای قبلی خود ارتباط معنی دار بخشد. ـ ساخت‌های شناختی و گرایش‌های عاطفی مخاطب زمانی متحول می‌شوند که شیوه ارتباط با مخاطب و انتقال مطالب به او از طریق خودآغازگری و فعالیت‌های ارتجالی	ـ در این روش درون‌سازی مفاهیم، ذخیره‌سازی، انبار کردن مطالب و محفوظات ذهنی اصل قرار می‌گیرد و مطالب جدید صرفاً به منزله توده‌های اطلاعات در ذهن مخاطب انبار می‌شود بدون این‌که ساماندهی روانی و ارتباط دهی معنایی بین آن‌ها برقرار شود. ـ از رخنه‌های شناختی و گرایش‌های عاطفی مخاطب به شکل یکجانبه و از طریق القاء مباحث احساسی و هیجانی صورت می‌گیرد.

و خود بخودی فرد همراه باشد.	
ـ ابداع، خلاقیت، ابتکار، نواندیشی، بازبینی و بازسنجی مهم‌ترین ارکان تبلیغ فعّال برای اهمیت دادن به دانش و منش مخاطب است تا او با اعتماد به نفس، حقایق امور را کشف کند.	ـ اقتباس، تقلید، نسخه‌برداری، اندیشه‌آموزی از مهم‌ترین ارکان تبلیغ غیر فعال است که فرد را به انکای پیروی از دیگران به کسب حقایق می‌پردازد.
ـ در این روش، کمیت و کیفیت طرح مطالب و موضوع سخنوری به تبع ظرفیت مخاطب کشش و جوشش او تغییر و تبدیل می‌شود.	ـ در این روش میزان مطالب و انگیزه انتقال آن به تبع احساس وظیفه و تشخیصی که سخنور دارد تعیین می‌شود و باید مخاطب با کوشش و نه با کشش آن را تحمل کند.
ـ در تبلیغ فعال آن‌چه مهم است ارایه حقایق نیست بلکه ارایه شیوه‌های کشف حقیقت در فرد است.	ـ در تبلیغ فعل‌پذیر، آن‌چه مهم است انبوه‌سازی و تراکم محوری در دادن اطلاعات و انتقال پیام‌های مورد نظر گوینده است.
ـ ترغیب و تحریض مخاطب به عنوان فردی که واقعیت را به صورتی فعال و خود انگیخته کشف می‌کند. پرهیز از نصیحت‌ها و توصیه‌های مستقیم	ـ ارایه مطالب به صورت یکجانبه و انتظار از مخاطب که به صورت فعل‌پذیر از پند و اندرزها نسخه‌برداری و تقلید کند.
ـ شنونده در تعقیب و جستجوی پاسخ به سؤالات خویش است و مباحث براساس نیاز و خواسته‌های او تنظیم می‌شود. ـ دراین‌روش،به انگیزه‌های درونی وفعالیتهای‌خود جوش‌و فی البداهه	ـ شنونده مرعوب صحبت‌ها و مطالبی است که بدور از نیاز و خواسته‌های او و فقط به منزله ارتباط از بالا به پائین مطرح می‌شود. ـ در این روش، محور قرار دادن تشخیص و شناخت پیام‌دهنده از گیرندهٔ پیام

اهمیت بیشتری داده می‌شود و چه بسا که محتوا و مضمون بحث در فرآیند ارتباط دو جانبه پدید آید و نه آن‌که از قبل تعیین و دسته بندی شده باشد.	بیشتری دارد و محور صحبت و حتی چگونگی طرح مطالب از قبل براساس یک ردیف توصیه‌های مستقیم تنظیم شده است.
ـ مکانیزم‌های ترغیب و تشویق، درونی و فطری است که با نوعی رضامندی عاطفی و روانی همراه است.	ـ مکانیزم‌های ترغیب و تشویق بیرونی و محیطی است که با نوعی ارضاء کاذب از طریق مشوق‌های مادی و جایزه‌ای همراه است.

بخش دوم

بایدها و نبایدها

بایدها	نبایدها
ـ جمع‌بندی مطالب را به مخاطبان واگذارید تا آن‌ها به نسبت درک و برداشتی که از مباحث کرده‌اند یک نکاتی رابه عنوان نتایج بحث عنوان کنند.	ـ بطور یکجانبه و براساس ذهنیت و برداشت خود به سراغ جمع‌بندی مطالب نروید، از خود محوری و خود مرکز مداری در طرح و در بسط و جمع‌بندی مطالب اجتناب‌کند
ـ در تعیین عنوان بحث ضمن حفظ کلیات و چارچوب آن به مخاطبان اجازه دهید جزئیات و موضوع‌های مفهومی و مصداقی بحث را خودشان طرح کنند و بسط دهند.	ـ به محض این‌که احساس کردید که مطالب مطرح شده از نظر گیرایی و جاذبه و نوع ارتباط آن با نیازهای مخاطب پیوند ندارد از ارائه آن پرهیز کنید و سعی نکنید آنچه راکه خود مصلحت می‌دانید به دور از توجه وانگیزه بیان کنید
ـ بپذیرید که در همه رشته‌ها و همه سؤالات پاسخ تخصصی و همه جانبه ندارید.	ـ از پاسخ دادن به سوالات و موضوعات تخصصی که حیطهٔ حرفه‌ای و دانش تخصصی شما نیست اجتناب کنید.
ـ طرز نشستن، موقعیت نشستن و مکان‌یابی در جایگاه سخنوری را در بهترین، جذّاب‌ترین و زیباترین وضع ممکن تنظیم کنید، الگوی رفتاری گوینده باید با موقعیت و و وضعیت مخاطب تعدیل و تطبیق یابد	ـ از اینکه همیشه و همه جا با یک نوع الگوی رفتاری با مخاطب قرار بگیرید، پرهیز کنید.

ـهدف،موضوع وروش بحث خودرا با توجه به نیاز و زبان و ذهنیت مخاطب روشن سازید	ـ از روشهای مستقیم، کلیشه‌ای و تکراری در طرح موضوعات خودداری کنید، نباید مخاطب در برابر سخنان شما،احساس خستگی و یکنواختی نماید.
ـ به سؤالات و ابهامات مخاطبان در همان خلال بحث به طور فعال ومستقیم پاسخ دهید.	ـ از برخورد خشک و خشن و آداب رسمی در نحوهٔ پاسخگویی به سئوالات خودداری کنید.
ـ به این اصل پایدار باشید که در هنگام پاسخ به پرسش‌ها،راه‌حل‌ها و پاسخ‌های متفاوت و متعددی وجود دارد.	ـ سعی نکنید که پاسخ سؤالات را براساس عادات قبلی خود بدهید، ممکن است به یک سئوال در یک جمع خاصی پاسخ ویژه‌ای بدهید و همان سؤال و یا مشابه آن را در جمع دیگر پاسخ دیگری بدهید
ـ سعی کنید لحظه به لحظه با آهنگ و حال و هوای احساس مخاطبان موسیقی و وزن کلام خود را بازسازی و بازآرایی کنید.	ـ از یکنواختی در آهنگ کلام و سخن‌گفتار خودداری کنید. سعی نکنید که فقط به محتوا و مضمون مباحث متمرکز شود و از شیوه گفتار و کیفیت بیان غافل نباشید.
ـ در طرح مباحث خود از نیازهای ورزشی هنری، علمی و سرگرمی‌های تفریحی مخاطب استفاده کنید.	ـ در تهیه مطالب خود نباید دنیای ذهنی و دلمشغولی‌های شخصی خود را معیار قراردهید و درگیری‌های ذهنی و درونی خود را به مخاطبان تعمیم دهید.
ـ مطالب و رازها و مشکلات خصوصی مخاطبان راکه به طور محرمانه با شما در میان می‌گذارند	ـ از افشای اسرار و واگشایی مشکلات خصوصی مخاطبان پرهیز کنید.

حفظ کنید.	
ـ کاری کنید که هر یک از مخاطبان احساس کنند که در طرح و بسط مباحث مشارکت فعال دارند.	ـ از کنترل‌های پی‌درپی و جهت دهی‌های شخصی و خود مدارانه در بحث اجتناب کنید.
ـ شوخ طبعی، لطافت بیان و انعطاف در کلام را در لابلای مطالب به طور شایسته و به تناسب طبیعت بحث حفظ کنید.	ـ از ترشرویی، خشونت، الفاظ تند و تیز تحکم و استبداد کلامی خودداری کنید.
ـ در نگاه خود به مخاطب عدالت را حکمفرما کنید.	ـ از متمرکز شدن و معطوف شدن به یک نقطه یا چند نفر اجتناب کنید.
ـ در بکارگیری کلمات تحسین برانگیز و تشویق‌گر رعایت اعتدال و برابری را داشته باشد.	ـ از افراط و تفریط در ستایش و سرزنش و یا تمجید و تعریف و انتقاد از مخاطبان خودداری کنید.
ـ فضای غیر رسمی، ارتجالی، طبیعی و راحت و روان ایجاد کنید.	ـ فضای بحث را رسمی، زمخت و خشک و غیرقابل انعطاف نکنید.
ـ سعی کنید بفهمید مخاطبان چه نیازهایی دارند زبان آن‌ها چیست و جاذبه‌ها و رغبت‌های آن‌ها کدام است.	ـ نیازها، آرزوها و خواسته‌های شخصی خود را جایگزین نیازها و آرزوهای مخاطبان نکنید.
ـ مخاطبان را تشویق کنید تا به نقل تجربیاتی از زندگی خود و موفقیت‌هایی که تجربه کرده‌اند بپردازند.	ـ از طرح مسایل و مباحث به صورت خودمحوری، خود انتخاب‌گری اجتناب کنید و سعی نکنید برای انتقال پیام و ابلاغ مقاصد خود از تجربیات بیگانه با زندگی مخاطب استفاده کنید.

ـ از کلمه «ما» پیش از «شما» در طرح مسایل و بویژه مشکلات و نواقص زندگی استفاده کنید تا مخاطب احساس یگانگی و همبستگی با شما داشته باشد.	ـ به مخاطبان با دید بیگانه‌نگری و جدابافته از دنیای خود نگاه نکنید، دنیای خود را از دنیای آن‌ها جدا نکنید.
ـ برای اجتناب از یکنواختی و یکسو نگری مباحث، فرصت و یازمینه تبادل نظر را در بین مطالب با طرح پرسش‌های تحریک‌کننده فراهم سازید.	

گفتار ششم

تبلیغ و شیوه بیان عقاید دینی

اشاره:

در آموزش عقاید همانند هر موضوع تخصصی دیگر، نکات دقیقی را باید رعایت کرد. اصول کلی تدریس عقاید در ره توشه ویژه جوانان در سال ۱۳۷۵ به چاپ رسید که لازم دیدیم برای تکمیل، این مجموعه مجدداً در اختیار مبلغان گرامی قرار گیرد. ان شاءالله مورد استفاده کامل قرار خواهد گرفت.

تبلیغ چیست؟

تبلیغ عبارت است از رساندن رسالت‌ها و پیام‌های الهی به مردم.

آیه‌هایی از قرآن کریم بر لزوم و اهمیت تبلیغ اشاره دارد. به مناسبت به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. «الذین یبلغون رسالات الله...»[1]؛ *کسانی که رسالت‌ها (پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند...).*

۱ـ احزاب، ۳۹.

۲. «...لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم....»[۱]؛ *تا بداند که پیامبران پیام‌های پروردگار خویش را ابلاغ کرده‌اند.*

۳. «ابلغکم رسالات ربی...»[۲] *پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم.*

۴. «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...»[۳]؛ *ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن.*

قرآن کریم گاهی واژه‌ی «دعوت» را به کار گرفته و فرموده است:

۱ ـ «ادع الی سبیل ربک...»؛[۴] *به راه پروردگارت دعوت کن.*

۲ ـ «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة...»؛[۵] *بگو این است روش من که با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم.*

۳ ـ «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر...»؛[۶] *باید گروهی از شما به سوی خیر دعوت کنند.* ۴ ـ «و من احسن قولا ممن دعا الی الله...»؛[۷] *چه کسی نیکو گفتارتر است از آن که به سوی خدا دعوت کند.*

پیام‌های خداوند که مبلغان الهی مأمور ابلاغ آن می‌باشند در سه محور کلی:

ـ عقاید حقه ؛

ـ اعمال صالحه ؛

ـ اخلاق فاضله، خلاصه می‌شود که در قرآن کریم و احادیث اسلامی بیان شده است.

اهمیت تبلیغ

در اهمیت تبلیغ همین بس که فلسفه نبوت به شمار آمده است، مبلغ دینی در حقیقت رسول

۱ـ جن، ۲۸.

۲ـ اعراف، ۶۲.

۳ـ مائده، ۶۷.

۴ـ نحل، ۱۲۵.

۵ـ یوسف، ۱۰۸.

۶ـ آل عمران، ۱۰۴.

۷ـ فصلت، ۳۳.

و فرستاده خداوند است؛ رسولی که رهنمودهای پیامبران الهی را به جامعه خویش منتقل می‌کند از این رو مبلغان باید اهمیت و حساسیت مأموریت خود را کاملاً درک کنند و خود را برای ایفای این رسالت سنگین و فوق العاده حساس آماده سازند.

هدایت افراد به خداپرستی و تقوا از چنان اهمیّتی برخوردار است که پیامبر اکرمﷺ خطاب به علیؑ فرموده است:

«و أیم الله لئن یهدی الله - عزوجل - علی یدیک رجلاً خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت»؛[1] *به خدا سوگند اگر خداوند به دست تو فردی را هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه در قلمرو غروب و طلوع خورشید قرار دارد.*

قرآن کریم دفاع از عقاید حقه و مبارزه با عقاید باطل را «جهاد اکبر» دانسته می‌فرماید: «فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً»؛[2] *از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان جهادی بزرگ نما.*

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«آیه‌ی یاد شده دلالت می‌کند که جهاد متکلمان الهی در حل شبهه‌های مخالفان، از برترین و بزرگترین جهادها در پیشگاه الهی است».[3]

امام صادقؑ دانشمندان شیعه را مجاهدانی که به مصاف شیطان و جنود او رفته و از هجوم آنان به عقاید شیعیان جلوگیری می‌کنند دانسته و ارزش جهاد آنان را از جهاد در میدان نبرد بالاتر توصیف فرموده است.[4]

امام جوادؑ علمای پاسدار دین را سکّان داران قلب‌های مؤمنان دانسته که در پیشگاه

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، باب ۱۰، حدیث ۱، ص ۳۰.
۲ـ فرقان، ۵۲.
۳ـ مجمع البیان، ج ۷ ـ ۸، ص ۱۷۵.
۴ـ طبرسی، احتجاج (طبع مشهد)، ص ۱۷.

خداوند مقامی عالی‌تر از دیگران دارند.[۱]

جایگاه عقاید در تبلیغ

از آن جاکه عقیده مبنا و سرچشمه‌ی اخلاق و رفتار است، در درجه اول اهمیت قرار دارد. بدین جهت نخستین مطلبی که پیامبران الهی مردم را بـه سـوی آن دعـوت مـی‌کردند، خداپرستی و توحید بوده است. سوره اعراف، شیوه‌ی تبلیغ پیامبرانی چون: نوح، هود، صالح و شعیب و اولین پیام آنان را چنین بیان می‌کند:

«یا قوم اعبدو الله مالکم من اله غیره»[۲]؛ *ای مردم! خدا را بپرستید که جز او خدایی ندارید.*

در آیه‌ی دیگری می‌خوانیم:

«ولقد بعثنا فی کل امة رسولاً ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»؛[۳] *در بین هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم تا (به آنان بگوید:) خدا را بپرستید و از شیطان دوری جویید.*

از این آیه، وظیفه‌ی، پیامبران که همانا تبلیغ یکتاپرستی است روشن می‌شود.

خداشناسی سرآمد دانش‌هاست

فردی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و از او خواست تا از شگفتی‌های دانش به او بیاموزد. پیامبرﷺ به او فرمود: در مورد سر آمد دانش‌ها چه اندازه آگاهی دارای که از شگفتی‌های دانش می‌پرسی؟ آن مرد گفت: سر آمد دانش‌ها چیست؟. پیامبرﷺ پاسخ داد:

«معرفة الله حق معرفته»؛[۴] *شناخت خدا به گونه‌ای که شایسته‌ی اوست.*

۱ـ همان، ص ۱۸، جهت آگاهی بیشتر در این باره به کتاب (مدخل و درآمد علم کلام). نگارش علی ربانی گلپایگانی رجوع شود.

۲ـ اعراف، ۵۹، ٦۵، ۷۳، ۸۵.

۳ـ نحل، ۳٦.

۴ـ توحید صدوق، باب ۴۰، روایت ۵ و بحار الانوار، ج ۳، ص ۲٦۹.

امام علی علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«معرفة الله اعلی المعارف»؛[۱] *خداشناسی برترین شناخت‌هاست.*

زمانی که علی علیه السلام با سپاه خود عازم نبرد با اصحاب جمل بود، یکی از همراهان، مسأله توحید را مطرح کرد و از امام خواست تا درباره‌ی آن توضیح دهد. عده‌ای از سپاهیان، وی را بر طرح این مسأله در آن شرایط حساس جنگی نکوهش کردند، ولی امام علیه السلام نکوهش آنان را بی‌مورد دانسته فرمود:

«دعوه فان الذی یریده الاعرابی هو الذی نریده من القوم»؛[۲] *او را رها کنید، زیرا آن چه او می‌خواهد همان است که ما از این جمعیت (اصحاب جمل) می‌خواهیم.*

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام مردم را برای جنگ با معاویه فرا می‌خواند، محور بحث خود را خداشناسی قرار داده و مطالب بسیار مهمی را در این باره بیان نمود.[۳]

هشام بن حکم گوید: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم. در این هنگام معاویة بن وهب و عبدالملک اعین وارد شدند. معاویه درباره دو روایت که یکی می‌گوید: پیامبر، خدا را دیده است، و دیگری می‌گوید، مؤمنان در قیامت خدا را می‌بینند، از امام صادق علیه السلام سؤال کرد و گفت: خداوند به چه صورتی دیده می‌شود؟

امام صادق علیه السلام در حالی که تبسم بر لب داشت فرمود: ای معاویه! چه نارواست بر کسی که هفتاد یا هشتاد سال عمر کرده و از نعمت‌های الهی استفاده می‌کند، ولی خدای خود را به خوبی نمی‌شناسد. آن‌گاه فرمود: مقصود از رؤیت خدا، دیدن با چشم باطن (رؤیت قلبی) است. نه با چشم سر (رؤیت بصری)، سپس بار دیگر اهمیت خداشناسی را خاطر نشان کرد و فرمود:

«ان افضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفة الرب و الاقرار له بالعبودیة»؛[۴] *برترین و لازم‌ترین فرائض، شناخت خدا و اقرار به بندگی اوست.*

۱ـ غرر و دُرر، آمدی، مکتب الاعلام الاسلامی، ص ۸۱.

۲ـ توحید صدوق، باب ۳، حدیث ۳.

۳ـ همان، باب ۲، حدیث ۳.

۴ـ بحار الانوار، ج ۴، ص ۵۴ ـ ۵۵.

شیوه‌های بیان عقاید

۱ـ تبیین موضوع بحث

اصول پرسش‌ها ـ چنان که در منطق گفته شده است ـ سه چیز است:

الف ـ پرسش از چیستی: نبوت چیست؟

ب ـ پرسش از هستی: آیا نبوت هست (آیا نبوت لازم است)؟

ج ـ پرسش از چرایی: دلیل بر وجود یا لزوم نبوت چیست؟

بنابراین برای ورود به هر بحثی لازم است موضوع مورد بحث روشن شود، زیرا تا موضوع به خوبی روشن نشود اقامه‌ی دلیل نتیجه بخش نخواهد بود ؛ مثلاً اگر بحث درباره «وحی» است، باید مفهوم وحی توضیح داده شود و تفاوت آن با ادراکات متعارف بشر که از طریق حواس یا عقل به دست می‌آید بیان گردد و اگر بحث درباره عصمت است، مفهوم و حقیقت عصمت به روشنی بیان گردد و...

۲- اثبات مدعا

پس از آن که موضوع مورد بحث کاملاً توضیح داده شد. نوبت به اقامه‌ی دلیل و اثبات آن می‌رسد.

مسائل اعتقادی را می‌توان با یکی از دو طریق عقلی و نقلی اثبات کرد، چنان که از طریق حواس و علوم طبیعی نیز در پاره‌ای موارد در توضیح مدعا یا اثبات برخی از مقدمات استدلال، می‌توان بهره گرفت.

طریق عقلی: هرگاه مسأله‌ای از قبیل: وجود خدا، ضرورت دین و نبوت که اثبات وحی مترتب بر آن است باشد، چنین مسأله‌ای را از طریق وحی نمی‌توان اثبات کرد، بلکه باید از طریق عقل اثبات نمود.

دلیل عقلی دو گونه است:

۱ ـ دلیل عقلی محض، یعنی هر دو مقدمه آن، عقلی است، مانند برهان امکان و وجوب بر اثبات وجود خدا که می‌گوییم:

الف - هستی از نظر عقل یا واجب است یا ممکن.

ب - وجود ممکن، بدون وجود واجب محال است.

ج - پس وجود واجب الوجود امری قطعی و انکارناپذیر است.

۲ - دلیل عقلی غیر محض، یعنی مقدمه‌ی کبرای آن عقلی و مقدمه‌ی صغرای آن غیر عقلی است، مانند برهان نظم که می‌گوییم:

الف - جهان دارای نظم و اتقان است.

ب - فعل دارای نظم و اتقان فاعل دانا و مرید می‌خواهد.

ج - جهان آفریدگار دانا و مرید می‌خواهد.

طریق نقلی: هرگاه مسأله‌ی مورد بحث به گونه‌ای نیست که اثبات وحی مترتب بر آن باشد، پس از اثبات وحی، می‌توان آن را از طریق نقل (وحی) اثبات کرد، مانند اثبات یگانگی خدا، زیرا آنچه مبنای اثبات وحی است وجود خدا و علم و حکمت اوست، نه یگانگی خدا، بنابراین پس از اثبات وجود خدا و اثبات وحی و نبوت، می‌توان با استناد به آن بر یگانگی خدا استدلال کرد. اثبات معاد و امامت نیز با استفاده از این روش ممکن است.

برخی از مسائل اعتقادی را جز از طریق وحی نمی‌توان اثبات کرد، زیرا از مسائل غیبی و فراتر از درک عقل می‌باشند، مانند حوادث قیامت و انواع پاداش‌ها و کیفرهای اخروی. آنچه عقل درباره‌ی معاد درک می‌کند، ضرورت قیامت و پاداش و کیفر است، اما چگونگی و حوادث آن از توانایی عقل بیرون است.

یادآور می‌شویم که راه نقل منحصر در وحی نیست، بلکه از طریق نقل غیر وحی نیز می‌توان برخی از عقاید دینی را اثبات کرد و این در صورتی است که نقل متواتر باشد، مانند دعوی نبوت پیامبر اکرم ﷺ و معجزات او. در اثبات برخی از عقاید نیز می‌توان به اقوال و آرای متخصصان علوم مختلف استناد کرد، زیرا آرای آنان گر چه مفید یقین نیست، ولی به عنوان دلیل اقناعی سودمند است، مثلاً برای اثبات این که خداگرایی فطری انسان است می‌توان به نظریه روانشناسان و روانکاوان استناد کرد که می‌گویند حس مذهبی یکی از ابعاد

اصیل روح انسانی است[۱].

استفاده از روش تمثیل و تشبیه در قرآن و احادیث

۱ـ سست بنیادی، ولایت‌های غیر الهی را به خانه عنکبوت تشبیه کرده می‌فرماید:

«مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون»؛[۲] *کسانی که اولیایی جز خدا برگزیده‌اند بسان عنکبوتند که خانه‌ای سست می‌سازد و سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است اگر می‌دانستند».*

۲ـ کارهای کافران را به خاکستری تشبیه می‌کند که طوفانی، آن را در فضا پراکنده می‌سازد و اثری از آن بر جای نمی‌ماند:

«مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء...».

۳ـ توحید و یکتا پرستی را به درختی پر برکت تشبیه کرده است که ریشه‌هایی استوار و شاخه‌هایی بر افراشته در آسمان دارد و به اذن پروردگارت پیوسته میوه می‌دهد.

«ضرب الله مثلاً کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون»[۳].

و مثال‌های بسیار دیگر که مجال ذکر آن‌ها نیست[۴].

در احادیث نیز تمثیلات و تشبیهات بسیاری در زمینه معارف الهی و احکام دینی آمده است. نمازهای پنجگانه به چشمه یا نهر آبی تشبیه شده است که انسان هر روز پنج نوبت بدن خود را در آن می‌شوید، و با این عمل او، هر گونه آلودگی از وی زدوده خواهد شد.

۱ـ ر.ک به: دین و روان تألیف ویلیام جمیز، ترجمه مهدی قائنی؛ حب مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی و جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم.

۲ـ عنکبوت، ۴۱.

۳ـ ابراهیم، ۲۴ و ۲۵.

۴ـ جهت آگاهی از مثال‌های قرآن به معجم المفرس کلمه «مثل» رجوع شود.

کسی که نمازهای پنجگانه را با حفظ شرایط آن انجام دهد روح و روانی پاکیزه از آلودگی‌های روحی خواهد داشت[۱].

پیامبر اکرمﷺ اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده است، که پناه بردن به آن مایه‌ی نجات و دوری جستن از آن مایه‌ی هلاکت خواهد بود:

«مثل أهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق[۲].

علیؑ دنیا را به ماری تشبیه کرده است که ظاهری نرم و فریبنده و زهری کشنده در درون دارد که افراد نادان به آن نزدیک می‌شوند، و عاقلان از آن دوری می‌گزینند[۳]. همچنین حضرتش درباره‌ی کسی که مردم را به خیر و نیکی دعوت می‌کند ولی خود بدان عمل نمی‌کند فرموده است:

«الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر»؛[۴] *دعوت کننده‌ی بی عمل مانند تیر انداز بی کمان است.*

نیز نحوه‌ی بهره‌مندی انسان‌ها از وجود امام زمان (عج) به استفاده از خورشید پشت ابر تشبیه شده است[۵].

نکته مهم در تمثیل توضیحگر این است که مثال به گونه‌ای نباشد که تصویر نادرستی از واقعیت را در ذهن مخاطب ترسیم کند؛ مثلاً در بحث توحید نباید از مثال دو راننده برای یک ماشین استفاده کرد، زیرا بسیار پیش آمده است که دانش‌آموزان دیده‌اند که دو راننده یا بیشتر به نوبت یک ماشین را می‌رانند. در این مورد برای دانش‌آموزان می‌توان از مثال‌هایی نظیر یک نقاشی توسط دو نقاش، یک انشا توسط دو نویسنده استفاده کرد. که با توجه به تفاوت‌های فکری و ذوقی دو نقاش و نویسنده، کار آن‌ها کاملاً هماهنگ و منظم نخواهدبود

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

۲ـ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱.

۳ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۹.

۴ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۳۳۷.

۵ـ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

و این در حالی است که جهان آفرینش از نظم و هماهنگی کامل برخوردار است.

غالباً برای کودکان این سؤال مطرح می‌شود که خدا کجاست و چرا دیده نمی‌شود؟ در پاسخ آنان اگر بگوییم خدا جسم نیست تا دیده شود چندان روشنگر نخواهد بود، زیرا ذهن آنان قدرت تفکیک هستی را از جسم ندارد. در این جا می‌توان از مثال‌هایی نظیر عقل و فکر و صفات روحی مانند مهر و خشم استفاده کرد، اگر نتوانیم از طریق مثال مناسب و روشن به چنین سؤال‌هایی پاسخ دهیم، بهتر است یا عبارت‌هایی چون: من نمی‌توانم آن را بیان کنم، یا بهتر است صبر کنی تا بزرگتر شوی و پاسخ آن را بیابی او را قانع کنیم تا به صورت موقت از آن سؤال چشم پوشی کند. مسلماً اعتراف به عجز در پاسخ، از پاسخ نادرست بهتر است.

قرآن و روش‌های دعوت

قرآن کریم برای دعوت به توحید سه روش را توصیه می‌کند و می‌فرماید:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن، ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین»؛[1] *از طریق حکمت و موعظه‌ی حسنه به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین روش جدال نما، به درستی که پروردگارت داناتر است به کسی که از راهش گمراه شده و او داناتر است به هدایت یافتگان*[2].

۱- حکمت: حکمت عبارت است از رأی محکم و استوار که در آن دروغ راه ندارد، و رأی سودمند که هیچ گونه زیانی را به دنبال ندارد.[3] به عبارت دیگر حکمت به معنی دریافت حق از روی اندیشه و علم است. حکمت در مورد خداوند، معرفت موجودات و آفریدن آن‌ها بر اساس نهایت استواری و احکام است و در مورد انسان که عبارت است از شناختن موجودات و انجام کارهای شایسته و این همان است که لقمان به آن توصیف شده است. از این روی قرآن، حکیم خوانده شده است که مشتمل بر حکمت است.

۱ـ نحل، ۱۲۵.

۲ـ المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۱.

۳ـ راغب، مفردات ص ۱۲۶ - ۱۲۷، کتاب (ح).

پیامبر اکرمﷺ با اشاره به حکمت فرموده است :برخی از شعر حکمت است، یعنی سخن راست و استوار است، و از این قبیل است شعر لبید که گفته است:

«ان تقوی ربنا خیر نفل»؛ *داشتن صفت تقوا در مورد خداوند بهترین کار است*».

در هر صورت حکمت به عنوان یک روش استدلال با روش برهان در اصطلاح منطق هماهنگ است. و قرآن پیوسته از مخالفان توحید و اسلام می‌خواهد که بر اثبات مدعای خود برهان بیاورند.

«ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم ...»[۱].

«أإله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»[۲].

«و قالوا لن یدخل الجنة الاّ من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»[۳].

چنان که معجزات پیامبران را بیّنه و برهان دانسته می‌فرماید:

«ولقد جاءتهم رسلنا بالبیّنات»[۴].

«و لقد جاءتهم رسلهم بالبیّنات...»[۵].

«فذانک برهانان من ربک الی فرعون و ملائه...»[۶].

بنابراین تبلیغ به طور عام و تعلیم عقاید به طور خاص باید بر پایه‌ی دلایل محکم و براهین استوار باشد، زیرا انسان به مقتضای فطرت خود خواهان دلیل محکم و استوار است، از این رو حکمت همواره حَسَن و پذیرفته است.

۲- موعظة حسنه: موعظه کلامی است که به دلیل خصوصیت بیان آن، در ضمیر شنونده اثر

۱ـ انبیاء، ۲۴.

۲ـ نحل، ۶۴.

۳ـ بقره، ۱۱۱.

۴ـ مائده، ۳۲.

۵ـ اعراف، ۱۰۱.

۶ـ قصص، ۳۲.

می‌کند، و او را به سوی خیر و نیکی می‌کشاند. با این بیان، موعظه با خطابه در اصطلاح علم منطق هماهنگ است، و نیکویی آن دو جنبه دارد:

الف - جنبه‌ی نظری و آن همان است که در صناعت خطابه بیان شده است.

ب - جنبه عملی و آن این است که موعظه کننده، خود به آنچه می‌گوید عمل کند و واعظ متعظ باشد. که در غیر این صورت، گفتار او نتیجه‌ی معکوس خواهد داد. بدین جهت است که امام معصوم می‌فرماید: «کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم»؛ از این رو قرآن موعظه را به طور مطلق توصیه نکرده، بلکه موعظه حسنه را پیشنهاد نموده است.

۳- جدل: سخنی است که گفتار طرف مقابل را مردود و رأی او را باطل می‌سازد. و رایج‌ترین نوع آن این است که سخن و رأی دیگری را با استناد به آنچه خود قبول دارد باطل کند.

هرگاه جدل شرایطی را که در علم مناظره برای آن گفته شده است نداشته باشد، حَسَن نخواهد بود. مانند این که در استدلال جدلی به جای استفاده از مشهورات و مسلمات، از مظنونات و مقبولات یا یقینیات غیر مشهوره استفاده شود، اما قرآن کریم شرط حَسَن را برای جدل کافی ندانسته و جدل أحسن را توصیه می‌کند.

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی جدال غیر أحسن سؤال شد و امام علیه السلام دو مورد زیر را جدال غیر أحسن دانست:

۱ - در جدال با اهل باطل هیچ گونه دلیلی اقامه نشود و تنها به انکار سخن آنان اکتفا شود.

۲ - اهل باطل سخن حقی را می‌گوید و هدف او این است که از آن به نفع خود استفاده کند و فرد مجادل برای این که او چنان استفاده‌ای را نکند سخن حق او را نمی‌پذیرد.

آن گاه فرمود: چنین جدالی بر پیروان ما روا نیست، زیرا مایه تقویت مخالفان و تضعیف شیعیان می‌شود. سپس به توضیح درباره جدال احسن پرداخت و چنین فرمود:

«جدال احسن همان است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم نمود، هنگامی که فردی درباره معاد با پیامبر به جدال بر خاست و در حالی که استخوان‌های

پوسیده را با دست خود له می‌کرد می‌گفت: «...من یحیی العظام و هی رمیم؟

خداوند به پیامبر فرمود تا در پاسخ او بگوید:

«یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم[۱]؛ *همان خدایی که در آغاز آن را آفرید، بار دیگر آن را حیات می‌بخشد و او به همه چیز آگاه است*[۲]».

روش مشارکت در بحث

یکی از روش‌های مفید در آموزش روش مشارکت است ؛ بدین صورت که آموزگار موضوع مورد بحث را روی تابلو می‌نویسد و از دانش‌آموزان می‌خواهد تا هر گونه اطلاعاتی درباره آن موضوع دارند بگویند و آموزگار آن‌ها را روی تابلو یادداشت می‌کند. آن‌گاه به بررسی آن‌ها پرداخته و جهات قوت و ضعف آن‌ها را بیان کرده و سرانجام پاسخ درست را بیان می‌کند.

این روش سبب می‌شود که کلاس درس از حالت بی تفاوتی بیرون آمده و فضای رقابت و تحرک پدید آید و چون دانش‌آموزان خود را سهیم در بحث می‌یابند، نسبت به درس و فهم آن، توجه بیشتری خواهند کرد، ضمن این که قوه‌ی خلاقیت آنان را نیز تقویت می‌کند.

امید بخش‌ترین آیه در قرآن

این روش بحث و آموزش در سیره ائمه معصومین علیهم السلام به چشم می‌خورد، نمونه زیر بسیار آموزنده و قابل توجه است روایت شده است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام به جمعیتی که نزد او گرد آمده بودند گفت: از نظر شما کدام آیه‌ی قرآن، امید بخش‌تر است؟ آنان پاسخ‌هایی به شرح زیر دادند:

۱- ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء...»[۳].

۱ـ یس، ۷۸ - ۷۹.

۲ـ احتجاج طبرسی، طبع مشهد، ص ۲۱ - ۲۲.

۳ـ نساء، ۱۱۶.

۲- و من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً.[۱]

۳- قل یا عبادی الذین ای‌ﷺفوا عط انفی‌کم لا تقنطوا من رحة الله ان الله یغفر الذنوب حمیا...[۲].

٤- و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفی‌کم ذکروا الله فاستغفروا لذنوسم و من یغفر الذنوب الا الله...[۳].

امام علی‌ﷺ فرمود همه آیاتی که تلاوت کردید امید بخش است، ولی امید بخش‌ترین آیه، آیه دیگری است. آن‌گاه آن حضرت فرمود: از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که می‌فرمود: امید بخش‌ترین آیه‌ی قرآن این آیه است:

«و اقم الصلوة طرص الش‌ار و زلفا من اللیل ان الگ‌سنات یذهع السیئات، ذلک ذکری للذاکرین»[۴].

ای علی! سوگند به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرد، هرگاه یکی از شما وضو می‌گیرد گناهانش فرو می‌ریزد و آن‌گاه که برای نماز در پیشگاه خداوند می‌ایستد. بسان روزی که از مادر متولد شده است، از گناه پاک می‌شود.[۵]

پرسش و تشویق

روش دیگری که در آموزش بسیار مؤثر است، روش پرسش و تشویق است، یعنی به فراخور آگاهی و سطح فکری دانش‌آموزان پرسش‌هایی در زمینه‌های قرآن، حدیث، عقاید و احکام مطرح شود و از آنان خواسته شود تا پاسخ‌های خود را بنویسند و برای پاسخ درست جایزه‌ای به عنوان تشویق در نظر گرفته شود.

پرسش و تشویق به صورت‌های گوناگونی قابل اجراست و بستگی به موقعیت و شرایط

۱ـ نساء، ۱۱۰.

۲ـ زمر، ۵۳.

۳ـ آل عمران، ۱۳۵.

۴ـ هود، ۱۱۴.

۵ـ اصول کافی کتاب توحید، باب حدوث العالم، روایت.

زمانی و مکانی آموزش دارد. گاهی زمینه برای طرح سؤال و دادن پاسخ در حین درس فراهم است. گاهی سؤال به گونه‌ای است که باید برای پاسخ آن به مرجع و مصدر خاصی رجوع شود. گاهی جایزه برای یک سؤال در نظر گرفته می‌شود و گاهی برای چند سؤال. در مواردی می‌توان به همه برندگان جایزه داد و در مواردی می‌توان از میان برندگان از طریق قرعه یک یا چند نفر را برگزید. انتخاب هر یک از این شیوه‌ها به صلاحدید آموزگار و در نظر گرفتن شرایط خاص آموزشی بستگی دارد.

در استفاده از روش یاد شده نکاتی را یادآور می‌شویم:

۱ - پرسش متناسب با سطح فکری و استعداد دانش‌آموزان باشد.

۲ - برای به دست آوردن پاسخ، مأخذ و منبع در اختیار آنان باشد.

۳ - از طرح سؤالات مشکل و پیچیده که ممکن است مایه‌ی تردید و شک در عقاید دینی افراد گردد پرهیز شود.

۴ - آموزگار در مورد آن سؤال اطلاعات کافی داشته باشد و بتواند به خوبی آن را توضیح دهد.

روش تدریس احکام

اشاره:

رعایت نکات ظریف تدریس احکام ما را در ارائه هر چه بهتر احکام اسلامی یاری می‌دهد. گفتار حاضر خلاصه‌ای از جزوه‌ی روش تدریس احکام می‌باشد که در ره‌توشه‌ی سال ۱۳۷۴ ویژه‌ی جوانان (کتاب ۴) به چاپ رسیده است. امید که مورد استفاده عزیزان مبلّغ قرار گیرد.

روش تدریس احکام

آن‌چه در این نوشته آورده شده مجموعه‌ی اصولی است که مراعات آن‌ها اساتید محترم را در تدریس بهتر احکام کمک می‌کند. ناگفته نماند این اصول غیر از اصول کلاسداری است، چون جدای از شیوه‌های عمومی تدریس، موفقیت در تدریس موضوع خاصی است که در آن باید اصول مربوط به چگونگی تدریس را نیز رعایت کرد. برخی از اصول همان مقررات کلّی کلاسداری است؛ ولی از آنجاکه در تدریس احکام، نقش اساسی و تأثیر تام دارد، آورده شده است.

یادآوری می‌شود، چون بنای ما در این نوشته، بر اختصار است، از توضیح مطالب و

پرداخت به جزئیات آن پرهیز کرده‌ایم.

آمادگی برای تدریس

استاد باید قبل از حضور در کلاس به پاسخ این سه سؤال دست یافته باشد:

*چه چیزی تدریس کنم؟

*چگونه تدریس کنم؟

*به چه کسانی باید تدریس کنم؟

در پاسخ سؤال اوّل و دوّم باید گفت: درس خوب، درسی است که هم از نظر محتوا در حدّ کمال باشد؛ یعنی، هم مطالب استوار علمی و متقن داشته و هم از نظر قالب درسی از شیوه و عرضه‌ی خوبی برخوردار باشد.

بنابراین، قبل از تدریس باید بحث مورد نظر را به دقّت مطالعه کرده و خلاصه‌ای از آن را برای تدریس یادداشت کرد و هم‌چنین جزئیات مسائل و پاسخ سؤال‌هایی که ممکن است از طرف شاگردان مطرح شود، مورد ملاحظه قرار داد و با آمادگی کامل در کلاس حاضر شد.

چگونه تدریس کنیم؟

برای آن که درس احکام از قالب خوبی نیز برخوردار باشد، مراعات اصول ذیل لازم است:

۱. **انتخاب درست مسائل:** مجموعه‌ی مسائل شرعی، حکم داروهای گوناگونی دارد که هر فرد، مطابق نیاز خود از همان دارویی استفاده می‌کند که بیماری او را درمان و نیاز او را مرتفع سازد، همان گونه که داروی سرماخوردگی بزرگسالان با کودکان تفاوت دارد، در احکام نیز نیاز کودکان و نوجوانان، با نیاز بزرگسالان اختلاف دارد.

هم‌چنین برخی از مسائل را باید برای دختران بیان کرد که بیان آن‌ها برای پسران لازم نیست. بنابراین، انتخاب مسائل برای تدریس باید بر اساس نیاز مخاطبین و قدرت فهم آنان باشد.

۲. **ساده گویی:** با کمال تأسف، باید گفت ما در بیان احکام، گرفتار مشکل گویی هستیم.

بیان احکام، با به کار بردن اصطلاحات و لغات دشوار فقهی، که اکثر آن‌ها عربی است، برای کودکان، نوجوانان و کسانی که با این لغات و اصطلاحات آشنایی ندارند، مناسب نیست و قطعاً خسته کننده نیز خواهد بود. بنابراین، در تدریس احکام بدون آن که حکم شرعی تغییر یابد، باید از لغات ساده و در خور فهم افراد استفاده شود و مسائل را با جملاتی روان و گویا بیان کرد، تا مطالب را بطور کامل درک کرده و از کلاس خسته نشوند.

۳. **استفاده از مثال:** یکی از اصول مهم تدریس احکام، بیان مثال و تطبیق هر حکم بر مصداق خارجی آن است. آن‌چه مردم با آن سر و کار دارند، نمونه‌های عینی و عملی مسائل شرعی است بنابراین، اگر برای هر مسأله، یک یا دو مثال گفته شود، شاگردان، کاربردی بودن احکام شرعی را حس کرده و آن را راهگشای مشکلات دینی خود می‌دانند و به فراگیری آن علاقه‌ی بیش‌تری نشان می‌دهند. در بیان مثال شرایط زیر باید مراعات شود:

*متناسب با مسأله باشد.

*متناسب با فهم افراد باشد.

*متناسب با شغل و موقعیت اجتماعی آنان باشد.

*مورد نیاز مخاطبین باشد.

*خلاصه باشد و طولانی نشود.

*زشت و مستهجن نباشد.

*تأثیر سوء نداشته باشد و موجب شرمندگی کسی نشود.

۴. **استفاده از روش نوشتاری:** گرچه این اصل، از اصول کلاسداری است و مخصوص احکام نیست؛ ولی چون در تدریس احکام، کمتر مرسوم بوده و در تفهیم آن نقش اساسی دارد توجه به آن لازم است، پس سعی کنیم که مطالب و خلاصه‌ی احکام را بر تابلو بنویسیم تا هم شاگردان بتوانند خلاصه‌ی مطالب را یادداشت کنند و هم عرضه‌ی مطالب علاوه بر سمعی، حالت بصری نیز پیدا کند که این امر، در یادگیری سهم بسزایی دارد.

۵. **استفاده از نقاشی:** احکام را می‌توانیم از این نظر به دو دسته تقسیم کنیم: دسته‌ای از

آن‌ها غیر قابل تصویر است؛ مانند مسائل اجتهاد و تقلید، و در برخی دیگر به خوبی می‌توان به کمک تصویر و نقاشی در تفهیم بهتر آن بهره گرفت؛ مانند بسیاری از احکام آب‌ها، وضو، نماز و...، استفاده از نقاشی، برای کودکان و نوجوانان جاذبه‌ی بسیاری دارد.

۶. استفاده از برنامه‌های عملی: این اصل نیز از اصول بسیار مهم است، برخی از مسائل احکام را باید پس از توضیح، عملاً انجام داد تا شاگردان به خوبی آن‌ها را فراگیرند؛ مانند وضو، تیمم، نماز آیات‌و...، در برنامه‌ی عمل می‌توان از شاگردان نیز برای پیاده کردن آن کمک گرفت.

۷. افتتاح درس یا بحث با طرح سؤال و اختتام آن با خلاصه‌ی درس: شایسته است هنگام شروع بحث، مطالب آن در قالب چند سؤال مطرح شود، و سپس به پاسخ آن سؤال‌ها بپردازیم، به عنوان مثال در بحث وضو، می‌توان گفت: مسائل وضو در پاسخ به این چهار سؤال خلاصه می‌شود:

۱ ـ چگونه وضو بگیریم؟

۲ ـ شرایط وضو کدام است؟

۳ ـ برای چه کارهایی باید وضو بگیریم؟

۴ ـ چه چیزهایی وضو را باطل می‌کند؟

آن‌گاه در پایان درس یا مبحث نیز، خلاصه‌ی مطالب گذشته را در چند دقیقه تکرار می‌کنیم.

۸. سؤال از حاضران: در تدریس، متکلم وحده نباشیم، گاه برخی از مطالب را به کمک شاگردان بیان کنیم، یا بر تابلو بنویسیم، مثلاً وقتی که مطهرات را بیان می‌کنیم، دوتای آن را ابتدا خودمان می‌نویسیم و بقیه را از شاگردان کمک بگیریم. هم‌چنین، در ابتدای هر درس مطالب درس گذشته را از شاگردان بپرسیم و گاهی در ضمن درس برای ایجاد نشاط و توجه افراد، می‌توانیم مطالب درس را از آنان سؤال کنیم.

سؤال را از فرد خاص یا جمع حاضر بپرسیم؛ ولی در کلاس خواهران بهتر است، پاسخ

سؤالی را از جمع بخواهیم.

۹. **پاسخگویی به سؤال‌های حاضران:** احکام از جمله، درس‌های سؤال برانگیز است. لذا باید بخشی از وقت را به سؤال‌های حاضران اختصاص دهیم. پاسخگویی به سؤال‌ها را می‌توان به شیوه‌های زیر انجام داد:

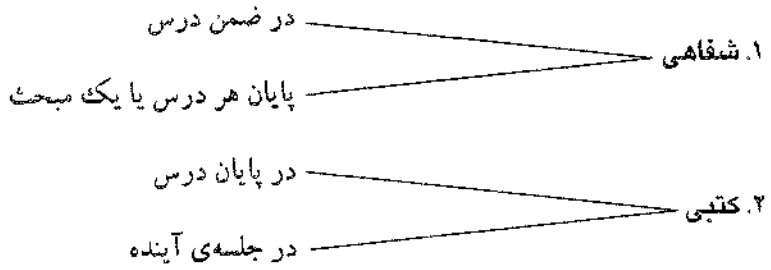

۱۰. **کاستن خستگی‌ها و جلب توجه شنوندگان و ایجاد نشاط:** یکی از مشکلات درس احکام، یکنواختی آن است و اگر اصول بیان شده را در تدریس احکام مراعات نکنیم و یکسره مسأله بگوییم قطعاً افراد کلاس خسته شده و به درس کم رغبت می‌شوند لذا، به علاوه‌ی مراعات اصول گذشته، می‌توان به شیوه‌هایی که بیان می‌شود، از خستگی شاگردان بکاهیم.

ذکر صلوات: باید دانست که صلوات مخصوص منبر نیست؛ بلکه در کلاس هم می‌توان از آن استفاده کرد تا هم از ثواب اخروی آن بهره‌مند شده و هم از خستگی کلاس بکاهیم و افراد خواب را بیدار و توجه افراد را جلب کنیم.

ـ لحظه‌ای سکوت: گاهی قطع کلام و لحظه‌ای سکوت می‌تواند توجه افراد را جلب گوینده کند.

ـ سؤال از شاگردان، که توضیح آن گذشت.

ـ نقل حکایت‌ها و قضایای تاریخی و طرح معمای فقهی و چنان‌چه حکایت‌ها و قضایا مربوط به بحث باشد، تأثیر بیش‌تری خواهد داشت.

ـ بیان آثار و حکمت برخی از مسائل شرعی.

۱۱. **پرهیز از استدلال فقهی:** در بیان مسائل شرعی باید فتوای مرجع تقلید بیان شود واز ذکر استدلال‌های فقهی و قواعد اصولی بپرهیزیم، چون این امر اختصاص به اهل فن دارد و کسانی که در سطح بالای علمی قرار ندارند، نه تنها از این استدلال‌ها بهره‌ای نمی‌برند، بلکه ممکن است دچار اشتباه شده و استفاده‌ی نابجا بنمایند، که سبب تغییر حکم خداوند خواهد شد و همه‌ی اساتید محترم می‌دانند فهم استدلال‌های فقهی و نحوه‌ی درست استفاده از قواعد اصولی، نیاز به آشنایی با علومی دارد که در حوزه‌های علوم دینی برای تحصیل آن‌ها باید سال‌ها وقت صرف کرد.

اصول تدریس احکام

۱ ـ داشتن تسلط علمی بر احکام

۲ ـ مطالعه پیش از تدریس

۳ـ زمان بندی درسی و برنامه‌ریزی آموزشی به:
- الف ـ کوتاه مدت
- ب ـ میان مدت
- ج ـ دراز مدت

۴ ـ تهیه طرح درسی احکام

۵ ـ گزینش و بیان احکام مورد نیاز و متنوع با ذکر مدرک

۶ ـ تنظیم و دسته بندی احکام

۷ ـ ایجاد انگیزه و نیاز به یادگیری احکام

۸ ـ تدریس احکام و فتواهای مشترک

۹ ـ آموزش اصطلاحات و واژه‌های احکام

۱۰ ـ پرهیز از دادن پاسخ‌های احتمالی و ظنّی

۱۱ ـ پرهیز از استنباط‌های شخصی

۱۲ ـ پرهیز از تقطیع احکام

خاطرات تبلیغی

یکی از امور سازنده و تحوّل بخش، پندگرفتن و استفاده نمودن از تجربه‌های تلخ و شیرین دیگران است و تاریخ مملوّ از این تجربه‌هاست، لذا تاریخ را بهترین مربّی بشریّت و آینه‌ی تمام نمای انسانیت نامیده‌اند.

ازاین رو، در این قسمت از کتاب چند خاطره و تجربه‌ی تلخ و شیرین تبلیغی را از منابع مختلف گرد آورده‌ایم تا در فعالیت‌های تبلیغی مبلغان گرامی مورد استفاده قرار گیرد. البته با توجه به محدودیت صفحات کتاب تنها به ذکر تعدادی از خاطره‌ها اکتفا گردید.

انتظار و درخواست ما از مبلّغان عزیز این است که خاطرات خود را به همان صورتی که اتفاق افتاد، به صورت داستانی ـ و نه مصدری و دستوری ـ مرقوم و به دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم (مرکز آموزش مبلغین ـ طرح هجرت) تحویل فرمایند تا در آینده، تجربیاتی که با زحمت فراوان به دست می‌آید در اختیار سایر مبلّغان قرار گیرد. امید که در ارتقای سطح تبلیغ اسلامی مفید افتد.

در اینجا از عزیزانی که به هر نحو از آثار آن‌ها استفاده کرده‌ایم تشکر می‌نماییم.

خاطرات

اظهار نیاز و کسب اطلاعات از مخاطب

در یکی از دانشگاه‌ها به عنوان مبلّغ حضور داشتم. رشته‌ها بیشتر رشته‌های هنری بود و

چون بنده در زمینه هنر، اطلاعات زیادی نداشتم در این زمینه از دانشجویان توضیح می‌خواستم و آن‌ها خوشحال می‌شدند که چیزهایی بلدند و با اشتیاق توضیح می‌دادند و آماده بودند تا متقابلاً چیزهایی هم از بنده بشنوند.

ارتباط صمیمی با همه

در خوابگاه یکی از دانشگاه‌ها مشغول تبلیغ بودم. در ابتدا احساس کردم که دانشجویان به شدت احساس غربت می‌کنند و با اکراه جواب سلام مرا می‌دهند. بعضی مذهبی‌ها توصیه می‌کردند که به اتاق همه نروم ولی من از ابتدا به اتاق‌ها سر می‌زدم و کم‌کم این غربت شدید به دوستی و تفاهم تبدیل شد، به طوری که اکثراً برای افطار دعوتم می‌کردند و مهمان آن‌ها بودم، لذا دریافتم که دانشجویان علی‌رغم عقاید گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که دارند ۹۸٪ مذهبی هستند و بعضی موضعگیریهای آن‌ها در مقابل مسؤولین سیاسی و مذهبی و حوزه‌ها سبب جدایی ایشان از روحانیت نمی‌شود.

صبر و تحمل

برای من به تجربه ثابت شده است که روحیه‌ی صبر، تغافل و تجاهل به مبلّغ کمک می‌کند که جوانانی که رفتارهای ناپسند دارند را با برخوردهای تند دفع نکند، بلکه بعد از جذب و ایجاد ارتباط، با شیوه‌ای تدریجی و ملایم آن‌ها را اصلاح نماید.

استقامت و امید

حُسن ظن نسبت به جوانان موجب روحیه‌یی در مبلغ می‌شود که با جوانان، دلسوزانه با احترام و با امید به ایجاد تغییر مواجه شود. تجربه من نشان داده است که حتی اگر جوانان در ابتدا با اکراه یا ظاهراً بی‌اعتنا با ما برخورد کنند، باز هم باید شرح صدر خود را حفظ کنیم و با بیان مسائل مورد علاقه و نیاز جوانان، تدریجاً آن‌ها را جذب و ارتباط را قوی‌تر کنیم و این‌کار کاملاً ممکن است.

غفلت ناخواسته

در یکی از سفرهای تبلیغی عده‌یی حزب اللهی از روی علاقه ما را احاطه کرده بودند و در

نتیجه، ما از بقیه غافل بودیم. اواخر تبلیغ متوجه شدم که باید فراتر از این‌ها ارتباط برقرار کرده و به همه سر می‌زدم.

طرح معارف به صورت استدلالی و دقیق

بنده در دانشگاه‌ها مکرراً تجربه کرده‌ام که هرگاه مطلبی از قرآن و سنت را به دقت مورد تحقیق قرار دهیم، آنگاه با اعتقاد، اخلاص و لطف قریحه آن را با دانشجویان در میان بگذاریم، بسیار مفیدتر خواهد بود.

رمز موفقیت... یک مهارت

بنده به عنوان مبلّغ در یکی از دانشگاه‌ها مشغول بودم. در مشاوره، فردی برخی از خواهران برای مسائل ازدواج و عدم موفقیت در تحصیل مراجعه می‌کردند و چون بنده روش‌های صحیح مطالعه را قبلاً تدریس داشتم، اصول علمی در این موارد را مطرح می‌کردم. آن‌ها دوستان دیگرشان را برای مشاوره با من می‌فرستادند و این مشاوره وسیله آشنایی ما می‌شد و در نتیجه هر شب بر تعداد مستمعین اضافه می‌شد. توصیه‌هایی در زمینه قصه نویسی و سفرنامه نویسی دانشجویی و شعر نو و... و معرفی کتاب‌هایی در این زمینه، فاصله من و دانشجویان را کم می‌کرد.

سعه صدر سیاسی

در برخورد با جوانان بخصوص در دانشگاه‌ها از این‌که گرایشی به یکی از جناح‌های مطرح در جامعه نداشتم و از آن دفاع مطلق نمی‌کردم ،دانشجویان بسیار جذب شده بودند.

رعایت شؤونات اقشار مختلف

در یکی از سفرهای تبلیغی احساس کردم استقبال مردم کم است، لذا به مدارس ابتدائی و راهنمایی روستا رفتم و چون تا حدی توان کار کردن با کودکان را داشتم توانستم آن‌ها را جذب کنم و از آن‌ها خواستم در نماز شرکت کنند. به زودی بیش از ۵۰ نفر بچه در مسجد حاضر می‌شد در حالی که تعداد مردان که اکثر آن‌ها پیر بودند به ۱۰ نفر نمی‌رسید این امر باعث باشد کلیه‌ی مردان و بزرگسالان از آمدن به مسجد خودداری نمایند، زیرا برایشان

سنگین بود در کنار بچه‌ها بنشینند. از آن به بعد یادگرفتم جلسات کودکان و نوجوانان را از بزرگسالان جدا کنم تا برای هر کدام متناسب با شخصیتشان صحبت کنم و احترام هر کدام را در جای خود حفظ کنم.

سخنرانی یک دقیقه‌یی

در یکی از دانشگاه‌ها به تبلیغ مشغول بودم متوجه شدم که افراد با این‌که مذهبی هستند حوصله سخنرانی ـ هر چند مفید ـ را ندارند، لذا ما صحبتهایمان را تحت عنوان پیام‌های یک دقیقه‌یی ـ که معمولاً سه دقیقه طول می‌کشید ـ بعد از هر نماز مطرح می‌کردیم که زیاد مورد استقبال واقع شد و عامل حضور گسترده‌تر در نمازها می‌شد. شبها نیز در جلسه قرائت قرآن عناوینی را به بحث می‌گذاشتیم، مثلاً دو نفر از دانشجویان راجع به رابطه با آمریکا یا نحوه برخورد با تمدن غرب و یا... بحث می‌کردند و من در حاشیه فقط نظارت و هدایت می‌کردم و دائماً سعی می‌کردم روش بحث، تحمل و سعه صدر را تمرین دهم.

مسابقه

برای تبلیغ ماه مبارک رمضان به بیمارستان صحرایی غرب کشور رفته بودم، ولی علی‌رغم نیروهای زیاد، زمان و محل مناسبی که بتوان در آن سخنرانی کرد وجود نداشت، لذا اقدام به برپایی مسابقه احکام کردم. از بین مسائل مختلف رساله، صد مسأله انتخاب کردم و کار با ایجاد رقابت بین پزشکان شروع شد. دیدن پزشکان ـ که دوره تخصصی خود را می‌گذراندند ـ در حال مباحثه‌ی رساله امام﵀ بسیار جالب و لذت بخش بود و به همین خاطر خدا را شاکر بودم.

هدایت هشیارانه

در جلسه‌یی که بعد از منبر در یکی از شب‌ها با عده‌یی از جوانان داشتم، چون احساس کردم که آنان با کمبود محبت خصوصاً از طرف روحانیون روبرو هستند، لذا ابتدا مقداری با آن‌ها شوخی کردم و از آن‌ها خواستم که خودشان را معرفی کنند، بعد نظر هر یک آن‌ها را راجع به «الگو در زندگی» پرسیدم که هر کدام صادقانه الگوی خود را گفتند و راجع به آن‌ها

اظهار نظر کردند(البته کسانی را به عنوان الگو مطرح کردند که مناسب نبودند) و بنده هم سراپا گوش شدم و در آخر ویژگی‌های الگوی خوب را از آن‌ها پرسیدم که هر یک جوابی دادند و با جمع کردن آن جواب‌ها روی هم مصداق کاملی از الگوی مناسب پیدا شد که منحصر در معصومین علیهم‌السلام بود، و چون قبلاً به آن‌ها با دادن فرصت بیان احساسات، شخصیت داده بودم خیلی راحت توانستم افکار آن‌ها را در دست بگیرم و با هدایت زیرکانه، هر یک را به اشتباه خود در انتخاب الگوهای غیر مطمئن متوجه سازم و راه مناسب را در پیش روی آن‌ها روشن کنم که با توجه بسیار، مورد استقبال همه آن‌ها قرار گرفت.

همراهی و سپس هدایت

چگونه می‌توان جوانان را از میدان بازی به مسجد آورد

ماه رمضانی به یکی از استان‌های جنوبی سفر کردم و برنامه منبر شبها بگونه‌یی بود که با ورزش فوتبال جوانان از نظر زمانی مصادف بود. طبیعتاً جوانان حضور کم رنگی در مجلس داشتند. با اندک تفحصی دریافتم که جوانان به دو علت در مجلس حاضر نمی‌شوند:

۱ ـ بعد از افطار ماه رمضان برنامه بازی فوتبال همزمان با ساعت سخنرانی است.

۲ ـ فکر می‌کنند روحانی براساس نیازهای آنان سخن نمی‌گوید، لذا برای خود خسارت می‌دانند که خود را از بازی محروم کنند و به مسجد بیایند.

اندیشه کردم و بعد از منبر به طرف میدان بازی راه افتادم جوانان که متوجه حضور من در کنار میدان بازی شدند، چند لحظه‌یی بازی را متوقف کرده و سراغ من آمدند. من بجای اینکه سؤال کنم چرا به مسجد نمی‌آیند، گفتم: این چه میدانی است که در آن بازی می‌کنید؟ ابتدائی‌ترین امکانات یک میدان بازی را ندارد. گوئیا ماشین درد دل آن‌ها را استارت زدم شروع کردند به درد دل کردن که به ما امکانات نمی‌دهند، برای ما جوانان اهمیت قائل نیستند... من اعلام آمادگی کردم که در حدّ توان به ایشان کمک کنم و به عنوان کسب حسن اعتماد گفتم: اولین قدمی که می‌توانم برای شما بردارم این است که دروازه‌های این میدان تور ندارد و هزینه یک جفت تور چه مقدار می‌شود؟ بلافاصله گفتند: حاج آقا ۵۰۰۰ تومان. فی الفور

مبلغ را به مسئول تیم دادم که یک جفت تور دروازه خریداری کند و با واسطه شدن نزد مسئولین محل، بحث آماده سازی زمین بازی، ازدیاد نور میدان و بعض امکانات دیگر حلّ شد پیشنهاد کردم به عنوان جام رمضان یک دوره مسابقه محلّی راه اندازی کنند و گفتم، خودم در مراسم افتتاحیه سخنرانی می‌کنم. این امور باعث شد که برنامه بازی‌ها تا شب آخر ماه رمضان، بعد از منبر قرار گرفت و همه جوانان ابتدا به مسجد می‌آمدند و بعد به میدان بازی می‌رفتند و شب‌های قدر نیز بازی‌ها را تعطیل کردند.[۱]

مبلّغ هنرمند

در ایام دفاع مقدس، وارد منطقه‌ی استقرار یکی از لشکرهای رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدم. با این‌که اوّلین بار بود که به آن لشکر اعزام می‌شدم، در مسیر حرکت به محل استقرارم بسیاری از رزمندگان با چهره‌یی خندان با من برخورد می‌کردند. رزمندگانی که سوار بر ماشین‌ها بودند و از کنار من رد می‌شدند، دست تکان می‌دادند و اظهار لطف می‌کردند. با دیدن این برخوردها با خود گفتم: این ابراز علاقه‌ها حتماً به خاطر لباسی است که بر تن دارم و گر نه این رزمندگان که خودِ مرا نمی‌شناسند؛ ولی برخوردهای خوب و اظهار محبت‌ها آنقدر زیاد بود که غیر عادی جلوه می‌کرد و مرا به تردید می‌انداخت که شاید قضیه‌یی در کار باشد.

وقتی در محفل رزمندگان قرار گرفتم و سر سخن باز شد، از سؤال‌ها و سخنانشان فهمیدم که مرا با مبلّغی دیگر که شباهت زیادی به من داشته است اشتباه گرفته‌اند. مبلّغی که از محبوبیت فراوانی در بین نیروهای لشکر برخوردار بوده است و محبوبیت او بیشتر به خاطر این بوده که مسائل شرعی را در قالب تئاتر با کمک برادران دیگر اجرا می‌کرده و خودش هم نقش هایی را در تئاتر به عهده می‌گرفته است.

نکته‌ها:

۱ ـ استفاده از هنر در تبلیغ؛

۱ـ خاطره و تجربه مربوط به سال ۱۳۶۹ می‌باشد.

۲ ـ تأثیر هنر در محبوبیت مبلّغ.

به عمل کاربر آید، به سخن‌دانی نیست

سال (۱۳۶۳ هش)در حالی سپری می‌شد که سنندج به عنوان مرکز یکی از استان‌های جنگی، پشتیبانی و تدارکات بخشی از نیروهای جبهه را به عهده داشت. تابستان آن سال به قصد اقامت سه ماهه تبلیغی در یک طبقه از ساختمان مهمان‌سرای لشکر ۲۸ کردستان که با هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی استان، در اختیار روحانیان قرار داده بودند، به اتفاق خانواده مستقر شدیم.

بعضی از دوستان ما برای همین مدت اقامت، با وسایل و تجهیزاتی تقریباً کامل حاضر بودند؛ امّا همه وسایل ما از خوراک و پوشاک و لوازم پخت و پز، تنها دو چمدان نسبتاً کوچک و یک تلویزیون بود، گرچه برای بعضی باور کردنی نبود که بتوان به این صورت زندگی کرد؛ امّا برای من و همسرم، سه ماهی که در آن‌جا گذشت، یکی از بهترین ایام تبلیغی بود واین باور را در ما زنده کرد که ضروریات زندگی چقدر اندک و محدود و بقیه غیر ضروری‌اند. در آن چند ماه، بعضی از دوستان مشغول در نهادها و ارگان‌های موجود در شهر با ما در ارتباط بودند وگاهی به کلبه عاری از رونق ظاهری ما، رفت و آمد می‌کردند.

پس از حدود ده سال در اسفند (۱۳۷۲ هش) که برای تبلیغ ماه رمضان به دانشگاه علوم پزشکی همان شهر یعنی سنندج رفتم، یکی از مسئولان آن دانشگاه که شاهد زندگی ساده و همراه با قناعت گذشته ما بود، پس از آن‌که مرا شناخت، آن را برای بعضی از دانشجویان و اساتید نقل کرد و در برخورد با خودم اظهار داشت که آنچه را دیده بود، به عنوان درسی بزرگ هیچگاه در زندگی فراموش نخواهد کرد.

آری، امروز اگرچه ارزش‌هایی همچون ساده زیستی در جامعه‌ی ما کمرنگ شده‌اند، امّا این حقیقت همواره ثابت و برقرار است که:

سعدیا گرچه سخن دان و مصالح گویی　　به عمل کار برآید به سخن دانی نیست

نکته‌ها:

۱ ـ ساده زیستی؛ ۲ ـ تبلیغ عملی.

خواندن اشعار و مدیحه سرایی

در روز ولادت با سعادت امام زمان‌علیه‌السلام به مجلسی مخصوص خانم‌ها دعوت شدم تا برایشان سخن بگویم. هنگام دعوت، توجّه نداشتم که از میزبان راجع به مهمان‌ها سؤال کنم و تصوّرم این بود که دعوت شدگان، طبق معمولِ افرادی مذهبی و متدین هستند؛ زیرا مجلس، مربوط به امام زمان‌علیه‌السلام و شخص دعوت کننده نیز مذهبی و متدین بود؛ به هر حال در موعد مقرر به مجلس رفتم و بر خلاف تصوّرم، بیشتر مهمان‌ها افرادی غرب زده و غیر متدین بودند. قبل از رفتن به مجلس بحثی را در مورد آیه‌ی شریفه «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لَیستخلفنّهم فی الارض» (*خداوند به مؤمنان وکسانی که عمل صالح انجام دادند وعده داد تا آنان را در زمین جانشین کند*) آماده کرده بودم، اما احساس کردم که مجلس اقتضای شنیدن اینگونه سخنان را ندارد. تصمیم گرفتم درباره ولادت حضرت ولی عصرعلیه‌السلام سخن بگویم، اما خنده‌ها و شیوه‌ی برخورد افراد با یکدیگر و فضای غیر مذهبی مجلس مرا از این تصمیم نیز منصرف کرد. مانده بودم که چه بگویم تا بتوانم مخاطبان با این خصوصیات را آرام کنم و استفاده‌یی برسانم؛ به این نتیجه رسیدم که مجلس مجلسِ سخنرانی نیست. اما چه باید کرد؟ از یک سو برنامه‌ی من اعلام شده و همه منتظرند؛ از سوی دیگر هر سخنی در زمینه مسائل اسلامی و امام زمان‌علیه‌السلام ذبح خواهد شد.

شما می‌بودید چه می‌کردید و کدامیک از این دو راه انتخاب می‌کردید؟ رفتن از مجلس یا سخنرانی بی‌فایده؟ من راه سومی را انتخاب کردم و آن خواندن اشعار بود با نام خدا و تبریک ولادت امام زمان‌علیه‌السلام شروع به خواندن اشعاری در مدح حضرت کردم و مجلس تحت تأثیر قرار گرفت. من می‌خواندم و دیگران نیز جواب می‌دادند:

(حجة العصر اَلْعَجَل،حجة العصر اَلْعَجَل)

نکته‌ها:

۱. کسب اطلاع از وضعیت مجلس قبل از حضور در آن؛

۲. حفظ خونسردی در برخورد با مخاطبان غیر عادی.

۳. رعایت مقتضای حال.

خلوص نیت

زمانی سوار قطار شدم و به قصد تبلیغ دین خدا به دورود رفتم. برف سنگینی آمده بود. در دورود به قهوه خانه‌یی رفتم و شب را سپری کردم و صبح که برای خوردن صبحانه در سالن قهوه خانه نشسته بودم، عده‌یی روستایی را دیدم که گویا در تهران کار می‌کردند و در آن ایام برای عزاداری به روستای خود می‌رفتند. این افراد یک بلندگوی دستی هم خریده بودند و با زبان خودشان که من هم با آن زبان آشنا بودم، با یکدیگر می‌گفتند: خوب است به همین آقا هم بگوییم به روستای ما بیاید و برایمان روضه بخواند. دیگری گفت: نه او قبول نمی‌کند. یکی دیگر گفت: حالا ضرری ندارد به او می‌گوییم.

آن‌ها نزد من آمدند و تقاضای خود را مطرح کردند و من هم قبول کردم و پرسیدم: روستایتان کجاست؟ گفتند: دور است و پیاده‌روی هم زیاد دارد. قهوه‌چی هم که از قبل تصمیم گرفته بود مرا دعوت کند تا در همان دورود تبلیغ کنم، با شنیدن گفتگوی ما اعتراض کرد و گفت: روستای این‌ها بسیار بد است و هنوز هیچ روحانی به آن‌جا نرفته است. همین جا بمانید. ما هم نیاز به مبلغ داریم. گفتم: امکان ندارد و با همین آقایان می‌روم.

به طرف روستا به راه افتادیم. برف آنقدر زیاد بود که ساک من بر روی آن کشیده می‌شد. در راه به رودخانه‌یی رسیدیم و آن افراد با چکمه‌های خود به رودخانه زدند و از آب‌های بسیار سرد گذشتند و می‌خواستند مرا که کفش مناسبی برای گذر از رودخانه نداشتم، بر پشت خود از رودخانه رد کنند؛ امّا قبول نکردم و خود از آن گذشتم؛ ولی در آن سوی رودخانه به خاطر سردی آب، چشمانم سیاهی رفت و نزدیک بود قلبم بگیرد. در ادامه‌ی راه تا چشم کار می‌کرد سفیدی و برف بود و فقط در آن دور دورها روی یک تپه، تکه‌های سیاهی دیده

می‌شد. آنجا روستا بود که در زیر برف قرار داشت و افرادی به پشت بام آمده بودند تا ببینند کسی از شهر می‌آید یا نه.

وقتی رسیدیم با سلام و صلوات از ما استقبال کردند و در اتاق گرمی به استراحت پرداختیم. گرچه آن روستا مسجدی قدیمی داشت و از امکانات رفاهی بسیار کمی برخوردار بود، امّا مردمی مهربان و خونگرم داشت، و از آن‌جا که با نیتی پاک به آن سفر رفته بودم، مشکلاتش نیز شیرین بود؛ افزون بر این، شبی در همان روستا خواب دیدم که خدمت امام باقر علیه السلام رسیده‌ام. سؤالاتی را از حضرت پرسیدم وحوایجی را نیز مطرح کردم. حضرت آمین گفتند و الحمد لله بعداً در زندگی ام تمام آن حوایج برآورده شد.

نکته‌ها:

۱. اخلاص و توکل به خدا در سفر تبلیغی.

۲. وفای به عهد.

۳. نهراسیدن از سختی‌ها.

۴. استقامت در سختی.

منابع:

۱ ـ خاطرات متعلمین رشته تخصصی کلام و تبلیغ

۲ ـ دست نوشته‌های مبلّغان دانشگاه‌ها

۳ ـ کتاب خاطراتی خواندنی از مبلغان دینی تألیف حسین دهنوی

نکات تبلیغی

مقدمه

و ذکّر فإن الذکری تنفع المؤمنین

از آن‌جا که تذکر امری ضروری و موجب دوری از غفلت و احیاناً اشتباه است و در امر تبلیغ نیز، نکات و دقایقی وجود دارد که عنایت به آن‌ها موجب موفقیت در امر تبلیغ می‌باشد، نکات مهم مربوط به امر تبلیغ از مراکز مختلف جمع‌آوری و به صورت جملات کوتاه تهیه گردیده است که در این گفتار، گزیده‌یی از این نکات خدمت عزیزان مبلّغ ارائه می‌گردد.

پیشاپیش لازم است از همکاری‌های مسؤولین و دانش پژوهان رشته تخصصی کلام و تبلیغ و همچنین از جناب حجة الاسلام و المسلمین قرائتی که توصیه‌های خود را در اختیار ما قرار دادند و سایر عزیزان همکار، تشکر نماییم.

مسجد

۱) نماز جماعت را نه آنچنان تند بخوانیم که افراد مسن به رکوع و سجود شما نرسند یا اصولاً توجه به نماز پیدا نکنند و نه آنچنان کُند بخوانیم که جوانان فراری و سالمندان خسته شوند.

۲) کتابخانه مساجد را فعال کنیم. با تکمیل وسایل و کتب کتابخانه و ایجاد نظم و ترتیب در امانت دادن کتابها برای بعد از خود زمینه مطالعه جوان‌ها را فراهم کرده باشیم.

۳) نظافت مسجد همیشه خوب است، اما با حضور روحانی در مسجد باید همّت دوباره‌یی برای نظافت برانگیخته شود. با شروع فصل گرما و تابستان، و سیله‌یی برای شستن سر و صورت و خصوصاً پاها فراهم باشد وگرنه سفارش کنیم که با شستشو در مسجد و کلاس حاضر شوند.

۴) به نور، صدا و تهویه مسجد رسیدگی کنیم و با نرمی و ملاطفت خادم مسجد را راهنمایی کنیم.

مخاطبین

ـ نوجوانانی را که استعداد دارند راهنمایی کنیم و از آن‌ها بخواهیم مقالاتی کوتاه و مناسب بنویسند و قبل از سخنرانی یا کلاس بخوانند، بدین وسیله جذّابیت و سازندگی بیشتری به ارتباط‌های خود می‌بخشیم.

ـ با توجه به اهمیت ورزش در کاستن زهر خطرناک شبیخون فرهنگی و علاقه‌یی که جوانان به ورزش دارند، داشتن اطلاعات متوسطی درباره انواع ورزش و قوانین بازی‌ها و نحوه تنظیم تیم‌ها برای مسابقات داخلی و خارجی و وضعیت تیم‌های داخلی (بخصوص در زمینه فوتبال) مفید است.

ـ در ملاقات با جوانان، بلافاصله شروع به نصیحت و پند و اندرز نکنیم و در صورت ضرورت از راه‌های دیگر اقدام کنیم. به عنوان مثال، با چند سؤال آغاز کنیم:

کلاس چندم هستی؟

کدام درس را بیش‌تر دوست داری؟

چه ورزشی می‌کنی؟

می‌خواهی چه کاره بشوی؟

ـ کسانی که به نحوی با ما ارتباط و دوستی پیدا می‌کنند را به نام بشناسیم و بعداً از احوال آن‌ها جویا شویم تا احساس صمیمیت کنند و ما نیز از آنان قدرشناسی کرده باشیم و در صورت بیماری از آن‌ها عیادت کنیم.

ـ جوانانی که در اطراف ما هستند به نام بشناسیم و آن‌ها را با نام صدا بزنیم و حتی بعضی افراد خاص را با نام کوچک صدا بزنیم.

ـ نیاز جوانان مانند کمبود امکانات ورزشی، تفریحی و... را شناسایی و برای رفع مشکلاتشان تلاش کنیم. صمیمی بودن به خصوص با جوان‌ها بسیار خوب است، اما حفظ شؤنات و حریم روحانیت نیز لازم است، لذا هنگامی که میل به شوخی‌های بیش از حد در جوانان پیدا می‌شود باید آن‌ها را به آهستگی تنها گذاشت تا این زمان را سپری کنند. حضور روحانی در این زمان‌ها موجب تنزل احترام و کم شدن تأثیر ارشادات او خواهد شد.

ـ به سخن مخاطب یا سؤال کننده یا مراجعه کننده با حوصله گوش کنیم، سخن او را قطع نکنیم و هنگام صحبت «ساده، شمرده و آرام، ولی عمیق و مستدل» صحبت کنیم.

محتوا

ـ در بعضی جاها اشکالاتی بر نظام و مدیریت‌ها و شکوه‌هایی از وضعیت اقتصادی و غیره مطرح می‌شود. متوجه باشیم که نباید اشتباهات و اشکالات را توجیه کنیم[1]، ولی از سوی دیگر مواظب باشیم بیان اشکالات به تضعیف نظام نیانجامد، لذا خدمات نظام را نیز باید مطرح نمائیم.

ـ از طرح شبهات و اشکالات بدون جواب یا با جواب ناقص خودداری کنیم و وارد مباحثی که توان کافی برای پاسخ‌گویی به اشکالات آن را نداریم نشویم.

ـ به نظر بعضی اساتید، بهتر است در هر جلسه متنوع سخن بگوییم چند دقیقه مسئله، چند دقیقه حدیث، چند دقیقه تفسیر ساده یک آیه...، زیرا نیازهای مردم متفاوت است.

ـ آمار طلاب شهید را به مردم بگوییم و زندگی اکثریت طلاب را که عادی و کمتر از عادی است مطرح کنیم و خود نیز در لباس و رفتار عادی باشیم تا مردم احساس فاصله با ما نکنند.

ـ جلسات فاتحه در محل تبلیغ از بهترین فرصت هایی است که با بعضی افراد غیر مسجدی که بنا به ضرورت فاتحه در مسجد حاضر شده‌اند صحبت کرد و برای آن‌ها از مسائلی که منجر

۱ـ نسبت به اشکال کننده به عنوان فرد مخالف اسلام یا منحرف و... برخورد نکنیم.

به بیداری و آگاهی انسان می‌شود بحث نمود. برای این کار در مورد مباحث قابل طرح و نحوه‌ی ارائه آن باید به قدر کافی اندیشه و برنامه‌ریزی کرد.

ـ در بیان احکام به ابتدای رساله بسنده نکنیم، بلکه «مسائل مبتلا به مردم محل را از سراسر رساله بیابیم و مطرح کنیم». به عنوان مثال در مناطقی که کشاورزی رواج دارد، حتماً روایات زکات را مطرح کنیم تا این واجب مهم عمل گردد.

ـ در انتخاب موضوع زمان و مکان و نیاز مخاطبان را حتماً مد نظر داشته باشیم، مطالبی که برای مستمعین ضرورت ندارد نگوییم، چراکه نیاز مردم، یکی از منابع انتخاب موضوع برای سخنرانی است.

کلاس و سخنرانی

ـ در حال صحبت و سخنرانی از عاداتی مانند بازی کردن با دکمه لباس، ریش و... پرهیز کنید اگر اضطراب دارید می‌توانید با گرفتن خودکاری در دست و محکم گرفتن آن اضطراب را کاهش دهید و از آن بهتر، تخلیه اضطراب بوسیله تاکید روی کلمات و شمرده گفتن آن‌ها می‌باشد.

ـ از تکیه کلامهای خاص مثل «به قول معروف» «به اصطلاح» «عرض کنم که»، «مثلاً» «خلاصه»، «لذا» و... خود داری کنید.

ـ نوشتن خلاصه مطالب قبل از سخنرانی بسیار خوب است، حتی بعضی نقل قولها را می‌توانید از روی متن مربوط بخوانید، اما بیش از اندازه به مطالب مکتوب نگاه نکنید.

ـ لازم نیست به تک‌تک سؤالاتی که از ما می‌شود پاسخ دهیم، بخصوص سؤال هایی که موجب پاسخ‌های مشکل آفرین می‌شود و اگر پاسخ سؤال را نمی‌دانیم، از گفتن «نمی‌دانم» یا «باید مراجعه کنم بعداً عرض می‌کنم» و... شرمی نداشته باشیم.

ـ اگر عادت دارید سریع صحبت کنید، در ارتباط با مردم عادی بخصوص افراد مسن که سرعت انتقالشان کم است، سعی کنید شمرده صحبت کردن و ساده گویی را تا حد ممکن رعایت کنید.

ـ به هیچوجه از موضع آمرانه صحبت نکنیم و مردم را در صحبت‌ها تحقیر و سرزنش نکنیم.

ـ برای بر طرف کردن عادات و رسوم ناپسند مردم ـ بخصوص اگر نهادینه شده باشد ـ با احتیاط و به تدریج عمل کنید. اگر کار ناپسندی بیشتر مردم انجام می‌دهند نگویید: «عده‌یی جاهل و نادان و از خدا بی‌خبر و... این‌کار را انجام می‌دهند»، بلکه بگویید: «اگر دیدید کسی این کار را انجام می‌دهد، سعی کنید او را متوجه کنید که بهتر است طور دیگر عمل کند و...»

ـ دعاهای پایان سخنرانی را می‌توان به مناسبت مطالبی که بین صحبت گفته می‌شود در سراسر سخنرانی توزیع کرد تا پایان سخنرانی خسته کننده نشود.

ـ در حین سخنرانی یا کلاس‌داری و امثال آن تنها به بعض افراد نگاه نکنیم، بلکه توجه خود را عادلانه و بالسّویه بین مخاطبان تقسیم کنیم.

بیان نتیجه گیری و چکیده بحث در کلاس یا سخنرانی به نظم فکری مخاطب کمک زیادی می‌کند.

ـ از کلماتی که اغلب مردم نمی‌فهمند استفاده نکنیم، زیرا نفهمیدن قسمتی از سخن موجب قطع شدن رشته‌ی فهم مخاطب و در نتیجه خستگی او می‌شود. ساده گویی به مراتب جذاب‌تر از سخت گویی است.

ـ الزامی نداشته باشید که ارتباط خود را با مخاطبین به صورت کلاسی (آنچنان که در آموزش و پرورش مرسوم است) قرار دهید. حتی روش سخنرانی نیز در موارد خاصی باید به کار رود. از طریق جلسات و نشستن حلقه‌وار و در غیر محیط بسته، شاید بهتر بتوانید به تبلیغ پر ثمر موفق شوید.

ـ برای به نظم در آوردن آن‌چه که می‌خواهیم بگوییم باید بعد از مطالعه دقیق، حداقل یک‌ساعت فکر کنیم و مطالب را به صورت مرتب بر روی کاغذ بنویسیم با توجه به موقعیت زمانی و با جابجا کردن ترتیب ارائه مطالب بهترین ترتیب را پیدا کنیم تا مخاطبان بیشترین استفاده را بکنند.

ـ یکنواختی نوع بحث و عدم تنوع در مطالب موجب خستگی مخاطب است، همچنانکه یکنواختی صدا و استفاده نکردن از زیر و بم و سکوت و سخن نیز مخاطب را خسته می‌کند.

در برخورد با جوان‌ها و جلسات خودمانی اجازه صحبت دادن به آن‌ها بسیار مفید است، اما اگر احتمال دادیم که مسائل سیاسی یا سخنان پراکنده موجب انحراف اذهان و اتلاف وقت می‌شود، بهتر است خود مبلغ یک بحث اخلاقی یا اعتقادی یا قرآنی را به صورت سؤال مطرح نماید و همه راجع به آن اظهار نظر کنند تا به نتیجه برسند.

ـ جلسات صحبت با مردم نباید خیلی رسمی و خطابی باشد و ضمناً نباید زیاد طول بکشد، حد اکثر زمان را ۳۰ دقیقه در نظر بگیرید و اگر مطلب بیان شد در کمتر از آن زمان هم می‌توانید صحبت را ختم کنید. پیش از آن‌که مستمعین برای تمام شدن سخنرانی لحظه شماری کنند صحبت را تمام کنید.

مدیریت

ـ جهت پاسخگویی به مسائل شرعی یک ربع قبل از نماز در مسجد حاضر باشیم.

ـ در دادن جایزه نیاز و خواسته مخاطبین در نظر گرفته شود. مثلاً بهترین جایزه در پادگان‌ها، مرخصی ـ هر چند کوتاه ـ است. برای دانش‌آموزان اضافه کردن یک نمره می‌تواند جذاب باشد و برای دختران روسری یا کلاسور است و هکذا.

ـ در محل تبلیغ در حدّ امکان باید از نیروهای موجود منطقه استفاده کنیم و با مدیریت و کارسپاری به آنان امور را به پیش ببریم، ولی به هر حال مجموع توان مبلّغ و نیروهای موجود، تعیین کننده‌ی حجم کاری است که باید شروع کرد.

ـ برای پیشبرد کارهای اجرایی دوران تبلیغ، تشکیل یک هسته از جوانان مؤمن و فعّال، بسیار مفید است، خصوصاً اینکه از طریق آنان می‌توان، با جوانانی که از مبّلغ و مسجد دورند ارتباط برقرار کرد و آن‌ها را جذب نمود. تقسیم کار و دادن مسؤولیت، احساس وابستگی و همبستگی با مسجد را بیشتر می‌سازد یکی از کارها برای نوجوانان می‌تواند اذان و تکبیر گفتن نماز جماعت باشد که با نوبت بندی به آن‌ها سپرده شود.

ـ تا حد مقدور سعی در شناسایی مشکلات عمومی مردم و سعی در حل آن‌ها داشته باشیم. این کار حتی در صورت عدم موفقیت، دلسوزی روحانی را به اثبات می‌رساند و موجب علاقه و ارتباط می‌شود.

ـ اگر مساجد و تکایا نزدیک هستند، با روحانی آن‌جا برنامه‌ریزی و هماهنگی کنیم تا رقابت منفی به وجود نیاید.

ـ اگر جوانان در مکان به خصوصی کار می‌کنند مانند کارگاه یا کارخانه‌ای که در محل دایر است یک وعده از نماز را به آن‌ها اختصاص دهیم و با صاحب کارخانه جهت تشکیل جلسه برای آنان توافق کنیم. همچنین درزمانی که مدارس باز هستند با مدارس ارتباط برقرار کنیم.

ـ برای جذب بودجه لازم جهت هزینه کلاس‌ها و برنامه‌ها ابتدا و مستقیم درخواست کمک نکنید، بلکه ابتدا در مورد اهمیت و محاسن نوع کاری که تصمیم دارید انجام دهید توضیح دهید. سپس بگویید:«فقط مقداری بودجه لازم دارد تا مقدمات کار را فراهم کنیم.»

برای تامین اقلام مورد نیاز برنامه هایمان، لازم نیست همیشه وسایل نو بخریم بلکه اگر با چشم تیز به اطراف خود نگاه کنیم بسیاری از اشیاء دست دوم که بعضاً مورد استفاده زیادی هم برای صاحبانشان ندارند، برای کلاس و برنامه‌های ما مفیدند، می‌توانیم این وسایل را موقّتا یا دائما از صاحبان آن‌ها دریافت کنیم.

اگر بعضی برنامه‌های تلویزیون مفید و پُر بیننده است، زمان کلاس و سخنرانی و سایر برنامه‌ها را مقارن آن قرار ندهیم.

جلساتی با والدین بچه‌های شرکت کننده به مناسبت‌های مختلف بگذاریم و آن‌ها را به ظرافت و اهمیّت دروه نوجوانی آگاه کنیم و در ضمن دلسوزی و میل به خدمت به آنان و کودکانشان را از خود نشان دهیم.

گاه ما را افراد حزب اللهی و مسجدی باکمال علاقه احاطه می‌کنند و از جوانان یا طبقات دیگر غافل می‌شویم، در حالی که همه محتاج روحانی هستند. گاه هم افراد ثروتمند سعی در ایجاد ارتباط بیشتر دارند و در نتیجه توجه به افراد عادی و فقیر کم می‌شود، لذا باید مراقب

باشیم.

ـ با توجه به نیاز کشور به روحانی، نوجوانان مستعد و آماده را دقیقاً شناسایی و به حوزه‌های نزدیک راهنمایی کنیم و تسهیلات اشتغال به تحصیلشان را فراهم آوریم.

ـ تا وقتی هماهنگی و اطمینان لازم را برای دادن جایزه به دست نیاورده‌اید از قول جایزه یا برگزاری مسابقه خود داری کنید، زیرا در بسیاری موارد بعد از برگزاری مسابقه منطقه را ترک خواهید کرد. دیگران نیز موضوع جوایز را فراموش می‌نمایند و خاطره بدی از روحانی و مبلّغ در ذهن جوانان باقی خواهد ماند.

ـ برای تهیه جوایز همیشه نیازی نیست که از جیب خودتان خرج کنید بسیاری از موارد مثل مرخصی، نمره، درج در پرونده و... هزینه‌یی دربر ندارد و جلب همکاری مسؤولین مربوط کافی است. برای سایر موارد نیز می‌توان بانی پیدا کرد.

رفتار

از شرکت در مجالس و عرض تبریک در شادی‌ها و همدردی در مصائب مردم غفلت نشود.

اجابت دعوت برای نهار، شام و غیر آن خوب است اما مواظب باشیم:

۱ ـ خود را به منزل کسی دعوت نکنیم. و میهمانی ناخواسته‌یی را به دیگران تحمیل نکنیم.

۲ ـ زمان نشستن و حضور روحانی در مجالس در حد ضرورت باشد.

۳ ـ از رعایت کردن آداب متعارف محیط تبلیغی خود در مهمانی‌ها و رفت و آمدها غفلت نشود.

ـ عیادت بیماران و جانبازان بخصوص مریض‌هایی که به طور مزمن بیمار شده‌اند، به ویژه اگر اهل مسجد بوده‌اند، بسیار لازم و مفید است.

ـ روی گشاده، متبسم، سلام، احوال پرسی و شادابی در برخوردها را از یادنبریم.

ـ نظافت شخصی، آراستگی و حتی خوشبو کردن خود امری ممدوح است، ولی از افراط در این کار باید خود داری شود.

ـ از برخورد متواضعانه و محترمانه با مردم که دعوت عملی بسوی خوبی هاست غفلت نشود.

ـ در مورد محل سکونت چند نکته را رعایت کنیم:

کارهای شخصی خود را در منزل خود انجام دهیم و صاحبخانه یا خانواده او را به زحمت نیندازیم.

ـ گاهی صاحبخانه را دعوت و پذیرایی کنیم.

ـ بعضی لباس‌ها را برای خشک شدن در محیط باز و قابل رؤیت پهن نکنیم.

ـ از اقامت در خانه افراد مورد اتهام خودداری کنیم و مسجد را به چنین مکان هایی(و لو بسیار راحت باشند) ترجیح دهیم و در این فرصت از وضع شهر و افراد خوشنام تحقیق کنیم و با آن‌ها رفت و آمد کنیم.

ـ روحانی باید برای همه پدر باشد. ایمن و رازدار باشد. جناحی عمل کردن موجب اختصاص به یک دسته می‌شود و دیگران را طرد می‌کند. بنابراین حتی اگر اکثر مخاطبین با ما هم عقیده باشند بازهم باید جنبه پدری برای همه را رعایت کنیم. در اختلافات محلی نیز همین روش رعایت شود و اگر نمی‌توانیم آن را حل کنیم، از ابتدا وارد این اختلافات نشویم و مسیر گفتگوهای ناسالم را تغییر دهیم.

ـ در نقل لطیفه‌ها، داستان‌ها و اخبار و شوخی‌ها دقت لازم رعایت شود و از طرح مواردی که موجب انحراف ذهن مخاطبان و توهم‌های ناروا می‌گردد خودداری شود

ـ اگر غیر متأهل به محل تبلیغ رفتیم، بطور غیر مستقیم روشن کنیم که زن و بچه داریم. این کار اذهان را آرام و اعتماد اهالی را جلب می‌کند.

ـ در کار تبلیغی هم با بزرگسالان و هم با نوجوانان ارتباط داشته باشید تا همه شما را دلسوز خود بدانند و همکارانی که از محل انتخاب می‌کنید دارای چنین صلاحیت لازم اخلاقی باشند.

ـ به گفته مرحوم آیت الله بهاء الدینی‌ﷺ طلبه باید اعمی باشد، با هر غذایی بسازد، در همه

جا بتواند بخوابد، با همه بتواند ارتباط برقرار کند کارهایش منوط به شرایط خاص نباشد. اخصّی نباشد. به خصوص آن‌که در بسیاری محلهای تبلیغی هم‌چون روستاها و مناطق محروم از امکانات و عادات شهری خبری نیست و این نباید برای روحانی سخت باشد.

ـ صراحت لهجه و وضوح کلمات امری پسندیده است، اما در بیان احکام نباید از کلمات رکیک و صریح استفاده کرد.

ـ سیگار و قلیان کشیدن خلاف شأن روحانی در زمان ماست، لذا از این کار خودداری شود.

بهتر است نه تصریحاً و نه تلویحاً راجع به وجه التبلیغ سخن گفته نشود.

از توجه به این‌که تعریف از خود اگر چه بدون قصد باشد اثر سوء در مخاطب می‌گذارد و ارزش گوینده را می‌کاهد غفلت نشود.

ـ عمل ما باید با گفتار ما مطابقت داشته باشد، اگر ملتزم به عملی نیستیم نباید با اصرار از مردم بخواهیم که آن را انجام دهند، ضمناً بسیاری از توصیه‌ها را می‌توانیم بدون استفاده از گفتار و بلکه با عمل خود ابلاغ کنیم.

ـ از بکاربردن کلمات و اصطلاحات کوچه بازاری یا محاوره‌ای و یا لهجه‌ای خاص و اصطلاحاتی که بین افراد لوطی منش مرسوم است باید خودداری شود.

ـ در رفت و آمدها و در کوچه و خیابان توقع سلام دادن از دیگران نداشته باشیم، بلکه در سلام پیشقدم باشیم. بخصوص در ارتباط با کودکان و نوجوانان.

قاطعیت در برخورد با دشمنان دین اسلام خوب است، اما نباید از ناسزا استفاده کرد.

بخش دوم:

مباحث آموزشی و تحلیلی

فصل اول: متون درسی

فصل دوم: گفتارهای سیاسی

فصل سوم: خورشید قرن

فصل اول:

متون درسی

درس اول: افراط، تفریط یا میانه‌روی

درس دوم: اسرار موفقیت(۱)

درس سوم: اسرار موفقیت(۲)

درس چهارم: اسرار موفقیت(۳)

درس پنجم: اسرار موفقیت(۴)

درس ششم: بزرگ منشی و آزادگی

درس هفتم: معراج انسان

درس هشتم: همیت ارتباط با قرآن

درس نهم: اخلاق و عرفان

درس دهم: دین‌شناسی

درس یازدهم: امامت و رهبری

درس دوازدهم: آشنایی با مهدی موعود (عج)

درس سیزدهم: ولایت فقیه نگین حکومت اسلامی

درس چهاردهم: گواهان فردا

درس پانزدهم: شایستگی‌ها و بایستگی‌های زن مسلمان

ضمیمه فصل اول: گوناگون

درس اول

افراط، تفریط یا میانه‌روی

راهنمای درس اوّل

بحث اعتدال بحثی بسیار جذّاب و قابل بسط است و بهتر است قبل از مباحث اخلاقی و کلامی تدریس شود. پیشنهاد می‌شود که درس اعتدال را به کمک داستان و ضرب‌المثل و شعر، جذاب و کامل سازید.

اهداف رفتاری درس:

پس از این درس، جوانان باید بتوانند:

۱. به نقاط ضعف و قوت خود آگاه شده، و راه‌های جبران ضعف خویش را نام ببرند؛

۲. حدّ اعتدال در عبادت، دوستی، غرایز، کار و کسب، خواب و استراحت، سخن‌گفتن، خوراک، انفاق و بخشش را بیان کنند؛

۳ـ ریشه‌های افراط و تفریط را بیان نمایند.

نمودار مطالب

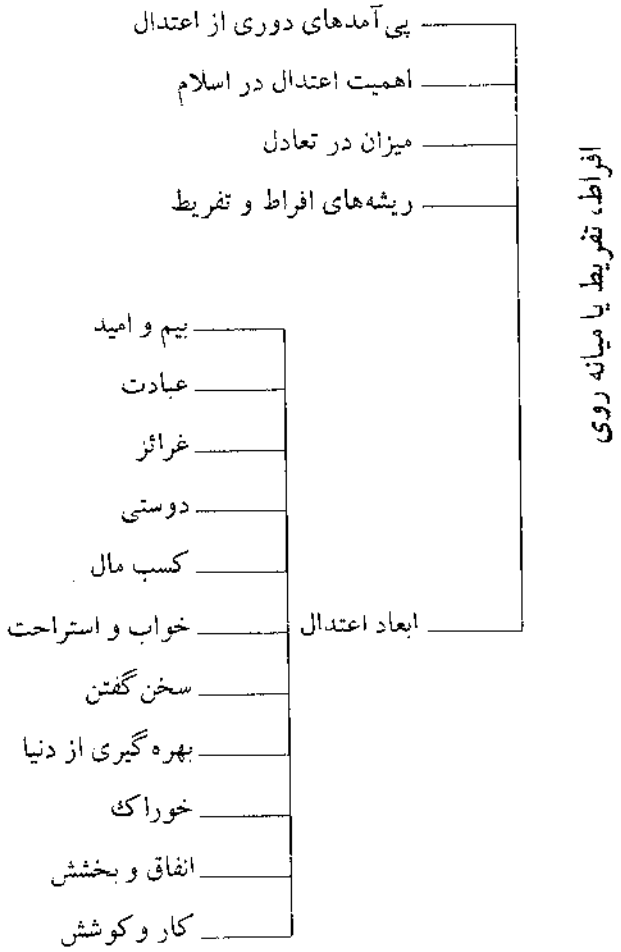

مقدمه

جوان با آن که از دوران کودکی و ناپختگی بیرون آمده است ، پختگی فرد میان‌سال را ندارد ؛ به عبارت دیگر ، برخورد با عقاید مختلف، او را در تشخیص حق دچار اشکال می‌سازد . در بعد اخلاقی و عملی نیز اگر چه میل به فراتر رفتن در جوان وجود دارد ؛ ولی از آن جا که ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای عملی ، به عنوان یک سنت ارزشمند هنوز نزد او جایگاه شایسته‌ی خود را نیافته ، نوعی افراط و تفریط در رفتارش دیده می‌شود ،شاید این افراط و تفریط‌ها نوعی آزمون و خطا برای پیدا کردن روش صحیح باشد ، ولی در هر حال باید رهنمود صحیح را در اختیار او قرار داد تا پس از هر خطا به نقطه‌ی تعادل نزدیک شود، نه آن که برای جبران خطای خود به خطای دیگری دست یازد .

اهمیت اعتدال در اسلام

یکی از ویژگی‌های دین اسلام اعتدال و میانه‌روی است . قرآن کریم ، امت اسلام را امت‌وسط می‌نامد و می‌فرماید :

«وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُم شهيداً »؛[1]

بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم ، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد .

از این آیه در می‌یابیم که میانه بودن امت اسلامی سبب می‌شود آنان گواه بر مردم باشند و پیامبرﷺ نیز گواه بر آن‌ها . امّا رابطه‌ی گواه بودن و میانه بودن چیست ؟ ممکن است از این جهت باشد که گواهان و شاهدان همیشه باید از میان افراد نمونه انتخاب شوند ؛ یعنی شما با داشتن عقاید و تعالیم و معارف حقیقی امتی نمونه هستید ، چنان‌که پیامبر هم در میان شما فردی نمونه است .

شما در عمل گواهی می‌دهید که یک انسان می‌تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا و در

۱ـ بقره ، ۱۴۳.

عین اجتماعی بودن ، به جنبه‌های معنوی خود نیز توجه کند و هر دو را مکمل یکدیگر قرار دهد . گواهی می‌دهید که علم و دین ، دنیا و آخرت و ماده و معنا همه در حدود صحیح با هم سازگارند و هیچ گونه تضادی میان آن‌ها نیست .

پیامبر ﷺ تأکید فراوان داشت که امتش از او پیروی کنند و در زندگی میانه‌روی پیشه سازند . از این رو ، می‌فرمود :

«یا أَیُّها النّاسُ عَلَیْکُم بِالقَصْدِ ، عَلَیْکُم بِالقَصْد ، علیکم بالقَصْد»[۱] ؛

ای مردم ، بر شما باد بر میانه‌روی ، بر شما باد بر میانه‌روی ، بر شما باد بر میانه‌روی .

امام صادق علیه السلام فرمود :

«إنَّ القَصْدَ أمرٌ یُحِبُّه الله»[۲] ؛

اعتدال و میانه‌روی روشی است که خداوند آن را دوست دارد .

براین اساس ، اعتدال و میانه‌روی اصلی است که بر تمام تعالیم اسلام سایه افکنده است .

اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست　　هم لایق دشمن‌است و هم لایق دوست

ابعاد اعتدال

چنان که یاد کردیم ،اعتدال از اصولی است که رعایت آن در همه‌ی ابعاد زندگی لازم است . ابعاد گوناگون « میانه روی » در اسلام عبارت است از :[۳]

اعتدال در بیم و امید

امید بیش از اندازه فرد را گستاخ، و بیم بیش از اندازه فرد را متوقف می‌سازد، پس مربّی باید در هر فعل تربیتی بر مدار اعتدال سیر کند و مربّی را در اعتدال بیم و امید سیر دهد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: پدرم می‌فرمود:

۱ـ کنز العمّال ، ج ۳ ، ص ۲۸ .

۲ـ سفینة البحار ، ج ۱ ، ماده سرف .

۳ـ لازم به یادآوری است که در تفسیر نور جلد ۱ ذیل آیه...صراط المستقیم به بیست مورد از ابعاد اعتدال اشاره شده است.

«إِنَّه لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلاّ [وَ] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ خِيفَةٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هٰذَا لَمْ يَزِدْ عَلَىٰ هٰذَا وَ لَوْ وُزِنَ هٰذَا لَمْ يَزِدْ عَلَىٰ هٰذَا»[۱]؛

هیچ بنده‌ی مؤمنی نیست مگر آن‌که در دلش دو نور است: نور بیم و نور امید که اگر این وزن شود، از آن بیشتر نباشد و اگر آن وزن شود، از این بیشتر نباشد.

بهترین زمینه برای رشد و تعالی اعتدال بیم و امید است چنان‌که در خبری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:

«خَيْرُ الأَعْمَالِ اعْتِدَالُ الرَّجَاءِ وَ الْخَوْفِ»[۲]؛

بهترین کارها اعتدال بیم و امید است.

خدای تبارک و تعالی آدمیان را در چنین زمینه‌ای به سوی کمال سیر می‌دهد، چنان‌که در کتاب الهی کنار آیات عذاب(بیم) آیات تشویق(امید) قرار دارد و شأن فرستاده‌ی گرامی اش «بشارت» و «انذار» است:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً»[۳]؛ ***ما تو را براستی نوید رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.***

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً»[۴]؛ ***و ما تو را جز مژده‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم.***

«نَبِّىءْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الأَلِيمُ»[۵]؛

به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده‌ی مهربان، و این‌که عذاب من عذابی‌است دردناک.

۱ـ بحار، ۷۸، ۲۵۹.

۲ ـ غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۹۷.

۳ـ بقره، ۱۱۹.

۴ـ فرقان، ۵۶.

۵ـ حجر، ۵۰.

اعتدال در عبادت

گر چه عبادت برای بشر چنان اهمیت دارد که فلسفه‌ی خلقت معرفی شده است ؛ ولی اگر در مسیر افراط و تفریط قرار گیرد زیانبار خواهد بود . امام علی علیه السلام در وصیت به فرزندش فرمود : «وَاقْتَصِد فِی عِبادَتِک» در انجام‌دادن عبادت معتدل و میانه رو باش .

استاد مطهری (ره) در کتاب «گفتارهای معنوی» می‌فرماید :

گروهی در مسئله‌ی عبادت جانب افراط را گرفته‌اند ، همچون خواجه ربیع که به مسائل اجتماعی و سیاسی کاری ندارد تا جایی که وقتی شنید امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ، اظهار تأسف کرد از شهادت او و بعدْ از این کلام (اظهار تأسف) ، که آن را ذکر خدا نمی‌دانست ، استغفار کرد ؛ و در زمان امام علی علیه السلام ، همین آدم در جنگ با خوارج به علی علیه السلام گفت :

«اِنَّا شَکَکْنَا فی هٰذَا القِتال»؛ *ما در این جنگی که دو طرف آن نماز خوان هستند شک داریم و اگر ممکن است مرا به جایی بفرست که شبهه ناک نباشد .*

امام علی علیه السلام او را به یکی از سرحدّات ، که کفار طرف مقابل بودند ، فرستاد ؛ غافل از آن‌که رهبر او علی علیه السلام است و باید از او پیروی کند .

محصول این خط فقط دعا و نماز و زیارت است ؛ و در مقابل گروهی جانب تفریط را برگزیده اند و به عبادت کاری ندارند و می‌گویند عبادت مال افراد بی کار است . آن کسی که کار مهم‌تری دارد ، عبادت برای او لزومی ندارد و می‌گوید : عبادت به جز خدمت خلق نیست ! و گاهی بعضی از افراد پول‌دار می‌گویند : ما به جای نماز ، انفاق می‌کنیم . . . .

تعادل در اقتصاد

یکی دیگر از ابعاد تعادل ، تعادل در مخارج زندگی است که موجب می‌شود بسیاری از مشکلات ساختگی مردم برطرف شود . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید :

«اَلاقتصادُ فی النَّفَقَة نِصفُ المَعیشَة»[1] ؛ *میانه‌روی در خرج کردن نیمی از زندگی است .*

۱ـ نهج الفصاحه ، حدیث ۱۰۵۷ .

و در روایت دیگر می‌فرماید :

«مَنْ اِقْتَصَدَ أَغْناهُ الله ومَنْ بَذَّرَ اَفْقَرهُ الله[۱]؛ *کسی که میانه‌روی کند ، خداوند بی‌نیازش می‌سازد وکسی که در مصرف زیاده‌روی کند ، پروردگار تهی‌دستش می‌گرداند .*

ونیز می‌فرماید :

«لَیْسَ مِنَّا مَنْ وَسِّعَ عَلَیْهِ ثُمَّ قُتِّر عَلیٰ عیاله»[۲]؛ *کسی که وسعت مالی دارد و بر خانواده‌اش سخت می‌گیرد ، از ما نیست .*

امام باقر علیه السلام می‌فرماید :

«لا خیرَ فی رجلٍ لا یقْتَصِدُ فی معیشَتِه»[۳]؛ *در مردی که در زندگی‌اش میانه‌روی نداشته باشد ، خیری نیست .*

اعتدال در غرایز

یکی از نعمت‌های الهی غرایز است که مایه‌ی بقای انسان است . اسلام جانب اعتدال را گرفته ؛ نه رهایی و آزادی جنسی و نه سرکوب غرائز . قرآن ضمن نهی از شهوت‌رانی و فساد، راه‌های مناسبی را برای تأمین نیازهای غریزی در نظر گرفته ، می‌فرماید :

«وَ اَنْکِحُوا الأیامیٰ مِنْکُمْ...»[۴]؛ *جوانان بدون همسر را همسر دهید.*

روزی زنی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد : من از متبتّله هستم . امام پرسید : منظورت از تبتّل چیست ؟ پاسخ داد : قصد کرده‌ام هرگز ازدواج نکنم . حضرت پرسید : برای چه ؟

گفت می‌خواهم به سبب این عمل به فضل و برتری دست یابم .

امام فرمود : این اندیشه را رها کن . اگر در این کار فضیلتی بود ، فاطمه زهرا علیها السلام برای

۱ـ همان ، حدیث ۲۹۳۹ .

۲ـ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۴۳.

۳ـ وسائل الشیعه ، ج ۲، ص ۵۲۵.

۴ـ نور، ۳۲.

رسیدن به آن از تو شایسته‌تر بود ، زیرا هیچ‌کس در فضیلت بر او پیشی نگرفته است[۱] .

تعادل در دوستی و معاشرت

در دوستی نیز باید میانه‌رو بود . هم دوستی شدید و داغ نارواست و هم کم‌مهری و سرد مزاجی . امام علی علیه السلام می‌فرماید :

«اَحْبِبْ حَبیبُكَ هَوناً ما، عَسی أن یَغْضِبَكَ یوماً ما[۲] ؛ در دوستی با دوست خود میانه رو باش ، شاید روزی دشمنت گردد (ورازهایت را فاش سازد .)

همین‌طور دشمنی هم نباید به افراط کشیده شود ، زیرا ممکن است دشمن، روزی در شمار دوستان جای گیرد .

تعادل در کسب مال

گاه گروهی چنان اسیر حرص و آز می‌شوند که در گردآوری ثروت راه افراط می‌پیمایند .در مقابل، افرادی نیز به سبب تن‌آسایی و تنبلی ، زندگی را در فقروتنگ‌دستی می‌گذرانند . از نظر اسلام هر دو حالت ناپسند است . قرآن کریم در مورد زیاده‌اندوزی و تکاثر ،که مایه‌ی نابودی انسان می‌شود ، می‌فرماید : الهیکم التکاثر[۳].

از سوی دیگر اسلام با تن آسایان به شدت برخورد می‌کند . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی این افراد می‌فرماید :

«مَلْعُونٌ مَن أَلْقی كَلَّه عَلَی النّاسِ[۴]» .

امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

«لا تَكْسِلْ عَنْ مَعیشَتِكَ؛ فَتَكُونَ كَلاًّ عَلی غَیْرِكَ[۵]».

۱ـ مکارم الاخلاق، ج ۳، ص ۵۱۵.

۲ـ تحف العقول، ص ۱۴۲. روایت دیگری نیز مضمون فوق را تأیید می‌کند. قال الصادق علیه السلام : لا تطّلع صدیقک من سرّک إلا علی ما لو اطّلع علیه عدوّک لم یضرّک؛ فإنّ الصدیق قد یکون عدوّاً یوماً. (جوان فلسفی، ص ۳۲ به نقل از امالی صدوق، ص ۳۹۷).

۳ـ تکاثر، ۱.

۴ـ از رحمت خدا دور است کسی که سنگینی زندگی خود را به دوش مردم بیفکند. (وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸).

۵ـ در امر زندگی سستی نکن، مبادا سربار دیگران شوی. (وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷).

امام کاظم علیه السلام نیز می‌فرماید :

«اِنَّ اللهَ لَیُبْغِضُ العَبْدَ النَّوّام» .

و در جمله دیگر فرمود:

«اِنَّ اللهَ لَیُبْغِضُ العَبْدَ الْفارِغ»[1] .

خطّ اعتدال در مسائل مالی

در هر دوره، گرفتاری‌هایی به عنوان بیماری پیش می‌آید که باید پادزهر آن را به جامعه تزریق کرد. در دوران علی علیه السلام گرایش مردم به دنیاطلبی و زراندوزی زیاد شد، حضرت تأکید فراوان بر مسأله «زهد» داشت و نکوهش دنیا.

امروز هم «دنیاگرایی» و «رفاه زدگی»، لغزشگاهی سر راه فرزندانِ انقلاب است.

ارائه خط صحیح اسلامی در اینگونه مسائل، ضروری است. خط صحیح، تفکیک دقیق مسائل زیر از یکدیگر است:

تلاش اقتصادی،.....آری	*حرص و افزون‌طلبی،.....نه*
کسب حلال،.....آری	*حرامخواری و مشتبه خواری،.....نه*
اندازه گیری وتقدیر،.....آری	*بخل و بیم ازکم شدن،.....نه*
قناعت،.....آری	*خسّت و تنگ‌نظری،.....نه*
عزّت نفس و تعفّف،.....آری	*خودنمایی و تجمل گرایی ریاکاران.نه*
توسعه بر اهل و اولاد،...آری	*اسراف و ولخرجی،.....نه*

همه‌ی موارد فوق، در آیات و احادیث، مصداق دارد. می‌تواند طرح این‌ها و تفکیک شایسته برای مخاطبان سودمند باشد.

تعادل در خواب واستراحت

خواب و استراحت در زندگی بشر ضرورتی انکار ناپذیر است . زیاده‌روی در این امر انسان را از جلب منافع مادی و معنوی باز می‌دارد و تفریط در آن سلامت جسم و جان را

۱ـ خداوند بنده‌ی پرخواب و بی‌کار را مبغوض می‌شمارد. (وسائل‌الشیعه ، ج ۱۲، ص ۳۶).

خدشه دار می‌سازد .

بدین جهت اسلام باافراط و تفریط در خواب مبارزه کرده است . امام صادق علیه السلام فرمود :

«إنَّ اللهَ لَيُبْغِضُ كَثْرَةَ النَّومِ وَكَثْرَةَ الفَراغِ»[۱] ؛ *خداوند زیاد خوابیدن و بسیار بی‌کار بودن را مبغوض می‌دارد .*

آن امام معصوم علیه السلام همچنین می‌فرماید :

«إيّاكَ وَالكَسَلَ وَالضَّجَرَ؛ فَإنَّهُما يَمْنَعانَكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدِّينِ وَالآخِرَةِ[۲]».

اعتدال در سخن گفتن

سخن گفتن، وسیله‌ی ابراز اندیشه و نمودار شخصیت و فرهنگ انسانی است . اما همین سخن گفتن می‌تواند آتش‌افروز و عامل گناه باشد . بدین سبب اسلام پیروانش را از زیاده‌روی در سخن نهی کرده است . امام علی علیه السلام می‌فرماید :

«مَن كَثُرَ كَلامُه كَثُرَ خَطاؤُهُ»؛[۳] *کسی که بسیار سخن می‌گوید ، خطا و اشتباهش بسیار خواهد بود .*

بنابراین ، سخن باید عاقلانه ، حکیمانه ، سنجیده و دور از افراط و تفریط باشد تا انسان در گرداب زیان‌های اخلاقی و اجتماعی گفتار فرو نیفتد .

تعادل در بهره‌گیری از دنیا

اسلام نه دنیاگرایی صِرف را سفارش می‌کند و نه آخرت‌گرایی مطلق را ؛ بلکه پیروان خویش را به اعتدال و بهره‌برداری متوازن فرمان داده است . امام صادق علیه السلام می‌فرماید :

«رأس كل خطيئة حبُّ الدنيا»[۴]؛ *محبت شدید به دنیا منشأ همه‌ی گناهان*

۱ـ وسائل‌الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۳۶. علی علیه السلام نیز فرمود: مَن كثر فِي ليله نومه فاته من العمل ما لا يستدركه. (غررالحکم ، حدیث ۸۸۲۸).

۲ـ وسائل‌الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۳۸.

۳ـ نهج‌البلاغه ، حکمت ۳۴۹ همچنین علی علیه السلام فرمود: مَن كَثُرَ كلامُه كَثُرَ ملامُه. (غررالحکم، حدیث ۷۸۴۹).

۴ـ مشکاة‌الانوار ، ص ۲۶۷.

است .

قرآن مجید برای پیش‌گیری از تفریط می‌فرماید :

«لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا»[۱]؛ *بهره‌ی خویش از دنیا را فراموش نکن .*

امام صادق علیه السلام هم‌چنین می‌فرماید :

«لیس منّا مَن ترک دنیاه لآخرته ولا آخرته لدنیاه»[۲]؛ *کسی که دنیای خود را به خاطر آخرت ترک کند ، از ما نیست و آن که آخرت خویش را برای دنیا نادیده بگیرد ، با ما وابستگی ندارد .*

تعادل در خوراک

اسلام زیاده‌روی در خوراک (پرخوری) و نیز کوتاهی در آن را نکوهش کرده است . امام علی علیه السلام فرمود :

«کُلْ وأنْتَ تَشْتَهِی وَأمسِکْ وأنتَ تَشْتَهِی»[۳]؛ *در حالی که میل به غذا داری ، غذا بخور و در حالی که سیر نشده‌ای از غذا دست بکش .*

آن بزرگوار هم چنین فرمود :

«وَإن أفْرَطَ بِهِ الشَّبع کَظَّته البِطْنَة فَکُلُّ تَقْصیر به مُضِرٌّ وکُلُّ إفراطٍ لَهُ مُفْسِد»[۴]؛ *اگر کسی در خوردن زیاده‌روی کند ، فشار شکم او را ناراحت می‌سازد . هر کوتاهی و تفریط در این زمینه زیان‌آور است و هر تندروی و افراط نیزمایه‌ی فساد و تباهی .*

حضرت در روایت دیگر فرمود :

«مَن اِقْتَصَرَ فِی أکْلِه کَثُرَتْ صِحَّتُه وَ صَلُحَتْ فِکْرَتُه»[۵]؛ *کسی که در*

۱ـ قصص، ۷۷.

۲ـ وسائل‌الشیعه ، ج ۱۲، ص ۴۹.

۳ـ بحار، ج ۶۲، ص ۲۹۰.

۴ـ جامع السعادات، ج ۲، ص ۴.

۵ـ غرر، حدیث ۸۸۰۳. همچنین علی علیه السلام فرمود: علیکم بالقصد فی المطاعم فانه أبعد من السرف. (غرر، حدیث ۶۱۵۳).

خوراکش تعادل داشته باشد ، بدن و فکرش سالم خواهد بود .

اعتدال در بخشش

از آن‌جا که رعایت میانه‌روی در همه چیز لازم است ، خدای تعالی به پیامبرش دستور می‌دهد که حتی در انفاق و کمک به دیگران نیز اعتدال را رعایت کند :

«ولاٰ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إلیٰ عنُقِکَ وَلا تَبسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسوراً»[1]؛ *دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار هم گشاده‌دستی پیشه‌مساز که مورد سرزنش و شماتت قرار گیری .*

منش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هر کس چیزی از وی می‌خواست ، عطا می‌کرد . روزی زنی پسرش را خدمت پیامبر فرستاد و به او گفت : از رسول خدا درهم و دینار بخواه، چنانچه فرمود چیزی ندارم ، پیراهنش را طلب کن .

پسرک چنین کرد و پیامبر پیراهن خویش را به وی بخشید . در این هنگام ، خداوند آیه‌ی فوق را فرو فرستاد و فرستاده‌اش را به میانه‌روی سفارش کرد[2] .

همچنین قرآن کریم پرهیز از افراط و تفریط در انفاق را از ویژگیهای برجسته‌ی اهل ایمان می‌شمارد و می‌فرماید :

«وَالَّذینَ إذٰا أنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُروا وکٰان بَیْن ذٰلِك قَوٰاماً»[3]؛ *اهل ایمان کسانی هستند که وقتی انفاق می‌کنند اسراف نمی‌کنند و از کوتاهی و سخت‌گیری می‌پرهیزند و راه میانه‌روی را پیش می‌گیرند .*

امام صادق علیه السلام افراد را ، هنگام انفاق ، از اسراف و امساک نهی می‌فرمود و به اعتدال سفارش می‌کرد[4] .

در این‌جا سخن از انفاق و بخشش نیست ، بلکه سخن از چگونگی و میزان انفاق است . نه

۱ـ اسراء، ۲۹ .

۲ـ المیزان ، ج ٦ ، ص ۳۳۴.

۳ـ فرقان، ٦۷ .

۴ـ وسائل‌الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۱۴ .

چنان انفاق کن که زن و فرزندت گرسنه بمانند و نه چنان سخت‌گیر باش که دیگران از مواهب الهی بهره نبرند . در یکی از روایات تشبیه جالبی به چشم می‌خورد :

هنگامی که امام صادق‌علیه‌السلام آیه‌ی ۶۹ فرقان را تلاوت می‌کرد ، مشتی سنگ ریزه برداشت ؛ محکم در دست گرفت و فرمود : این همان اقتار وسخت‌گیری است . سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه‌ی آن فرو ریخت وفرمود : این همان اسراف است . در مرحله‌ی سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود راگشود ؛ به‌گونه‌ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش باقی ماند . در این لحظه فرمود : این همان قوام و اعتدال است[۱] .

ولید بن صبیح می‌گوید : روزی در خدمت امام صادق‌علیه‌السلام بودم که مرد بی‌نوایی از وی چیزی خواست . حضرت پولی به وی داد . مدتی بعد ، فقیر دیگری از راه رسید و صدقه خواست . امام‌علیه‌السلام چند درهم به او مرحمت کرد .

در این هنگام تهی‌دست سوم وارد شد و تقاضای کمک کرد . امام به او فرمود : خدا بر تو وسعت عنایت کند و چیزی به او نداد .

آن‌گاه به من فرمود : اگر کسی مالی داشته باشد و همه‌ی آن را در راه خدا خرج کند ، به‌طوری که چیزی برایش نماند ، این شخص در شمار سه نفری جای دارد که دعایشان مستجاب نمی‌شود .

پرسیدم : آن‌ها چه کسانی هستند ؟

فرمود : یکی آن که همه‌ی اموالش را در راه خدا صدقه بدهد ، آن‌گاه دست به دعا بردارد و بگوید: خدایا ، به من روزی عنایت فرما . به او گفته می‌شود: آیا ما به تو روزی ندادیم[۲] .

تعادل در کار وکوشش

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود :

۱ـ تفسیر نمونه ، ج ۱۵، ص ۱۵۲.
۲ـ بحار، ج ۹۳، ص ۳۵۴.

«إيّاك والضَّجَر وَالْكَسَلْ، إنَّهُما مِفْتاحُ كُلِّ سوءٍ إنّه مَن كَسَلَ لم يُؤَدِّ حقّاً ومَنْ ضَجَرَ لم يَصْبِر عَلىٰ حَقٍّ»[۱]؛ *از افراط در کار و تلاش زیاد بر حذر باش، هم‌چنین از کسالت و مسامحه‌کاری و تنبلی در کارها به شدت خودداری کن؛ زیرا افراط و تفریط کلید همه‌ی بدی‌ها و بدبختی‌هاست. آن که تنبل و مسامحه‌کار است نمی‌تواند حقّ کاری را ادا کند و افراط کار و تندرو نیز نمی‌تواند در مرز حق و مصلحت توقف کند.*

میزان تعادل

قرآن و اهل بیت میزان تعادل به شمار می‌آیند. علی علیه‌السلام فرمود:

«از این امت هیچ‌کس با آل محمد علیهم‌السلام قیاس نمی‌شود؛ زیرا این خاندان پایه‌ی دین و تکیه‌گاه یقین هستند[۲]. تندروان به سوی آن‌ها باز خواهند گشت و واپس‌ماندگان ناگزیر خود را به آن‌ها می‌رسانند».

ریشه‌ی افراط و تفریط

۱. ناتوانی عقل سبب اصلی افراط و تفریط است. کسانی که دچار افراط و تفریط می‌شوند، عموماً دست‌خوش نوعی عدم تعادل و توازن هستند و اگر در همان حال بتوانند به وجدان و عقل خود مراجعه کنند، در می‌یابند هرجا دست‌خوش ضعف عقل گردیده‌اند، به عدم تعادل مبتلا شده، راه افراط و تفریط پیموده‌اند. امام علی علیه‌السلام فرمود:

«العاقل مَن وضع الأشياء مواضعها والجاهل ضدّ ذلك»[۳]؛ *عاقل کسی است که هر کاری را به وقت و در جای خود انجام می‌دهد و جاهل کسی است که ضد این عمل می‌کند.*

۲. سبب دیگر افراط و تفریط ناآگاهی است. امام علی علیه‌السلام فرمود:

۱ـ مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۱۳. علی علیه‌السلام فرمود: من يقصد في العمل يزدد فترة (غرر الحکم، حدیث ۷۹۹۱).
۲ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۲.
۳ـ میزان‌الحکمه، ج ٦، ص ۴۱۷.

«لا یُرَی الْجاهِلُ إلاّ مُفْرِطاً او مُفَرِّطاً»[۱].

۳. سخت‌گیری در زندگی خانوادگی عامل دیگری است که به افراط و تفریط می‌انجامد.

پی‌آمدهای دوری از اعتدال

دوری از اعتدال در همه‌ی امور به پی‌آمدهای انحرافی و زیانبار می‌انجامد. افراط و تفریط در مسائل اعتقادی موجب کفر و شرک شده، انسان را به وادی هولناک الحاد و بی‌دینی می‌افکند؛ برای مثال: آنان که در مورد امام علی علیه السلام راه افراط پیمودند، در صف غلات جای گرفتند؛ امامان علیهم السلام از آنان بیزاری جستند و آن‌ها را لعن کردند[۲].

از سوی دیگر، کسانی که در مورد امام علی علیه السلام راه تفریط پیمودند، کارشان به جایی رسید که با امام علیه السلام جنگیدند، حضرت کشتن آن‌ها را واجب دانست و در جنگ نهروان چهارهزار تن از آنان را هلاک ساخت[۳].

افراط در مصرف موجب اسراف شده، روح انسان را از ارزشهای انسانی دور می‌سازد. تفریط در این امر نیز به رهبانیت و ترک دنیا می‌انجامد و انسان را از اسلام دور می‌کند.

افراط در عمل، گاه موجب وسواس در کارها شده، از انسان موجودی پریشان و سست عنصر می‌سازد که در همه چیز شک می‌کند.

افراط در عبادت موجب خستگی و بی میلی شده، روح شادابی در عبادت را از انسان می‌گیرد. تفریط در عبادت نیز سبب دوری از یاد خدا و آلودگی به گناه می‌شود.

افراط در انفاق موجب تهی‌دستی و بی‌چارگی و تفریط در آن موجب بخل و آز می‌شود.

یکی از پی‌آمدهای خروج از حدّ اعتدال، وسواسی شدن است که اگر هر چه زودتر کنترل نشود، موجب انحراف بیش‌تر درشئون مختلف خواهد شد. انسان وسواس، به یک بیماری حاد روانی مبتلاست؛ به خاطر عدم رعایت حد اعتدال همه چیز را نجس می‌داند و در مورد

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۲ـ قال علی علیه السلام: هلک فیّ رجلان: مُحبٌّ غالٍ ومُبغضٌ قالٍ. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۷).

۳ـ تتمّة المنتهی، ص ۲۰.

همه چیز شک می‌کند. این بیماری روانی، علاوه بر انزوا، انسان را به گناهانی چون اسراف مبتلا می‌سازد.

پشیمانی و ندامت ثمره‌ی تفریط است. امام علی علیه السلام فرمود:

«ثَمَرَةُ التَّفْرِيط النَّدامة»[1]؛ *نتیجه‌ی تفریط پشیمانی است.*

پرسش‌ها

۱. اهمیت اعتدال را از نظر اسلام بنویسید.

۲. پنج مورد از ابعاد اعتدال را ذکر کنید و یکی را توضیح دهید.

۳. ریشه‌های افراط و تفریط را برشمارید.

۴. سه مورد از پی‌آمدهای دوری از اعتدال را بنویسید.

۵. حدیثی از امام علی علیه السلام در باره‌ی نتیجه‌ی تفریط بنویسید.

۱ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۳.

درس دوم

اسرار موفقیت (۱)
(خودشناسی، ایمان به هدف)

راهنمای درس دوم

پیروزی و موفّقیت آرزوی هر جوان است و هر کس در پی کامیابی و سعادت. این درس و سه درس آینده به ذکر عوامل و رموز اساسی موفقیت پرداخته، در هر مورد، الگوهایی عملی از تاریخ زندگی مردان بزرگ دنیا ارائه می‌دهد.

در این درس، نخست به ذکر برخی از عوامل بیرونی موفقیت، مانند عوامل ارثی، محیطی و خانوادگی می‌پردازیم و سپس دو رمز اساسی پیروزی، یعنی خودشناسی و ایمان به هدف را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اهداف رفتاری درس

پس از درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ رموز هفت‌گانهٔ پیروزی را به طور اجمال بیان کنند؛

۲ ـ نقش عوامل بیرونی در موفقیت را باز گویند؛

۳ ـ خودشناسی و ایمان به هدف را بشناسند و نقش آن دو را در پیروزی تبیین کنند؛

۴ ـ چند مورد از زندگی بزرگان را بیان کنند؛

۵ ـ درس‌هایی را که از زندگی بزرگان می‌توان گرفت، توضیح دهند.

نمودار مطالب

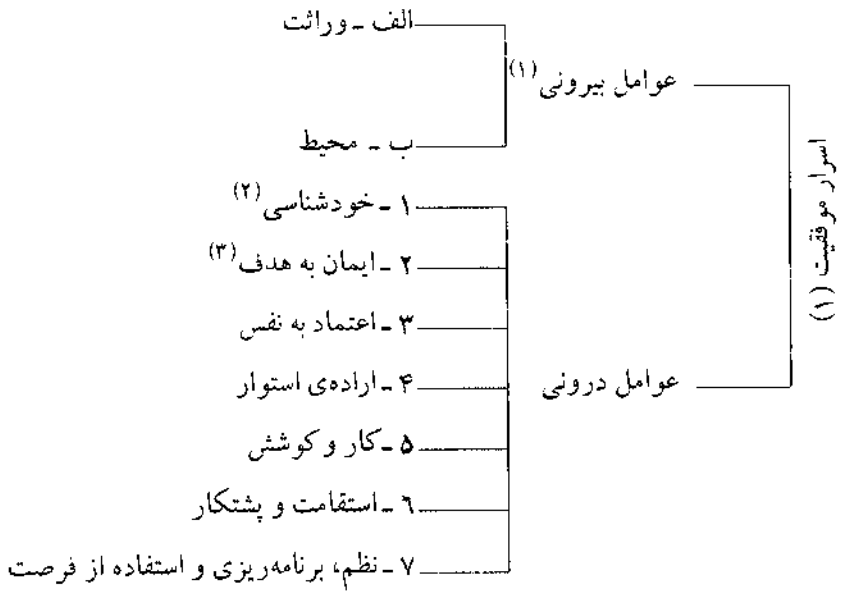

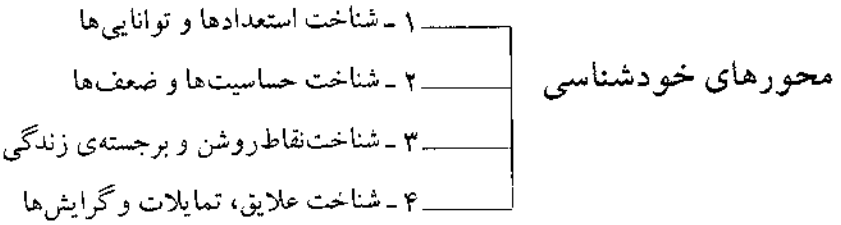

---

۱ ـ الگوهایی که بدون این عوامل پیروز شدند: ۱ ـ امیرکبیر ۲ ـ شکسپیر ۳ ـ فارابی ۴ ـ یاقوت حموی ۵ ـ ابوتمام ۶ ـ دون بروتون .

۲ ـ الگوها: ۱ ـ علامه مجلسی ۲ ـ گالیله ۳ ـ جُورج مورلند ۴ ـ شهریار ۵ ـ بهزاد .

۳ ـ الگوها : ۱ ـ فرمانده‌ی لشکر اسلام که به دست رومی‌ها اسیر شده بود ۲ ـ رزمندگان اسلام در دفاع مقدس .

مقدمه

وقتی سخن از رمز پیروزی به میان می‌آید، شاید ذهن جوانان متوجّه اسرار و رموز غیرقابل دسترسی شود؛ رازهایی که هر انسانی نمی‌تواند آن ها را کشف کند و به کار گیرد.

شاید همین توهّم بی‌جاست که گروهی از جوانان را از تلاش برای رسیدن به قلّه‌های بلند موفقیت و کامیابی باز می‌دارد و تنها در آرزوی پیروزی، فرصت جوانی را به راحتی از دست می‌دهند. غافل از این که پیروزی در چند قدمی آن‌هاست و رمزهای آن در برابرشان نهاده شده است.

بی‌تردید همه‌ی بزرگ‌مردان تاریخ در دوران جوانی از این رموز به خوبی بهره برده، راه‌های پرپیچ و خم موفقیت را به یاری آن پشت سر نهادند و کارهای بزرگ را به انجام رساندند.

البته قسمتی از این موفقیت‌ها، مرهون استعدادهای باطنی و نبوغ فکری و هوش سرشاری است که از طریق وراثت به آنان رسیده است؛ ولی بی‌تردید وراثت، تنها علت کامیابی نیست. چه بسا عوامل قدرت‌مند دیگری چون ایمان، امید، اعتماد به نفس و اراده بر عواملی که از طریق وراثت به شخص رسیده، پیروز گردند و مسیر زندگی‌اش را تغییر دهند.

ناگفته نماند که خصوصیات ارثی نظیر استعداد باطنی، نبوغ فکری و هوشمندی در صورتی سبب موفقیت می‌گردد که توسط خود شخص یا دیگران شناسایی و تقویت شود وگرنه شاید تا پایان عمر پنهان باقی بماند.

عوامل دیگر نظیر ثروت و خانواده‌ی شایسته و مناسب نیز تأثیری ناچیز در رشد و پیشرفت فرد دارد؛ چه بسیار فقیرزادگانی که سرآمد روزگار شدند و بزرگ‌زادگانی که در نهایت خواری چشم از جهان فروبستند.

سعدی شیرازی رحمه‌الله می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌یی در شام — هر یک از گوشه‌یی فرا رفتند

پسران وزیر ناقص عقل — به گدایی به روستا رفتند

روســـتا زادگــان دانشــمند　　بــه وزیــریّ پــادشاه رفتند

موارد زیر بر عدم تأثیر ثروت و امتیازهای خانوادگی در رشد شـخصیت‌های بـزرگ گواهی می‌دهد.

۱ ـ **امیر کبیر:** آشپززاده بود. او از مردمی برخاست که رنج و فشار استبداد حکّام زمان خود را به خوبی چشیده بودند. تجارب و مشاهدات تلخ، او را مردی نیرومند و متکی به نفس ساخت.[۱]

۲ ـ **شکسپیر:** پدرش قصّاب بود. خودش در کودکی پشم شانه می‌زد؛ بعد در یکی از مدارس مستخدم و سپس منشی شد. هوش، قریحه‌ی سـرشار، سـرعت انـتقال و مـطالعه و تجربیات او را به نوشتن قطعاتی موفق ساخت که هنوز هم از شاهکارهای ادبیات به شمار می‌آید.[۲]

۳ ـ **ابونصر فارابی:** یکی از بزرگان علم و فلسفه است. با نهایت فقر و تـنگدستی بـه درجات عالی رسید. چون نمی‌توانست چراغی تهیه کند، از چراغ کوچه استفاده مـی‌کرد و بیش‌تر شب را به مطالعه می‌گذراند.[۳]

۴ ـ **یاقوت حَمَوی (نویسندهٔ کتاب معجم البـلدان)**[۴]: در آغاز برده بود و ابـراهـیم حَمَوی او را برای تجارت به شهرها می‌فرستاد. او در مسافرت‌هایش اوضاع جغرافـیایی و طبیعی شهرها را می‌نوشت. در پایان، همه‌ی نگاشته‌هایش را تدوین کرد و به صورت کتابی درآورد.[۵]

۵ ـ **ابو تمام معروف به خاتم الشعراء، (مؤلف کتاب حماسه):** در خانواده‌یی فـقیر

---

۱ ـ جعفر سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، انتشارات نسل جوان، قم، چاپ شانزده، ۱۳۷۵، ص ۱۸۱.
۲ ـ ساموئل اسمایلز، اعتماد به نفس، ترجمه علی دشتی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۰۵، ص ۲۱.
۳ ـ همان، ص ۲۵، پاورقی.
۴ ـ این کتاب بزرگ‌ترین کتاب جغرافیایی اسلام است که در قرن ششم هجری نگاشته شد و در ده جلد بزرگ به چاپ رسید. اکنون بزرگ‌ترین منبع برای شناختن اوضاع شهرها در ادوار گذشته است.
۵ ـ جعفر سبحانی، همان، ص ۱۸۱.

چشم به دنیا گشود و مدت‌ها برای گذراندن زندگی آب فروشی می‌کرد.[۱]

۶ـ **دون بروتون (نویسنده‌ی انگلیسی)**: در کلبه‌یی محقر در یکی از شهرهای انگلستان به دنیا آمد. پدرش نانوا بود و به علت خسارت مالی بسیار، دیوانه شد. کودک به عمویش، که مهمان‌خانه داشت، سپرده شد و پنج سال نزد او به سر برد. پس از آن، هفت سال نیز با آوارگی و بدبختی زندگی کرد؛ امّا طی این مدت در تحصیل دانش کوشید. خودش می‌گوید:

«در خانه‌ی محقری زندگی می‌کردم و شب‌های زمستان به علت نداشتن آتش، در رختخواب مشغول درس و مطالعه می‌شدم.»

این نویسنده‌ی بزرگ حدود نود جلد کتاب به رشته‌ی نگارش در آورده است.[۲]

در میان دانشمندان کسانی نیز یافت می‌شوند که‌از پدران و مادرانی دانشمند و فاضل متولّد شده،از همان اوان کودکی در دامان علم و معرفت پرورش یافته‌اند. اینان با تلاش و همت خویش و توجه و مراقبت خانواده در شمار بزرگان تاریخ جای گرفته‌اند. علامه محمّدباقر مجلسی، نویسنده‌ی مجموعه‌ی ۱۱۰ جلدی بحارالانوار، یکی از این افراد است. به هر حال، آنچه فرد را به پیروزی می‌رساند تنها داشتن خانواده‌یی پیروز و موفق نیست، بلکه تلاش، اراده و اعتماد به نفس از دیگر رموزی است که از درون فرد سرچشمه می‌گیرد و او را به قله‌های کامیابی رهنمون می‌سازد.

عوامل و رموز اساسی پیروزی

عوامل و رموز اساسی پیروزی را می‌توان به طور خلاصه چنین برشمرد:

۱ ـ خود شناسی؛

۲ ـ ایمان به هدف؛

۳ ـ اعتماد به نفس؛

---

۱ ـ همان، ص ۱۸۱.

۲ ـ ساموئل اسمایلز، همان کتاب، ص ۹۲ و ۹۳.

۴ ـ اراده‌ی استوار؛

۵ ـ کار و کوشش؛

۶ ـ استقامت و پشتکار؛

۷ ـ نظم، برنامه‌ریزی و استفاده از فرصت.

۱ ـ خودشناسی

خودشناسی یکی از مهم‌ترین رموز پیروزی و موفقیت است. جوان با شناخت خود می‌تواند اسرار درونی و استعدادهای ذاتی‌اش را کشف کند و در مسیر پیروزی و کامیابی حقیقی به جریان اندازد.

بی‌حکمت نیست که «خود شناسی» یکی از قدیمی‌ترین دستورهای حکیمانه‌ی بشریت است و انبیا، اولیا و حکیمان بزرگ جهان بر آن تأکید داشته‌اند.

امام علی ـ علیه‌السلام ـ در این زمینه می‌فرماید:

«اَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْاِنْسانِ نَفْسَهُ»

برترین شناخت این است که انسان خود را بشناسد.

محورهای خودشناسی:

۱ ـ شناخت جنبه‌های مثبت شخصیّتی؛ (استعدادها و توانایی‌ها)

۲ ـ شناخت جنبه‌های منفی شخصیّتی؛ (حسّاسیّت‌ها و ضعف‌ها)

۳ ـ شناخت نقاط روشن و برجسته‌ی زندگی؛ (به ویژه در گذشته)

۴ ـ شناخت علایق، تمایلات و گرایش‌ها.

شناخت استعدادها، توانایی‌ها، علایق، گرایش‌ها و همچنین یادآوری پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی که در گذشته کسب شده است، موجب می‌شود جوان اعتماد بیش‌تری به خود پیدا کند، مسیر زندگی‌اش را در راستای توانایی‌های ذاتی خود برگزیند و راه پیروزی را آسان‌تر بپیماید. از سوی دیگر، شناخت ضعف‌ها و حساسیّت‌ها این امکان را به جوان می‌دهد که در جهت رفع جنبه‌های منفی شخصیّت خویش تلاش کند؛ در برخورد با مشکلات زندگی،

معقول و منطقی باشد و ضعف‌های خود را از یاد نبرد.

پاره‌یی از شکست‌ها و ناکامی‌های جوانان بدین علت است که گاه، بر اثر تبلیغات غلط، تربیت نادرست و نشناختن استعدادها و گرایش‌های ذاتی خود، دنبال کار و رشته‌یی که ذوق و استعداد آن را ندارند می‌روند و از کاری که شایستگی و توانایی آن را دارند، سر باز می‌زنند.

جوانی که دارای ذوق ادبی است ولی در ریاضیات پیشرفت چندانی ندارد، نباید تحت تأثیر جامعه، خانواده و ... در ریاضی و رشته‌های وابسته به آن ادامه‌ی تحصیل دهد. البته ممکن است به مرور زمان علاقه و انگیزه‌ی کافی در او ایجاد شود، ولی پیروزی و موفقیت چندانی به دست نخواهد آورد.

درباره‌ی شناخت استعدادها و توانایی‌ها و نقش آن در موفقیت انسان، زندگی چند تن از بزرگ مردان تاریخ را مرور می‌کنیم:

۱ ـ **علامه محمّد باقر مجلسی**: در کودکی به حفظ روایات ائمه‌ی اطهار علیهم السلام علاقه‌ی بسیار داشت و تا سنین نوجوانی احادیث بی‌شماری حفظ کرد. این استعداد ذاتی و علاقه به روایات نورانی پیشوایان دین سبب شد به جمع‌آوری روایات روی آورد و مجموعه‌ی ۱۱۰ جلد بحارالانوار و کتاب‌های متعدد دیگر را تألیف کند.[۱]

۲ ـ **گالیله**: در کودکی به ساختن ماشین آلات کودکانه علاقه داشت. پدرش، برخلاف میل فرزند، وادارش کرد طب بخواند؛ ولی او در این راه ترقی نکرد. سپس به آموختن ریاضیات و فیزیک پرداخت و سرانجام نبوغ خود را در نجوم آشکار ساخت. گالیله نخستین کسی بود که اثبات کرد زمین به دور خورشید می‌گردد و نیز نخستین کسی بود که پاندول ساعت را ساخت.[۲]

۳ ـ **جُورج مورلَند (نقاش حیوانات)**: از شش سالگی هنر نقاشی خود را آشکار ساخت. او، با آن که در سن چهل و یک سالگی بدرود زندگی گفت، آثار گران‌بهایی از خود به یادگار

---

۱ ـ ر. ک: علامه مجلسی (از مجموعه دیدار با ابرار)، چاپ سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.

۲ ـ جعفر سبحانی، همان کتاب، ص ۱۳.

گذارد.[۱]

۴ـ شهریار (شاعر معاصر): او ابتدا در رشته‌ی پزشکی تحصیل می‌کرد. پس از چندی استعداد خود را در ادبیات، به ویژه شعر، یافت؛ به سرودن شعر روی آورد و در این راه موفق شد.

۵ـ بهزاد (نقّاش و هنرمند ایرانی): در محیط دبیرستان دانش‌آموزی تنبل بود. نه درس می‌خواند، نه می‌گذاشت همکلاسی‌هایش درس بخوانند و خار راه خود و دیگران به شمار می‌آمد. با این حال، در چهره‌ی او استعداد ویژه‌یی مشاهده می‌شد.

روزی دبیر روان‌شناس او را به حضور طلبید، اندرز داد، از عواقب این گونه درس خواندن ترسانید و گفت: ای پسر، همواره سایه‌ی پدر بالای سرت نیست، مشکلات زندگی فراوان است، این وضع باعث عقب‌افتادگی‌ات می‌شود.

دبیر، در همین حال، مشاهده کرد دانش‌آموز جوان، در حالی که به سخنانش گوش می‌دهد، با قطعه‌یی ذغال تصویر مرغی نشسته بر شاخه‌های پربرگ را بر زمین نقاشی می‌کند.

دبیر هوشمند دریافت این جوان برای نقاشی آفریده شده، نه حل معادلات جبر. وظیفه‌ی وجدانی خود دانست که پدرش را از جریان باخبر سازد.

وقتی پدر بهزاد به مدرسه آمد، دبیر روان‌شناس به او گفت: «*فرزند شما ذوق سرشاری در هنر نقاشی دارد. اگر او را وادار کنید که تغییر رشته دهد، شاید در این رشته سرآمد روزگار گردد*».

گذشتِ زمان، درستی گفتار دبیر آزموده را اثبات کرد. چیزی نگذشت که بهزاد جوان، نقاشی چیره دست و هنرمند گردید.[۲]

۲ـ ایمان به هدف

ایمان همان محرک باطنی است که انسان را به سوی مقصد می‌کشاند، مشکلات را

۱ـ همان، ص ۱۳.

۲ـ جعفر سبحانی، همان کتاب، ص ۱۱ و ۱۲.

درنظرش آسان می‌سازد و همواره وی را سمت مقصد دعوت می‌کند؛ آن که به هدف ایمان دارد، سعادت و خوشبختی و نیک فرجامی‌اش را وابسته به آن می‌داند؛ به دیگر سخن، هرگاه انسان ایمان داشت که سعادتش در گرو هدفی مشخص است، نیروی ایمان او را به سوی هدف می‌کشاند؛ برای مثال بیماری که تندرستی‌اش را در خوردن داروی تلخ می‌داند، آن را به آسانی می‌خورد؛ غواصی که یقین دارد زیر امواج دریا جواهرات گران‌بها می‌یابد، بدون دغدغه خود را به کام امواج می‌سپارد و پس از دقایقی پیروزمندانه از دل موج‌ها بیرون می‌آید.

وقتی فرد در کارش تردید داشته باشد یا به سوددهی‌اش معتقد نباشد، یا هرگز اقدام نمی‌کند و یا اگر اقدام کند، کردارش با سختی و ناراحتی همراه خواهد بود.[۱]

مردان بزرگ با ایمان راسخ به اهداف خود رسیدند و قله‌های موفقیت را فتح کردند.

در تاریخ آورده‌اند: گردانی از ارتش اسلام، اسیر رومِ مسیحی گردید. همه‌ی مسلمانان در دادگاه نظامیِ دشمن به اعدام محکوم شدند. به فرمانده گفتند اگر به آیین مسیح بگرود، دادگاه رأی خود را پس خواهد گرفت. فرمانده مسلمانان، که هدف را بالاتر از جان خویش می‌دانست و از تأثیر شوم حتی دست برداشتن ظاهری از اسلام در روحیه‌ی رزمندگان مسلمان آگاه بود، با صراحت پیشنهاد دادگاه را رد کرد. دادگاه به او، که نامش حذافه بود، وعده داد اگر آیین مسیح علیه السلام را انتخاب کند، با دختر قیصر ازدواج خواهد کرد و به پست‌های عالی گمارده خواهد شد. وی باز پیشنهاد دادگاه را رد کرد. قیصر، که خود در دادگاه حاضر بود، دستور داد یکی از سربازان اسلام را در ظرف پر از روغن زیتون داغ بیندازند تا حذافه ببیند حکم دادگاه قطعی است. او با دیدگان خود مشاهده کرد که گوشت‌های سرباز از استخوان‌هایش جدا می‌شود و جسدش در میان روغن جوشان بالا و پایین می‌رود. پس سخت گریست. دشمن تصور کرد از ترس می‌گرید. اما او گفت:

من هرگز از سرنوشتی که در انتظارم است گریان نیستم. از این جهت می‌گریم که یک جان

---

۱ ـ جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۳، ص ۲۶۴.

بیش‌تر ندارم تا آن را فدای اسلام سازم. ای کاش به شماره‌ی موهایم جان داشتم و آن را فدای عقیده‌ام می‌ساختم.

حاضران از این ایمان راسخ انگشت تعجب به دندان گرفتند و به بهانه‌ی خاصی او را با هشتاد هزار سرباز آزاد ساختند.[۱]

پیروزی‌های چشم‌گیر و معجزه‌وار رزمندگان اسلام در جریان دفاع مقدس هشت ساله‌ی مردم ایران، شاهد زنده و گویایی بر این مدعاست[۲] که ایمان به هدف کلید موفقیت است.

اهمیّت جوانی

ای نوجوان تو قدر جوانی خود بدان — کن سعی تا که خرّم و خوش برخوری از آن

تو درد پیری خود از امروز چاره کن — آن روز می‌شوی به یقین زار و ناتوان

پرسش‌ها:

۱ ـ عوامل بیرونی پیروزی را توضیح دهید و بگویید آیا می‌توان بدون این عوامل به موفقیت دست یافت؟

۲ ـ عوامل درونی پیروزی را برشمارید؟

۳ ـ محورهای اساسی خودشناسی را بنویسید؟

۴ ـ ایمان به هدف چگونه عامل پیروزی می‌شود؟

---

۱ ـ جعفر سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۳۱ ـ ۳۰.

۲ ـ مربّی محترم، با یادآوری خاطرات جبهه در این زمینه، این قسمت از درس را تکمیل فرمایید.

درس سوم

اسرار موفقیت (۲)
(اعتماد به نفس، اداره‌ی استوار)

راهنمای درس سوم

اعتماد به نفس و اراده‌ی استوار ، دو رمز دیگر پیروزی است که جوانان بدان سخت نیازمندند . در این درس نقش و تأثیر این دو عامل در پیروزی مردان بزرگ و راه‌های تقویت و پرورش هر کدام ، به طور جداگانه ، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در این زمینه رهنمودهایی به جوانان ارائه می‌شود .

به دانش آموزان سفارش کنید از توصیه‌های کاربردی یادداشت بردارند و همواره بدان عمل کنند .

هدف‌های رفتاری درس:

پس از درس دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ اعتماد به نفس و اراده را تعریف و نقش آن دو در پیروزی را بیان کنند؛

۲ ـ راه‌های تقویت اعتماد به نفس و اراده را توضیح دهند؛

۳ ـ فرازهایی از زندگی برخی از افراد بزرگ را بیان کنند ؛

۴ ـ در زمینه‌ی اعتماد به نفس و اراده ، از زندگی بزرگان تاریخ ، نمونه‌هایی را توضیح دهند.

نمودار مطالب

- اعتماد به نفس[1]
  - معنا
  - نقش و تأثیر آن در پیروزی
  - راه‌های تقویت
    - ۱ ـ یاداشت موفقیت‌ها
    - ۲ ـ منتظر تأیید دیگران نبودن
    - ۳ ـ استقلال در فکر و کار
    - ۴ ـ عدم تقلید کورکورانه از دیگران
    - ۵ ـ شهامت در گفتن «نمی‌دانم»
    - ۶ ـ باوراندن این نکته به خود که «همیشه داشتن استعداد ارثی نیست»
    - ۷ ـ عدم مراجعه فوری به پزشک
    - ۸ ـ شهامت اعتراف به خطا
    - ۹ ـ توکل به خدا
    - ۱۰ ـ عدم منفی‌نگری
    - ۱۱ ـ خسته نکردن خود در کارها
    - ۱۲ ـ پرهیز از سستی و تنبلی
    - ۱۳ ـ نهراسیدن از شکست‌ها
- اراده‌ی استوار[2]
  - تعریف
  - نقش و تأثیر آن در پیروزی
  - مراتب اراده
    - حیوانی
    - عقلانی
- راه‌های تقویت
  - ۱ ـ توجّه به نقاط مثبت و منفی کارها
  - ۲ ـ مبارزه با عادت‌های ناپسند
  - ۳ ـ پای بندی به وظایف و تکالیف دینی
  - ۴ ـ استقامت و بردباری در سختی‌ها
  - ۵ ـ ورزش مداوم
  - ۶ ـ تلقین
  - ۷ ـ به پایان رساندن کارها
  - ۸ ـ سرعت عمل در تصمیم‌گیری
  - ۹ ـ معطوف داشتن توجه فقط به یک کار
  - ۱۰ ـ اجرای نظم و انضباط
  - ۱۱ ـ تمرین تمرکز حواس

۱ـ الگوها: ۱ ـ ربعی بن عامر (فرمانده‌ی نیروهای اسلام) ۲ ـ گُبِن ۳ ـ نادر (نابغه‌ی نظامی ایران).

۲ـ الگوها: ۱ ـ امام خمینی قدس‌سره ۲ ـ اودوبون (جانورشناس آمریکایی) ۳ ـ کارلیل (نویسنده‌ی مشهور انگلیسی).

۳ ـ اعتماد به نفس

یکی دیگر از رموز موفقیت، داشتن روحیه‌ی خودباوری و اعتماد به‌نفس است . اعتماد به‌نفس به‌معنای خوداتّکایی است[1] و نقطه‌ی مقابل اعتماد به‌انسان‌های دیگر است.

کسی که اعتماد به نفس نداشته باشد ، زبون ، بی‌چاره و ناتوان است و نمی‌تواند از امکانات و استعدادهای درونی خود بهره گیرد . از دست دادن اعتماد به نفس موجب فلج شدن فکر و روح انسان می‌شود . جوان خودباخته و فاقد اعتماد به نفس، همیشه از خود مأیوس و به دیگران وابسته است . او در زندگی پیشرفت چندانی نخواهد کردو همواره سایه‌ی ناتوانی و شکست بر زندگی‌اش حکم فرما خواهد بود . مردان بزرگ تاریخ با دریافت این نکته ، در همان اوان جوانی ، ارزش خود را یافتند ؛ توانایی‌های درونی خویش را کشف کردند و با اتکا و اعتماد به همین توانایی‌ها راه پیروزی را سریع‌تر پیمودند .

۱ ـ **ربعی بن عامر:** رستم فرخ زاد ، فرمانده کل نیروهای ایران در قادسیه ، از فرمانده‌ی کل نیروهای اسلام نماینده‌یی خواست . سعد وقاص، فرمانده کل قوا، « ربعی بن عامر » را فرستاد . او، وقتی به مرکز فرماندهی ایرانیان گام نهاد، رستم را بر تختی زرّین در بارگاهی آکنده از فرش‌های عالی و بالش‌های زربافت مشاهده کرد.

بی‌آن‌که تحت تأثیر این مظاهر فریبنده قرار گیرد، با اسب وارد بارگاه رستم شد . مأموران خواستند از ورودش با این حالت جلوگیری کنند . او گفت :

« شما از ما، نماینده خواسته‌اید و من به عنوان نماینده‌ی مسلمانان آمده‌ام ؛ اگر نمی‌خواهید، برمی‌گردم » .

او با کمال وقار و طمأنینه و اعتماد به نفس ، که ناشی از توکّل به خداست ، در حالی که قدم‌های خود را کوچک برمی‌داشت . تا نزدیک تخت رستم پیش رفت ؛ فرش‌ها را کنار زد ، روی خاک نشست و گفت :

« ما به این زیورها عادت نکرده‌ایم » .

۱ـ فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۰۲.

مترجم رستم از علّت هجوم سپاه اسلام پرسید ؛ او در جواب گفت :

«خدا ما را مبعوث کرده تا بندگان خدا را از ظلم و فشار برهانیم و آن‌ها را به آیین اسلام رهبری کنیم . اگر سخن ما را پذیرفتند ، با آن‌ها کاری نداریم ؛ وگرنه نبرد می‌کنیم . بکشیم یا کشته شویم ، به بهشت می‌رویم .»

صلابت اراده و اعتماد به نفس این مرد بیابانی ، رستم را مبهوت ساخت . پس گفت :

« به ما مهلت دهید تا با بزرگان خود مکاتبه و مشورت کنیم » .

نماینده‌ی اسلام گفت :

می‌توانیم سه روز مهلت بدهیم و بیش از این تأخیر روا نیست.

رستم گفت : معلوم می‌شود فرمانده کل قوا هستی که می‌توانی با ما قرار بگذاری .

گفت : نه ، من یکی از مسلمانانم . همه‌ی مسلمانان یک پیکرند . اگر یکی از آنان امان داد، بر دیگران لازم است امانش را بپذیرند .[۱]

۲ ـ گُبْدِن (سخنران معروف انگلیس)؛ او پسر باغبانی بود . از کودکی او را به لندن فرستادند و در یکی از مغازه‌ها مستخدم شد . خیلی باهوش ، شجاع ، خوش اخلاق و پُر مطالعه بود . بیش‌تر اوقات، معلّمش او را از کثرت مطالعه باز می‌داشت ؛ ولی او اطاعت نمی‌کرد . پس از مدّتی ، وارد مسائل سیاسی شد و خود را وقف این کار کرد . می‌گویند : اوّلین سخنرانی‌اش چنان بد و مستهجن بود که حتی یک نفر نمی‌توانست بدان گوش دهد . او، با اعتماد به نفس ، آن قدر تمرین کرد که یکی از مشهورترین ، قوی‌ترین و مؤثرترین سخنرانان گردید .[۲]

۳ ـ نابغه‌ی نظامی ایران؛ نادر ، پس از آن که کرمانشاه را از دست ترکان عثمانی گرفت ، متوجه فتح بغداد گردید و شهرهای سامرا ، کربلا ، نجف و . . . را اشغال کرد . سپس بغداد را به محاصره درآورد ؛ ولی به زودی « توپال پاشا » با هشتاد هزار تن از برگزیده‌ترین سربازان

۱ـ ابن اثیر : «الکامل فی التاریخ» ، ج ۲ ، ص ۲۲۰ .

۲ـ ساموئل اسمایلز : همان کتاب ، ص ۳۰ .

ترک، به کمک محاصره شدگان شتافت . نیروهای عثمانی به توپ‌های سنگین مجهز بودند و از نظر تعداد نیز بر نیروهای ایرانی برتری داشتند . در اثنای جنگ، اسب نادر تیر خورد و فرو افتاد . سربازان به‌گمان این که نادر کشته شده ، دچار بی‌نظمی شدند . نادر ناگزیر فرمان عقب‌نشینی داد . در این جنگ سی هزار ایرانی و بیست هزار ترک عثمانی نابود شدند. تمام ساز و برگ نادر به دست عثمانی‌ها افتاد و او، در حالی که سربازانش کفش به پا نداشتند ، با قوای باقی مانده به مندلی شتافت .

این شکست، در افراد عادی نقطه‌ی پایان کار شمرده می‌شود ؛ ولی چیزی که نادر را نجات داد، روحیه‌ی قوی و اعتماد به نفس بود . او، پس از بازگشت به همدان ، مردم انقلابی سراسر کشور را فراخواند ؛ در ظرف دو ماه ارتش منظّمی که تعدادشان از دویست هزار نفر کم‌تر نبود ، فراهم آورد ؛ به سوی کرمانشاه رفت ؛ از آن جا راه کرکوک پیش گرفت و ترکان عثمانی را سخت شکست داد .او بار دیگر بغداد را محاصره کرد و نیروهای عثمانی را به زانو درآورد . در نتیجه دولت عثمانی متعهد شد کلیه‌ی اراضی ایران را ،که در ظرف ده سال به تصرف درآورده بود ، به ملّت ایران بازگرداند .[۱]

توصیه‌های کاربردی برای تقویت اعتماد به نفس[۲]

۱ ـ موفقیت‌های روزانه‌ی خود را ـ هر چند کوچک و کم اهمیت ـ یادداشت کنید ؛ علل آن را بررسی کنید و به دنبال کسب موفقیت‌های بزرگ‌تر باشید .

۲ ـ پس از کسب موفقیت‌ها ، هیچ گاه منتظر تأیید دیگران نباشید .

۳ ـ سعی کنید استقلال فکری داشته باشید ، مشکلات خویش را ، خود حل کنید و کم‌تراز کسی کمک بگیرید .[۳]

۱ـ جعفر سبحانی : «رمز پیروزی مردان بزرگ» ، ص ۱۱۲ و ۱۱۱.

۲ـ واین دایر : «چه کنیم تا فرزندان خوشبختی داشته باشیم ؟» ، ترجمه‌ی توران مالکی ، انتشارات رشد ـ تهران ، چاپ اوّل ، ۱۳۷۰ ، ص ۱۷۸ ـ ۱۶۲؛ محمد علی سادات : «راهنمای پدران و مادران» ، جلد اوّل ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ تهران ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۲ ، ص ۶۲ ـ ۵۷؛ لسی جی نیسون : «نقش اولیاء در پیروزی تحصیلی فرزندان» ، ترجمه نعمت کدیور ، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان ـ تهران ، چاپ سوّم ، ۱۳۶۸ ، ص ۲۴ ـ ۱۹ .

۳ـ البته مشورت کردن با پدر ، مادر ، مربّی و ... برای حلّ مشکلات امری پسندیده و یکی از عوامل پیروزی ←

۴ ـ در انتخاب مدل و رنگ لباس ، وسایل زندگی و تحصیل ، آرایش سر و صورت و ظاهر و ... هرگز به مد روز توجه نکنید و مقلّد دیگران نباشید .[۱]

۵ ـ سعی کنید، وقتی چیزی را نمی‌دانید، خیلی‌راحت بگویید: «نمی‌دانم» یا «تحقیق خواهم کرد» ؛ در غیر این صورت ، دارای اعتماد به نفس دروغین خواهید شد .

۶ ـ این باور را به خود القا کنید که خصوصیات اخلاقی ، داشتن استعداد یا کمبود آن ، همیشه ارثی نیست و با کوشش می‌توان همه‌ی آن‌ها را به دست آورد .

۷ ـ هنگام بیماری (مانند سرما خوردگی ، سر دردهای معمولی ، خستگی ، ضعف و ...) فوراً به پزشک مراجعه نکنید و سعی کنید با تلقین و برخورد صحیح بر آن غلبه کنید ؛ و همیشه به خود بباورانید که توانایی حفظ سلامت و جلوگیری از بیماری‌های خود را دارید .

۸ ـ هنگام ارتکاب خطا، شهامت به خرج داده ، به خطای خود اعتراف کنید ؛ در سرپوش گذاشتن بر اشتباهات نکوشید و دیگران را مقصّر ندانید . در عین حال، خود را به خاطر کاری که در آن مقصر نبودید ، سرزنش نکنید .

۹ ـ در همه‌ی کارها به خداوند توکل کنید و از او یاری بجویید . کسی که بر خدا توکل دارد ، هرگز نومیدی به خود راه نمی‌دهد ؛ زیرا تکیه‌ی او بر خداوندی است که قدرت بی‌نهایت دارد و شکست ناپذیر است . توکّل به خدا ، انسان را از انواع وابستگی‌ها ، که سرچشمه‌ی ذلّت و بردگی است ، نجات می‌دهد و به او آزادی و اعتماد به نفس می‌بخشد .

۱۰ ـ سعی کنید از منفی بافی و منفی نگری در امور زندگی و تحصیل دوری کنید و با نگرش مثبت به مسائل در کسب موفقیّت بکوشید .

۱۱ ـ در امور روزمره (تحصیل ، کار و ...) بیش از اندازه خود را خسته نکنید و به اندازه‌ی توانایی و ظرفیت خود کارها را انجام دهید .

و موفقیّت است ؛ ولی در نهایت باید خود ، مشکلتان را حل کنید و منتظر یاری دیگران نباشید .

۱ـ مدگرایی نوعی خودباختگی و بی‌هویتی است که مهاجمان فرهنگی سعی در اشاعه‌ی آن در میان جوانان مسلمان دارند . مدگرایی باعث می‌شود جوان از درون تهی شود و توانایی‌های اصیل خود را به فراموشی سپارد و برای جبران کمبودهای روانی به رنگ دیگران درآید .

۱۲ ـ از سستی، تنبلی، بی‌حوصلگی و سر هم بندی کارها به شدّت پرهیز کنید؛ زیرا نتیجه‌یی جز سرخوردگی و باختن اعتماد به نفس ندارد.

۱۳ ـ هرگز از شکست‌ها و ناکامی‌ها نهراسید و به خود باورانید که می‌توانید شکست‌ها را جبران کنید.

۴ ـ اراده‌ی استوار

یکی از ویژگی‌های مهم انسان اختیار و اراده است. هنگامی که گرایش‌های متفاوت و متعارض در درون انسان در کشاکش باشند، او ناگزیر باید دست به گزینش بزند. انسان می‌تواند کار خوب یا بد را انتخاب کند و بر اساس آن زندگی‌اش را بسازد.

از آن جا که انسان دارای نیروی عقل و تفکّر است، می‌تواند نتایج کار خوب و بد را دریابد و با توجه به توانایی جسمی و روانی‌اش، دست به انتخاب بزند. بدین ترتیب، عزم، تصمیم و اراده در انسان شکل می‌گیرد و به دنبال آن، عضلات برای انجام دادن کار به حرکت درمی‌آید.

اراده‌ی انسان دارای مراتبی گسترده است؛ گاه اراده‌ی انسان در حدّ اراده‌ی حیوان است و زمانی به مرتبه‌ی اراده‌ی عقلانی می‌رسد؛ البته با توجه و تمرین می‌توان اراده را تقویت کرد و تکامل بخشید.

از نظرگاه تربیتی اسلام، انسان می‌تواند با اراده‌ی رشد یافته‌ی خویش بر علل و عوامل وراثتی، طبیعی، جغرافیایی، اجتماعی و تاریخی و انگیزه های حیوانی و شیطانی تا حدود بسیاری غلبه کند. شاید یکی از حکمت‌ها و فلسفه‌های اصلی بسیاری از عبادات، تحکیم پایه‌های قدرت اراده‌ی انسان باشد.[1]

اراده‌ی پولادین، یکی از رمزهای موفقیّت همه‌ی بزرگ مردانی است که صفحات تاریخ با نام آنان مزیّن گشته است، پیام آوران وحی، اولیای خدا، مؤمنان و پرهیزگاران،

۱ـ ر.ک: مرتضی مطهری: «مقدمه‌ای بر جهان بینی توحیدی»، انتشارات اسلامی ـ قم، ص ۲۷۰؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: «فلسفه‌ی تعلیم و تربیت»، انتشارات سمت ـ تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۲، ص ۵۰۴ ـ ۴۸۲.

اندیش‌مندان و بزرگان ، مخترعان و مکتشفان، همگی در پرتو این نیروی عظیم خدادادی با سختی‌ها و ناملایمات مبارزه کردند. نگاهی گذرا به نمونه‌هایی از اراده‌ی پولادین و سعی و ثبات این بزرگان بسی سودمند می‌نماید :

۱ ـ **امام خمینی**ﷺ؛ یکی از دوستان حضرت امام خمینی ﷺ می‌گوید :

« زمانی که ایشان در نجف اشرف اقامت داشتند ، خدمت ایشان رسیدم . امام برای پذیرایی مقداری هندوانه آوردند ؛ برای خودشان نیز ظرفی جداگانه ،که مقداری هندوانه در آن بود ،گذاشتند . من خیلی دوست داشتم برای تبرّک جستن از وجود حضرت امام ، از هندوانه‌های مقابل ایشان میل کنم . مطلب را عرض کردم . حضرت امام مانع این کار شدند و گفتند : « این هندوانه‌ها به درد شما نمی‌خورد ، اصرار نکنید ! »

من با کمال تعجّب می‌دیدم که هندوانه‌های هر دو ظرف در ظاهر یکی است و هر دو بسیار خوش‌رنگ و آب‌دار هستند ، با اصرار از ایشان خواستم که درخواست مرا بپذیرند . امام اجازه فرمودند . مقداری از هندوانه را در دهان گذاشتم ، با کمال ناباوری دیدم شور است . جریان را از ایشان پرسیدم . حضرت امام ﷺ فرمودند :

وقتی خواستم این هندوانه را بخورم ، دیدم خیلی خوش‌رنگ و آب‌دار است ؛ خیلی خوشم آمد و خواستم آن را بخورم ، امّا برای این که با این هوس مبارزه کرده باشم ، بر روی آن نمک پاشیدم ![۱]

آری حضرت امام ﷺ چنین هوس ستیزی می‌کند تا اراده‌ی خود را نیرومند سازد و بتواند با همه‌ی هوس‌ها بجنگد و بر حکومتی ۲۵۰۰ ساله فائق آید » .

۲ ـ **اودوبون (جانور شناس مشهور آمریکایی)**؛ او درباره‌ی اراده‌ی مصمم و قوی خود چنین می‌گوید :

۱ـ ر.ک : « سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی ﷺ » .

« چندین سال زحمت کشیدم و نزدیک به دویست تصویر از پرندگان مختلف ترسیم کردم ، مجموعه‌یی زیبا پدید آمد که نتیجه‌ی سال‌ها زحمت من بود . می‌خواستم به مسافرتی روم ؛ آن را در صندوقی گذاردم و به یکی از دوستان سپردم . بعد از چند ماه که از سفر بازگشتم و در صندوق را باز کردم ، لرزه بر اندامم افتاد ، سرم گیج و چشمم سیاهی رفت . دو موش بزرگ به صندوق رخنه کرده ، تمام اوراق را جویده بودند . تا چند روز در اغمای عمیقی فرو رفته بودم ، ولی وقتی حالم بهتر شد ، به فکر تجدید نقاشی‌ها افتادم .

تفنگ و قلم و کاغذ خود را برداشتم به سوی جنگل روانه شدم و کار را از سر گرفتم . از این که صورت‌های بهتر و صحیح‌تری خواهم کشید و غلط‌های سابق را تصحیح خواهم کرد ، بسیار خوشحال و راضی بودم . پس از سه سال تمام چیزهایی را که از دست داده بودم ، تهیه کردم » .[۱]

۳ ـ کارلیل (نویسنده‌ی مشهور انگلیسی): او کتابی با عنوان انقلاب فرانسه تألیف کرده بود . شخصی دست نوشته‌ی جلد اوّل این کتاب را از وی به امانت گرفت تا مطالعه کند . بعد از مدّتی ، کارلیل کتاب را از او مطالبه کرد . شخص جواب داد :

« من اشتباهاً اوراق کتاب را کف اتاق انداختم و خدمت‌کار خانه، به خیال این‌که اوراق باطله است ، آن‌ها را سوزاند » .

نویسنده ، با آن که عمر خود را در تألیف کتاب صرف کرده بود ، ناامید نشد و با اراده‌ی قوی تصمیم گرفت آن را به مدد حافظه دوباره بنویسد . کسانی که آن کتاب را خوانده‌اند بلند همّتی و عزم و اراده‌ی او را ستوده‌اند .[۲]

جوان نیز با نیروی اراده می‌تواند در مسیر موفقیت ، گام‌هایی معجزه‌آسا بردارد و نیروهای نهفته‌ی انسانی خود را تعالی بخشد . جوانان فاقد اراده در انجام امور مردّد

۱ـ ساموئل اسمایلز : همان کتاب ، ص ۸۵.

۲ـ همان ، ص ۸۶.

و نگرانند ؛ به وسواس و کم رویی دچار می‌شوند ؛ نیروی ابتکار و نیز پشت‌کار را از دست می‌دهند و افسرده، رنجور و منزوی می‌شوند .

چنین افرادی به اراده‌ی دروغین دل خوش می‌کنند و در نهایت به موجودی سست عنصر و تن پرور مبدّل می‌شوند . آن‌ها به کارهای مفید تن در نمی‌دهند ؛ ذهن‌شان را به کار نمی‌گیرندو در امور روزمره هیچ استدلال ، تحلیل و تأملی ندارند . انسان‌های بی‌اراده مایلند خود را بزرگ‌تر از آنچه واقعاً هستند جلوه دهند و کارهایشان را به رخ دیگران بکشند . پس به راستی چه باید کرد ؟

برای به کارگرفتن اراده ، باید راه تقویت آن را پیداکرد و با تمرین‌های مناسب به پرورش آن پرداخت . البته این کار به زودی انجام نخواهد شد ، چراکه اراده ، مانند دانه‌یی ، به آبیاری و مواظبت نیاز دارد و هر قدر بیش‌تر مراقبت شود ، نتیجه‌اش مفیدتر خواهد بود . اگر مراقب باشیم ، دانه‌ی کوچک اراده، به تدریج به صورت درختی تناور جلوه‌گر می‌شود ؛ ثمرات بسیار می‌دهد و حتّی کام دیگران را هم شیرین می‌سازد .

توصیه‌های کاربردی برای تقویت اراده

۱ ـ پیش از انجام هر کاری ، به نقاط مثبت و منفی آن توجّه کنید ؛ زیرا هنگامی که انسان به منافع یا زیان‌های کاری توجّه می‌کند . انگیزه‌اش برای انجام دادن یا ترک آن بیش‌تر می‌شود و قهراً اراده‌ی وی نیز قوی‌تر می‌گردد .

۲ ـ همواره سعی کنید با خواسته‌های نفسانی و عادت‌های بد و ناپسند مبارزه کنید ؛ زیرا *«کسی قوی و بااراده است که بر هوای نفس خود چیره شود »* .[۱]

« ویلیام جیمز »، روان شناس و فیلسوف معروف، در این باره می‌گوید :

یک نه گفتن به عادت بد موجب می‌شود شخص برای مدّتی تجدید قوا کند و بدین وسیله ضعف اراده‌ی خود را به تدریج برطرف سازد .[۲]

۱ـ قال رسول الله ﷺ : اَلشَّدیدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ . (وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۳)

۲ـ « راز کامیابی‌ها » : ص ۱۴۹ .

۳ ـ به وظایف و تکالیف دینی پای بند باشید، و همواره سعی کنید نماز خود را اول وقت بخوانید؛ زیرا تکالیف و عباداتی چون نماز، روزه، حجّ، جهاد و... هر کدام به نوعی تمرین تقویت اراده به شمار می‌آید؛ برای مثال کسی که روزه می‌گیرد، در واقع با تمام هوس‌هایش به مبارزه برمی‌خیزد؛ و پر واضح است که دست رد زدن بر سینه‌ی هوس‌های فریبنده به استواری ایمان و تقویت اراده می‌انجامد.

۴ ـ همواره در مقابل سختی‌ها و ناملایمات زندگی (تحصیل، کار و...) بردبار باشید و استقامت به خرج دهید.

۵ ـ سعی کنید هر روز، در وقت معیّنی مثل صبح‌ها، دقایقی را به ورزش و نرمش اختصاص دهید. بهتر این است که در یک رشته‌ی ورزشی مورد علاقه، به طور مستمر، فعالیّت کنید، زیرا ورزش از بهترین راه‌های تقویت اراده است.

۶ ـ همواره داشتن اراده‌ی قوی را به خود تلقین کنید، برای مثال بگویید: «من می‌توانم»، «من بر مشکلات پیروز می‌شوم»، «من در امتحان‌های آخر ترم قبول می‌شوم»، «من اراده‌ی قوی و پولادین دارم»، و.... در این باره، سخنی از ناپلئون بشنوید. او می‌گفت:

«باید کلمه‌ی نمی‌شود از قاموس زندگی و لغت محو گردد.

او از شنیدن واژه‌های نمی‌شود، نمی‌توانم، و نمی‌دانم بسیار دل‌تنگ می‌شد»

و می‌گفت: «**بخواه، می‌شود**».[1]

۷ ـ همیشه سعی کنید کارها را به پایان برسانید و از نیمه کاری و سر هم بندی اجتناب کنید.

۸ ـ در تصمیم‌گیری‌ها، سرعت عمل داشته باشید و امروز و فردا نکنید. البته عجولانه نیز تصمیم نگیرید. (پس از مشورت با دیگران و در نظر گرفتن همه‌ی جوانب کار، تصمیم

۱ـ جعفر سبحانی: «همان کتاب»، ص ۹۹.

بگیرید) .

۹ ـ همواره کوشش کنید توجّه خود را به یک کار معطوف دارید و آن را در زمان مشخصی انجام دهید . (در یک زمان فکر خود را مشغول چندین کار نکنید) .

۱۰ ـ نظم و انضباط را در همه‌ی امور زندگی خود جاری سازید ؛ با برنامه‌ریزی دقیق و منطقی ، کارهای خود را پیش ببرید و همواره سعی کنید از برنامه‌ی خود عدول نکنید .[۱] (البته برنامه باید تا اندازه‌یی قابل انعطاف باشد تا بتوان امور غیر قابل پیش‌بینی را نیز در آن جای داد) .

۱۱ ـ تمرین تمرکز حواس نیز یکی از راه‌های تقویت اراده است . سعی کنید با تمرین در همه‌ی کارها ، به ویژه امور تحصیلی ، تمرکز حواس پیدا کنید . (برای یافتن تمرکز حواس ، توصیه‌های شماره ۹ و ۱۰ را یک‌بار دیگر بخوانید) .

پرسش‌ها

۱ ـ اعتماد به نفس را تعریف کرده ، نقش آن را در پیروزی جوان بنویسید ؟

۲ ـ شش مورد از راه‌های تقویت اعتماد به نفس را ذکر کنید ؟

۳ ـ اراده چگونه در انسان پدید می‌آید ؟

۴ ـ شش مورد از راه‌های تقویت اراده را بنویسید؟

۱ـ در این باره ، در درس‌های آینده (جوان و رمز پیروزی ۴) بیش‌تر سخن خواهیم گفت .

درس چهارم

اسرار موفقیت (۳)
(کار و کوشش، استقامت و پشتکار)

راهنمای درس چهارم

یکی دیگر از رموز پیروزی کار و کوشش است. جوان باید با توجه به قدرت جسمانی و انرژی فوق العاده‌یی که در این دوره‌ی طلایی دارد، در جهت دست یابی به قله‌های بلند پیروزی، به کار و کوشش بپردازد و در این مسیر با سختی‌ها و ناملایمات مبارزه کند.

در این درس، ضمن ارائه‌ی الگوهای کار و کوشش و استقامت و پشتکار، به نقش این دو عامل در موفقیت جوانان می‌پردازیم.

هدف‌های رفتاری درس:

پس از درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ تأثیر کار و کوشش و پشتکار در موفقیت و پیروزی را بیان کنند؛

۲ ـ نقش استقامت و پشتکار در ایجاد انگیزه برای ادامه کار و کوشش را توضیح دهند؛

۳ ـ فرازهایی از زندگی برخی از بزرگ مردان تاریخ رابیان کنند؛

۴ ـ در زمینه‌ی کار و کوشش و استقامت و پشتکار الگوهایی را معرفی کنند.

نمودار مطالب

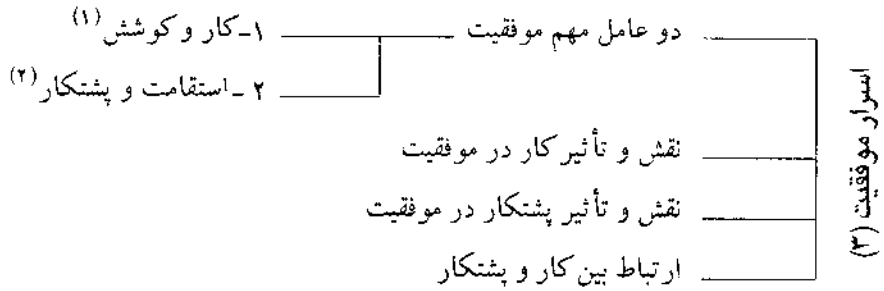

۱ ـ کار و کوشش*

کار و کوشش در سنین جوانی ، موفقیّت و کامیابی در آینده را به دنبال دارد . بدون تردید یکی از آفات بزرگ جوانی تنبلی و سستی است . تنبلی ، بی‌حالی و بی‌حوصلگی جوان را از درون تهی می‌سازد و روانش را افسرده می‌کند . انرژی و توان یک جوان از دیگران بیش‌تر است و به همین جهت باید به خوبی از آن بهره گیرد .

زندگی مردان پیروز شهادت می‌دهد همگی اهل کار و کوشش بوده‌اند . این همه صنایع شگفت انگیز ، اختراعات و اکتشافات بی‌نظیر ، نتیجه‌ی کوشش‌های خستگی‌ناپذیر دانشمندان است . حقیقت این است که بسیاری از آن‌ها نابغه نبوده‌اند و تنها در سایه‌ی کوشش و استقامت و پشتکار به چنان توفیقاتی دست یافتند .

الکساندر هامیلتون ، یکی از نوابغ دنیا ، می‌گوید : « *مردم می‌گویند تو نابغه هستی . من از نبوغ خود خبر ندارم ، فقط می‌دانم شخص زحمت‌کشی هستم* » .(۳)

دانشمندی دیگر می‌گوید : « *آن‌چه شده‌ام نتیجه‌ی کار است . من در سراسر عمرم لقمه‌یی*

۱ـ الگوها : ۱. علّامه امینی ۲. پاستور ۳. ادیسون ۴. بوفون ۵. آیة الله العظمی بروجردی ٦. الکسی دوکویل .

۲ـ الگوها : ۱. ابوجعرانه ۲. دموستن ۳. جان لاجی برد ۴. جورج استفنسن ۵. سگّاکی .

*ـ از آن‌جا که نقش تربیتی کار از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد در آخر این درس، بحث مستقلی پیرامون نقش تربیتی کار از نظر اسلام با اقتباس از کتاب تعلیم و تربیت شهید مطهری آورده شده است.

۳ و ۴ـ همان، ص ۱۸ .

بدون کار و زحمت نخورده‌ام » .[۱]

نیوتن نیز می‌گوید : « *اگر من به جایی رسیده‌ام ، بر اثر کار و کوشش است* » .[۲] پس به قول بزرگمهر : « *باید لب فرو بست و بازوگشود و کار کرد و دم نزد و یقین کرد که کلید طلایی کامیابی کار و کوشش است* » .[۳]

پیشوایان دینی کار و کوشش را « عبادت » خوانده[۴] ، سربار اجتماع را از رحمت خدا دور دانسته‌اند .[۵] زندگی بزرگان تاریخ نشان می‌دهد که پیروزی تنها در سایه‌ی تلاش به دست می‌آید.

علاّمه امینی (صاحب کتاب ارزش‌مند «الغدیر»)

آن بزرگوار برای تألیف این کتاب به کشورهای مختلف سفر می‌کرد. یکی از سفرهای وی به هندوستان حدود شش ماه به طول انجامید . پس از بازگشت ، از او پرسیدند : « ***هوای هندوستان چگونه بود ؟*** »

پس از اندکی تفکّر ، پاسخ داد : « ***من به دلیل این که همواره سرگرم مطالعه بودم ، نفهمیدم هوای آن جا چگونه بود ؟*** »

پاستور (دانشمند بزرگ فرانسه)

شعار او در طول زندگی « کار » بود . گاه چنان سرگرم کار می‌شد که سر و صدای بیرون آزمایشگاه را نمی‌شنید . حتّی هنگامی که مهاجمان آلمانی پاریس را محاصره کردند و غریو توپ‌هایشان در شهر پیچید ، حضور دشمن را درنیافت .[۶]

---

۲ ـ همان ، ص ۲۲.

۳ـ همان ، ص ۲۲.

۴ـ وسائل الشیعه ، ج ۲ ، ص ۵۲۱.

۵ـ فروع کافی ، ج ۱ ، ص ۳۴۷.

۶ـ جعفر سبحانی : « همان کتاب » ، ص ۱۹.

ادیسون (معروف‌ترین دانشمند ونابغه‌ی جهان)

دوران کودکی را در حالی سپری کرد که از هوش و کنجکاوی بهره‌یی انـدک داشت. زمانی که به سن مدرسه رسید، تنها سه ماه به مدرسه رفت و در این مدت تنها از یک جهت معروف بود و آن این که همیشه از همه‌ی شاگردان کلاس عقب‌تر بود. بـه هـمین دلیـل، آموزگارش علاقه‌ی چندانی به آموزش وی نشان نمی‌داد.

مادر ادیسون، که خود معلّم بود، تصمیم گرفت او را از رفتن به مدرسه بازدارد و در خانه آموزش دهد. این کار چنان مؤثّر افتاد که توماس تـوانست بـه زودی کـتاب‌هایی مـانند: «*انحطاط و سقوط امپراطوری روم*»[۱] را مطالعه کند. نکته‌یی که در ادیسون با وجود سن کم قابل توجه می‌نمود، علاقه‌ی بیش از اندازه‌ی او به آزمایش و تجربه بود.

این علاقه موجب شد تا پس از مدت کوتاهی اولین آزمایشگاه خود را در زیـر زمـین خانه‌اش بسازد و به انجام آزمایش‌های گوناگون بپردازد. چون آزمایش به پول نیاز داشت، توماس بر آن شد با فروش روزنامه در ایستگاه راه آهن بخشی از مخارج خود را تأمین کند. توماس به یاری این درآمد آزمایشگاهش را به واگن توشه‌ی یک قطار منتقل کرد تا فرصت بیش‌تری برای انجام کارهایش داشته باشد. او در این واگن به خواندن کتاب‌های گوناگون شیمی می‌پرداخت و آموخته‌هایش را آزمایش می‌کرد.[۲]

این نوجوان پرکار سرانجام توانست اختراعات زیادی از خود به یـادگار بگـذارد. در تاریخ زندگی او آورده‌اند که برای تکـمیل پـاره‌یی از اخـتراعـاتش شب‌هـا و روزهـا در آزمایشگاه می‌ماند.... بارها اتفاق می‌افتاد که دو یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی‌آمد، چه بسا غذا خوردن را از یاد می‌برد و به چند پاره نان خشکیده اکتفا می‌کرد.[۳]

بوفون (نویسنده‌ی مشهور)

در جوانی بسیار تنبل بود؛ ولی خود را تسلیم هوس نکرده، از لذّت‌ها و خوشی‌ها دست

۱ـ خواندن این کتاب به لحاظ سنگینی مطالب از عهده‌ی همه برنمی‌آمد.

۲ـ رضا ناظمی: «اختراع گامی به سوی تکامل»، انتشارات شیراز ـ شیراز، چاپ اوّل، ۱۳۶۶، ص ۱۲۹ ـ ۱۲۸.

۳ـ جعفر سبحانی: «همان کتاب»، ص ۱۹.

برداشت و به درس و مطالعه پرداخت .

این نویسنده‌ی بزرگ مدت چهل سال روزی یازده ساعت مشغول درس و تألیف بود ؛ تا این که کار و کوشش برایش نوعی عادت شد . درباره‌ی او نوشته‌اند : بسوفون از تصحیح و بازنویسی نوشته‌ها و تألیفات خود خسته نمی‌شد و برای این که عبارت‌هایش ساده و روان باشد ، هر مطلبی را چندین بار تصحیح، بازنویسی و پاکنویس می‌کرد . به طوری که یکی از کتاب‌های خود را پیش از فرستادن به چاپخانه یازده مرتبه تغییر داد و بازنویسی کرد . او به بیماری شدیدی مبتلا بود و این تألیفات را با وجود این بیماری به انجام رسانید .[۱]

مرجع عالی‌قدر اسلام مرحوم آیت الله العظمی بروجردی

آن بزرگوار می‌فرمود :

« یک شب که درباره‌ی یکی از مسائل علم اصول فکر می‌کردم و می‌نوشتم ؛ چنان سرگرم مطالعه و فکر و نوشتن بودم که رنج بی‌خوابی را ملتفت نبودم ، یک مرتبه صدای مؤذن به گوشم رسید ؛ متوجه شدم که هوا دارد روشن می‌شود و از آغاز تا پایان شب سرگرم کار بوده‌ام » .[۲]

الکسی دوکویل (یکی از بزرگ‌ترین نویسنده‌های سیاسی قرن ۱۹ فرانسه)

او در بیست و یک سالگی به ریاست محکمه‌یی در « ورسای » دعوت شد ، ولی چون می‌دانست این منصب را به خاطر سوابق خانوادگی به وی می‌دهند ، رد کرد و مصمّم شد با سعی و جدّیت ، خود را سزاوار این مقام سازد . بنابراین ،فرانسه را ترک کرد و با دوستش « گوستاو دوبومون » رهسپار اتازونی شد .

گوستاو دوبومون می‌گوید :

« دوکویل ذاتاً دشمن تنبلی است ،هیچ وقت او را بی‌کار نمی‌بینید ، بهترین صحبت‌ها در نظر او صحبتی است که از آن فایده‌یی عاید شود ؛ منحوس ترین

۱ـ ساموئل اسمایلز : « همان کتاب » ، ص ۸۸.

۲ـ جعفر سبحانی : « همان کتاب » ، ص ۲۱.

ایام به نظر او ایام تعطیل است . از فوت هر یک دقیقه محزون می‌شود.»

دوکویل به یکی از دوستانش می‌نویسد :

« انسان تا زنده است ازکار نمی‌تواند فارغ باشد ، مخصوصاً در ایام جوانی باید در جهاد باشد ، مخصوصاً جهاد داخلی ، انسان در این دنیا مثل مسافری است در سرما که هر قدر پیش برود سردتر می‌شود ، پس ناچار است بر سرعت و حرکت خود بیفزاید و الّا مرگ و سرما او را احاطه خواهد کرد .»[1]

۲ ـ استقامت و پشتکار

استقامت و پشتکار یکی دیگر از عوامل پیروزی است که باید باکار و کوشش همراه شود تا انسان به موفقیت دست یابد . چه بسا افرادی که در آغاز روحیه‌یی تلاشگر دارند ولی وقتی به سختی‌ها و ناکامی‌ها برمی‌خورند ، خود را می‌بازند و از کوشش دست برمی‌دارند . بنابراین ، استقامت و بردباری پشتوانه‌یی بزرگ برای کار و کوشش است و پشتکار انگیزه‌ی کافی برای ادامه‌ی کار را فراهم می‌آورد.

جوانان ، از آن نظر که روحیه‌یی لطیف و شکننده دارند و بیش از دیگران در معرض آسیب‌های ناشی از شدائد و سختی‌ها هستند ، باید روحیه‌ی استقامت ، بردباری و پشتکار را در خود تقویت کنند .

جوان در مسیر زندگی شخصی و اجتماعی خویش موفقیت‌هایی کسب می‌کند . بعضی از این پیروزی‌ها در کوتاه مدت و برخی در دراز مدت به دست می‌آیند ؛ جوان نباید به علّت دیر شدن کامیابی و موفقیّت دست از کار بکشد و پیروزی را دست نیافتنی بداند ؛ بلکه باید با صبر و استقامت و بهره گیری از فرصت پیروزی‌های کوتاه مدت را وسیله‌یی برای رسیدن به موفقیت‌های بزرگ‌تر سازد .

پشتکار و استقامت روحیه‌یی است که با تمرین به دست می‌آید . هر کس واقعاً اهل کار باشد، هر چند از نظر توانایی فکری متوسط شمرده شود، به یقین پیروز و موفق خواهد شد .

۱ـ ساموئل اسمایلز : « همان کتاب » ، ص ۳۶.

« فول بکستون »، یکی از رجال بلند پایه‌ی انگلیس ، از نظر ادراک و هوش بسیار عادی بود ؛ ولی از نظر کار بسیار فوق العاده شمرده می‌شد . او رمز پیشرفت خویش را فقط پشتکار می‌دانست .[۱]

بسیاری از دانشمندان بزرگ با برخورداری از همین روحیه‌ی اعجاب انگیز ، منشأ خدماتی عظیم شدند . آنان هر چه بیش‌تر در دل سختی‌ها و مشکلات فرو می‌رفتند ، استقامت و پشتکارشان افزون می‌گشت و رمز موفقیتشان نیز همین بود. به قول شاعر :

پافشاری و استقامت میخ — سزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیش‌تر کوبی — پافشاریش بیش‌تر گردد

نمونه‌هایی از استقامت‌ها و پشتکارهای عبرت‌آموز

۱. ابوجعرانه (دانشمند بزرگ مسلمان)

او که به ثبات و استقامت معروف است ، درس استقامت را از حشره‌یی به نام جعرانه فرا گرفت . این دانشور گران مایه می‌گوید :

« در مسجد جامع دمشق کنار ستون صافی نشسته بودم که دیدم حشره‌یی قصد دارد روی آن سنگ صاف بالا برود و بالای ستون کنار چراغی بنشیند . من از اوّل شب تا نزدیکی‌های صبح کنار آن ستون نشسته بودم و در بالا رفتن این جانور دقت می‌کردم . دیدم ۷۰۰ بار از روی زمین تا میانه‌ی ستون بالا رفت و در اثنا شکست خورده ، به روی زمین افتاد، زیرا ستون صاف بود و پای او روی آن می‌لغزید .

از کار این حشره فوق العاده در تعجب فرو ماندم . برخاستم ، وضو ساختم و نماز خواندم . بعد نگاهی به آن حشره کردم و دیدم بر اثر استقامت شاهد مقصود را در آغوش کشیده ، کنار چراغ نشسته است » .[۲]

۱ـ همان، ص ۱۵۵.

۲ـ جعفر سبحانی: « همان کتاب »، ص ۳۹ ـ ۳۸.

۲. «دموستن» (سخنور بزرگ آمریکایی)

او که در فن خطابه پی در پی با شکست روبه‌رو می‌شد و زبانش می‌گرفت ، برای تکمیل فن خطابه در زیر زمین به تمرین می‌پرداخت . گاه با تراشیدن نصف سر و صورت ، قیافه‌ی خنده‌آوری پیدا می‌کرد و بدین وسیله مجبور می‌شد ماه‌ها در خانه بماند و به خطابه بپردازد .[۱]

۳. «جان لاجی برد» (مخترع تلویزیون)

در کودکی علیل و بیمار بود؛ امّا از نظر درس بین هم‌کلاسی‌ها عنوان ارشد داشت . او از نوجوانی ، به کارهای فنی علاقه‌ی بسیار داشت . در دوازده سالگی ، به اتفاق چهار تن از دوستانش ، یک شبکه‌ی تلویزیونی به وجود آورد که مرکز آن خانه‌ی پدرش بود . این مرکز به وسیله‌ی سیم‌های متعدد به خانه‌ی دوستانش متصل شده بود .

بدین ترتیب ، آنان می‌توانستند هر زمانی که نیاز بود با هم تماس بگیرند . وقوع یک طوفان زمینه‌ی اوّلین شکست را برای مخترع جوان فراهم ساخت . پس از طوفان ، یکی از ستون‌هایی که سیم‌ها بر روی آن نصب شده بود از جا کنده شد ، به وسط خیابان سقوط کرد و یک کالسکه‌چی را مجروح ساخت . به دنبال شکایت مجروح و پی‌گیری ماجرا، « جان » مقصر شناخته شد و از سوی پدر به سختی تنبیه گردید . این شکست هرگز در روحیه‌ی جان اثر نگذاشت و او با استقامت و پایداری به تجربه‌های خویش ادامه داد .

۴. «جورج اِستِفِنْسُنْ» (مخترع لوکوموتیو)

دوران کودکی را تا حدّی با مشقّت پشت سر گذاشت ؛ زیرا خانواده‌اش توان تأمین مخارج زندگی را نداشت و جورجِ خردسال در تأمین معاش به آن‌ها کمک می‌کرد . فقر مالی وی را از رفتن به مدرسه باز داشت. او تا بیست سالگی از آموختن محروم بود و با پرداختن به کارهایی چون آتش نشانی ، گاو چرانی ، ذغال فروشی ، کارگری و کشاورزی روزگار می‌گذراند . علاقه‌ی او به مشاغل فنی سبب شد تا به آموختن مسائل فنی و چگونگی کار با

۱ـ همان ، ص ۳۹.

ماشین‌های بخار بپردازد. عدم درآمد کافی و مخارج زیاد درس خواندن ، مدتّی استفنسن را با گرفتاری‌هایی روبه‌رو کرد ؛ امّا او با پایداری بیش از اندازه و پس انداز پول غذا و اجاره خانه ، توانست کم کم وسایل ادامه‌ی تحصیلش را فراهم سازد و کتاب‌های بسیار بخرد. پشتکار و علاقه جورج خیلی زود مؤثر افتاد و توانست ، با مطالعه‌ی کتاب‌های فیزیک و فنی ، پیرامون کار «*لوکوموتیو*» اطلاعات فراوان به دست آورد . از سرانجام ، با پشتکار و پایداری ، اولین لوکوموتیو جهان را ساخت و برای تکمیل اختراع خود پانزده سال عمر صرف کرد .[1]

۵. سکّاکی (نابغه‌ی ادبیات عرب)

در آغاز به آهنگری مشغول بود . روزی صندوقچه‌یی ساخت ، قفل و کلیدی بر آن قرار دادو به رسم هدیه نزد شاه برد . شاه و وزیران در حال تحسین او بودندکه دانشمندی وارد مجلس شد . شاه به احترام وی از جای برخاست و نزد او دو زانو نشست . سکّاکی پرسید : «*این مرد چه‌کاره است ؟*» گفتند : «*یکی از علماست*» . با خود گفت : «*چرا به آموختن علم مشغول نگردم که چنین مقام یابم ؟*»

همان لحظه از مجلس خارج شد و در حالی که سی سال از عمرش گذشته بود ، به مدرسه رفت . استاد به او گفت : «*برای امتحان ، این مسئله را به تو می‌آموزم : پوست سگ با دباغی پاک می‌شود*» .

سکّاکی هزار بار این جمله را بر زبان راند . چون روز دیگر به مدرسه آمد ، استاد به وی گفت : «*درس دیروز را بیان کن*» . سکّاکی گفت : «*سگ گفته : پوست استاد با دباغی پاک می‌شود !*» شاگردان همه خندیدند . استاد آن‌ها را منع کرد و درس دیگری به او آموخت . سکاکی از حرف آن‌ها نرنجید و با صبر و استقامت و پشتکار بسیار ، ده سال سختی کشید ؛ ولی نتوانست کاری کند . این جا بود که طاقت از کف داد و رو به صحرا نهاد . روزی در کوه‌ها می‌گشت ؛ به جایی رسید که قطرات آب از بالا می‌چکید و سوراخی در دل سنگ

۱ـ همان ، ص ۱۷۲.

ایجاد کرده بود. سکّاکی وقتی این را مشاهده کرد، با خود گفت: «*آخر دل من از سنگ سخت‌تر نیست*».

همان لحظه به شهر بازگشت؛ با عزمی ثابت و نیّتی استوار پایداری کرد و به تحصیل مشغول شد. خداوند نیز او را یاری فرمود و از دانشمندان بزرگ و مشهور گشت.[۱]

پرسش‌ها:

۱. نقش کار و کوشش را در موفقیت جوان بنویسید؟

۲. ارتباط بین «کار و کوشش» و «استقامت و پشتکار» چیست؟

۳. جوان برای پیروزی دراز مدت باید چگونه عمل کند؟

نقش تربیتی کار از نظر اسلام

در اسلام بی‌کاری مردود و کار امری مقدس است. در زبان دین وقتی می‌خواهند تقدس چیزی را بیان کنند، می‌گویند: خداوند آن را دوست دارد؛ برای مثال در حدیث چنین می‌خوانیم:

«اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُومِنَ الْمُحْتَرِفَ.»[۲]

«خداوند مؤمنی را که دارای حرفه است دوست دارد.»

«اَلْکَادُّ عَلَیٰ عِیَالِهِ کَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللهِ.»[۳]

«کسی که خود را برای اداره‌ی زندگی اش به مشقت می‌اندازد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.»

«مَلْعُونٌ مَنْ اَلْقیٰ کَلَّهُ عَلَی النّاسِ.»[۴]

۱ـ جاوید حاج علی اکبری: «گلشن لطائف»، انتشارات پیام آزادی ـ تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳.

۳ـ کافی، ج ۵، ص ۸۸.

۴ـ کافی، ج ۵، ص ۷۲.

«هر که بی‌کار بگردد و سنگینی [اقتصادی] خود را بر دوش مردم بیندازد ملعون است.»

در این زمینه روایات بسیار داریم، این روایات نشان می‌دهد کار کردن و حرفه داشتن از نظر پیشوایان اسلام مقدس است، گروهی چنان می‌پندارند که کار برای هنگام ناچاری است. این گروه، بی‌کاری را توفیق و مقدس می‌شمارند و می‌گویند: خوشا به حال کسانی که به کار نیاز ندارند. در صورتی که اصلاً مسئله‌ی نیاز و بی نیازی مطرح نیست؛ زیرا کار وظیفه است.

کار برای ساختن فرد امری لازم است. انسان موجودی ـ به یک اعتبار ـ چند کانونی است و از جسم، قوه‌ی خیال، عقل و...بهره می‌برد. کار برای جسم، خیال، عقل و فکر انسان ضروری است. نیاز جسم به کار امری محسوس است. بدن انسان اگر کاری نکند بیمار می‌شود؛ یعنی کار یکی از عوامل حفظ تندرستی است.

کار و تمرکز قوه خیال

ذهن و خیال انسان پیوسته کار می‌کند. وقتی انسان درباره‌ی مسائل کلی به طور منظم فکر می‌کند و از یک مقدمه نتیجه‌یی می‌گیرد، این را تفکر و تعقل می‌گویند؛ ولی وقتی ذهن انسان بی‌هیچ نظم و هدف خاصی تداعی می‌کند؛ از این جا به آن‌جا می‌رود؛ این را قوه‌ی خیال می‌گویند. انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه‌ی خیال آزاد باشد، منشأ فساد اخلاق انسان می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«اَلنَّفسُ اِنْ لَمْ تَشْغَلهُ شَغَلَکَ»

«اگر نفس را به کاری مشغول نکنی، تو را به خودش مشغول می‌کند»

خیالات انسان را به هزاران نوع گناه می‌کشاند؛ اما وقتی انسان کار و شغل دارد، کار و شغل او را به سوی خود کشیده، جذب می‌کند و مجال فکر و خیال باطل به وی نمی‌دهد.

کار و جلوگیری از گناه

انسان پیوسته با طبیعت در حال مبادله است؛ یعنی از یک طرف نیرو و انرژی می‌گیرد و از طرف دیگر مصرف می‌کند. خیال انسان هم همین طور است. بدن انسان وقتی نیرو می‌گیرد باید

مصرف شود؛ زبان انسان بالاخره باید حرفی بزند، چشم انسان باید چیزی ببیند، گوش انسان باید صدایی بشنود، دست و پای انسان باید حرکتی کند؛ یعنی انسان نمی‌تواند مرتب از طبیعت انرژی بگیرد و مصرف نکند.

نیروها سعی می‌کنند به وسیله‌یی بیرون آیند. وقتی راه خروج درست و مشروع برایش نباشد، از طریق غیر مشروع بیرون می‌آید.

یکی از آثار «کار» جلوگیری از گناه است. البته صد درصد این طور نیست، ولی بی‌کاری منشأ بسیاری از گناهان است.

البته گناه منحصر به مرحله‌ی عمل نیست، گناه خیالی هم گناه است؛ یعنی فکر گناه هم نوعی گناه است. البته فکر گناه تا به مرحله‌ی عمل نرسیده خود آن گناه نیست؛ برخلاف فکر کار نیک که اگر به وسیله‌ی مانعی به مرحله‌ی عمل نرسد، نزد خدا به منزله‌ی همان عمل خوب شمرده می‌شود.

استعداد یابی در انتخاب کار

کار نه تنها مانع انفجار عملی است بلکه مانع افکار و وساوس و خیالات شیطانی نیز می‌گردد. بدین سبب، در مورد کار می‌گویند که هر کس باید کاری برگزیند که در آن استعداد دارد تا آن کار علاقه‌ی او را به خود جذب کند. اگر کار مطابق استعداد و علاقه نباشد و انسان فقط به خاطر در آمد و مزد، آن را انجام دهد، اثر تربیتی ندارد و شاید فاسد کننده‌ی روح نیز باشد. پس انسان باید از کاری که علاقه ندارد صرف نظر کند، هرچند در آمدش زیاد باشد وقتی خیال و عشق انسان جذب می‌شود، در کار ابتکاراتی نیز ظهور می‌کند.

کار و آزمودن خود

انسان باید قبل از هر چیز خود را بیازماید تا دریابد چه استعدادهایی دارد. کار آزمایش است و تا انسان دست به کاری نزند نمی‌تواند دریابد استعداد آن کار را دارد یا نه. انسان با کار، خود را کشف می‌کند. وقتی که خود را کشف کرد، ذوق و عشقی شگفت می‌یابد؛ به در آمد اهمیت نمی‌دهد و آن گاه شاهکارها به وجود می‌آورد. شاهکار ساخته‌ی عشق است نه پول و

درآمد. با پول می‌شود کار ایجاد کرد، ولی نمی‌توان شاهکار پدید آورد.

کار و فکر منطقی

در جریان کار، انسان منطقی می‌شود؛ یعنی رابطه‌ی سببی و مسببی را در عمل لمس می‌کند. وقتی این رابطه را لمس می‌کند، فکرش با قوانین منطبق می‌شود و دیگر آن فکر شیطانی و خیالی و آرزوئی نیست. بنابراین، با واقعیت منطبق می‌گردد و اهل حساب و منطق و قانون می‌شود.

بدین سبب، می‌گویند کار بر عقل و فکر انسان اثر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر کار نه تنها منشأ علم است، بلکه عقل و فکر انسان را نیز تربیت و تنظیم و تقویت می‌کند.

تأثیر کار بر احساس انسان

همچنین کار بر احساس انسان اثر می‌گذارد؛ مراد از احساس چیزی است که در اصطلاح قرآن بدان «دل» می‌گویند و رقت، خشوع، قساوت، روشنی و تاریکی را به او نسبت می‌دهند.

کار به قلب انسان خضوع و خشوع می‌دهد؛ یعنی جلوی قساوت قلب را می‌گیرد. بی‌کاری قساوت قلب می‌آورد. در مجموع، کار در عین این‌که معلول فکر و روح و خیال و دل و جسم آدمی است، سازنده‌ی خیال، فکر، دل و به طور کلی تربیت کننده انسان به شمار می‌آید.

کار و احساس شخصیت

یکی دیگر از فوائد کار، مسئله‌ی حفظ و شخصیت و حیثیت و استقلال است.

انسان در اثر کار، به ویژه اگر مقرون به ابتکار باشد، به سبب این‌که نیازش را از دیگران برطرف کرده، احساس شخصیت می‌کند؛ و احساس حقارت از او دور می‌شود. علی علیه‌السلام در رباعی منسوب به وی می‌فرماید:

لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الْجِبالِ — أَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجالِ
يَقُولُ النّاسُ لی فِی الْکَسْبِ عارٌ — فَاِنَّ الْعارَ فی ذُلِّ السُّؤالِ

برای من سنگ کشی از قله‌های کوه گواراتر و آسان‌تر است از این‌که منت دیگران را به دوش کشم.

می‌گویند: کار و کسب ننگ است؛ و من می‌گویم: ننگ این است که انسان نداشته باشد و از دیگران بخواهد.

آزاد زندگی کردن و زیربار منت احدی نرفتن، با ارزش‌ترین چیزهاست و این، بدون کار ممکن نیست.

ناصر خسرو می‌گوید:

چو مرد باشد پرکار و بخت باشد یار　　ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار

فلک به چشم بزرگی کند نگاه در آنک　　بسهانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار

بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار　　که سال تا سال آرد گلی زمانه ز خار

طبیعت یک سال طول می‌کشد تا از یک خار گلی به وجود آورد. یعنی این درس را از روزگار بیاموزد.

پاستور، دانشمند معروف، گفته است:

«بهداشت روانی انسان در لابراتوار و کتابخانه است». «یعنی بهداشت روانی انسان به «کار» بستگی دارد و انسان بی‌کار خودبه خود بیمار می‌شود.»

ولتر می‌گوید:

«هر وقت احساس می‌کنم که درد و رنج بیماری می‌خواهد مرا از پای در آورد، به‌کار پناه می‌برم. کار بهترین درمان دردهای درونی من است».

ساموئل اسمایلز می‌گوید:

«بعد از دیانت، مدرسه‌ایی برای تربیت انسان بهتر از مدرسه‌ی کار ساخته نشده است».

و از بنیامین فرانکلین چنین نقل شده است:

«عروس زندگی کار نام دارد. اگر شما بخواهید داماد این عروس بشوید (یعنی شوهر این عروس بشوید) فرزند شما «سعادت» نام خواهد داشت».

درس پنجم

اسرار موفقیت (۴)
(نظم، برنامه‌ریزی واستفاده از فرصت)

راهنمای درس پنجم

یکی از مشکلات جوانان در زندگی، به ویژه تحصیل، عدم برنامه‌ریزی است. اگر بی‌نظمی و عدم استفاده از فرصت‌ها نیز به این مشکل اضافه شود، جوان بدون تردید به پیروزی و موفقیّت مطلوب نخواهد رسید.

در این درس، ضمن پرداختن به اهمیّت نظم و برنامه‌ریزی و استفاده‌ی بهینه از فرصت‌ها، الگوهایی عملی از تاریخ پیروزمندان جهان معرفی می‌شود. در بخش دیگر، چگونگی تنظیم وقت و برنامه‌ریزی مورد بررسی قرار گرفته، راه‌کارهایی عملی به جوانان توصیه شده است. مربیان محترم از دانش آموزان بخواهند این راه‌کارها را یادداشت کنند و عملاً به برنامه‌ریزی و تنظیم اوقات خود مبادرت ورزند. شما نیز، با نظارت براین برنامه‌ریزی، آنان را در این امر یاری دهید. به‌طوری‌که در پایان دوره، دانش آموزان تمام کارهای خود را قانون‌مند و هدف‌مند بیابند.

هدف‌های رفتاری درس

پس از درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ نقش و تأثیر نظم، برنامه‌ریزی و استفاده از فرصت‌ها را در پیروزی بیان کنند؛

۲ ـ فواید برنامه‌ریزی و تنظیم وقت را توضیح دهند؛

۳ ـ راه‌های عملی تنظیم وقت را بیان کنند؛

۴ ـ با توجه به مراحل هفت‌گانه‌ی تنظیم وقت ، یک برنامه برای خود تنظیم و ارائه دهند؛

۵ ـ فرازهایی از زندگی بزرگان تاریخ را بیان کنند .

۶ ـ در زمینه‌ی نظم ، برنامه‌ریزی و استفاده از فرصت ، الگوهایی را معرفی کنند.

نمودار مطالب

۷ ـ نظم، برنامه ریزی و استفاده از فرصت.

تأثیر نظم در زندگی انسان غیر قابل انکار است. جوانی که به امید موفقیّت تلاش می‌کند، بدون این عامل مهم، ره به جایی نخواهد برد.

نظم در زندگی، رفتاری موقتی نیست که بتوان با رعایت آن در کوتاه مدّت به نتیجه رسید؛ بلکه این اصل مهمّ باید همواره در زندگی جاری باشد و به صورت یک عادت مطلوب درآید.

در اسلام نیز به این نکته توجه شده است. امام علی علیه السلام در آخرین لحظات زندگی، پیروان خود را به دو امر مهم و حیاتی ـ که حقیقتاً عامل پیروزی و موفقیّت است ـ سفارش می‌کند: پرهیزگاری و نظم در کارها[1].

برای برقراری نظم در زندگی باید به برنامه‌ریزی کارهای روزانه پرداخت و هرکاری را در وقت مناسب انجام داد:

گه تدبیر، عاقل باش و بینا ره امروز را مسپار فردا

امام کاظم علیه السلام اوقات یک مسلمان را به چهار بخش کلی تقسیم می‌فرماید:

۱ ـ *راز و نیاز با خدا*؛

۲ ـ *کار و تلاش برای کسب روزی*؛

۳ ـ *ارتباط سازنده با دیگران*؛

۴ ـ *تفریح سالم*[2].

استفاده از فرصت نیز اصل مهم دیگری است که با برنامه‌ریزی دقیق به دست می‌آید. اگر

---

۱ ـ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ. (نهج البلاغة، نامهٔ ۴۷).

۲ ـ إجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللهِ، وَسَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ، وَسَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الإِخْوَانِ وَالثِّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَسَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلَذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ، وَبِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ (تحف العقول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص ۴۰۸) سعی کنید که وقت خویش را چهار قسمت کنید: ۱ ـ ساعتی برای مناجات با خدا؛ ۲ ـ ساعتی برای امر معاش؛ ۳ ـ ساعتی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اطمینان که عیوب شما را به شما می‌شناسانند و در نهادشان نسبت به شما دلسوزی و اخلاص دارند؛ ۴ ـ ساعتی نیز برای لذّات حلال؛ و به سبب همین قسمت آخر است که بر سه قسمت دیگر قدرت [و نشاط] پیدا خواهید کرد.

به زندگی روزمره‌ی خود نگاه کنیم ، فرصت‌هایی می‌یابیم که می‌توان بسیار خوب از آن بهره برد . سعدی می‌گوید :

سعدیا دی رفت ، فرداهمچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

در این زمینه سیره‌ی بزرگان جهان پیش روی ماست.

۱ ـ **امام خمینی**ﷺ در نجف اشرف شب‌ها وقتی به زیارت حرم حضرت امیرﷺ مشرف می‌شد ، مردم ساعت خود را با ورود وی به حرم تنظیم می‌کردند[۱] .

۲ ـ **کانت (فیلسوف آلمانی)**؛ او نمونه‌ی نظم و ترتیب و وقت شناسی بود . بیدار شدن ، صبحانه خوردن ، نوشتن ، درس دادن ، ناهار خوردن و قدم زدن او وقت معین داشت . هنگامی‌که عصا به دست گام از خانه بیرون می‌نهاد و به سوی خیابان درختان زیزفون ـ که اکنون به گردشگاه فیلسوف معروف است ـ به راه می‌افتاد ، همسایگان می‌دانستند که ساعت درست سه و نیم است[۲] .

۳ ـ **بوفون (نویسنده‌ی مشهور)**؛ در آغاز بسیار تنبل بود ، ولی از همان روزهای اوّل جوانی تصمیم گرفت به درس و مطالعه بپردازد . او وقت را گنجی محدود دانست و سزاوار ندید آن را بی‌حساب از بین ببرد . بوفون دریافت که یک قسمت از عمر او در نتیجه‌ی دیر بیدار شدن تلف می‌شود . چندین بار تصمیم گرفت صبح زود از خواب بیدار شود ، امّا موفّق نشد . به خدمتکار خود متوسل شد و به او وعده داد هر روزی که قبل از ساعت شش صبح بیدارش کند ، یک فرانک خواهد گرفت . از طرف دیگر ، وقتی خدمتکارش می‌خواست بیدارش کند ، خود را به ناخوشی می‌زد یا بد اخلاقی و بدگویی می‌کرد . خدمتکار بی‌چاره ، نه تنها یک فرانک به چنگ نمی‌آورد، بلکه ناگزیر سرزنش و بدگویی آقا را نیز تحمل می‌کرد . سرانجام تصمیم گرفت هرطور شده ، روزی یک فرانک را به دست آورد . یک

۱ـ ر.ک : سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی .

۲ـ امانوئل کانت ، تعلیم و تربیت ، ترجمهٔ غلامحسین شکوهی ، تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ ۲ ، ۱۳۶۸ .

روز هرچه به اربابش اصرار کرد ، برنخاست . بی‌درنگ یک ظرف آب سرد پر از یخ در رختخواب او ریخت . بوفون فوراً از رختخواب بیرون جست . بدین ترتیب، خدمتکارش او را عادت داد که صبح زود از خواب برخیزد . بوفون خودش می‌گوید : « من تألیف سه یا چهار جلد از کتاب تاریخ طبیعی خود را به خدمتکارم مدیونم » .

بوفون در باره‌ی اهمیت نظم و ترتیب می‌گوید : « استعداد و هوش اگر با نظم و ترتیب همراه نشود ، سه چهارم نیرو و اثر خود را از دست می‌دهد »[۱] .

۴ ـ **حضرت آیة الله العظمی بروجردی**ﷺ از همان روزهای کودکی شیفته‌ی درس و مطالعه بود و تا آخرین ساعات زندگی ، این عادت را ترک نکرد . یکی از دوستان آن بزرگوار ، که در مدرسه‌ی بروجرد با وی درس خوانده بود، نقل می‌کند : « من هیچ‌گاه به خاطر ندارم آقا در مدرسه باشند و کتابی به دست نداشته باشند ، همیشه کتاب ایشان باز و مشغول مطالعه بودند . حتی روزهایی که درس‌ها تعطیل بود ، گوشه‌ای را انتخاب و کتابی از جیب خود بیرون آورده ، و شروع به مطالعه می‌کردند »[۲] .

۵ ـ **جلال الدین همایی (استاد دانشگاه تهران)**: یکی از شاگردانش می‌گوید : « صفات خوبی در مرحوم همایی جمع شده بود . علاوه بر تقوا ، پشت‌کار عجیبی داشتند ؛ به صورتی که می‌توان یکی از خصوصیّات خوب ایشان را حسّاس بودن نسبت به گذشت زمان دانست، لحظه‌ای رایی‌ثمر از دست نمی‌دادند . گاهی می‌شد که ایشان کتاب سنگین و پرمحتوایی را هنگام راه رفتن ، مطالعه یا حفظ می‌کردند »[۳] .

۶ ـ **دکتر «ماردن کود»**: او از فرصت‌های اندک به‌خوبی بهره می‌گرفت و یکی از آثارش را ضمن رفتن از خانه‌ی بیماری به خانه‌ی بیمار دیگر نوشت[۴] .

۷ ـ **دکتر «بورنی»**: او زبان فرانسوی و ایتالیایی را هنگام رفتن به اداره و بازگشت از آن

۱ـ ساموئل اسمایلز ، همان، ص ۸۸.

۲ـ مجلهٔ تربیت ، سال ۷، شمارهٔ ۲ ، ص ۵۵.

۳ـ همان ، شمارهٔ ۵، ص ۵۸.

۴ـ جعفر سبحانی ، همان، ص ۹۱.

یاد گرفت[۱] .

۸ـ **مرحوم مدرس خیابانی**؛ از چهره‌های درخشنده‌ی علم و ادب معاصر .

او یکی از آثار گران‌بهای خود راکه در باره‌ی مترادفات زبان فارسی است ، هنگام صرف صبحانه نوشت[۲] .

۹ ـ **علامه محمد حسن نجفی**؛ (دانشمند بزرگ جهان اسلام و صاحب کتاب ارزشمند جواهر الکلام) ، وقتی فرزند ارشد و دانشمندش درگذشت زمانی مراسم غسل به پایان رسید که هوا رو به تاریکی بود . پس پیکرش را در یکی از بقعه های صحن مطهر امیر مؤمنان علیه السلام گذاشتند تا فردای آن روز مراسم تشییع انجام شود . آن شب مرحوم صاحب جواهر ، با آن که سوگوار بود ، برنامه‌ی مطالعه و نوشتن خود را تعطیل نکرد . او پس از خواندن آیاتی از کلام‌الله مجید ، در کنار پیکر فرزند عزیزش به مطالعه و نوشتن صفحاتی از کتاب « جواهر » پرداخت[۳] .

۱۰ ـ **والتراسکات (شاعر ونویسنده‌ی معروف اسکاتلندی)**؛ او اوقات کار خود را دو قسمت کرده ، یک بخش را به کارهای اداری و بخش دیگر را به تصنیف و تألیف کتاب اختصاص داده بود . مواظبت وقت در هر کار برایش عادت شده بود و اگر چنین نبود موفّق به نوشتن این همه کتاب‌های با ارزش نمی‌شد[۴] .

۱۱ ـ **ساموئل اسمایلز (نویسنده‌ی شهیر انگلیسی)**؛ در باره‌ی ارزش وقت می‌گوید :

«مردان کاری، وقت را چون مال دانسته‌اند ، ولی در حقیقت بهتر از مال ، بلکه بهتر از علم و تندرستی است . چه آن که اگر هریک از این‌ها از دست برود تحصیلش ممکن است ؛ ولی اگر وقت گذشت ، به دست آوردن آن محال است . مخفی نماند وقت هنگامی گران و عزیز است که منشأ کارهای خوب گردد .

۱ـ جعفر سبحانی ، همان، ص ۹۱.

۲ـ همان ، ص ۹۱.

۳ـ همان ، ص ۲۰.

۴ـ ساموئل اسمایلز ، همان کتاب ، ص ۹۰.

یکی از فواید وقت شناسی این است که انسان را از ارتکاب افعال قبیح باز می‌دارد . همیشه مردمان وقت نشناس و بی‌کاره منشأ شرارت می‌شوند . دانستن قیمت وقت ، انسان را به حفظ وقت مجبور می‌کند . هیچ چیزی مانند وقت‌شناسی اعتماد مردم را به انسان زیاد نمی‌کند ؛ زیرا کسی که به محافظت وقت اعتنایی ندارد ، قیمت آن را نمی‌داند؛ در این صورت ضایع کردن اوقات مردم را سهل می‌پندارد و دروغ و خُلف وعده برایش آسان می‌نماید. بدیهی است در این وقت ، اعتماد مردم از وی زایل می‌شود . کسانی‌که وقت برایشان اهمیت ندارد ، هیچ کاری را سر وقتش انجام نمی‌دهند ؛ همیشه وقتی به کشتی می‌رسند که رفته است ، وقتی نامه‌های خود را می‌نویسند که پست حرکت کرده است و بالأخره همیشه به پریشانی و اضطراب دچارند.»[1]

بنابراین ، جوان برای رسیدن به پیروزی باید با یک برنامه‌ریزی دقیق و منطقی و نیز استفاده‌ی بهینه از فرصت‌ها ، تمام کارهای روزانه‌ی خود را انجام دهد و از درهم ریختگی و بی‌نظمی که عامل رکود و آفت پیروزی است ، به شدّت بپرهیزد .

فواید برنامه‌ریزی و تنظیم وقت

بخشی از نتایج یک برنامه‌ی آگاهانه و منطقی چنین است :

۱ ـ کارها با سرعت و دقّت بیش‌تری انجام می‌شود ؛

۲ ـ افکار انسان نظم و انسجام خاصی پیدا می‌کند ؛

۳ ـ فرصت‌های تازه‌یی برای بعضی از کارها پیدا می‌شود ؛

۴ ـ کارهای امروز به فردا افکنده نمی‌شود ؛

۵ ـ اعصاب و روان آدمی آرامش می‌یابد ؛

۶ ـ انسان‌بهتر می‌تواند باخدای‌خویش ارتباط برقرار کند و در کارهااز او یاری جوید؛

۷ ـ وقت انسان صرف کارهای بیهوده نمی‌شود .

۱ـ همان، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۵.

* چگونگی تنظیم وقت[1]

به کار بستن دستور العمل‌های مراحل هفت‌گانه‌ی زیر ، شما را در تنظیم وقت و برنامه ریزی یاری می‌کند.

مرحله‌ی اوّل (ارزیابی از نحوه‌ی گذراندن اوقات)

پیش از این که وقت خود را تنظیم کنید ، باید بدانید چطور آن را می‌گذرانید . برای این کار لازم است گزارشی از کارهای روزانه‌ی خود ، طبق دستور العمل زیر تهیه کنید :

ـ دفترچه یادداشتی تهیه کنید و همیشه همراه داشته باشید .

ـ هر پانزده‌دقیقه، آنچه‌را که انجام‌داده‌اید، یاد داشت‌کنید (فقط چند کلمه کافی‌است).

ـ هر مورد را بلا فاصله بنویسید و به تأخیر نیندازید .

ـ گزارش کار را یک هفته ادامه دهید .

ـ هر روز گزارش کار خود را یک به یک مرور کنید ، مورد ارزیابی قرار دهید و از خود بپرسید :

ـ آیا هر کاری که می‌بایست انجام دهم ، انجام داده‌ام ؟

ـ آیا همه‌ی امور را در مدّت تعیین شده انجام داده‌ام ؟

ـ چه عادت‌هایی مرا از رسیدن به هدف‌هایم باز می‌دارد ؟

ـ در چه‌ساعتی از روز، خلّاق‌تر و شاداب‌تر بوده‌ام‌و در چه‌ساعتی بی‌حوصله و کسل؟

مرحله‌ی دوّم (فهرست کارهایی که باید انجام شود)

اکنون پس از یک هفته که کارهای خود را ارزیابی کرده‌اید ، باید فهرستی از کارهایی که قصد انجام آن‌هارا دارید ، به روش زیر ، تهیّه کنید :

کارهای ثابت

کارهای ثابت به کارهایی گفته می‌شود که شما باید هر روز در ساعتی معیّن آن‌ها را انجام دهید ، مانند :

۱ـ ر.ک : ر. فیروزی ، مهارتهای تحصیلی و تنظیم وقت ، انتشارات مدرسه ، تهران چاپ اوّل ، ۱۳۷۲ .

- جلسات درس
- وعده‌های غذا
- خواب
- ملاقات‌ها
- نماز و دعا
- وظایف شغلی

کارهای متغیّر

کارهای متغیّر اموری است که شما می‌توانید آن‌ها را در هر ساعتی که مایلید، انجام دهید، مانند:

- مطالعه
- تفریح
- اوقات استراحت
- امور اجتماعی
- تکالیف درسی
- کمک به اعضای خانواده

در تهیه‌ی این فهرست دو نکته را رعایت کنید:

۱ - هرچه باید انجام دهید، روی کاغذ بنویسید؛ در غیر این صورت ممکن است بعضی از کارها انجام نشود.

۲ - هر روز کارهایی را که انجام می‌دهید، از فهرست حذف کرده و موارد جدید و لازم را اضافه کنید.

مرحله‌ی سوم (تعیین کارهای مهمّ):

برای پیش‌گیری از احساس شکست و پشیمانی، باید بدانید که چه کارهایی مهمّ است و چه کارهایی اهمیّت و ارزش کم تری دارد.

برای این کار، باید اولویت‌ها را مشخص کنید. بدین منظور اولویت‌ها را در «فهرست کارهایی که باید انجام شود»، قرار دهید و در کنار هر اولویت شماره‌ای بنویسید که نشان دهنده‌ی درجه‌ی اهمیّت آن باشد.

توجه: ۱ - اولویت‌های درجه یک، وظایفی است که باید در حال حاضر مشغول انجام دادن آن باشید. اولویت‌های درجه دو، وظایفی است که می‌توان آن را به تأخیر انداخت تا اولویت‌های درجه یک انجام شوند.

اولویت‌های درجه سه وظایفی است که خیلی مهم نیست و می‌توان آن را دیر انجام‌داد.

۲ ـ برای انجام دادن اولویت‌های درجه یک ، وقت کافی در نظر بگیرید و در برنامه‌ی خود نیز بگنجانید .

مرحله‌ی چهارم (شناخت اوقات حد اکثر و حد اقل کارآیی)

اوقات حداکثر کارآیی و حداقل کارآیی[1] خود را بشناسید و برنامه‌ی کار خود را طوری تنظیم کنید که اولویت‌های درجه یک را در اوقاتی که حداکثر کارآیی و نشاط را دارید ، انجام دهید .

وظایف کم اهمیّت و درجه‌ی دو وسه را به ساعتی از روز که انرژی و کارآیی کم‌تری دارید ، اختصاص دهید .

مرحله‌ی پنجم (شناخت هدر دهنده‌های وقت)

هدر دهنده‌های وقت را بشناسید و بر آن‌ها نظارت و تسلط داشته باشید .

رایج‌ترین هدر دهنده‌های وقت ، عبارت است از : مهمان‌های ناخوانده ، سروصدا ، تلفن‌ها و هدر دهنده‌هایی که شما خود برای استراحت یا زنگ تفریح می‌آفرینید .

برای کنترل و نظارت بر هدر دهنده‌های وقت ، توصیه‌های زیر را به خاطر داشته باشید :

الف) محل خاصّی برای مطالعه داشته باشید که از آرامش و نور کافی برخوردار باشد . در این‌صورت،ذهن‌شما به زودی به تمرکز بر کار عادت می‌کند . معمولاً کتابخانه بهترین جاست.

ب) « نه گفتن » را بیاموزید و به گونه‌یی قاطع ، امّا با خوشرویی ، به مهمانان و تلفن کنندگان بفهمانید که گرفتارید .

ج) تفریحات سالم خود را تحت کنترل درآورید . تلویزیون و ضبط صوت را خاموش کنید و اجازه ندهید وقتتان را تلف کند . شما باید تا جایی که ممکن است پیرامون خود را برای مطالعه مناسب و آماده نگه دارید .

۱ـ در اوقات حداکثر کارآیی ، بیش‌ترین انرژی را دارید ؛ با نشاط هستید ؛ احساس خلاقیّت بیش‌تری می‌کنید ؛ روشن‌تر فکر می‌کنید . در اوقات حداقل کارآیی ، انرژی کم‌تری دارید ؛ به سرعت ملول ، پژمرده و خسته می‌شوید ؛ احساس کم‌هوشی می‌کنید .

مرحله‌ی ششم (تنظیم جدول برنامه‌ی هفتگی)

اکنون جدول برنامه‌ی هفتگی را با توجه به دستورالعمل‌های پیشین تنظیم کنید. قبل از تهیه‌ی جدول، توصیه‌های زیر را به خاطر داشته باشید:

۱ـ تهیه‌ی فهرست و جدول برنامه کافی نیست باید به آن فکر کنید و با اراده‌ی قوی آن را به کار بندید.

۲ ـ در برنامه‌ی روزانه‌ی خود، وقتی را به اموری که به تجدید نیرو و نشاط می‌انجامد و به زندگی شما رنگ و روح می‌بخشد، اختصاص دهید؛ مانند: تلاوت قرآن، دعا و نیایش، مطالعه‌ی کتب سودمند غیر درسی، تفریح کوتاه و ....

۳ ـ برنامه‌های خود را بیش از اندازه فشرده و متراکم نکنید و فقط به اموری بپردازید که می‌دانید در مهلت تعیین شده، می‌توان انجام داد.

۴ ـ از فرصت‌های که در انتظار اتوبوس هستید یا ساعات بین کلاس‌ها، در بین راه در صف نانوایی و ... برای مطالعه‌ی کتاب و مجله، حفظ قرآن، حفظ اشعار و لغات و ... استفاده کنید.

۵ ـ تمرین‌های ورزشی مناسب و تغذیه‌ی کافی، به تناسب جسمانی و هوشیاری ذهنی شما کمک می‌کند؛ برای این دو نیز وقت و برنامه بگذارید.

۶ ـ دستورالعمل‌ها را به خوبی بشناسید، زیرا هیچ یک از موارد تلف کننده‌ی وقت به اندازه‌ی دنباله روی از دستورالعمل‌های اشتباه وقت را هدر نمی‌دهد.

اگر احساس می‌کنید، دستورالعمل‌ها را درست متوجه نشدید و در برنامه ریزی اشتباه کرده‌اید، از معلمان خود کمک بگیرید.

مرحله‌ی هفتم (تنظیم جدول برنامه‌ی ماهانه وسالانه)

تهیّه‌ی برنامه برای یک روز یا یک هفته، یک برنامه‌ریزی کوتاه مدّت است که نتیجه‌ی آن دست‌یابی به اهداف جزئی است.

برای رسیدن به هدف‌های کلّی باید اقدام به برنامه‌ریزی دراز مدّت کرده، برنامه‌های

ماهانه و سالانه خود را در قالب یک جدول (مانند جدول هفتگی) تنظیم کنید .

در تنظیم این برنامه باید تأکید شما بر روی همان برنامه‌ی هفتگی باشد ؛ با این تفاوت که برنامه‌ی هفته‌های آینده را هم اکنون تنظیم می‌کنید نه ابتدای هر هفته .

تنظیم چنین جدولی ، به شما کمک می‌کند تا اشراف کاملی بر برنامه‌های خود داشته باشید و کارهای کوتاه مدت و دراز مدّت خود را در موقعیت‌های مناسب قرار دهید . با این کار شما در حقیقت اهداف یا هدف نهایی خود را به اهداف جزئی‌تر تقسیم کرده‌اید و روز به روز و هفته به هفته به آن هدف‌ها خواهید رسید . نتیجه‌ی این هدف‌های کوچک دست‌یابی به هدف یاهدف‌های نهایی است ؛ برای مثال اگر هدف‌های شما در طول یک سال تحصیلی چنین باشد:

۱ ـ قبول شدن در پایه‌ی تحصیلی مورد نظر با نمره‌های خوب و مطلوب .

۲ ـ گذراندن یک دوره آموزش تنیس .

۳ ـ مطالعهٔ یک دوره کتاب‌های درسی برای آمادگی در کنکور .

شما باید ، برای رسیدن به این اهداف ، جدولی تنظیم کنید که برنامه‌های روزانه ، هفتگی و ماهانه‌ی شما را مشخص سازد .

در تنظیم این جدول ، توجه داشته باشید که برنامه باید قابل انعطاف باشد و زمانی برای پیشآمدها و حوادث غیر مترقبه در نظر گرفته شود ، برای مثال باید در نظر داشته باشید که اگر یک مسافرت اجباری یا بیماری ناگهانی و . . . برای شما اتفاق افتاد ، به برنامه‌ی شما لطمه‌یی وارد نیاید و شما بتوانید ، با تغییراتی جزئی ، به اهداف مورد نظر دست یابید .

پرسش‌ها

۱ ـ نقش و تأثیر نظم و برنامه‌ریزی در موفقیت انسان چیست ؟

۲ ـ فواید برنامه‌ریزی و تنظیم وقت را بنویسید .

۳ ـ مراحل هفت‌گانه‌ی تنظیم وقت را ذکر کنید .

۴ ـ براساس مراحل هفت‌گانه‌ی تنظیم وقت ، یک جدول برنامه‌ی هفتگی تنظیم کنید[1] .

۱ـ مربّی محترم ، از دانش آموزان بخواهید این جدول را قبلاً تنظیم کنند .

درس ششم

بزرگ منشی و آزادگی

راهنمای درس ششم

بعضی از فضایل انسانی کلّی است و بسیاری از فضایل دیگر را در بر می‌گیرد. عزّت و کرامت نفس از موضوعات والایی است که به هر انسان آزاده‌یی شوق پرواز به قلّه‌ی فضایل و کمالات می‌بخشد؛ به تجربه ثابت شده است هرگاه روح ارزش‌مندی در انسان اوج می‌گیرد، رفتارهای نیک انسان بیشتر می‌شود وهرگاه روح پستی و احساس بی‌ارزش بودن آشکار می‌گردد، شرارت و بد رفتاری‌اش فزونی می‌یابد.

اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آیینی است که این روح حماسی را در انسان می‌دمد و او را در جنگ و صلح الگوی دیگران می‌سازد.

جوانان ما اگر روحیه‌ی غیرت‌مندی، حسّ مسئولیت و ارزش‌مندی پیدا کنند، واعظ نفس خود را بیدار نگاه می‌دارند و در زمانی که هیچ‌کس به کمک آن‌ها نمی‌شتابد، با جهاد اکبر خود را از دسترس شیطان دور می‌سازند.

مربیان محترم باید طی این درس روح حماسی وارزش‌مندی را در جوانان بیدار کرده، آن‌ها را به کسب کمالات انسانی تشویق کنند؛ هنگام بیان داستان‌ها از سکوت‌های معنادار و تأثر خود بهره گیرند تا به اهداف درس نزدیک‌تر شوند.

اهداف رفتاری درس

در پایان این درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ اهمیت کرامت نفس را در حد اکثر ۱۰ سطر بنویسند؛

۲ ـ دست‌کم سه حدیث در مورد عزّت و کرامت نفس بیان کنند؛

۳ ـ دست‌کم دو مورد از داستان‌های درس را بازگویند؛

۴ ـ به پنج مورد از اسباب عزّت و کرامت اشاره کنند؛

۵ ـ دست‌کم دو مورد از هشدارهای درس را بنویسند؛

۶ ـ جز آیات، روایات و داستان‌های درس، دو داستان آموزنده، آیه یا حدیث دیگر نیز بیان کنند؛

نمودار مطالب

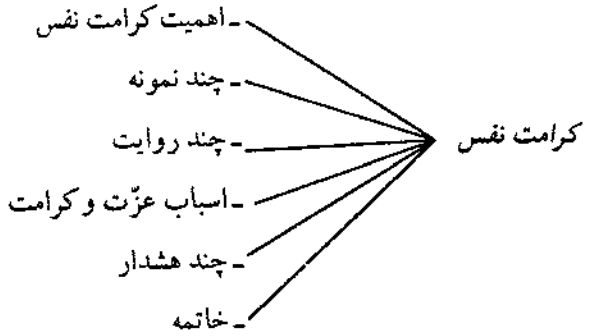

انسان ویژگی هایی دارد که او را از سایر موجودات ممتاز می‌کند.

شاید همین ویژگی‌ها سبب شد تا خداوند به فرشتگان دستور دهد برای آدم سجده کنند و بفرماید: «فتبارك الله احسن الخالقين»[1]؛

خجسته و مبارک باد خداوندی که بهترین خلق کنندگان است.

استعداد بسیار و بزرگی روح انسان گوهری گران بهاست که باید آن را شناخت و محافظت کرد. انسان، از رهگذر شناخت این گوهر ارزش‌مند و رعایت مقتضیات آن، به مقام عزّت و

۱ـ مؤمنون، ۱۴.

کرامت دست می‌یابد و رفتارهای قابل ستایش از خود آشکار می‌سازد.

داستان پوریای ولی را همه شنیده‌ایم او به خاطر رعایت حرمت یک مادر، که از صمیم دل برای پیروزی فرزندش دعا می‌کرد، از شهرت دنیوی خود (مقام پهلوانی) چشم پوشید و حریفش را پیروز ساخت.[۱]

این فداکاری از هرکسی ساخته نیست. اگر در وجود پوریای ولی، میل به حفظ مقامات دنیوی اندکی بیش از حفظ مقام مادر و حرمت دعای او ارزش داشت، هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتاد و چنین الگویی به بشریت عرضه نمی‌گشت.

به راستی اگر ما به جای پوریای ولی بودیم چه می‌کردیم؟

شخص کریم و عزیز در دو راهی‌های سخت، که تصمیم‌گیری مشکل می‌شود، راه حق و عزّت بخش را انتخاب می‌کند و مزایایی که در راه دوم وجود دارد، نادیده می‌گیرد.

بسیاری از مادّی اندیشان، چنین اشخاصی را به دیوانگی، بی‌عقلی و سادگی متهم می‌کنند.

این گروه، برای محاسبه‌ی چنین اعمال بزرگی، تنها معیارهای مادی را به کار می‌گیرند و در قضاوت خطا می‌کنند.

یک کارمند عفیف و مؤمن، وقتی پیشنهاد رشوه و هدیه دریافت می‌کند و وعده‌ی منزل وسیع و اتومبیل مجلّل به او می‌دهند، تا لحظه‌ای چشم برهم نهاده و امضایی کند و در مسیر ضایع کردن حق دیگران و نادیده گرفتن قانون گام بردارد، می‌آشوبد و چنان به دفاع از حیثیّت و شرافت خود می‌پردازد که گویا به مرگ تهدید شده است. آری، او پذیرش این کار را به معنای مرگ گوهر ارزش‌مند وجود خود می‌داند.

علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«وَ اللهِ لَو أُعْطِيتُ الأَقاليمَ السَّبعة بِما تَحتَ اَفلاكِها عَلَىٰ أن أعصِيَ اللهَ في نَمْلَةٍ اَسْلُبُها جِلبَ شَعيرةٍ مٰا فَعَلْتُهُ»[۲].

---

۱ ـ صاحبی، محمد جواد، حکایت‌ها و هدایت‌ها، ص ۱۱۹.

۲ـ نهج البلاغة.

به خدا سوگند، اگر اقلیم‌های هفت‌گانه را با آن‌چه زیر آسمانش است به من دهند تا پوست جوی را از دهان مورچه‌ی بگیرم و معصیت خدا کنم، هرگز نخواهم کرد.

آری نفس کریم هرگز به ستم و معصیت تن نمی‌دهد، هرچند بهای آن تمام جهان باشد. پستی، حتی در حد ضایع کردن حق مورچه، برای کریم قابل تحمل نیست.

علی علیه‌السلام به فرزند خود سفارش فرمود که نفس خود را از هر پستی دور نگاه دارد.

«اَکْرِم نَفْسَکَ عَنْ کُلِّ دَنِیَّة»[1]

دوری از پستی چنان برای روح‌های بزرگ اهمیّت دارد که مرگ با عزّت را بر زندگی با ذلّت ترجیح می‌دهند؛ حضرت سیّدالشهدا در این مورد می‌فرماید:

«مَوتٌ فی عِزٍّ خَیرٌ مِن حَیاةٍ فی ذُلٍّ»[2]

علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

«اَلْمَنیَّة وَ لاَ الدَّنیّة وَ التَّقَلُّل و لا التَّوَسُّل»[3]

مرگ آری اما پستی هرگز؛ کم داشتن و فقر آری اما حاجت نزد دیگران بردن هرگز.

گاه بین مرگ با عزّت و حیات با پستی تعارض پدید می‌آید و زمانی حفظ آبرو با درخواست ذلت بار از دیگران در تعارض قرار می‌گیرد؛ در این موقعیت علی علیه‌السلام تحمّل فقر را بر اظهار حاجت ذلیلانه ترجیح می‌دهد.

البته باید نیازهای زندگی را برطرف کرد و نمی‌توان به نام عزّت نفس از برآوردن نیاز خود و خانواده سرباز زد؛ اما در این مورد نیز می‌توان با حفظ عزّت نفس اقدام کرد.

پیامبر اکرم(ص) فرمود:

۱ـ نهج البلاغة، نامه ۳۱.

۲ـ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۱. و در شعارش هنگام جنگ می‌فرماید: الموتُ اولیٰ من رکوبِ العار.

۳ـ نهج البلاغة، حکمت ۳۶۹. و نیز به لشکریان خود می‌فرماید: فالموتُ فی حیاتکم مقهورین و الحیاةُ فی موتکم قاهرین: خطبه ۵۱.

«أُطلُبُوا الحَوائِجَ بِعِزَّةِ الأنفُس»[۱]

حوائج خود را با حفظ عزّت نفس برآورده سازید.

اگر در جریان برآوردن نیازها، عزّت نفس انسان خدشه دار شود، برآورده‌نشدن آن برای انسان قابل تحمل‌تر است. چنان‌که علی علیه السلام می‌فرماید:

«فَوتُ الحاجَة أهوَنُ مِن طَلَبِها الیٰ غَیرِ اهلِها»[۲]

برآورده نشدن حاجت از عرضه کردن آن نزد افراد ناشایست آسان‌تر است.

یکی از آثار کرامت نفس، آن است که انسان به سادگی از امیال خود چشم می‌پوشد. علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَن کَرُمَت عَلَیه نَفسُهُ هانَت عَلَیهِ شَهَواتُه»[۳]

کسی‌که نفس خود را ارزش‌مند بداند، رها کردن شهوات برایش آسان است.

از نمونه‌های بارز مبارزه با شهوات، حضرت یوسف علیه السلام است. آن حضرت، چنان‌که می‌دانیم، در موقعیتی دشوار و لغزنده واقع شد؛ موقعیّتی که شاید بسیاری اختیار از کف می‌دهند و ارزش انسانی خویش را زیر پا می‌نهند؛ اما آن حضرت بر کرامت انسانی‌اش پای فشرد و نلغزید. او را به عفّت نفس و بزرگی روح متّهم کردند و سال‌ها به زندان افکندند. اولین نتیجه‌ی این بزرگواری قدرت تعبیر خواب بود و بعدها عزّت و حکومت دنیوی نیز به آن افزوده شد.

در زمان ما، احتمال قرار گرفتن در چنین موقعیّتی برای جوانان وجود دارد. خداوند راه حلال را بر انسان نبسته است. اگر کسی به حلال دست نمی‌یابد، باید عفّت و کرامت پیشه کند. این موقعیت، صحنه‌ی زور آزمایی غیرت و کرامت، با پلیدی و بی‌بندوباری است.

انسان، با اندکی توجه به ارزش والای گوهر الهی وجودش، زودگذر بودن لذت‌های نامشروع و پایداری آثار آن بر روح، می‌تواند بر پلیدی غلبه کند و از پاداش ویژه‌ی عفّت

۱ـ نهج الفصاحة، ص ۶۴، حدیث ۳۲۵.

۲ـ نهج البلاغة، حکمت ۶۵.

۳ـ نهج البلاغة، نامه ۴۵۳

نفس در دنیا و آخرت بهره‌مند شود. آری، بهای انسان بسی بیش از یک‌لحظه لذت بردن است.

زندگی دنیا برای روح‌های بزرگ، یک لحظه است و زندگی آخرت، ابدی. مبادا خود را به کم‌تر از نعمت‌های جاودان و لذت‌های بهشتی بفروشیم. علی‌علیه‌السلام می‌فرماید:

«اَلَا حُرٌّ یَدَعُ هذه اللُّماظَةَ لأهْلِها اِنَّهُ لَیْسَ لاَنفسکم ثَمَنٌ اِلاّ الجنة فَلاَ تَبیعوها اِلاّ بِها»[1]

آیا آزاده‌یی هست که این نیم خورده(دنیا) را برای اهلش بگذارد؟ همانا برای نفس‌های شما هیچ بهایی جز بهشت نیست، پس نفس خود را به غیر آن نفروشید.

اسباب عزّت و کرامت[2]

آیات‌وروایات،اسباب‌عزّت‌نفس‌را معرفی کرده‌اند. بخشی از این سبب‌ها عبارت است از:

۱ ـ اطاعت خداوند؛

تقوای الهی موجب کرامت نفس است. در قرآن کریم می‌خوانیم که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. دوری از معصیت در واقع دوری از تمام چیزهایی است که با هدف خلقت انسان ناسازگار است.

۲ ـ قناعت و چشم‌پوشی از اموال مردم؛

۳ ـ انصاف؛

۴ ـ رعایت حقوق دیگران؛

۵ ـ گذشت؛

۶ ـ تواضع؛

۷ ـ عفّت؛

۸ ـ توکل بر خداوند؛

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶. و نیز می‌فرماید: لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حُرّاً.

۲ـ میزان الحکمة، ج ۶، بحث عزّت.

۹ ـ حفظ زبان از حرام و مکروه؛

۱۰ ـ صبر در مصائب؛

۱۱ ـ فرو بردن خشم؛

۱۲ ـ شجاعت.

چند هشدار

گاه انسان به اشتباه نام برخی از امور را عزّت نفس می‌گذارد؛ باید دقّت کرد و از فروافتادن در دامِ نادانی خودداری ورزید. بخشی از این موارد اشتباه عبارت است از:

۱ ـ تکبر و خودپسندی

برخی تکبر و خودپسندی را با عزّت نفس اشتباه می‌گیرند. در عزّت نفس، انسان به دنبال کسب فضایلی است که او را واقعاً به عظمت، نزدیک می‌کند. خودپسندی، بزرگی تصنّعی است و به هیچ وجه با کرامت نفس سازگار نیست. شخص کریم احترام دیگران را در حد لازم و بلکه بالاتر از معمول نگاه می‌دارد؛ ولی افراد متکبّر خود را از دیگران برتر می‌بینند.

۲ ـ پرهیز از پرسش

برخی به نام عزّت نفس از پرسش‌های علمی و رفع مجهولات خود سرباز می‌زنند و تصور می‌کنند با پرسش و جست‌وجوی علمی، ضعف دانسته‌هایشان آشکار و نزد دیگران کوچک می‌شوند؛ در حالی که اعتراف به ندانستن، نشان دهنده کرامت نفس است. سعی در یافتن دانش کرامتی دیگر و احترام به استاد کرامتی بالاتر. با نپرسیدن، انسان در جهل باقی می‌ماند و ارزش وی کاستی می‌پذیرد.

۳ ـ رفع فقر به هر وسیله‌ی ممکن

انسان نباید برای حفظ عزّت نفس ذلّت بپذیرد. بسیاری از افراد، فقر را مایه‌ی ذلت نفس می‌دانند و می‌کوشند زندگی و آینده‌ی خود را تأمین کنند. البته در پی رفع فقر بودن پسندیده است، اما به سبب ترس از فقر در راه‌های خلاف قانون و عرف و شرع قرار گرفتن و به ننگ آلوده شدن گناه است. کم فروشی، گرانفروشی، سوگند دروغ، دروغگویی، فریب دیگران،

دزدی، اظهار نیاز برای دریافت کمک و حتی وام گرفتن در موارد غیر ضروری، با کرامت نفس سازگار نیست. باید دقّت کرد هراس از فردای ذلت بار انسان را امروز به ذلت نیفکند.

۴ـ پرهیز از کار

عزّت نفس به معنای کار نکردن نیست. همین که انسان در مسیر رفع نیازهای خود و خانواده‌اش می‌کوشد، نزد خدا ارزش‌مند است و پاداشی بزرگ دارد. بنابراین، نباید تصور کرد پوشیدن لباس کار ذلّت است؛ کار کردن موجب می‌شود انسان دست خود را نزد دیگران دراز نکند و حتی دست دهنده داشته باشد.

بخشنده بودن مایه‌ی عزّت است؛ اسلام بر آن تأکید می‌ورزد و دست دهنده را از دست گیرنده برتر می‌داند.

خاتمه

کرامت نفس امری بی‌ضابطه نیست. انسان با کرامت، حساب‌گر است؛ اما حساب‌گری‌اش در معیارهای مادّی و ظاهری نمی‌گنجد. چنین انسانی آینده نگراست و هنگام تعارض ارزش‌ها، ارزش برتر را برمی‌گزیند. او همواره مراقب است ارزش برتر را فدای ارزش پست‌تر نکند. بنابراین، شخص کریم، حکیم نیز هست؛ حکیمی که در زیر پوسته‌ی نیازهای مادّی و طبیعی، ارزش‌هایی والاتر می‌بیند و آن‌ها را ترجیح می‌دهد.

انسان با کرامت انسانی متعادل است که در رفتارهایش حق خداوند، والدین، فرزندان، همسایه‌ها، همکاران، پیکر و روان خویش، گیاهان و حتی طبیعت بی‌جان را رعایت می‌کند.

هنگامی که معرفت انسان کریم‌النفس به یقین نزدیک می‌شود، عقل حساب‌گر جای خود را به عشق می‌دهد. عشق به حقیقت در فرد اوج می‌گیرد؛ خود را چون پروانه‌ای عاشق تا حدّ ممکن به شمع پرفروغ حقیقت نزدیک می‌کند و در آن فانی می‌شود. توضیح این مرحله از کرامت، از قدرت این قلم خارج است؛ ولی بی‌تردید حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نمونه‌ی کامل آن شمرده می‌شود.[1]

۱ـ در تنظیم این مبحث، از کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، اثر شهید مطهری(رحمه‌الله)، ص ۲۱۰ استفاده به سزایی شده است.

چند پرسش:

۱ ـ اهمیت کرامت نفس را در ۱۰ سطر بنویسید.

۲ ـ سه حدیث در مورد عزّت و کرامت نفس بنویسید.

۳ ـ پنج مورد از اسباب عزّت نفس را بنویسید.

۴ ـ دو مورد از اشتباهاتی که بعضی افراد به نام کرامت نفس مرتکب می‌شوند، بنویسید.

۵ ـ غیر از آن‌چه در درس آمده، به دو داستان یا آیه دیگر در مورد کرامت نفس اشاره کنید.

درس هفتم

معراج انسان[1]

راهنمای درس هشتم

در موضوع نماز مباحث گوناگونی مطرح است از جمله :

۱ ـ تعریف نماز (تعریف لغوی و اصطلاحی)

۲ ـ ارزش و اهمیت نماز (از نظر قرآن ، سنّت ، فقها و علما ، امام و رهبری و . . .)

۳ ـ آثار و فواید نماز (آثار و فواید معنوی ، اخلاقی ، سیاسی ، اجتماعی و . . .)

۴ ـ فلسفه‌ی نماز (از نظر قرآن ، سنّت ، علم و . .)

۵ ـ شرایط نماز (شرایط وجوب ، صحّت ، قبولی و کمال)

۶ ـ اسرار نماز

۷ ـ آداب نماز (آداب ظاهری و باطنی ، فردی و اجتماعی و . . .)

۸ ـ مقدمات نماز (مقدمات واجب و مستحب)

۹ ـ احکام نماز (واجبات ، مستحبات ، مکروهات ، مبطلات و . . .)

۱۰ ـ اقسام نماز (نمازهای واجب ، نمازهای مستحب)

۱۱ ـ انگیزه‌های خواندن نماز (طمع بهشت ، ترس از دوزخ ، سزاوار بودن خداوند برای پرستش)

۱۲ ـ . . . . .

---

۱ ـ مطالب این درس از کتاب « پرستش آگاهانه » تألیف دکتر محمد رضا رضوان‌طلب گزینش شده است .

در این درس فقط به آثار و اسرار نماز، علت نیاز به‌نماز و اهمیت نماز می‌پردازیم .

اهداف رفتاری درس:

در پایان درس انتظار می‌رود که دانش‌آموز بتواند:

۱ ـ علت خواندن نماز را بیان کند؛

۲ ـ برخی از آثار و اسرار نماز را ذکر کند؛

۳ ـ شوق و علاقه‌ی خود را نسبت به اقامه نماز نشان دهد؛

۴ ـ چگونگی ایجاد آرامش توسط نماز را بیان کند؛

۵ ـ اهمیت نماز را از زبان قرآن و عترت، در سه سطر بنویسد.

نمودار مطالب

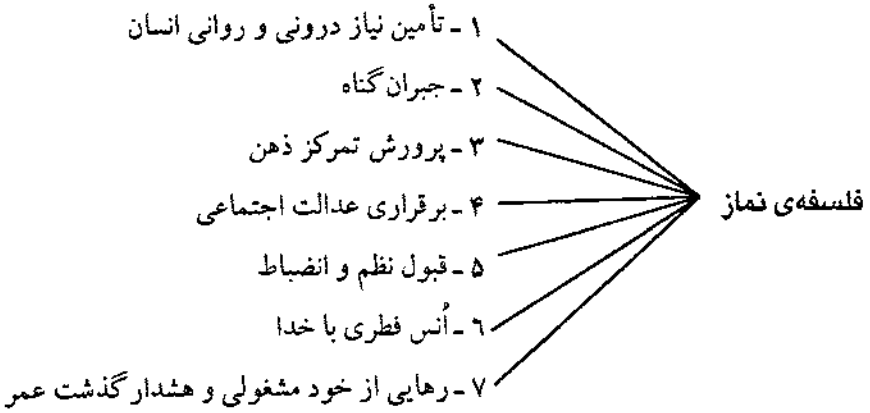

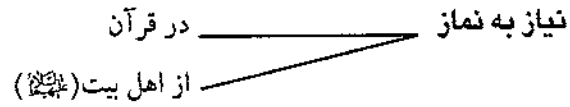

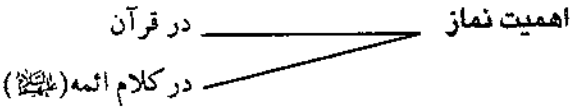

مقدمه

گرچه نماز در منظر بسیاری از عاملان و ناظران ، چیزی جز یک عمل تعبدی نیست و صرفاً برای نمایش خضوع و کرنش بندگان در برابر خالق به کار می‌رود ؛ اما بررسی آداب ، شرایط ، مضامین و هویت این عبادت بزرگ ، نشان می‌دهد که چیزی فراتر از یک امر تعبدی است و در اصلاح نفس انسان‌ها و کنترل نظامات عمومی جامعه، نقشی مهم دارد .

اصولاً هر عبادت و اطاعتی که انسان‌ها ، به عنوان تکلیف ، به جای می‌آورند ، با توجه به استغنای ذات اقدس باری تعالی نمی‌تواند کمترین سودی به ذات ربوبیت برساند یا متضمّن فخر و مباحات یا ارضای خواسته‌ای در مبدأ لایزال باشد . همان‌گونه که :

گر جملهٔ کائنات کافر گردند　　بر دامن کبریاش ننشیند گرد!

پس او که بهره‌ای نمی‌برد ، او که نیازی ندارد ، او که عظمت مطلق است و همه‌ی عالم تکویناً در برابرش سر تعظیم فرود آرند ، چرا گونه‌هایی از خضوع و کرنش را ، به عنوان واجب ، بر انسان تشریع کرده است ؟ ! او که می‌تواند از منبع خزائن بی‌پایان و کاستی ناپذیر خود همه را روزی دهد و انعام مضاعف بخشد ، چرا انسانِ علاقه‌مند به دنیا و وابسته را مأمور به واگذاری بخشی از مالِ محدود خود می‌کند ؟ او در پی چه هدفی است ؟ !

شکر منعم و اطاعت از ولی نعمت، امری اخلاقی ، عاطفی و انسانی است بلکه حیوانات نیز ، در خور شعور و استعداد خود ، از انجام دادن این واجب فروگذار نمی‌کنند ؛ اما آیا این شکر و سپاس از منعمی چون خداوندِ رب العالمین مانند سپاس از انسانِ نیازمند و محتاج است ؟ ! انسانی که همواره با چشم امید عطا می‌کند یا لااقل سپاس در روح او اثر تشویقی یا ارضائی دارد !

پروردگار عزیز از این نواقص مبرّاست ؛ (سُبْحانَ رَبِّکَ ربِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفُون) .[1]

این چه قضاوتی است ؛ (مالَکُم کَیْفَ تَحْکُمُونْ) .[2]

۱ـ صافات ، ۱۸۰.

۲ـ صافات ، ۱۵۴.

باید سود این سپاس به خود انسان برگردد ؛ (وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسه) .[۱][۲]

این‌گونه نگرش به نماز، آن را عملی دشوار می‌نمایاند و هنگام اقامهٔ نماز ، بریدن از مشاغل دنیایی را مشکل می‌سازد .

(وَإِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلّا عَلَى الْخاشِعِينَ) .[۳]نماز دشوار است ، مگر برای کسانی که درک صحیح از مقام ربوبی داشته باشند و بزرگی و بی‌نیازی خالق را باور کنند و بدانند که صبر و صلاة یک نیروی کمکی برای پیشبرد امور و نیل به مقاصد و تعالی خود آن‌هاست[۴] نه آن که کمکی به ربوبیت ربّ !(سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ عَمّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً) .[۵]

با گشودن این زوایه‌ی جدید در نگرش به نماز و عباداتِ دیگر و با این امید که خداوند متعال طعم این غذای سازندهٔ روح را به ما بچشاند و پرهیز از کوتاهی در نمازها را به ما الهام فرماید ، به بررسی آثار و اسرار نماز می‌پردازیم :

برخی از اسرار نماز

۱ ـ تأمین نیاز درونی وروانی انسان:

انسان برای گریز از توحّش ، راه‌یابی به زندگی انسانی و حیات طیّبه، تخلّق به اخلاق کریمه ، رهایی از یأس و افسردگی ، به یک عامل مهارکننده نیازمند است که روحش را در کنترل و تسخیر خود قرار دهد؛ پرهیز از انحراف و جنایت را بر او الزام و روح تعاون، نوع‌دوستی ، عاطفه و محبت را به وی الهام کند و هنگامی که پژمرده و افسرده می‌گردد ، او را طراوت بخشد .

روان شناسان ، جامعه شناسان و کارشناسان تربیتی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که این

۱ـ لقمان، ۱۲.

۲ـ آیات زیادی، انسان را به شکر نعمت‌های الهی فرا می‌خواند همانند: و اشکروا لی و لا تکفرون (بقره، ۱۵۲) کلوا من طیّبات ما رزقناکم و اشکروالله (بقره، ۱۷۲) و اشکروا نعمة الله (نحل، ۱۱۴) و آیاتی دیگر. اما هیچ کدام منافاتی با این آیه ندارد که «مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِه» (نساء، ۱۴۷) بلکه شکر در مورد خدا، غیر از این، نمی‌تواند مفهومی داشته باشد.

۳ـ بقره، ۴۵.

۴ـ اشاره به صدر آیه ذکر شده که خداوند متعال می‌فرماید استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الاعلی الخاشعین.

۵ـ اسراء، ۴۵.

نیرو از اعتقاد دینی نشأت می‌گیرد.[۱]

رهبران غرب و شرق در سال ۱۹۶۲ از نبودن عنصر دینی در کشورهایشان اظهار نگرانی کردند و آینده‌ی نگران کننده‌ای را برای کشور خود پیش‌بینی کرده‌اند.[۲]

۱ـ یک روان شناس معروف انگلیسی به نام «هنری لنک»، پس از تحقیقات گستردهٔ بالینی که بر روی بیش از ده هزار انسان افسرده‌ی، مجرم و تبهکار انجام داده است، می‌گوید:

«اینک به خوبی اهمیت اعتقاد دینی را در زندگی انسان درک می‌کنم و از میان تمامی آزمایش‌ها، این نتیجهٔ مهم را یافته‌ام که هر کس به دین و اعتقاد دینی گردن سپارد یا با عبادتکده‌ای در ارتباط باشد از شخصیت انسانی والاتری برخوردار است و در مقایسه با آن کس که ایمانی ندارد و با عبادتی در تماس نیست کرامت خاصی دارد.» (روح الصلوة فی الاسلام، عفیف عبد الفتاح طباره، ص ۲۹).

یک دانشمند روسی می‌گوید:

«مشکل ما حقانیت کاپیتالیسم یا کمونیسم نیست، بلکه باید در مورد جانشینی یک فرهنگ بشری به جای فرهنگ مادی فکری کرد.» (سیمای تمدن غرب، ص ۸۸).

یک مرکز بهداشت روانی در دانشگاه سن لویی آمریکا کتابی با عنوان «عوامل فراموش شده در بهداشت روانی» منتشر کرده است. این کتاب مذهب را مهم‌ترین و مؤثرترین عامل بهداشت روانی و حفظ سلامت جامعه مطرح کرده و گفته است:

«کسانی که هفته‌ای یک روز به کلیسا می‌روند، از مشکلات روانی کمتری برخوردارند».

یونگ، روان شناس معروف و معاصر، می‌گوید:

«من صدها بیمار را معالجه کرده‌ام و از میان تمام بیماران من یکی پیدا نشد که مشکل روانی‌اش مربوط به پیدا کردن عقیدهٔ دینی نسبت به زندگی نباشد. با اطمینان خاطر می‌گویم هر یک از آن‌ها از آن جهت مریض شده بودند که آن چه را مذاهب زندهٔ هر عصر به پیروان خود عطا کرده‌اند، از دست داده بودند و آن‌ها که عقیدهٔ مذهبی خود را باز نیافتند واقعاً درمان نشدند». (انسان معاصر در طلب روح).

۲ـ کندی می‌گوید: «امریکا آینده‌ی دردناکی پیدا خواهد نمود؛ چه جوانان غرق شهواتند و دیگر حاضر نیستند وظایفی را که به آنان محول می‌گردد به خوبی انجام دهند از میان هر هفت جوانی که به سربازی اعزام می‌شود شش تن نالایق و سست از آب در می‌آیند».

خروشچف نیز در اعترافات خود، در مورد فقدان عنصر دینی و پیامدهای آن می‌گوید:

«آیندهٔ شوروی در خطر است و جوانان هرگز آتیه‌ی امید بخشی ندارند؛ چه بی‌بند و بار و اسیر شهوات گشته‌اند». (سیمای تمدن غرب، ص ۶۱).

استاد شهید آیة الله مطهری (ره) می‌فرماید: «نهرو» مردی است که از سنین جوانی لا مذهب شده است. در اواخر عمر یک تغییر حالی در او پیدا شده بود. خودش می‌گوید: من، هم در روح خودم و هم در جان، یک خلائی را، یک جای خالی را احساس می‌کنم که هیچ چیز نمی‌تواند آن را پر کند مگر یک معنویت و این اضطرابی که در جهان پیدا شده است، علتش این است که نیروهای معنوی جهان تضعیف شده است. این بی‌تعادلی در جهان از همین است. می‌گوید: الآن در کشور اتحاد جماهیر شوروی این ناراحتی به سختی وجود دارد. تا وقتی که این مردم گرسنه بودند و گرسنگی به ایشان اجازه نمی‌داد که دربارهٔ چیز دیگری فکر بکنند، یک‌سره در فکر تحصیل معاش و در فکر مبارزه بودند. بعد که یک زندگی عادی پیدا کردند، (الآن) یک ناراحتی روحی در میان آنان پیدا شده است. در موقعی که

چگونگی بازیافت طمأنینه وکنترل هوس‌ها

احساس بی‌ثباتی و بی‌اعتباری در جهان طبیعت، فناپذیری و ختم زندگی در دنیا از سویی و عدم پاسخ‌گویی طبیعت به احساس نیازِ نامتناهی انسان از سوی دیگر، یک اضطراب همیشگی و غربت جاودانه را بر روح انسان مستولی می‌گرداند. او چیزی را می‌خواهد که در این جهان پیدا نمی‌شود. نماز پیوند انسان را با ذات فنا ناپذیر برقرار می‌سازد و به او جاودانگی را نوید می‌دهد. نماز دستی است از سوی انسان به سوی آن که متناسب با نیاز و خواست اوست. لذا انسان، به هنگام نماز، آرامش خود را باز می‌یابد و به زندگی خود امیدوار می‌گردد، مشروط بر آن که در این سیر روحی، رابط و واسط اصلی (یعنی روح) غایب نباشد.

اقامهٔ نماز، با شرطی که ذکر شد، مقام و منزلت خالق و میعاد و معاهده‌ی مخلوق با او را یادآور می‌شود. لذا هرگاه که نفس و شیطان او را به مخالفت با خدا دعوت کنند، در پاسخ می‌گوید:

(مَعاذَ اللهِ اِنَّهُ رَبّی اَحْسَنَ مَثْوایَ اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ).[1]

چنان که اگر گلبولهای خون زنده باشد، رمز حیات است و گرنه فاقد خاصیّت خواهد بود. یا نگهبان در صورتی می‌تواند حراست کند که حیات داشته باشد. نماز هم اگر با حضور قلب

⇐از کار بی‌کار می‌شوند، تازه اوّل مصیبت آن‌هاست که این ساعت فراغت و بی‌کاری را با چه چیز پر بکنند؟ بعد می‌گوید: من گمان نمی‌کنم این‌ها بتوانند آن ساعات را جز با یک امور معنوی با چیز دیگری پر بکنند. و این همان خلائی است که من دارم.

پس معلوم می‌شود که واقعاً انسان یک احتیاجی به عبادت و پرستش دارد. امروز که در دنیا بیماری‌های روانی زیاد شده است، در اثر این است که مردم از عبادت و پرستش روبرگردانده‌اند. ما این را حساب نکرده بودیم؛ ولی بدانید هست. نماز قطع نظر از هر چیزی، طبیب سَرِ خانه است؛ یعنی اگر ورزش برای سلامت مفید است، اگر آب تصفیه شده برای هر خانه‌ای لازم است، اگر هوای پاک برای هر کسی لازم است، اگر غذای سالم برای انسان لازم است، نماز هم برای سلامتی انسان لازم است. شما نمی‌دانید اگر انسان در شبانه‌روز ساعتی از وقت خودش را اختصاص به راز و نیاز با پروردگار بدهد، چقدر روحش را پاک می‌کند. عنصرهای روحی موذی به وسیله‌ی یک نماز از روح انسان بیرون می‌رود». اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۹۲.

۱ـ یوسف، ۲۳.

حیات پیدا کند ، از فحشا و منکر باز می‌دارد[۱] و هواها را در انسان مهار می‌کند زیرا، انسانی که ، با همه‌ی وجود ، پیمودن راه صالحان و دوری و تبرّی از مسیر گمراهان را از خداوند تبارک و تعالی خواسته و بر عبادت و استعانت از او پیمان سپرده است ، چگونه ممکن است با گذشت زمانِ اندکی از این پیمان ، که با شخصیتِ عظیمی چون پروردگارِ هر دو جهان برقرار ساخته ، آن را نقض کند ؟ !

نماز ، لباس پاکی و نورانیّت است بر قامت انسان و کسی که لباس سفید پوشیده مواظب است و خود را از مکان‌های آلوده و از تماس با آلودگی‌ها حفظ می‌کند .

آن چه از این بحث می‌توان نتیجه گرفت این است که :

۱ ـ خواسته‌های انسان نامحدود است و با امکانات دنیا قابل پاسخ‌گویی نیست .

۲ ـ ارضاء ، غیر از کنترل است . مهار کردنِ یک ویروس با از بین بردن آن تفاوت دارد و ارضاء مورد اطمینان نمی‌آورد .

۳ ـ آن چه یوسف صدیق علیه‌السلام را در رویارویی با صحنه‌ی شهوت‌انگیز ، همانند کوه استوار و مطمئن می‌دارد ، یاد خداست . نیرویی که می‌تواند هرگونه خلل در عزم نیازمندانِ ایثارگر را از میان بردارد و در حالی که خود گرسنه‌اند آنان را وادار کند غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بدهند ، ایمان به خداست .

۴ ـ هیچ نمونه‌یی تاکنون ارائه نشده است که بی‌بند و باری‌های جنسی یا وفور ثروت توانسته باشد طمأنینه‌ای در ملّتی ایجاد کند ؛ بلکه در دورن کاخ‌های آهنین اضطراباتی مشاهده می‌شود که در کوخ‌ها دیده نمی‌شود . چنان که از اعترافات پیش گفته دانسته شد، هیچ یک از سردمداران کشورهایی که آزادیِ مطلقِ جنسی را قانونی کرده‌اند ، از بهداشت روانی ملّت خود اظهار رضایت نمی‌کنند .

۲ ـ جبران گناه

تلاش‌های شیطان و نفس ، جاذبه‌های گوناگون زندگی و تسویلاتی که پدید می‌آید ،

۱ـ عنکبوت ، ۴۵.

موجب بروز اشتباهات و گناهان پیاپی انسان می‌شود ؛ به‌گونه‌ای که امام سجادعليه‌السلام در دعای ابو حمزه ثمالی به پیشگاه خداوند کریم عرض حال بندگان را چنین شرح می‌فرماید :

(خَيْرُكَ اِلَيْنا نازِلٌ وَشَرُّنا اِلَيْكَ صاعِدٌ وَلَمْ يَزَلْ وَلا يَزالُ مَلَكٌ كَريمٌ يَأْتيكَ عَنّا بِعَمَلٍ قَبيحٍ).[1]

« [خدایا] خیر و احسان تو به ما فرو فرستاده می‌شود و شرّ و بدکاری ما همواره به پیشگاه والای تو عرضه می‌گردد ؛ به‌گونه‌ای که همواره ملائکه در حال گزارش بدی‌های ما در پیشگاه توأند . »

این نحوه‌ی ارتباط بین خالق و مخلوق و این سرکشی و طغیان بنده‌ای که علی رغم ضعف و نیاز ، با خالق مهربان خود به مخالفت برمی‌خیزد ، اگر بدون تدارک و انعطاف ادامه یابد ، هرگونه امید به آینده را منتفی می‌سازد و فاصله را ، لحظه به لحظه بیش‌تر می‌کند و انسان را مستحق عقاب و خشم خداوند متعال می‌سازد .

اگر چه انسان ، جاهلانه و بی‌اعتنا ، دوری از دریای رحمت حق را انتخاب می‌کند . اما هرگز خدای کریم و حکیم ، که به یکایک بندگان محبتی فراتر از محبت پدر به فرزندان دارد ، به چنین جداییِ قهرآمیزی رضایت نمی‌دهد و او را به حضور و بر سر سفرهٔ آشتی و در قالب اذکارِ نماز، به گفتگوی محبت‌آمیز با خود فرا می‌خواند .

در روایتی[2] پیامبر اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود :

شنیدم فرشته‌ای ، هنگام هر یک از نمازهای روزانه ، چنین ندا می‌داد : ای فرزندان آدم برای خاموش کردن آتش‌هایی که خود [بر اثر اعمال ناشایست] بر افروخته‌اید، قیام کنید . گروهی از شما برمی‌خیزند و وضو می‌گیرند و نماز می‌گذارند و گناهان آنان بخشیده می‌شود . سپس تا فاصله‌ی نماز بعدی مرتکب گناه می‌شوند و آتش‌هایی بر می‌افروزند و هنگام نمازِ دیگری فرا می‌رسد

۱ـ مفاتیح الجنان ، اعمال سحرهای ماه رمضان ، دعای ابو حمزه ثمالی .

۲ـ بحار الانوار ، ج ۸۲، ص ۲۲۴ .

و دوباره منادی الهی آنان را به خاموش کردن آتش‌ها فرا می‌خواند و . . . همین عمل تکرار می‌شود تا آن که می‌خوابند در حالی که گناهان آنان بخشیده شده است.[۱]

۳ـ پرورش تمرکز ذهن

همان گونه که قبلاً اشاه شد، اضطرابات فکری و تنش‌های روانی، از بیماری‌های مهلکی است که بشریت قرن بیستم را تهدید می‌کند. روان‌کاوان و دانش‌مندان می‌کوشند تا راه‌های کاهش بار فکری انسان‌ها را پیش بینی کنند و برای مقطعی به فکر و روان او استراحت داده، او را از دگرگونی‌های روحی نجات بخشند. مهار این پراکندگی هایِ فکری، شرطِ نخستِ دست یابی به نبوغ، درایت و فهم مسائل است. به همین جهت، کوشش می‌شود مکان‌هایی که برای مطالعه و تحقیق در نظر گرفته می‌شود از آرام‌ترین، مطبوع‌ترین و دل‌انگیزترین مکان‌ها باشد تا امکان تمرکز ذهن و رفع نگرانی را فراهم آورد.[۲]

۱ـ نماز نه تنها، در جبران گناه، بلکه در جلوگیری از ارتکاب گناهان، نقش دارد. به سخنی از استاد شهید آیة الله مطهری (رحمه الله) در این مورد توجه فرمایید:

«ذکر خدا و یاد خدا که هدف عبادت است، دل را جلا می‌دهد و صفا می‌بخشد و آن را آمادهٔ تجلیات الهی قرار می‌دهد. حضرت علی علیه السلام دربارهٔ یاد حق، که روح عبادت است، چنین می‌فرمایند:

«إنَّ اللهَ تَعالیٰ جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةْ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةْ وَ تَنْقادُ بِهِ المعانَدَةْ وَ ما بَرَحَ اللهُ عَزَّتْ آلائُهُ فی الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةْ وَ فی زَمانِ الْفَتَرات عِباداً ناجاهُمْ فی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فی ذاتِ عُقُولِهِمْ».

«خداوند یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده است، دل‌ها بدین وسیله از پس کری، شنوا و از پس نابینایی، بینا و از پس سرکشی و عناد، رام می‌گردند؛ همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه‌ای از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در سرّ ضمیر آن‌ها با آن‌ها راز می‌گوید و از راه عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند.»

در آن کلمات خاصیت عجیب و تأثیر شگرف یاد حق در دل‌ها بیان شده است تا جایی که دل قابل الهام‌گیری و مکالمه با خدا می‌گردد. (سیری در نهج البلاغه، ص ۸۷). (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبهٔ ۲۲۲).

عبادت برای این است که حیات ایمانی انسان تجدید بشود، تازه بشود، طراوت پیدا کند، قوت و نیرو پیدا کند.

«به هر اندازه که انسان به یاد خدا باشد، کم‌تر معصیت می‌کند، معصیت کردن و نکردن دائر مدار علم نیست، دائر مدار غفلت و تذکر است. به هر اندازه که انسان غافل باشد، یعنی خدا را فراموش کرده باشد، بیش‌تر معصیت می‌کند. به هر اندازه که خدا بیش‌تر به یادش بیاید، کم‌تر معصیت می‌کند». (گفتارهای معنوی، ص ۷۹).

۲ـ یک روان‌شناس معروف، به نام ویلیام مولتونمارستن در مجله گزیده‌ای از «ریدرز دایجست» می‌گوید:

«اکثریت مردم از حیث قدرت تمرکز حواس در ارتباط با مسائلی که تصمیم‌گیری در ارتباط با آن به عهده‌ی آنان نهاده

نماز، روزانه پنج نوبت فکر را در مدار تمرکز می‌نهد و تمرکز ذهن را آسان می‌کند. به همین منظور، در راستای رسیدن به تمامیّت این تمرکز، اسلام دستور داده از هر کاری که موجب پراکندگی ذهن و عدم تمرکز در نماز می‌گردد، پرهیز شود؛ همانند ایستادن در برابر درِ گشاده، مقابل آینه، در برابر هرگونه تصویر، تابلو، نماز خواندن در حال محصور بودن و ...

حال اگر با قوّت و تسلّط، ذهن خود را در مسیر معنویّت سوق دهیم، تمامی نقش و آثار تمرکز ذهن، در یافته‌های معنوی و رشد روحی انسان ظاهر می‌گردد و در خارج از نماز انضباطِ قرار یافتن در مدارِ مشخّص برای ذهن، ملکه می‌شود و طمأنینه و قرار خاصّ می‌یابد.

۴ـ برقراری عدالت اجتماعی

نمازگزار، الزاماً باید شرایطی را در لباس، درآمدها، مکان نماز، رعایتِ حقوق مردم از قبیل پرداخت زکات، پرهیز از غیبت، مورد نظر قرار دهد تا نمازش مورد قبول خداوند تبارک و تعالی قرار گیرد. این الزام‌ها، که تمامی زندگی انسان را تحت تأثیر و نفوذ قرار می‌دهد، نماز را از یک عمل فردی و شخصی خارج و به صورت یک جریان اصلاحی و پدیده‌ی اجتماعی در متن زندگی ظاهر می‌سازد و خود، عامل ایجاد عدالت اجتماعی می‌شود.

استاد شهید آیة الله مطهری(ﷺ) می‌فرماید:

«مسأله‌ی دیگر مسأله‌ی حقوق است. باز از نظر روح عبادت واقعاً فرق نمی‌کند که ما روی یک فرش غصبی نشسته باشیم و یا روی یک فرش مباح. این‌ها قراردادهای اجتماعی است که این فرش مال شما باشد و آن فرش مال من؛ من در مال شما تصرف نکنم و شما در مال من تصرف نکنید. این‌ها یک

شده است، عاجز هستند و همین تشتت و پراکندگی موجب خطا و سرگردانی آنان می‌شود. در حالی که عقل انسانی اگر تمرکز قوی و شدید نسبت به امری پیدا کند، به صورت یک ابزار حیران کننده ایفای نقش خواهد نمود».

سپس با استناد به سخن یکی دیگر از روان شناسان، که به پدر روان‌شناسی معروف است، می‌افزاید:

«فرق نوابغ و افراد عادی، در امکان تمرکز ذهن و قوای عقلانی است نه در توان مندی و سایر صفات فکری».

(روح الصلاة فی الاسلام، عفیف عبد الفتاح طباره، ص ۳۱).

دستوراتی است که برای زندگی اجتماعی مفید است و الاّ یک واقعیت و حقیقتی نیست که مثلاً اگر این فرش مال شماباشد؛ یک کیفیت واقعی داشته باشد و اگر مال من باشد یک کیفیت واقعی دیگر داشته باشد. مسأله‌ی عبادت یک امر واقعی است، یعنی از نظر آن حالت و رابطه‌ی روانی که میان انسان و خدا برقرار می‌شود، این امور نمی‌تواند واقعاً اثری در عبادت داشته باشد. بعضی چیزها اثر دارد، مثلاً اگر انسان دچار برخی عوارض جسمی و روحی باشد، اصلاً عبادت برهم می‌خورد و این عوارض مانع حضور قلب و توجه می‌شود، ولی امور مذکور چنین اثری ندارد. مع ذلک اسلام می‌گوید جایی که در آن نماز می‌خوانی، آبی‌که با آن وضو می‌گیری، حتی آن محلّی که در آن آب وضوی تو ریخته می‌شود، لباسی که با آن نماز می‌خوانی، تمام آن چه که با این عمل تو ارتباط دارد، باید مباح باشد؛ یعنی نباید حرام باشد. اگر یک نخ غصبی هم در لباس تو باشد، این عبادت پذیرفته نیست».[۱]

«یعنی اسلام می‌گوید من پرستشی را که در آن حقوق اجتماعی محترم نباشد، اساساً قبول ندارم. آن وقت یک نمازگزار وقتی می‌خواهد نماز بخواند، اول فکر می‌کند این خانه‌ای که من در آن هستم به زور از مردم گرفته‌ام یا نه؟ اگر به زور گرفته‌ام، نمازم باطل است. پس اگر می‌خواهد نماز بخواند مجبور است که این خانه را طوری ترتیب بدهد که برایش حلال باشد، یعنی از صاحب اصلی اش خریده باشد و یا صاحب اصلی‌اش را راضی نگهدارد. فرش زیر پایش همین‌طور؛ لباسی که به تن دارد همین‌طور؛ و حتی اگر حقوقی از فقرا به او تعلق گرفته است، خمس یا زکات آن را باید بدهد و اگر ندهد، باز نمازش باطل است».[۲]

۱ـ تعلیم و تربیت، ص ۱۸۷ـ۱۸۸.

۲ـ گفتارهای معنوی، ص ۸۳ـ۸۴.

همان‌گونه که در فقه، نماز با لباسی که از درآمدهای نامشروع تهیه شده یا در مکانی که صاحب آن رضایت ندارد، مردود شمرده شده است؛ در روایات نیز نمازِ کسی که پدر و مادر از او راضی نباشد؛[۱] کسی که از مسلمانی غیبت کرده باشد؛[۲] زنی که همسرش از او ناراضی باشد، کسی که حقوق فقرا را ندهد، امام جماعتی که مردم از او ناراضی باشند[۳] و کسی که لب به مسکرات بیالاید،[۴] غیر قابل قبول خوانده شده‌است.

۵ـ قبول انضباط و نظم

زیباترین و چشم‌گیرترین تصویری که از شخصیت، خدمات و امتیازات هر فرد یا مجموعه ارائه می‌شود، تصویر نظم و انضباط است. انسان در هر یک از فعالیت‌ها و مقاطع زندگی، در صورتی در خور تحسین تلقی می‌شود که رفتار و کتاب زندگی خود را به زیور انضباط مزیّن سازد. این امتیاز به وسیله‌ی تمرین و دقت نصیب انسان می‌گردد. انسان باید در برخی از موارد خود را به رعایت نظم در برنامه‌ها اجبار کند و الزاماتی بر خود تحمیل کند تا به مرور زمان این خصوصیت به صورت ملکه در سایرِ بخش‌های زندگی‌اش جریان یابد.[۵]

۱ـ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ٦۱.

۲ـ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۷۸.

۳ـ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۵۰.

۴ـ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۱۷.

۵ـ استاد شهید آیة الله مطهری(رحمه الله) در این مورد می‌فرماید:

«عبادت که می‌خواهی بکنی یک وقت مشخص ومعینی دارد و دقیقه‌اش هم حساب می‌شود. وقت نماز صبح از اول صبح تا اول طلوع آفتاب است و اگر عمداً یک دقیقه قبل از طلوع صبح یا بعداز طلوع آفتاب شروع کنی، نمازت باطل است، باید بین این دوتا باشد. اگر بگویی آقا من فعلاً خوابم می‌آید، من دیشب بیداری کشیده‌ام، الآن یک ساعت به طلوع صبح مانده، خداکه خواب و بیداری ندارد، مگر خدا در بین الطلوعین (العیاذ بالله) لباس رسمی‌اش را می‌پوشد و آماده برای قبول کردن نمازها می‌شود؟ برای خداکه تمام ساعات و همه‌ی لحظات علی السویّه است «لا تأخذه سنة و لانوم» من شب بیداری کشیده‌ام، خیلی خوابم می‌آید، می‌خواهم نیم ساعت زودتر نمازم را بخوانم، ابدا! انضباط و وقت را باید بشناسی. جز در وقت خودش در وقت دیگر نباید نماز بخوانی. آیا از نظر خدا فرق می‌کند که این وقت یا آن وقت باشد؟ نه، از نظر تو فرق می‌کند. تو باید با این نماز تربیت شوی. اگر شب تا دو نیمه شب هم بیدار بودی، باید بین‌الطلوعین بیدار شوی و نمازت را بخوانی و نماز ظهر و عصر هم همین‌طور است. قبل از وقت قبول نیست. بعد از وقت هم قبول نیست. مغرب و عشاء هم همین‌طور است». (گفتارهای معنوی، ص ۸۵ ـ ۸٦).

۶ـ اُنس فطری انسان با پرستش

تاریخ آفرینش، گونه‌های گوناگونی از عبادت و پرستش انتخابیِ انسان‌ها را ثبت کرده است. موجودات و اشیاء گوناگون، مورد پرستش قرار گرفته‌اند؛ چوب، سنگ، خورشید، ماه، آب، آتش و حیوانات گوناگون هر یک در روزگاری معبود گروهی بوده است. شاه پرستی، شهوت‌پرستی به اشکال زشت، نام پرستی، هوا پرستی، وطن پرستی، از مسیرهای منحرف پرستش است که هر یک در همه‌ی دوره‌ها طرفدارانی داشته است.

مجموع این‌ها از وجود نیاز به پرستش در انسان خبر می‌دهد که عدم تأمین آن، روح را با خلأ مواجه می‌سازد.[۱]

۷ـ زنگ رهایی از خود مشغولی و هشدار گذشت عمر

فرو رفتن در دنیا و گرفتاری‌های زندگی، حسابِ شب و روز و چگونگی گذشت عمر را از خاطر انسان می‌بَرَد. در این میان، انسان نیازمند به مُذکِّر است که گذشت ساعات، تقاطع عمر و شبانه روز را به او یادآور شود.[۲]

۱ـ استاد شهید آیةالله مطهری(رحمه‌الله) در این باره می‌فرماید:

«یکی از پایدارترین و قدیمی‌ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود انسان‌ها حس نیایش و پرستش است. مطالعه‌ی آثار زندگی بشر نشان می‌دهد هر زمان، هر جا که بشر وجود داشته است نیایش و پرستش هم وجود داشته است. چیزی که هست. شکل کار و شخص معبود متفاوت شده است. از نظر شکل از رقص‌ها و حرکات دسته جمعی موزون همراه با یک سلسله اذکار و اوراد گرفته تا عالی‌ترین خضوع‌ها و خشوع‌ها و راقی‌ترین اذکار و ستایش و از نظر معبود، از سنگ و چوب گرفته تا ذات قیوم ازلی ابدی منزه از زمان و مکان.

پیامبران پرستش را نیاوردند و ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش را یعنی نوع آداب و اعمالی را که باید پرستش به آن شکل صورت گیرد. به بشر آموختند و دیگر این که از پرستش غیر ذات یگانه(شرک) جلوگیری به عمل آوردند.»

سپس می‌افزاید:

«از نظر برخی از دانشمندان (مانند ماکس مولر) بشر ابتدآ موحد و یگانه پرست بوده است و خدای واقعی خویش را می‌پرستیده است. پرستش بت یا ماه یا ستاره یا انسان از نوع انحراف هایی است که بعداً رخ داده است؛ یعنی بشر. چنین نبوده است که پرستش را از بت یا از انسان مخلوقی دیگر آغاز کرده است و تدریجاً با تکامل تمدن به پرستش خدای یگانه رسیده باشد. حس پرستش که احیاناً به حس دینی تعبیر می‌شود در عموم افراد بشر وجود دارد.» (احیای فکر دینی، ص ۱۰۵).

۲ـ رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌فرماید:

«انسان از لابه‌لای مشغولیت‌های فکری که او را احاطه کرده است به نُدرت می‌تواند به خود و هدف و زندگی و گذشت

نیاز به نماز از زبان قرآن و عترت

در قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

«اِنّنی انا اللهُ لا اِلهَ الاّ انا فاعْبُدْونی و اقم الصلاةَ لِذکری»[۱]

«الا بذکر الله تطمئن القلوب»[۲]

«من أعرض عن ذکری فانّ له معیشةً ضنکا»[۳]

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«و السُداوَمَةُ علی ذکرِ الله عزَّ و جَلَّ باللّیل و النهار لِئَلاّ یَنْسَی العبدُ سیّدَهُ و مُدَبِّرَهُ و خالِقَهُ فَیَبْطَرَ و یَطغیٰ و یکوُنْ فی ذکرِه لِربّهِ جلّ و عزّ و قیامِهِ بین یَدَیهِ

لحظات و ساعات و روزها بیندیشد. چه بسا روزها که شب می‌گردد و روزهای دیگری آغاز می‌شود و هفته‌ها و ماه‌ها که می‌گذرد و انسان به آغاز و پایان آن توجه نمی‌یابد و گذشت زندگی و معنا یا بطالت آن را احساس نمی‌کند. نماز یک زنگ بیداری و یک هشدار در ساعات مختلف شبانه روز است که به انسان برنامه می‌دهد و از او تعهد می‌خواهد و به روز و شبش معنا می‌دهد و از گذشت لحظه‌ها حساب می‌کشد. در زمانی که انسان مشغول و بی‌خبر از طی زمان و انقضای عمر است او را می‌خواند و به او می‌فهماند که روزی گذشت و روزی آغاز شد».

(از ژرفای نماز، ص ۱۰)

به سخنی از استاد شهید آیة‌الله مطهری(قدس سره) توجه فرمایید:

«به همان نسبت که وابستگی و غرق شدن در مادیات انسان را از خود جدا می‌کند و با خود بیگانه می‌سازد؛ عبادت انسان را به خویشتن باز می‌گرداند. عبادت به هوش آورنده‌ی انسان و بیدارکننده‌ی انسان است. عبادت انسان غرق شده و محو شده در اشیاء را مانند نجات غریق از اعماق دریای غفلتها بیرون می‌کند. در عبادت و در پرتو یاد خداوند است که انسان خود را آن چنان که هست می‌بیند؛ به نقص‌ها و کسری‌های خود آگاه می‌گردد، از بالا به هستی و حیات و زمان ومکان می‌نگرد و در عبادت است که انسان به حقارت و پستی آمال و آرزوهای محدود مادی پی می‌برد و می‌خواهد خود را به قلب هستی برساند.

من همیشه به این سخن دانشمند معروف عصر خودمان «انیشتین» به اعجاب می‌نگرم. آن‌چه بیشتر مایه‌ی اعجاب است این است که این دانشمند متخصص در فیزیک و ریاضی است نه در مسائل روانی و انسانی و مذهبی و فلسفی. او پس از تقسیم مذهب به سه نوع، نوع سوم را، که مذهب حقیقی است، مذهب وجود یا مذهب هستی می‌نامد و احساسی که انسان در مذهب حقیقی دارد این چنین شرح می‌دهد:

«در این مذهب، فرد، کوچکی آمال و هدف‌های بشر و عظمت و جلالی که در ماورای پدیده‌ها در طبیعت و افکار تظاهر می‌نماید، حس می‌کند. او وجود خود را یک نوع زندان می‌پندارد، چنان که می‌خواهد از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را یک باره به عنوان یک حقیقت واحد دریابد».

(احیاء فکر دینی، ص ۱۰۵).

۱ـ طه، ۱۴.

۲ـ رعد، ۲۸.

۳ـ طه، ۱۲۴.

زاجراً لَهُ عن المعاصی و مانعاً من انواع الفساد».[۱]

پس نماز سبب آرامش انسان و مانع ورود در معاصی و هلکات است. پیامبر اسلامﷺ در پاسخ کسی که از نماز پرسیده بود، فرمود:

«...نماز برای نمازگزار وسیله‌ی دوستی با فرشتگان، هدایت، ایمان، نور معرفت، برکت در روزی، آسایش تن، ناخشنود ساختن شیطان، دفاع در برابر کافران، اجابت دعا و پذیرش سایر اعمال است. نماز مؤمن توشه‌ی آخرت، شفیع هنگام مرگ، همدم گور و پاسخ پرسش قبر است. نمازِ بنده‌ی خدا در رستاخیز، تاجی بر سر وی، نوری بر چهره و لباس بر اندام او است. نماز حائلی میان فرد و دوزخ است، حجتی بین انسان و پروردگار، سبب ایمنی از آتش و جواز عبور از صراط است... بنده با نماز به درجات عالی می‌رسد؛ زیرا نماز تسبیح، تهلیل، تمجید، تکبیر، تقدیس، ذکر و دعا است.»[۲]

اهمیت نماز از زبان قرآن و عترت

کتاب خداوند، نماز را مهم و جزء جدایی‌ناپذیر ادیان آسمانی می‌شمارد.

حضرت ابراهیمؑ برای خود و فرزندانش از خداوند توفیق اقامه‌ی نماز می‌خواست و چنین دعا می‌کرد:«ربّ اجعلنی مقیمَ الصلوة و من ذُرّیتی»[۳]

حضرت شعیبؑ نماز برپا می‌داشت: «یا شعیبُ اَصلاتك تَأمُرُك»[۴]

حضرت عیسیؑ به اقامه‌ی نماز مأمور بود و می‌فرمود:«و اوصانی بالصلوة»[۵]؛ *خداوند مرا به نماز سفارش کرده است.*

لقمان حکیم به فرزندش چنین سفارش کرد: «یا بُنی أقِم الصلوة و أمُرْ بالمعروف وانه عن

۱ـ جامع الاحادیث، ص ۱۳، حدیث ۱۳.

۲ـ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۱، حدیث ۵۶.

۳ـ ابراهیم، ۴۰.

۴ـ هود، ۸۷.

۵ـ مریم، ۳۱.

المنکر»[۱]

در خدمت امام باقر علیه السلام مردی را یادکردند و گفتند: او مرتکب حرام می‌شود؛ واجبات را سبک می‌شمارد و حتی نماز را نیز ترک کرده است.

امام علیه السلام فرمود: *سبحان الله، نماز واجب را ترک کرد، همانا ترک نماز نزد خدا، امری عظیم است.*[۲]

امام صادق علیه السلام هنگام وفات چنین فرمود: «اِنَّ شفاعَتَنا لا تنال مُستَخِفاً بالصلوة»[۳]

وقتی مردم طائف از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند آنان را از نماز معاف سازد تا ایمان آوردند، حضرت فرمود: «و اما الصلوةُ فانّهُ لا خیرَ فی دین لاٰ صَلوٰة فیه»[۴].

علی علیه السلام فرمود:

«لا یقومَنَّ اَحَدَکُمْ فی الصّلاة متکاسِلاً و لا ناعِساً و لا یَفکُرَنَّ فی نفسه فإنّه بین یَدیْ رَبّه (عز و جل) و اِنّما للعبد من صَلوٰتِهِ ما اَقبَلَ عَلَیْهِ منها بِقَلْبه»[۵]؛ و *هیچ یک از شما با کسالت و خواب آلودگی به نماز نایستد و به خود نیندیشد؛ زیرا (انسان هنگام نماز) در برابر خدا قرار می‌گیرد، همانا بهره‌ی بنده‌ی خدا از نماز بقدر توجه و حضور قلب است.*

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

«یا اباذر، انّ الله جعل قُرَّةَ عینی فی الصلوة و حَبَّبها اِلیَّ کما حُبِّب الی الجائع الطعامُ و اِلی الظمآنِ الماءُ و اِنَّ الجائعَ اذا اکل ا لطَّعامَ شَبِعَ و الظَّمآنَ اذا شَرِبَ الماءَ رَویٰ و انا لا اَشْبَعُ من الصلوة»[۶]

حضرت علی علیه السلام نیز درباره‌ی نماز چنین فرموده است: «فَرَضَ اللهُ الایمانَ تطهیراً مِن

۱ـ لقمان، ۱۷.
۲ـ جامع الاحادیث، ج ۳، ص ۲۵.
۳ـ جامع الاحادیث، ج ۳، ص ۲۵.
۴ـ سیره‌ی ابن هشام، ج ۳ ـ ۴، ص ۵۰۴.
۵ـ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۳۹.
۶ـ همان، ج ۸۲، ص ۲۳۳.

الشّرك و الصلوةَ عن الكبر»[۱]

نکات ویژه:

۱ ـ خداوند حکیم هر کاری را از روی حکمت انجام می‌دهد.

۲ ـ این‌که این همه اهمیت به نماز و یاد خدا داده شده است، حکمتی دارد.

۳ ـ یکی از آن حکمت‌ها، آرامش، سعادت و حرکت تکاملی بشر است.

۴ ـ حکمت دیگر ایجاد نظم، آرامش و عدالت اجتماعی است، که زمینه مساعد برای رشد و تعالی انسان می‌گردد.

پرسش‌ها

۱ ـ نماز چگونه باعث تأمین نیاز درونی و روانی انسان است؟

۲ ـ نماز با چه شرطی، آرامش دهنده است؟

۳ ـ نماز چگونه باعث تمرکز ذهن می‌شود؟

۴ ـ اُنس فطری انسان با پرستش را توضیح دهید.

۵ ـ نماز چگونه موجب ایجاد نظم و انضباط در فرد می‌شود؟

۶ ـ نماز چگونه موجب برقراری عدالت اجتماعی است؟

۷ ـ اهمیت نماز از زبان قرآن و عترت را بنویسید.

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴.

(تمثیلات)

عبادت، مقدمه‌ی معرفت

حفّاری: همه معانی معرفت از دل انسان طلوع می‌کند، ولی شرط دارد. باید انسان در درونش حفاری کند تا به آب معرفت برسد. در زیرِ زمینِ‌وجودِ انسان، آب معرفت فراوان است ولی زحمت حفّاری و زدن چاه دارد. این نمازی که می‌خوانید، همان حفّاری و خاک برداری است تا به آب معرفت برسید. هرگامی که در راه خدا برمی‌دارید به منزله‌ی همان حفّاری است.

یاد خدا، حیات قلب

درختان: اگر درخت را از نور دور کنید، پژمرده می‌شود؛ اگر درخت را آب بدهید و هوا هم داشته باشد ولی نور نداشته باشد، می‌خشکد و از بین می‌رود؛ حتی اگر همه چیز داشته باشد. انسانیّت انسان مثل درخت است، همان‌طور که درخت نور لازم دارد، خورشید لازم دارد، رو به خورشید کردن لازم دارد، روح انسان هم رو به خداکردن لازم دارد. وقتی انسان یاد خدا می‌کند، آرزوهای آخرتی در قلبش جای می‌گیرد و توجّه و زندگی‌اش برای آخرت می‌گردد. این انسان حتی بدی‌هایش هم به خوبی تبدیل می‌شود.

عبادت، تقویت کننده‌ی انسان

باتری و شارژ آن: مناجات با خدا انسان را شارژ و تقویت می‌کند، مثل رادیویی که باتری‌اش ضعیف شده است و صدایش درست در نمی‌آید؛ وقتی باتری جدید روی آن می‌گذاریم یا باتری‌اش را تقویت می‌کنیم، صدایش صاف و زلال می‌شود. خود انسان هم اخلاقش به خاطر مقداری غفلت و مانند آن، تحلیل می‌رود. عبادت یک اثری روی انسان دارد که انسان را نو سازی می‌کند.

سحر خیزی

دوغ و کره: دیده‌اید روستایی‌ها دوغ را می‌زَنَند تا کره‌ها رو بیاید، آن‌ها را بگیرند و

دوغ‌ها را بگذارند. حالِ انسان در ۲۴ ساعت، کَره‌اش بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و باقی آن دوغ است. شیطان همیشه کره‌ها را می‌گیرد. ندیدی خواب آن وقت از همه‌ی وقت‌ها شیرین‌تر است؟ آدم می‌تواند شب ساعت ۱/۵ بلکه دیرتر بخوابد، اما نمی‌تواند یک ساعت و نیم زودتر برخیزد. ۱/۵ ساعت دیرتر خوابیدن هنر نیست، یک ساعت و نیم زودتر بلند شدن هنر است.

سرگرمی‌های احکام

احکام سه بعدی وضو

۱ ـ کدام بخش وضو را:

الف) باید از بالا به پایین انجام داد؟ ج: شستن دست و صورت

ب) باید از پایین به بالا انجام داد؟ ج: مسح پا

ج) از هر طرف(بالا و پایین) می‌شود انجام داد؟ ج: مسح سر

۲ ـ کدام شخص:

الف) باید وضو بگیرد؟ ج: شخصی که می‌خواهد نماز بخواند

ب) نباید وضو بگیرد؟ یاسایر مواردی که وضو لازم دارد، انجام دهد.

ج) مستحب است وضو بگیرد؟ ج: کسی که غسل جنابت کرده است.

ج: برای کارهای مستحبی مثل خواندن قرآن.

۳ ـ در کدام مکان:

الف) نمی‌توان وضو گرفت؟ ج: مکان غصبی

ب) می‌توان وضو گرفت؟ ج: مراکز عمومی عام المنفعه

ج) افراد خاصی می‌توانند وضو بگیرند؟ ج: وقف خاص در مدارس و مساجد.

درس هشتم

اهمیت ارتباط با قرآن

راهنمای درس هشتم

در بحث انس با قرآن نخست سه بحث عمده‌ی قرآن از زبان قرآن، قرآن از زبان عترت و قرآن از زبان دانشمندان به اختصار مورد بررسی قرار گرفته است. سپس به اهمیت انس با قرآن در نگاه قرآن و عترت و سفارش‌ها و سیره‌ی علما در انس با قرآن اشارت رفته است. بر مربی گرامی است در جهت غنا و جذّابیت بحث از اشعار، ضرب‌المثل‌ها و حکایت‌های مناسب بهره گیرد.

اهداف رفتاری درس

انتظار می‌رود دانش‌آموزان در پایان درس بتوانند:

۱ـ چند آیه و حدیث در معرفی قرآن از حفظ بخوانند؛

۲ـ به چند آیه و حدیث درباره‌ی اهمیت انس با قرآن اشاره کنند؛

۳ـ در خصوص ارتباط و انس با قرآن، دست‌کم سیره‌ی دو تن از علما را ذکر کنند؛

۴ـ نظر دست کم دو نفر از دانشمندان جهان را درباره قرآن بیان کنند.

نمودار مطالب

مقدمه

- ارتباط با قرآن
- ضرورت ارتباط با قرآن

اهمیت ارتباط با قرآن

- معنی انس با قرآن
- شناخت و مراوده، مقدمه انس
- شناخت و اهمیت قرآن از زبان قرآن
- شناخت و اهمیت قرآن از زبان معصومان علیهم‌السلام
- شناخت و اهمیت قرآن از زبان دانشمندان جهان
- اهمیت انس و ارتباط با قرآن از زبان قرآن
- اهمیت انس و ارتباط با قرآن از زبان معصومان علیهم‌السلام
- بهترین زمان انس با قرآن
- سفارش‌ها و سیره‌ی علما در انس و ارتباط با قرآن
- برخی از آثار و نتایج انس و ارتباط با قرآن

مقدمه

قرآن تنها کتابی است که مطالب آن به طور مستقیم کلام خداست؛ «من لدن حکیم علیم»[1] پروردگار در کتاب گران‌قدرش می‌فرماید:

«اَیَحْسَبُ الانسانُ اَنْ یُترک سُدیً»؛[2] *آیا انسان گمان می‌کند یله و رهاست؟*

چگونه ممکن است انسان، که گل سر سبد خلقت است و حکیم علیم او را آفریده، رها شده باشد؟! انسان عاقل بدون برنامه، هدف و دستورالعمل، هیچ کاری انجام نمی‌دهد. چگونه ممکن است خدای حکیم مصنوع و مخلوق خود را بدون برنامه و هدف آفریده باشد.

آری، خلقت انسان براساس هدف و برنامه است و قرآن بیان کننده‌ی این هدف و برنامه. اگر بشر بخواهد به کمال، سعادت و سلامت حقیقی، که هدف خلقت است، دست یابد، باید به خدا روی آورد و به طور دقیق دستورالعمل کتاب وی را به کار بندد؛ زیرا «اِنّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم.»[3] مصداق بارز ادعای ماست.

ناگفته پیداست که این کتاب ارزش‌مند رایگان به دست ما نرسیده است. در طول تاریخ، انسان‌های کریم بسیاری برای حفظ این کتاب عظیم فداکاری کردند و به شهادت رسیدند. بر ماست زحمات آنان را پاس داریم؛ برای نجات خود از ظلمت نادانی و گمراهی، به شناخت این کتاب مقدس شتافته، با آن اُنس گیریم و از دستورالعمل‌های انسان‌ساز و نسخه‌های درمان‌کننده‌اش بهره‌مند شویم.

اُنس با قرآن

اُنس به معنای خو گرفتن و همدمی است[4] و اغلب در اثر مراوده‌ی همیشگی به دست می‌آید. انسان بر اثر مراوده‌ی پیوسته حتی با چیزی که از آن وحشت دارد، خو می‌گیرد، مانند پزشک قانونی، که بر اثر ارتباط بسیار با پیکر بی‌جان انسان خو می‌گیرد.

۱ـ نمل، ٦.

۲ـ قیامت، ۳٦.

۳ـ اسراء، ۹.

۴ـ فرهنگ عمید.

اگر انسان بخواهد با چیزی انس پیدا کند نخست باید آن را بشناسد و سپس با او مراوده‌ی پیوسته برقرار سازد. برای انس و الفت با قرآن نیز نخست باید آن را شناخت، به اهـمیت و میزان نیاز بشر به آن پی برد و سپس مراوده‌ی همیشگی و ارتباط حقیقی با آن ایجاد کرد.

شناخت قرآن و اهمیت آن از زبان قرآن

خداوند قرآن را کتابی با ویژگی‌های زیر معرفی می‌کند:

... تبیاناً لکل شیء.[۱]

... نوراً مبیناً.[۲]

... شفاءٌ و رحمةٌ للمؤمنین.[۳]

... هدیً للناس.[۴]

... نذیراً للبشر.[۵]

... ذکری للعالمین.[۶]

... هدیً و رحمةً و بشری للمسلمین.[۷]

پس برای رسیدن به قلّه‌ی کمال و سعادت انسانی باید سراغ قرآن رفت. بـرای بـه دست آوردن نور هدایت و نجات از گمراهی و جهالت باید دست به سوی قرآن دراز کرد. بـاید بشارت‌وانذار حقیقی را از قرآن گرفت؛ به بشارت او دل خوش کرد و از انذارش هراسید. باید برای‌نجات‌از توحّش‌به دامن امن قرآن پناه برد و برای درمان دردها به نسخه‌ی قرآن عمل کرد.

آری، قرآن بیان کننده‌ی تمام علوم و معارف ضروری بشر است و چیزی که بیان‌گر همه چیز باشد، بیان‌گر خود نیز هست. پس یکی از راه‌های شناخت قرآن خود قرآن است. قرآن

۱ـ نحل، ۸۹.

۲ـ نساء، ۱۷۴

۳ـ بنی‌اسرائیل، ۸۲.

۴ـ بقره، ۱۸۵.

۵ـ مدثر، ۳۶

۶ـ انعام، ۹۰

۷ـ نحل، ۸۹

خود را هدایت کننده، بشارت دهنده، ترساننده، شفا دهنده و بیان کننده‌ی هر آن‌چه برای سعادت بشر لازم است، معرفی می‌کند. پس هر کس هدایت، شفا، بشارت و سعادت می‌خواهد باید به قرآن، که حبل‌الله و حبل محکم الهی است، چنگ زند؛

«واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا».[۱]

قرآن و اهمیت آن از زبان معصومان علیهم‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در معرفی قرآن می‌فرماید:

«القرآن هدیً من الضلالة و تبیانٌ من العَمی و استقالةٌ من العَثْرَة و نورٌ من الظلمة....»[۲]

امام علی علیه‌السلام نیز درباره‌ی کتاب خدا چنین می‌فرماید:

«استفتحوا بکتاب‌الله فانّه امامٌ مشفقٌ و هادٍ مُرشدٌ و واعظٌ ناصحٌ و دلیلٌ یُؤدّی الی جنة الله (عزّوجلّ).»[۳]

«فتجلی‌لهم‌سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا رَأَوه بما أراهم من قدرته.»[۴]

«اِنّ القرآن ظاهرهُ أنیق و باطنه عمیق، لا تَفْنیٰ عجائبه ولا تنقضی غرائبه و لاتُکْشفُ الظلماتُ إلاّ به.»[۵]

«... فیه ربیع القلوب و ینابیع العلم و ما للقلب جلاءٌ غیره.»[۶]

امام حسین علیه‌السلام در معرفی قرآن کریم می‌فرماید:

«کتاب الله (عزّوجلّ) علی اربعة اشیاء: علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق‌فالعبارةُللعوام‌والاشارةُللخواص‌واللطائف للاولیاء والحقائق للانبیاء.»[۷]

۱ـ آل عمران، ۱۰۳.
۲ـ الحیاة، ج ۲، ص ۷۹.
۳ـ همان.
۴ـ همان، ص ۱۴۰.
۵ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۸.
۶ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۴.
۷ـ الحیاة، ج ۲، ص ۱۴۰.

امام صادق علیه السلام قرآن را چنین معرفی فرموده است:

«إنّ اللهَ أنزل فی القرآن تبیانَ کلِّ شَیءٍ حتی واللهِ ما تَرَکَ شیئاً یحتاج العبادُ الیه إلاّ بیّنه للناس....»[۱]

بنابر این، قرآن در نگاه معصومان هدایت‌گر انسان، نوری در تاریکی، راهنمای بهشت، برطرف کننده‌ی ظلمت‌ها، قابل استفاده برای همه، بهار دل‌ها، روشنی بخش قلب‌ها و محل تجلّی خدای سبحان است.

شناخت و اهمیت قرآن از زبان دانشمندان

۱ـ دکتر یوهان ولفگانگ فون گوته، ریاضی‌دان، شاعر و نویسنده آلمانی، (۱۷۴۹ ـ ۱۸۳۲ م) درباره‌ی قرآن می‌نویسد:

قرآن اثری است که به واسطه‌ی سنگینی عبارات آن خواننده در ابتدای امر رمیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه‌ی آن و بالأخره بی‌اختیار مجذوب زیبایی‌های بی‌پایان آن می‌گردد.[۲]

سالیان دراز کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدّس و عظمت آورنده‌ی آن دور نگه‌داشتند، امّا هر قدر که ما قدم در جاده‌ی علم و دانش به پیش گذارده و پرده‌های جهل و تعصّب نا به جا را دریده‌ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که قرآن مجموعه‌ی آن است بُهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نموده است و نزدیک است که این کتاب توصیف‌ناپذیر عالم را به خود جلب و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان نموده و محور افکار مردم جهان می‌گردد.[۳]

۲ـ ژوزف هوردویچ، دانشمند و خاورشناس آلمانی، درباره‌ی قرآن کریم چنین نوشته است:

قرآن، موجب و انگیزه‌ی پیشروی مسلمانان در سرزمین‌های اروپا گردید. در آن جا هنگامی که تاریکی‌ها همه جا را فرا گرفته بود اینان مشعل‌های

۱ـ بحار، ج ۹۲، ص ۸۱.

۲ـ قرآن از دیدگاه ۱۱۴ دانشمند جهان، ص ۱۴.

۳ـ همان.

انسانیّت را بر افروختند و به آستان علم، خدماتی شایان کردند.[۱]

۳ـ آلبرت انیشتاین، متفکر و فیزیک‌دان معروف، (۱۸۷۹ ـ ۱۹۵۵ م) قرآن کریم را این‌گونه می‌ستاید:

قرآن کتاب جبر یا هندسه یا حساب نیست، بلکه مجموعه‌یی از قوانین است که بشر را به راه راست، راهی که بزرگ‌ترین فلاسفه‌ی دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند هدایت می‌کند.[۲]

۴ـ ج.م. رودویل، اسلام شناس انگلیسی، درباره‌ی قرآن می‌نویسد:

اروپا باید فراموش نکند که مدیون قرآن است. همان کتابی که آفتاب علم را در میان تاریکی قرون وسطا در اروپا جلوه‌گر ساخت.[۳]

۵ـ دکتر ماردریل فرانسوی می‌گوید:

اسلوب قرآن، اسلوبی ملکوتی و آسمانی است؛ مولود فکر بشر و مخلوق زمینی نیست. آن‌چه که قرآن دارد هیچ کتاب دیگری نخواهد داشت.[۴]

٦ـ ناپلئون بنا پارت، امپراطور مشهور فرانسه، (۱۷٦۹ ـ ۱۸۲۱ م) درباره‌ی قرآن چنین گفته است:

قرآن به تنهایی عهده‌دار سعادت بشر است. امیدوارم آن زمان دور نباشد که من بتوانم همه‌ی دانشمندان و تحصیل کردگان همه‌ی کشورها را با یکدیگر متحد کنم و نظام یکنواختی فقط براساس و اصول قرآن مجید، که اصالت و حقیقت دارد و می‌تواند روم را رهبری کند، تشکیل دهم.[۵]

کجاست آن روزی که ما مجمع و هیأتی بزرگ از سیاست‌مداران و علمای

۱ـ همان، ص ۱۷.
۲ـ همان، ص ۱٦.
۳ـ همان، ص ۳۷.
۴ـ همان، ص ۵۴.
۵ـ همان، ص ۵۹.

حقوق دنیا تشکیل دهیم. قرآن کلامی الهی و متین‌ترین قوانین محمدی ﷺ همان نسخه‌ی پر افتخار بشری را پیش‌روگذاریم و از روی آن قوانین و سعادت حقیقی بشر را تنظیم و تنسیق نماییم.[1]

آیا شایسته است کتابی چنین ارزش‌مند، که دوست و دشمن در برابر عظمت آن سر تعظیم فرود می‌آورند، مهجور واقع شود؟!

سید جمال‌الدین اسدآبادی در این باره می‌گوید:

«آقایان! مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی و صراط مستقیم بشری، قرآن مجید است... و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است. آه! آه! چه سان از فرط غفلت مهجور شده... آه! آه! چه سان فواید قرآن امروز از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل شده است:

۱ـ تلاوت بالای قبور شبهای جمعه؛

۲ـ مشغولیت روزه‌داران؛

۳ـ قسم دروغ؛

۴ـ مایه‌ی گدایی؛

۵ـ گردنبند بچه؛

۶ـ حمایل مسافرین؛

۷ـ سلاح جن زده‌ها؛

۸ـ مقدمه‌ی انتقال اسباب و اثاثیه‌ی منزل؛

۹ـ سرمایه‌ی کتاب فروش‌ها و....

آه، وا اسفا یک سوره‌ی «والعصر»، که سه آیه بیش نیست، نهضت مسلمانان صدر اسلام را به وجود آورد و موجب تشکیل اصحاب صُفّه شد؛ اما

۱ـ همان.

افسوس....»[۱]

اهمیت اُنس و ارتباط با قرآن از زبان قرآن

قرآن کریم ما را به انس و ارتباط با خویش سفارش کرده، می‌فرماید:

«فاقرَءوُا ما تَیَسَّرَ من القرآن.»[۲]

«و اذا قُرِیءَ القرآن فاستمعوا لَهُ وَاَنْصِتوا لَعَلَّکم تُرْحَمُون.»[۳]

«استماع» به معنای گوش دادن و «انصات» به معنای گوش دادن همراه با سکوت است.

خداوند با صیغه‌ی امر می‌فرماید: *تا می‌توانید قرآن بخوانید.*

در آیه‌ی دوم می‌فرماید: *وقتی قرآن خوانده می‌شود، به آن گوش دهید.*

از مجموع این دو آیه درمی‌یابیم:

۱ـ ارتباط و انس با قرآن واجب و ضروری است.

۲ـ انس و ارتباط با کتاب الهی به دو طریق خواندن و گوش دادن تحقق پیدا می‌کند و رحمت ابدی به همراه دارد؛ «لعلّکم ترحمون».

اهمیت اُنس و ارتباط با قرآن از زبان معصومان علیهم‌السلام

معصومان علیهم‌السلام درباره‌ی ارتباط با قرآن چنین فرموده‌اند:

«حَمَلَةُ القرآن عرفاءُ اهل الجنة.»[۴] «اشراف اُمّتی حَمَلَةُ القرآن.»[۵]

«اهل القرآن اهل‌الله و خاصّتُهُ.»[۶]

البته معصومان علیهم‌السلام تنها به بیان اهمیت انس با کتاب خداوند بسنده نمی‌کردند، بلکه یاران خاص خود را بدین کار فرامی‌خواندند و خود نیز بدین کار اهتمام می‌ورزیدند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سلمان چنین سفارش کرد:

۱ـ تاکتیک‌های انقلابی سید جمال، محمد جواد صاحبی، ص ۳۶ و ۳۷.

۲ـ مزمل، ۲۰

۳ـ اعراف، ۲۰۴.

۴ـ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۵.

۵ـ همان.

۶ـ همان.

«یا سلمان علیك بِقَراءَةِ القرآن فَإنَّ قَراءَتَهُ كَفّارةٌ للذّنوب و سترٌ فی‌النّار و امانٌ من العذاب... والمؤمن اذا قَرَأَ القرآن نَظَرَاللهُ الیه بالرَّحمةِ».(۱)

روزی رسول اکرمﷺ به ابن مسعود، یکی از نویسندگان وحی، فرمود: قدری قرآن بخوان تا گوش کنم.

ابن مسعود مصحف خویش را گشود و خواندن سوره‌ی نساء را آغاز کرد. رسول اکرمﷺ به دقت گوش می‌کرد. وقتی به آیه‌ی «فکیف اذا جئنا من کُلِّ اُمَّةٍ بشهیدٍ و جِئنا بِكَ علی هؤلاء شهیداً» رسید، چشم‌های حضرت پر اشک شد و فرمود: دیگر کافی است.(۲)

بهترین زمان اُنس با قرآن

جوانی بهترین زمان انس با کتاب خداوند است. معصومانؑ در این باره فرموده‌اند:

مَن قَرَءَ القرآنَ و هو شابٌّ مُؤمِنٌ اِختَلَطَ القرآن بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ.(۳)

عَلِّموا اولادکم «یس» فانّها ریحانَةُ القرآن.(۴)

... وَحَقُّ الْوَلَدِ علی الوالد... و یُعلِّمَهُ القرآنَ.(۵)

از سوی دیگر، خداوند دل شب را بهترین وقت انس با کتاب خویش شمرده است. در قرآن کریم می‌خوانیم:

یا أیّها المزَّمِّل قم الَّیل إلّا قلیلاً... ورتِّل القرآن ترتیلاً... اِنّ ناشئةَ الَّیل هی اَشَدُّ وَطْئاً وَ اَقْوَمُ قیلاً.(۶)

سفارش‌ها و سیره‌ی علما در اُنس و ارتباط با قرآن

امام خمینیؒ در صحیفه نور می‌فرماید:

«... و این جانب از روی جدّ، نه تعارف معمولی می‌گویم از عمر به باد رفته‌ی

۱ـ الحیاة، ج ۲، ص ۱۵۳.
۲ـ داستان راستان، استاد مطهری، ص ۱۳۴.
۳ـ کافی ج ۲ ص ۶۰۳.
۴ـ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۹۰.
۵ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۹.
۶ـ مزمل، ۱ـ۶.

خود در راه اشتباه و جهالت تأسف دارم و شما ای فرزندان برومند اسلام؛ حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را از توجّه به شئونات قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید. تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را محطّ نظر و مقصد اعلای خود قرار دهید. مبادا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف پیری بر شما هجوم کرد از کرده‌ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید. همچون نویسنده...»[۱]

آیت‌الله حسن زاده آملی در این باره می‌فرماید:

با قرآن بیشتر محشور باشید؛ در قرآن تعمق نمایید، بسیار چیزها می‌فهمید... از قرآن جدا نشوید.[۲]

علامه طباطبائی نیز می‌فرماید:

... لازم به ذکر است که اکثر افرادی که توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده، از خواطر مصفّا کنند و سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است؛ در یکی از دو حال بوده اول در حین تلاوت قرآن مجید در این فکر بودند که قاری حقیقی کیست؟ در آن وقت، بر آنان منکشف می‌شده که قاری حقیقی قرآن خداست؛ دوم از راه توسل به حضرت اباعبدالله علیه السلام؛ زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.[۳]

علامه طباطبائی رحمه الله شب‌های ماه رمضان تا صبح بیدار بود، مقداری مطالعه می‌کرد و بعد به دعا و قرائت قرآن، نماز و ذکر می‌پرداخت.[۴]

امام خمینی رحمه الله روزانه چندین نوبت قرآن می‌خواند و در ماه رمضان هر روز ۱۰ جزء قرآن را تلاوت می‌کرد...[۵]

۱ـ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۰.
۲ـ در محضر استاد حسن زاده آملی، ص ۱۳ و ۳۵.
۳ـ رساله لب اللباب، علامه سید محمد حسین طهرانی.
۴ـ سیمای فرزانگان، ص ۱۶۱ و ۱۶۳.
۵ـ سیمای فرزانگان، ص ۱۶۱، ۱۶۳.

شیخ مفید شبها اندکی می‌خوابید و بیشتر به نماز، مطالعه، تدریس یا تلاوت قرآن مجید می‌پرداخت.[۱]

محدث قمی می‌نویسد:

«... میرداماد قرآن مجید را بسیار تلاوت می‌نمود؛ به طوری که یکی از افراد مورد اعتماد برای من نقل کرد که در هر شب پانزده جزء قرآن می‌خواند.»

علامه مجلسی اوّل رحمه‌الله در اجازه‌یی که برای فرزندش ملا محمد باقر، صاحب بحارالانوار، نوشته او را به تلاوت یک جزء قرآن در هر روز و... سفارش کرده است.[۲]

شیخ انصاری از سن بلوغ تا آخر عمر، افزون بر عبادت‌های واجب و مستحب، روزی یک جزء قرآن تلاوت می‌کرد.[۳]

بعضی از آثار اُنس و ارتباط با قرآن

امام علی علیه‌السلام درباره‌ی آثار انس با کتاب خداوند می‌فرماید:

و ما جالس هذا القرآن احدٌ الاّ قام عنه بزیادةٍ او نقصان: زیادةٍ فی هدیً و نقصان فی عَمیً. واعلموا انّه لیس علی احدٍ بعد القرآن من فاقةٍ، ولا لِاَحدٍ قبل القرآن من غِنیً. فاستشفوه من ادوائکم، واستعینوا به علی لأْوائکم، فانّ فیه شفاءً من اکبرِ الداء و هو الکفر، والنفاق والغیّ و الضلال، فاسألوااللهَ به و توجَّهوا الیه بحبّه....[۴]

آری، کسی که با قرآن مأنوس باشد هر لحظه هدایتش فزونی می‌یابد و گمراهی‌اش کاستی می‌پذیرد. کسی که قرآن دارد چه کم دارد و کسی که قرآن ندارد چه دارد؟ قرآن شفابخش دردها و برطرف کننده‌ی گرفتاری‌هاست. کسی که با قرآن مأنوس است از درد کفر، نفاق، سرکشی و گمراهی رنج نمی‌برد. قرآن نزدیک‌ترین و بهترین وسیله‌ی ارتباط و تقرب به خداست.

۱ـ همان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.
۲ـ همان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.
۳ـ همان، ص ۱۷۲.
۴ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۴.

درس نهم

عرفان و اخلاق

سخنی با مربیان محترم

با عنایت به این‌که بحث‌های عرفانی برای بعضی از جوانان بسیار جذّاب است و شمار مدعیان دروغین عرفان و کشف و شهود، که دام‌های گسترده در مسیر جوانانند، به طور چشم‌گیری رو به افزایش می‌نماید، ضروری است مربیان محترم با آگاهی از این‌گونه مباحث، عرفان و عارفان حقیقی را به جوانان علاقه‌مند معرفی کنند و خطر عارف نمایان دروغین را به آنان تذکر دهند. در پایان بحث، دستورالعمل‌های اخلاقی از زبان اسوه‌های اخلاق و عرفان آورده شده است تا با ذکر نام، ویژگی‌ها و نوع دستورالعمل‌های آنان عارفان حقیقی از غیرحقیقی شناخته شوند.

اهداف رفتاری درس:

انتظار می‌رود دانش‌آموزان در پایان درس بتوانند:

۱. چند تن از عارفان حقیقی را نام ببرند؛

۲. ویژگی‌های عارف حقیقی را بیان کنند؛

۳. مراحل عرفان و سیر و سلوک را بشمارند؛

۴. چند ویژگی از عارف نمایان دروغین را بیان کنند؛

۵. دست کم پنج دستورالعمل اخلاقی را از پنج الگوی اخلاق و عرفان بازگو کنند.

نمودار مطالب

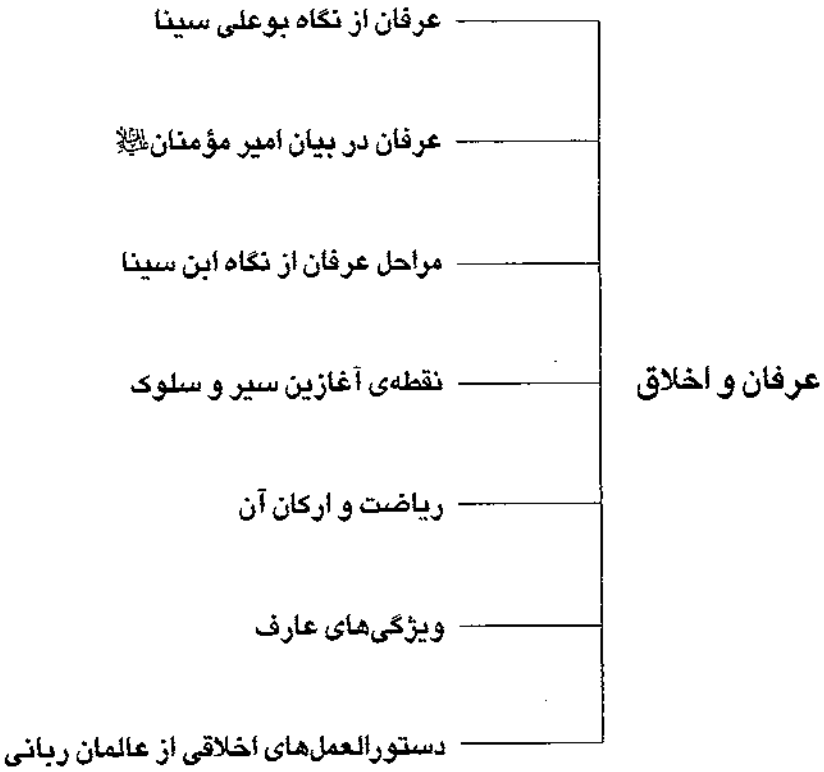

ابن سینا، اخلاق و عرفان[1]

ابن سینا، چنان‌که در منطق، فلسفه، پزشکی و... سرآمد بود، در تبیین مسائل اخلاقی، عرفان و مقام‌های عارفان نیز یگانه‌ی روزگار شمرده می‌شد و آثار عظمت و ادب در آثار او کاملاً به چشم می‌خورد. از این‌رو، عارف نامدار «ابوسعید ابوالخیر»[2] از او خواست تا رساله‌یی در زمینه‌ی تهذیب نفس برای وی بنگارد. بوعلی[3] نیز رساله‌یی سودمند و کوتاه برای وی نگاشت.

عرفان از نگاه بوعلی سینا

ابن سینا در تعریف عرفان می‌گوید:

«والمتصرف بفکره الی قدس‌الجبروت مستدیماً لشروق نورالحق فی سیرة یخصّ باسم العارف.»[4]

توجه مستمرّ درونی و انصراف فکری به طرف قدس جبروت به منظور تابش نور حق عرفان است وکسی که دارای چنین وصف نفسانی بوده در جمع خاطرات موفق باشد، عارف شمرده می‌شود.

---

۱ ـ اقتباس و تلخیص (با کمی تصرف) از کتاب مبادی اخلاق در قرآن و کتاب حماسه و عرفان، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء.

۲ ـ از عرفای قرن پنجم که با ابو علی سینا ملاقات داشت. روزی ابو علی سینا در مجلس وعظ ابوسعید شرکت کرد. ابوسعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و معصیت سخن می‌گفت، بوعلی این رباعی را به عنوان این‌که ما تکیه بر رحمت حق داریم نه بر عمل خویشتن انشاء کرد:

مـاییم بـه عـفو تـو تـولّا کـرده — وز طـاعت و مـعصیت تـبرّا کـرده
آن‌جـا کـه عـنایت تـو بـاشد — ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

ابوسعید بی‌درنگ گفت:

ای نـیک نکـرده و بـدی‌ها کـرده — وانگه به خلاص خـود تـمنا کـرده
بر عـفو مکـن تکـیه کـه هـرگز نـبود — ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

(آشنایی با علوم اسلامی ـ شهید مطهری، حکمت، ج ۲، ص ۱۲۴ و ۱۲۳).

۳ ـ شهید مطهری می‌گوید: بوعلی فیلسوف است نه عارف؛ ولی یک فیلسوف خشک نیست؛ مخصوصاً در اواخر عمرش، تمایلات عرفانی پیدا کرده و در «اشارات»، که ظاهراً آخرین اثرش است، فصلی را به «مقامات العارفین» اختصاص داده که فوق‌العاده زیبا و عالی است. آشنایی با علوم اسلامی، شهید مطهری، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴ ـ اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۶۹ (نمط نهم).

سپس می‌فرماید:

«الزهد عند غیرالعارف معاملة ما کانّه یشتری بمتاع‌الدنیا متاع الاخرة، عندالعارف تنزّه عمّا یشغل سرّه عن الحقّ و تکبّر علی کل شیء غیرالحق».[۱]

زهد غیر عارف داد و ستدی بیش نیست؛ گویا کالایی می‌دهد و متاعی می‌گیرد. ولی زهد عارف، رها کردن هرگونه کالا و متاعی است که مانع توجه درونی وی به حق می‌شود؛ و نیز برتری اوست بر هر چه که غیر خدا باشد؛

عبادت غیر عارف نیز خرید و فروش یا اجاره و اجرتی بیش نیست؛ گویا در دنیا کار می‌کند تا اجرت و مزدوری خود را در آخرت دریافت دارد؛ ولی عبادت عارف عبارت است از ریاضت و تمرین دادن همه‌ی نیروهای درونی تا از قلمرو طبیعت آزاد شود و با رسیدن به منطقه‌ی ماورای طبیعت، به اوج عروج معراج اولیا واصل گردد. در نتیجه، هنگام تجلی حق، چیزی در حریم حرم امن دل او رهزنی نکند و غبار آلودش نسازد؛ و این کار برای وی به طور ملکه ثابت است و هر وقتی که درون وی خواهان شهود شروق حق باشد، این مطلوب بدون مزاحمت خاطره یا خواسته‌یی انجام می‌شود.

عرفان در بیان امیر مؤمنان علیه السلام

عرفان در لغت به معنای شناخت است و در اصطلاح خاص به معرفتی گفته می‌شود که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود و به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌گردد. امیر مؤمنان علیه السلام در تعریف عارف می‌فرماید:

«العارف من عرف نفسه فأعتقها و نزّهها عن کلّ ما یبعّدها و یوبقها».[۲]

عارف کسی است که حقیقت خودش را بشناسد و آن را آزاد کند و هر چه که او را از حق دور می‌کند و هلاک می‌گرداند تنزیه و تطهیر نماید.

بنابراین، عرفانی که در کلام امیر عارفان علیه السلام مطرح است عبارت است از خودشناسی،

---

۱ ـ همان.

۲ ـ شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۴۸.

آشنا شدن به قدر و منزلت خویش، خود را ارزان نفروختن و... که مقدمه خداشناسی است:

«من عرف نفسه فقد عرف ربّه.»[۱]

چنین کسی خدا را غایت آرزوی خود قرار داده، می‌گوید:

«یا غایة آمال العارفین».[۲]

عارف در بیان امام صادق علیه السلام

در بیان صادق آل محمد صلی الله علیه و آله عارف این‌گونه معرفی شده است:

«العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع‌الله... و العارف أمین ودایع الله و کنز اسراره و معدن انواره و دلیل رحمته علی خلقه و مطیة علومه و میزان فضله و عدله. قد غنی عن الخلق و المراد و الدنیا. ولا مونس له سوی الله، ولا نطق و لا اشارة ولا نفس الّابالله و لله و من الله و مع‌الله. فهو فی ریاض قدسه متردّد و من لطایف فضله متزوّد. و المعرفة أصل فرعه الایمان».[۳]

بدن و جسم عارف در میان مخلوقات زندگی می‌کند، ولی قلبش پیوسته با خداست.... عارف امانت دار ودایع الهی، خزینه‌ی اسرار، معدن انوار، راهنمای رحمت حق بر خلق، مرکب راهوار علوم و میزان و معیار فضل و عدل پروردگار است. از مردم و مقاصد و مرادهای دنیوی و دنیا (و خلاصه هر چه غیر خداست) بی نیاز است و مونس و همدمی جز خدا ندارد. نطق، اشاره و نفس کشیدن او به مدد خدا و برای خدا و از جانب خداست. قلب عارف در روضه‌های قدس و رضوان الهی در رفت و آمد است و از لطایف فضل او توشه می‌گیرد. معرفت، ریشه و پایه‌یی برای ایمان است که شاخه‌های آن بر آن پایه محکم و رکن رکین استوار است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲ ـ مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۳ ـ مصباح الشریعه، باب نود و پنجم در معرفت.

مراحل عرفان از نگاه ابن سینا

مراحل ابتدایی عرفان

همان‌گونه که جناب بوعلی تبیین کرده عرفان سه مقطع دارد: ابتدا، وسط، انتها.

آن بزرگوار درباره‌ی ابتدای عرفان می‌فرماید:

«العرفان مبتدء من تفریق و نفض و ترک و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات المریدة بالصدق منتهی الی الواحد ثم وقوف.»[1]

عرفان از مراحل ابتدایی شروع و در مراحل متوسط کاملاً سیراب می‌شود. آن‌گاه به مراحل نهایی می‌رسد و در آن‌جا توقف دارد.

مراحل ابتدایی عرفان، تزکیه و «تخلیه‌ی رذایل» است. تلاش و کوشش اهل سیر و سلوک این است که خود را از رذایل اخلاقی پاک بدارند و گرد گناه نروند. این‌ها، کارهای ابتدایی و از لوازم هر سیر و سلوک است ؛ ولی جناب بوعلی می‌گوید: عرفان از «**تفریق**»، «**نفض**» و «**رفض**» آغاز می‌شود.

«**تفریق**» مبالغه‌ی در فرق و به معنای زیاد جدا کردن است. یعنی انسان سالک بین خود و بین ماسوی الله جدایی بیندازد و آن‌ها را که به خود بسته است از خود دور کند؛ و اولین قدم این است که سالک همه‌ی تعلقات را قطع کند.

مرحله‌ی بعد «**نفض**» یا تکاندن است. اگر چیزی به لباس یا فرشی چسبیده باشد، اولاً آن را از روی لباس و فرش جدا می‌کنند و سپس لباس را می‌تکانند تا اگر چیزی از آثار آن شیء در لباس یا فرش مانده، برطرف شود. عارف باید حتی گردها و تعلقات کمی را که بر دل نشسته است، بزداید و به گونه‌یی خویشتن را غبار روبی کند.

مرحله‌ی سوم این است که چیزی را هرگز برای خود نخواهد و همه چیز را «**ترک**» کند. حتی همین خویشتن تکانی را کمال خود تلقی نکند و آن را هم با تکاندنی دیگر از خود جدا سازد.

---

۱ ـ اشارات و تنبیهات ، ج ۳ ، ص ۳۸۸.

بخش چهارم «رفض» یا خود تکانی است؛ یعنی خود را هم نبیند. رفض، همان ترک با اهمال است. چون گاه انسان چیز مورد علاقه‌ی خود را ترک می‌کند که این ترک همراه با بی‌اعتنایی است.

این چهار مرحله، که مراحل «تزکیه» و «تخلیه» است، از مراحل آغازین عرفان شمرده می‌شود. پس نوبت به این می‌رسد که عارف، صفات الهی را در خود جمع کند. چون وقتی روح عارف تزکیه و از رذایل «تخلیه» شد، «تجلیه» و «تحلیه» فرا می‌رسد. آن‌گاه همه‌ی این‌ها را به آستانه‌ی ذات اقدس اله، که واحد است، می‌برد و محو می‌شود؛ یعنی وقتی به مقصد رسید، آرام می‌گردد و دیگر حرکتی ندارد. گرچه حرکت «من الله الی الله» پایان‌پذیر نیست و این سیر و سلوک با سیر و سلوک زاهد و عابد تفاوت بسیار دارد.

البته مهم‌ترین نکته‌یی که باید یادآور شد این است که مرحوم بوعلی همه این مطالب را به برکت نبوّت می‌داند.[۱]

معلوم می‌شود اگر تهذیب و تزکیه(ریاضت) برخلاف مسیر شرع باشد، باطل است؛[۲] یعنی سیر و سلوک جز با انجام دادن واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی ندارد. البته مهم‌ترین عمل عبادت‌های قلبی است؛ زیرا عبادت‌های قالبی(بدنی) مانند نماز و روزه، در عین لزوم، محدود است؛ ولی ذکر خدا محدود نیست؛ «یا ایهاالذین امنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً».[۳]

نقطه‌ی آغازین سیر و سلوک

نقطه‌ی آغازین سیر و سلوک اراده است؛ اما خصوصیت مراد به این اراده بها می‌دهد. هر متحرکی اراده دارد، ولی هر مریدی به اندازه‌ی وسعت هستی خود اراده می‌کند. انسان ناتوان

---

۱ ـ اشارات و تنبیهات، ج ۴، ص ۳۶۳.

۲ ـ

هان ای عزیز، فصلِ جوانی به هوش باش — در پیری از تو هیچ نیاید به غیر خواب
این جاهلان که دعوی ارشاد می‌کنند — در خرقه شان بغیر «منم» تحفه‌یی میاب

دیوان امام خمینی رحمه‌الله

۳ ـ احزاب، ۴۱.

مسافت کم، انسان متوسط مسافت متوسط و انسان توان‌مند مسافت بسیار را در نظر می‌گیرد. اولین قدمی که یک زاهد، عابد یا عارف برمی‌دارد، اراده است؛ اما مرادها یکسان نیست. براین اساس، قهراً جوهره‌ی اراده هم تفاوت پیدا می‌کند. سالک تا در این مرحله است «مرید» خوانده می‌شود. دیگران بر اثر حادثه‌یی متنبّه می‌شوند و اراده می‌کنند که به سمتی حرکت کنند تا در دنیا و آخرت آبرومند باشند ؛ این اراده‌ی زاهدانه یا عابدانه است که در حقیقت همان اراده‌ی بردگانه یا سوداگرانه است. اما عارف از همان آغاز خدا را می‌جوید.

ریاضت و ارکان آن

بعد از «اراده»، مرحله‌ی «ریاضت» است. جناب بوعلی آن را در چند بخش خلاصه می‌کند و می‌فرماید: انسان مرتاض کسی نیست که در گوشه‌یی بنشیند و از جامعه جدا شود؛ اهل ریاضت همواره در متن جامعه حضور دارد و به مردم خدمت می‌کند؛ ولی از دنیا منزوی است. انبیا در متن مردم بودند و آنان را هدایت می‌کردند، ولی «فیکاد یری‌الحق فی کل شیء.»[1] آن‌ها همه‌ی کارها را به دستور «هو الاول» و برای لقای «هو الآخر» انجام می‌دادند و گویا حق را در همه‌ی مظاهرش می‌دیدند.

ریاضت، چند رکن دارد: اولین رکن، آن است که انسان سالک، از همان آغاز، نقطه‌ی آغازین را اراده کند و نقطه‌ی پایانی‌اش لقاءالله باشد؛ و هر آن‌چه را که در بین راه هست لایروبی کرده، ماسِوا را از سر راه بردارد؛ «تنحیة ما دون الحقّ عن مستنّ الإیثار»[2]

این اولین رکن ریاضت است؛ یعنی نه ترس از جهنّم او را هراسناک و نه طمع به بهشت او را آزمند کند؛ زیرا این‌ها «عقبه»های «کؤود» است. این‌که امیرمؤمنان علیه السلام در دعای کمیل به خدا عرض می‌کند:

«هبنی صبرت علی حرّ نارک فکیف أصبر عن‌النظر الی کرامتک»

«خدایا، به فرض که من حرارت آتش تو را تحمل کنم؛ اما هجران لقای تو

---

۱ ـ اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۴.

۲ ـ همان، ص ۳۸۰.

را چگونه می‌توان تحمل کرد؟»

از این قبیل است.

جناب بوعلی دومین رکن ریاضت را «تطویع النفس الأمّارة، للنفس المطمئنّة»[۱] می‌داند. وقتی سالک هدف را تشخیص داد و خواست با همت عالی حرکت کند، باید نفس اماره‌ی به سوء را به اطاعت از عقل مأمور سازد. نفسی که در بخش ادراکی، خیال و وهم و در بخش تحریکی، طمع و کینه به رقیبان و دشمنان را رهزن انسان قرار می‌دهد.

البته مقصود از این عقل متبوع و مطاع، عقلی که تنها با برهان فلسفی حاصل می‌گردد، نیست؛ بلکه شامل عقل حاصل از ایمان تقلیدی نیز می‌شود. هرچند بین این‌ها تفاوت است، ولی انسان درس نخوانده هم مانند انسان درس خوانده می‌تواند عارف بشود. سخن بلند بوعلی‌ﷺ این است که انسان گاهی با برهان اصل وجود خدا و بهشت و جهنم را ثابت می‌کند و برای رسیدن به خدا و بهشت و رهیدن از جهنم می‌کوشد؛ اما گاه قدرت اقامه‌ی برهان ندارد و با ایمان تقلیدی از معصومان‌ﷺ، بدون واسطه یا با واسطه، معتقد است که خدا، بهشت، جهنّم و مواقف قیامت وجود دارد.

به بیان دیگر، دومین رکن ریاضت این است که همانند قیامت «خافضة رافعة»[۲] باشد. قیامت را «خافضة رافعة» معرفی می‌کنند؛ زیرا عده‌یی را پایین می‌آورد و عده‌ی دیگری را بالا می‌برد. عارف هم همین کار قیامت را در درون خود به عنوان قیامت صغرا انجام می‌دهد؛ یعنی نفس امّاره را، که مرتفع بود، بر زمین می‌زند و مأمور می‌کند و عقل معزول و اسیر را، که «کم من عقل أسیر تحت هوی أمیر»[۳]، امیر می‌کند. این افتاده را فرمانروا می‌کند تا نفس امّاره در پیشگاه عقل فرزانه خاضع و خاشع است.

سومین رکن ریاضت تلطیف درون و شفاف کردن آینه‌ی دل است. انسان مرتاض کینه‌ها و بغض‌ها و نیز محبت‌ها و ارادت‌های شخصی را به صحنه‌ی دل راه نمی‌دهد و در نتیجه روحی

---

۱ ـ همان.

۲ ـ واقعه، ۳.

۳ ـ نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

لطیف پیدا می‌کند. عارف دارای روح خشن و قلب قاسی نیست، بلکه مظهر رئوف، رحیم و ودود است. این سه رکن، عناصر محوری «ریاضت» است. البته برای پیدایش هر یک از عناصر محوری، مُعِین و معاونی هم لازم است؛ زیرا در زندان را گشودن و عقل اسیر را امیر کردن کار آسانی نیست و تخت عزت و امارت نفس امّاره را واژگون کردن و او را به تخته‌ی ذلّت و اسارت کشیدن بدون انقلاب درونی میسر نیست؛ و این همان «جهاد اکبر» است.

ویژگی‌های عارف

اول: دعای عارف

طلب در دعای عارفان اندک و بیش‌تر دعاهایشان رازگویی و درد دل است. این گروه آن‌گاه طلب می‌کنند که اجازه‌ی خواستن یابند. عارف، وقتی می‌بیند خدا خریدار متاع اوست، (ان الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم)[۱] همراه تلاش دعا می‌کند تا خدا متاعش را بخرد. دعای عارف دعوت است و اعطا. او تلاش می‌کند تا مظهر «سخیّ»، «باسط»، «معطی» و «واهب» گردد. لذا زینب کبرا علیها السلام هنگام دعا گفت:

«الهی تقبّل منّا هذا القربان.»[۲]

امیرمؤمنان علیه السلام نیز در دعایش از خدا می‌خواهد جانش را بپذیرد:

«نسأل الله منازل الشهداء.»[۳]

به ما نیز دستور داده‌اند در دعای‌تان بگویید:

«و قتلاً فی سبیلک فوفّق لنا»[۴]؛

و بگویید:

«و تجعلنی ممّن تنتصر به لدینک.»[۵]

---

۱ ـ توبه، ۱۱۱.
۲ ـ مقتل مقرم، ص ۳۰۷.
۳ ـ نهج البلاغة، خطبه ۲۳.
۴ ـ مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.
۵ ـ همان، دعای سیزدهم شب‌های رمضان.

هرچند این دعاها تقاضا می‌نماید؛ ولی مضمون‌شان هبه و اعطاست، زبان اقتضاست نه زبان تقاضا.

غیر عارف در دعایش می‌گوید: خدایا، اگر گناه کردم مرا ببخش؛ اما عارف می‌گوید: خدایا، به من توفیقی عنایت کن از تو بترسم و گناه نکنم؛ «اللهم اجعلنی أخشاک.»[۱] رسول اکرم ﷺ نیز عرضه می‌داشت: «اللهم اقسم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معصیتک»[۲].

عارفی، که به تعبیر رسول اکرم ﷺ قلبش از نور ایمان منوّر شده بود، (عبدٌ نوّر الله قلبه بالایمان) به آن حضرت عرضه داشت: دعا کنید تا به شهادت برسم.

از قضا با دعای آن حضرت به شهادت رسید.[۳]

دوم: داشتن روحیه‌ی حماسی

عرفان واقعی کمال است؛ چنان‌که داشتن روحیه‌ی حماسی، سازش ناپذیری، سلطه ستیزی و عصیان در مقابل طغیان نیز کمال است. لذا علی ؑ از جهاد به عنوان کوچ و هجرت کردن به سوی خدا، که نهایت آرزوی عارف راستین است، یاد می‌کند:

«فمن أراد الرواح الی الله فلیخرج.»[۴]

نزاع و درگیری از آن رذائل است که همانند جهنمی‌ها با یکدیگر سازگاری ندارند و حتی در جهنم نیز باهم سازش ندارند: «کلّما دخلت أمّة لعنت أختها.»[۵]

فضائل و کمالات هرگز یکدیگر را نفی نمی‌کنند؛ بلکه همانند بهشتی‌ها، که با کمال صمیمیت در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند: «نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخواناً علی سرر متقابلین»[۶]، باهم سازگاری و موافقت دارند.

---

۱ ـ همان، دعای روز عرفه.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۴۱۳.
۳ ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.
۴ ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.
۵ ـ اعراف، ۳۸.
۶ ـ حجر، ۴۷.

هرچند برخی از عارفان ، مثل ربیع بن خثیم،[۱] روحیه حماسی نداشتند؛ و حماسه سازانی مثل خالد بن ولید و عمرو بن عبدود،از روحیه‌ی معنوی و عرفانی، بی بهره بودند؛ اما غیر معصومانی که بین این دو فضیلت جمع کردند، اندک نیستند.

عارف دیار یمن و سرآمد زهّاد هشتگانه اویس قرنی یکی از فرهیختگان جامع بین عرفان و حماسه است. او، که با یک رکوع یا یک سجده شب را به صبح می‌رساند، با قبایی پشمین و دو شمشیر در صفین حضور پیدا کرد، در رکاب مولایش جنگید و از جام شهادت شربت وصال نوشید، «عاش وحیداً و مات شهیداً.»[۲]

امیرمؤمنان علیه السلام بر از دست دادن برادرانی که بین حماسه و عرفان جمع کرده بودند، حسرت می‌خورد:

«أوّه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فأحکموه و تدبّروا الفرض فأقاموه، أحیوا السنّة و أماتوا البدعة، دعوا للجهاد فأجابوا و وثقوا بالقائد فأتّبعوه.»؛[۳]

با آه و افسوس از برادرانم که تلاوت قرآن می‌کردند و به کارش می‌بستند، در فرائض و واجبات اندیشه می‌کردند و بر پایش می‌داشتند، به سنت‌ها حیات بخشیدند و مرگ و نیستی را بر بدعت‌ها تحمیل کردند، به جهاد دعوت شدند و پاسخ مثبت دادند، به رهبر و مقتدایشان اطمینان داشتند و اطاعتش کردند.

آن حضرت، بعد از جنگ صفین، در حسرت این‌گونه افراد فرمود:

«أین القوم الذین دُعوا الی الاسلام فقبلوه، و قرؤوا القرآن فأحکموه و هیجوا الی الجهاد فولهوا و له اللقاح الی اولادها، و سلبوا السیوف أغمادها، وأخذوا بأطراف الارض زحفاً زحفاً و صفاً صفاً، بعض هلک و بعض نجی»؛

کجایند مردان بی‌ادعایی که وقتی به اسلام دعوت شدند آن را پذیرفتند و قرآن را تلاوت کرده، معانی‌اش را متقن و محکم یافته و باور کردند. آنگاه که به سوی

---

۱ ـ تحفة الاحباب ، ص ۱۴۷.

۲ ـ تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۲۱.

۳ ـ نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۲.

جهاد برانگیخته شدند، عاشقانه همانند شوقِ شتر ماده به فرزندانش، به طرف آن حرکت کردند و شمشیرها را از غلاف درآورده، در اطراف زمین گروه گروه گردیدند؛ بعضی کشته و برخی نجات یافتند.

آن‌گاه در وصف‌شان فرمود:

«لا یبشّرون بالأحیاء ولا یفرّقون عن الموتی (القتلی)»؛[۱] *نه به زنده ماندن کسی خوشحال بودند و مژده دریافت می‌کردند و نه از کشته شدن کسی نگران می‌شدند تا تسلیت داده شوند.*

این بالاترین مقام برای یک رزمنده است که جز با عرفان خالص حاصل نمی‌شود.

در روایات آمده است:

«من مات و لم یغز و لم یحدّث نفسه بغزوٍ مات علی شعبة من نفاق»؛[۲] *عارف واقعی هرگز به مرگ نفاق از دنیا نمی‌رود.*

اگر عارف از لحاظ جسمی یا جهات دیگر، توفیق حضور در مصاف حق و باطل را نداشته باشد، در تب و تاب جبهه و رزم می‌سوزد و می‌گدازد؛ دیگران را تشویق می‌کند؛ به مرزداران جبهه‌ی توحید دعا می‌کند و....

سوم: توحید در ترس

عارف جز از خدا نمی‌ترسد؛ «الذین یبلّغون رسالات الله یخشونه و لا یخشونَ احداً الاّالله.»[۳] چون زاهد شب است، فقط از خدا می‌ترسد و چون شیر روز است از غیر خدا نمی‌ترسد؛ «رهبان باللیل و اسدٌ بالنهار.»[۴]

عارف شجاعی است که مرگ را می‌ترساند. به قول مرحوم بوعلی:

---

۱ ـ همان، خطبه ۱۲۱.

۲ ـ صحیح مسلم، ج ٦، ص ۴۹.

۳ ـ احزاب، ۳۹.

۴ ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۲.

«ألعارف شجاع و کیف لا و هو بمعزل عن تقیّة الموت»[۱]

عارف شجاع است، چگونه شجاع نباشد در حالی که از مرگ ترس و گریزی ندارد؟

کسی می‌تواند از مرگ نهراسد که حقیقت آن را درست درک کند و بفهمد که بعد از مرگ چه می‌شود. امام حسین علیه السلام در تعریف مرگ می‌فرماید:

«ما الموت الاّ قنطرة تُقرّ بکم عن البؤس و الضرّاء الی الجنان الواسعة والنعیم الوائمة فأیکم یکره أن ینتقل من سجن الی القصر؟»

چون مسئله مرگ برای امیر عارفان علیه السلام حل شده است، از آن نمی‌هراسد و می‌گوید:

«فوالله ما أُبالی دخلت الی الموت أو أخرج الموت الیّ»[۲]؛ *به خدا سوگند، باک ندارم آگاهانه به سوی مرگ بروم و آن را در آغوش بکشم یا این‌که مرگ ناگهان به سوی من بیاید و مرا در بر بگیرد.*

«هیهات ـ بعد اللتیّا و الّتی ـ والله لابن أبی‌طالب آنس بالموت من الطفل بثدی أُمّه»؛[۳] *هیهات، بعد از آن همه جنگ‌ها و مبارزات از مرگ بترسم. به ذات ذوالجلال سوگند، علاقه‌ی پسر ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به شیر مادر بیش‌تر است.*

چهارم: حقارت دنیا

خدای سبحان دنیا را ـ با همه‌ی عظمتش در چشم دنیاطلبان ـ قلیل می‌داند:

«قل متاع الدنیا قلیل».[۴]

عارف واقعی نیز این‌گونه می‌بیند بدین سبب امیر عارفان علیه السلام تندترین تعبیرات را در مورد دنیا به کار برده است:

---

۱ ـ اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۹۳.

۲ ـ نهج البلاغه، خطبه ۵۵.

۳ ـ همان، خطبه ۵.

۴ ـ النساء، ۷۷.

«انما مثل الدنیا مثل الحیّة لیّنٌ مسّها و قاتل سمّها.»[۱]

۱ـ مانند افعی خطرناک و سمّی که پوستی نرم و زهری کشنده دارد:

«الاحرٌّ یدع هذه اللماظة لأهلها.»[۲]

۲ـ پس مانده لای دندان گذشتگان؛

«والله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم.»[۳]

۳ـ پست‌تر از استخوان خوک در دست بیمار جذامی؛

«متاع الدنیا حطام موبیء».[۴]

۴ـ چراگاه و کاه وباخیز؛

حال که این چنین نگاهی به دنیا پیدا شد:

«اُزهد فی الدنیا یبصّرک الله عوراتها»[۵]

خداوند زشتی‌های دنیا را به کسانی که این‌گونه به دنیا می‌نگرند، می‌نمایاند:

در نتیجه آن‌ها چیزهایی را می‌بینند که دیگران از دیدن آن عاجزند؛

«کانّهم یرون ما لا یری الناس و یسمعون مالا یسمعون»[۶].

اصحاب امام حسین علیه السلام با طی این مراحل، محرم اسرار شدند و حضرت چیزهایی را به آن‌ها نشان داد که دیگران از دیدن آن عاجز بودند.

هر که بیرون بود از مجلس گریخت — رشته‌ی الفت زهمراهان گسیخت

دور گشت از شکرستانش مگس — وز گلستان مرادش خار و خس

پیر می‌خواران به صدر اندر نشست — احتیاط خانه کرد و در ببست

محرمان راز خود را خواند پیش — جمله را بنشاند پیرامون خویش

---

۱ ـ نهج البلاغه ، نامه ۶۸.

۲ ـ همان ، حکمت ۴۵۶.

۳ ـ همان ، حکمت ۲۳۶.

۴ ـ همان ، حکمت ۳۶۷.

۵ ـ همان ، حکمت ۳۹۱.

۶ ـ همان ، خطبه ۲۲۲.

بـالب خـود گـوش‌شان انباز کرد　　در زصـندوق حـقیقت بـاز کـرد[۱]

حارثه بن مالک نیز به جایی رسید که گفت:

کانی أنظر الی عرش ربّی و قدنصب للحساب و حشر الخلائق لدنک و أنا فیهم و کأنی أنظر الی اهل الجنة یتنعّمون فی الجنّة و یتعارفون و علی الارائک متّکئون و کانی أنظر الی أهل النار و هم فیها معذّبون مصطرخون...[۲].

گـفت خـلقان چـون بـبینند آسـمان　　مـن بـبینم عـرش را بـا عـرشیان

هشت جـنّت هـفت دوزخ پـیش مـن　　هست پـیدا هـمچو بت پـیش شَـمَن

یک بـه یک وا مـی‌شناسم خـلق را　　هـمچو گـندم مـن زجـو در آسیا

که بـهشتی کـیست و بـیگانه کـیست　　پیش من پیدا چو مار و ماهی است.[۳]

پنجم: مناجات خدا

امیر عارفان علیه السلام هـنگام تـلاوت آیـه‌ی «رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله،»[۴] فرمود:

«و ما برح ـ عزّت آلاؤه ـ فی البرهة بعد البرهة و فی أزمان الفترات عبادٌ ناجاهم فی فکرهم و کلّمهم فی ذات عقولهم.»[۵]

خداوند در هر برهه‌یی از عصر و زمان بندگان صالحی دارد کـه بـا آن‌هـا مناجات می‌کند و در نهان‌خانه‌ی اسرارشان با آن‌ها سخن می‌گوید.

در این کلام، سخن در این نیست که آن‌ها با خدا مناجات می‌کنند؛ بلکه سخن در این است که خدا با آن‌ها مناجات می‌کند. همان‌طور که توبه‌ی عبد محفوف به دو توبه‌ی خداست «ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التّواب الرحیم»[۶]، مناجات بندگان صالح و عارف نیز با دو لطف

---

۱ ـ گنجینه اسرار، دیوان عمان سامانی، ص ۷۷.

۲ ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۳ ـ مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۰۷ تا ۳۵۱۰ (شمن: بت پرست).

۴ ـ نور / ۳۷.

۵ ـ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۶ ـ توبه، ۱۱۸. به این معنا که ابتداءً خداوند توبه ویژه به انسان می‌کند و انسان را مورد لطف قرار داده و به سوی ←

و توجه خاص خدا همراه است. اول با دل عده‌یی سخن می‌گوید ولذت مناجات با خود را بدانان می‌چشاند. آن‌گاه این‌ها شوق مناجات با خدا پیدا می‌کنند و به مناجات با او می‌پردازند؛ و در مرحله‌ی سوم، خدای، که «سمیع الدعاء» است، مناجات آن‌ها را می‌شنود و جواب می‌گوید.

در مقابل این‌ها که قلبشان همانند معبد و مسجد مناجات خداست، گروهی هستند که قلب‌شان جایگاه رقص شیاطین است؛ «من استشعر الشغف بها ملأت ضمیره أشجاناً لهنّ رَقَصٌ علی سویداء قلبه.»[1] هسته‌ی مرکزی و سویدای این گروه میدان پایکوبی امیال و هواهای نفسانی، خاطرات و خیالات باطل، طمع‌ها و آرزوهای دراز آن‌هاست و خود صاحب دل، غافل است.

ششم: شهادت طلبی

عارف مشتاق لقای خدا و راغبِ دیدار او است؛ «إنّا إلیه راغبون.»[2] بدین سبب، هرگز نمی‌آرمد مگر آن‌که به محبوب خود برسد؛ «لم تسکن حرقة الحرمان حتی یتحقق الوجدان.»[3] به محبوب خود واصل نمی‌شود، مگر آن‌که همه چیزش را در راه دوست نثار کند؛

«قل إن کان ءاباؤکم و أبناؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحبّ إلیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربّصوا حتی یأتی الله بأمره والله لایهدی القوم الفاسقین.»[4]

عارف، چون بهترین مرگ را شهادت می‌داند و می‌داند که با شهادت به نهایت کرامت و قرب می‌رسد، نه تنها از شهادت گریزان نیست؛ بلکه خواهان شهادت است، در تب و تاب آن

← خود دعوت می‌کند (توبه اول) آن‌گاه انسان از غفلت بیدار می‌شود و به سوی خدا برگشته، توبه و انابه می‌کند(توبه دوم) پس از آن، خداوند برمی‌گردد، به انسان توجه می‌کند و توبه‌اش را می‌پذیرد (توبه سوم).

۱ ـ نهج البلاغه ، حکمت ۳۶۷.

۲ ـ همان ، نامه ۵۴.

۳ ـ شرح غررالحکم ، ج ۵ ، ص ۶۴.

۴ ـ توبه ، ۲۴.

می‌سوزد و مانند مار گزیده به خود می‌پیچد؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام هر چه به ظهر عاشورا و هنگامه‌ی شهادت نزدیک‌تر می‌شد، گلزار وجودش شکوفاتر و چهره‌اش برافروخته‌تر می‌گشت.

با توجه به این‌که از عرفان سخن گفتن و ادعای کشف و شهود کردن، آسان است، شمار مدعیان آن در هر روزگاری بسیار است. از این رو، بحث عرفان و اخلاق را با قسمتی از سخنان گرانبهای حکیم متألّه صدرالدین شیرازی رحمه الله درباره‌ی عارف نمایان دروغین می‌آراییم تا مربیانِ محترم به یاری آن جوانان ساده‌دل را هشدار دهند و از شیوه‌های فریبنده آنان افشا کنند.

تا این‌جا روشن گشت، کسی که به مقدماتِ نتیجه‌ی حق و برهانی، نادان بود، نسبت به نتیجه نیز، نادان است.

واضح است که اگر کسی شرائطِ فضل و علم را دارا نبود و یا اضداد آن شرائط در او موجود باشد، صلاحیت رهبری را ندارد. و نتوان به خاطر این‌که گروهی گمانِ وجودِ مزایای علمی او را دارند، او را مقتدا به حساب آورند.

و به روشنی پیداست، بیش‌ترین کسانی که می‌بینیم در این زمان خویش را به مقام خلافت و رهنمایی و تصفیه‌ی باطن گماشته‌اند و به تنظیمِ صفوف مریدان و برآوردن سر و صدای ناهنجار آنان می‌پردازند و صدای کِشدار و بلند اذکارشان را نزدِ بزرگان بر می‌فرازند و به کشیدن آه‌های سرد و ضجه‌ها و تظلم از منکرین و دشمنانشان وا می‌دارند، همگی موانع پنجگانه‌ی گذشته در آنان جمع است، و این موانع خود اضداد شرائط علم و معرفتند.

و هر هشیارِ حق‌جوی و بینایِ تیزنگر چون حالات و کارهای آنان را ملاحظه کند و در اوضاع و ادوارشان ژرف اندیشد، این معانی از وی پنهان نماند.

چون اولاً، این افراد عقلی ضعیف دارند و طبعی خشن و فکری عصیان‌گر و قلبی سخت که نه پذیرای نقش‌های علمی تواند بود و نه آمادگی تجلیات قدسیه را دارد؛ چون آهنی سرد که در سختی سنگ را ماند و یا از آن هم سخت‌تر است ـ که از بعضی سنگ‌ها نهرها می‌جوشد و بعضی از آن‌ها بشکافد و از آن آب بیرون زند و بعضی از ترس خداوند فرو فتد و خداوند از

اعمال آنان غافل نباشد.[۱]

ثانیاً اینان علاوه بر داشتن طبیعت‌های خشن و عقل‌های سست و نداشتن نفوس لطیف، سرگرم لذت نیز هستند. نفوس خود را به شهوات آلوده‌اند و عمرهای خویش، صرف شنیدن لهوها کنند، و در خوردن چیزهای شبهه‌ناک مبالاتی ندارند ـ چون غذاهای ظالمان و حکام زورگوی و دهبانان و دزدان و دیگر افرادی که حلال از حرام نشناسند ـ و اموال خود یا خوراک احشامشان را از هر راه که آسان‌تر باشد و رایگان فرا چنگ آید، به دست آرند.

اهل حقیقت را روشن است که هر شهوت و یا خطایی که از انسان سر زند، به همان اندازه او را از کمال باز دارد و از اتصال علمی او به مبدأ فعال جلوگیری کند. پس چگونه تواند کسی عارف الهی و عالم ربانی باشد که گذران او در سرگرمی با لذت‌ها و پرداختن به زشتی‌هاست و همراه بودن با دیگر حجاب‌های تاریک که رویه‌ی قلب را از شهود حقایق ربانی و شروق معارف الهی می‌پوشانند.

ثالثاً، گذشته از همه‌ی این‌ها، این گروه از درک حقایق روگردان و منکر میدان علم و مسلک حکمایند و آشکارا اظهار می‌کنند که «علم حجاب است و علما از خدا به دورند»؟!

ای غافل، چگونه کسی را که منکر علم و از معارف روگردان و از علما بیزار است علم و معرفت حاصل آید؟ چرا که هر فنی را متخصصینی هست که برای آموزش آن فن ناگزیریم به آنان روی آریم و به گفته‌ی شهود «در هر فنی از متخصصین آن کمک جویید».

رابعاً، این افراد علاوه بر داشتن این همه حجاب‌های ظلمانی به علت دارا بودن اعتقادات عامیانه‌یی علاوه که از اوان کودکی در اثر محشور بودن با بی‌کارگان و افراد سفله و نادان و بی‌مایه در آنان رسوخ کرده است از علوم حقیقی و معارف ربانی محجوبند؛ عقایدی از این نمونه که گویند: «علم حجاب است» و «خداوند از عبادت ما بی‌نیاز است پس در انجام آن چه فایده؟» و «شریعت برای کسانی است که در حجابند نه برای واصل شدگان» و «شریعت پوست

---

۱ ـ تضمینی است از آیه کریمه «فهي كالحجارة او أشدّ قسوة و انّ من الحجارة لما يتفجّر منها الانهار و انّ منها لما يشقق فيخرج منه الماء و انّ منها لما يهبط من خشية‌الله و ماالله بغافل عما تعملون». بقره، ۷۴.

است تا آن را نیفکنی به مغز اسرار نرسی» و «فلان شیخ بارها با خدا سخن گفته است» و دیگر سخنان پوچ و حرف‌های بی‌مغز که از اوان نشأت، نفوس آنان را مشغول نموده و به تکرار آن‌ها دل خوش داشته و از عوام الناس بر این سخنان به‌به و چه‌چه شنیده‌اند، و از این‌رو معتاد به لذت‌گیری از مطالب ناحق شده‌اند.

از همین نمونه است ترّهات گروهی از متصوفه و شطحیات آنان؛

سخنان نامفهومی که خود را به تذکار و تکرار آن‌ها مشغول ساخته‌اند ؛ و همچنین چیزهای دیگری که از مقوله همین وهمیات و لاطائلات چون خواب‌های بی پایه و صورت‌های رؤیایی که با آب و تاب برای دیگران نقل می‌کنند. اضغاث احلامی که نه تعبیر دارند و نه معنایی، و نه تنها این خواب‌ها، که بسیاری از سخنان بیداری این گروه خود از قبیل همین خواب و خیالات است.

ای عاقل دانا، وقتی در قلب کسی این صورت بی‌معنا و دیگر نقش‌های لاطائل، به طوری نقش گیرد که هرگز محو آن‌ها ممکن نشود ـ نقش‌هایی از اعتقادات پوچ و خیالات فاسد و رؤیاهای شیطانی ـ دیگر کی و چه‌سان صور معقول و منقول در آن نقش تواند بست؟ نفسی که در اثر آرای فاسده منحرف شده است تا زمانی که این نقوش باطل از صفحه‌ی آن زدوده نشوند صور حقایق در آن منقش نتواند شد.[1]

دستورالعمل‌های اخلاقی از عالمان ربّانی

با توجه به این‌که بحث‌های اخلاقی با ذکر الگو و از زبان اسوه‌های اخلاق مؤثرتر واقع می‌شود، در قسمت پایانی درس، دستورالعمل‌های اخلاقی از زبان بزرگان دین و اسوه‌های اخلاق ذکر شده است تا مربیان گرامی ضمن معرفی شخصیت‌های اخلاقی، به عنوان الگوی اخلاق و عرفان، دستورالعمل‌های آنان را نیز شرح و بسط دهند.

۱ـ در محضر امام خمینی رحمه‌الله

شما که اکنون جوانید، نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلط می‌باشید و هنوز ضعف جسمی بر شما چیره نشده است، اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید هنگام پیری که

---

۱ ـ عرفان و عارف نمایان ، (ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیة) ، ملاصدرا ، ترجمه محسن بیدارفر، ص ۴۲ و ۴۳.

ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده، تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بار گناه و معصیت قلب را سیاه‌تر ساخت، چگونه می‌توانید خود را بسازید و مهذّب کنید؟ هر نفسی که می‌کشید، هر قدمی که بر می‌دارید و هر لحظه‌یی که از عمر شما می‌گذرد اصلاح مشکل‌تر گردیده ممکن است ظلمت و تباهی بیشتر شود، هر چه سن بالا رود امور منافی با سعادت انسان زیادتر شده قدرت کم‌تر می‌گردد. به سن پیری که رسیدید دیگر مشکل است موفق به تهذیب و کسب فضیلت و تقوا شوید. نمی‌توانید توبه کنید، زیرا توبه با لفظ «اتوب الی الله» تحقق نمی‌یابد بلکه ندامت و عزم بر ترک لازم است، پشیمانی و عزم بر ترک گناه برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در گناه و معصیت سفید کرده‌اند، حاصل نمی‌شود. چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند.

جوانان ننشینند که گرد پیری سر و روی آنان را سفید کند. (ما به پیری رسیده‌ایم و به مصائب و مشکلات آن واقفیم) شما تا جوان هستید می‌توانید کاری انجام دهید، تا نیرو و اراده‌ی جوانی دارید می‌توانید هواهای نفسانی را، مشکلات دنیایی و خواسته‌های حیوانی را از خود دور سازید، ولی اگر در جوانی به فکر اصلاح و ساختن خود نباشید، دیگر در پیری کار از کار گذشته است. تا جوانید فکری کنید، نگذارید پیر و فرسوده شوید.

قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه‌های فساد در آن ضعیف می‌باشد، لیکن هر چه سن بالا رود ریشه‌ی گناه در قلب قوی‌تر و محکم‌تر می‌گردد، تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست، چنان‌که در روایت است قلب انسان ابتدا مانند آیینه، صاف و نورانی است و هر گناهی که از انسان سر بزند یک نقطه‌ی سیاه بر روی آن ظاهر می‌گردد و هر چه گناه بیشتر شود، نقطه‌های سیاه، بر روی قلب فزونی می‌یابد[1] تا جایی که قلب را سیاه کرده ممکن است شب و روزی، بدون معصیت پروردگار بر او نگذرد و به پیری که رسید مشکل است قلب را به صورت و حالت اول بازگرداند.

---

۱ ـ «عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال: «ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء، فاذا اذنب ذنباً خرج فی النکتة سوداء، فان تاب ذهب ذلک السواد، و ان تمادی فی الذنوب، زاد ذلک السواد، حتی یغطی البیاض، فاذا غطی البیاض، لم یرجع صاحبه الی خیر ابداً و هو قول الله عزوجل: بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون». وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۳۹.

شما اگر خدای نخواسته خود را اصلاح نکردید و با قلب‌های سیاه، چشم‌ها، گوش‌ها و زبان‌های آلوده به گناه از دنیا رفتید، خدا را چگونه ملاقات خواهید کرد؟ این امانات الهی را که با کمال طهارت و پاکی به شما سپرده شده، چگونه با آلودگی و رذالت مسترد خواهید داشت؟ این چشم و گوشی که در اختیار شماست، این دست و زبانی که تحت فرمان شماست، این اعضا و جوارحی که با آن زیست می‌کنید، همه امانات خداوند متعال می‌باشد که با کمال پاکی و درستی به شما داده شده است. اگر ابتلا به معاصی پیدا کرد آلوده می‌گردد، خدای نخواسته اگر به محرمات آلوده شود، رذالت پیدا می‌کند، و آن‌گاه که بخواهید این امانات را مسترد دارید ممکن است از شما بپرسند که راه و رسم امانت‌داری این‌گونه است؟ ما این امانات را این‌طور در اختیار شما گذاشتیم؟ قلبی که به شما دادیم چنین بود؟ چشمی که به شما سپردیم چنین بود؟ دیگر اعضا و جوارحی که در اختیار شما قرار دادیم، چنین آلوده و کثیف بود؟ در مقابل این سئوالات چه جواب خواهید داد؟ خدای خود را با این خیانت‌هایی که به امانات او کرده‌اید چگونه ملاقات خواهید کرد؟[۱]

۲ـ در محضر حاج آقا میرزا جواد ملکی تبریزی

حالا ـ برادر من ـ اگر همت داری که از اهل معرفت شوی، و انسان بشوی، بشر روحانی باشی، سهیم و شریک ملائکه باشی و رفیق انبیا و اولیاءعلیهم‌السلام بوده باشی، کمر همت به میان زده از راه شریعت بیا یک مقدار از صفات حیوانات را از خود دور کن و متخلق به اخلاق روحانیین باش، راضی به مقام حیوانات و قانع به مرتبه‌ی جمادات نشو، حرکتی از این آب و گل به سوی وطن اصلی خود (که از عوالم علیین و محل مقربین است) بکن.

بلکه نفس خود را بشناسی که شناختن او (آن)، راه شناختن خداوند جل جلاله است، چنان‌که در روایت است که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»[۲]

---

۱ ـ امام خمینی، جهاد اکبر، ص ۶۰ و ۶۱.

۲ ـ رساله لقاءالله، ملکی تبریزی، ص ۱۸.

۳ـ در محضر آیت الله حاج شیخ محمد بهاری همدانی

اگر با مجاهده نفس در مقام عمل راه می‌روی، هنیئاً لک؛ و اگر خدای نکرده نکبت چاک گریبان را گرفته، در عمل تکاسل ورزیدی و نتوانستی به عمل پیش بروی. لاأقل گدایی را از دست مده به تضرع و زاری بکوش در خلوت به دروغی بچسب تا راست شود؛ چه این‌که گدا مجانی طلب است. اگر جدی داشته باشد، مقصودش حاصل است؛ اگر در جواب بفرمایند مثل تو بنده‌ی مفلسی را لازم نداریم، به نحو تذلل عرض کن گدای ره‌نشین سلاطین در عداد بندگان نخواهد بود؛ و اگر بفرمایند نافرمانی می‌کنی، به طریق خوشی عرض کن هر کس شأنی دارد؛ اگر فرمودند قهّاریت من پس در کجا ظاهر خواهد شد، به شیرینی عرض کن در آن‌جا که با سلطنت جناب اقدست معارضه نماید؛ اگر فرمودند بیرونش کنید، با التماس بگو:

نمی‌روم زدیار شما به کشور دیگر برون کنیدم از این در، درآیم از در دیگر

اگر بفرماید قابلیت استفاضه از من را نداری، جواب عرض کن به دستیاری اولیای خودت کرامت فرما. الحاصل اگر رو ترش نماید، تبسم کنان التماس کن؛ اگر از تو اعراض نمود، تبصبص کنان از عقب او بدو؛ اگر از خودش مأیوس شدی، به امنای دولتش ملتجی شو؛ بگو به اعلی صوتٍ:

به والله، به والله، به تالله، به حق آیهٔ نصر من الله

که مو از دامنت دست بر ندیرم اگر کشته شوم الحکمُ لله

اگر بفرماید جرأت این حرف‌ها را از کجا به هم بستی؟ عرض کن: حلم تو اشاره می‌کند؛ اگر بفرمایند این زبان‌ها را از کجا یاد گرفتی بگو:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

الحاصل گدایی را گفتند ول مکن تا هیچ وقت محتاج نباشی. از گدایی خیلی کارها ساخته می‌شود، غرض از مجاهده، خود را عاجز دانستن و به معرض گدایی در آوردن است....[۱]

۴ـ در محضر علامه طباطبایی

س ـ حضرت استاد، راه ترقی به مدارج معنوی چیست؟

---

۱ ـ شیخ محمد بهاری، تذکرةالمتقین، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۳.

ج ـ تخم سعادت، مراقبت است؛ مراقبت یعنی کشیک نفس کشیدن؛ یعنی حریم دل را پاسبانی کردن؛ یعنی سر را از تصرفات شیطانی حفظ داشتن ؛ پاسبان حرم دل بودن. این تخم سعادت را باید درمزرعه‌ی دل کاشت و بعد به اعمال صالحه و آداب و دستورات قرآنی، این نهال سعادت را پروراند.

می‌گویند پس از اولین جلسه‌یی که ملاصدرا در درس میرداماد شرکت جسته بود، میرداماد وی را با خود به کناری برد و گفت: ای محمد، من امروز گفتم کسی که می‌خواهد حکمت را تحصیل کند باید حکمت عملی را تعقیب کند و اینک به تو می‌گویم که حکمت عملی در درجهٔ اول دو چیز است: یکی به انجام رسانیدن تمام واجبات دین اسلام و دوم پرهیز از هر چیزی که نفس بوالهوس برای خودش می‌طلبد.

«یک حقیقت قرآن که جای انکار ندارد هست و آن این‌که با ورود انسانی در گلستان ولایت الهی و با قرب او به مقام قدس و کبریای خدایی، برایش دری به ملکوت آسمان‌ها و زمین باز می‌شود که آیات بزرگ الهی و انوار جبروتی خاموش نشدنی خدایی را، که بر دیگران مخفی است، از آن در مشاهده می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر نه این بود که شیطان‌ها اطراف دل‌های بنی آدم گردش می‌کنند، حتماً ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌دیدند؛ و در روایتی، که عامّه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، فرمود: اگر این زیادی در صحبت شما و بی‌قیدی و اغتشاش دل‌های شما نبود، حتماً آن‌چه من می‌بینم می‌دیدید و آن‌چه من می‌شنوم می‌شنیدید.[1]

۵ـ در محضر آیت الله بهجت

باسمه تعالی

الحمدلله وحده، والصلاة علی سید انبیائه و علی آله الطّیبین، واللّعن علی أعدائهم اجمعین.

جماعتی از مؤمنین و مؤمنات، طالب نصیحت هستند؛ بر این مطالبه، اشکالاتی وارد است، از آن جمله:

۱ ـ نصیحت در جزئیات است، و موعظه، اعمّ است از کلّیات و جزئیات ؛ ناشناس‌ها

---

۱ ـ یادها و یادگارها ، علی تاجدینی ، ص ۳۳ و ۳۴.

همدیگر را نصیحت نمی‌کنند.

۲ ـ «من عمل بما علم ورّثه الله علم مالم یعلم»[۱]؛ ـ «[من عمل بما علم] کفی ما لم یعلم»[۲]؛ ـ «والذین جاهدوا فینا، لنهدینّهم سبلنا»[۳] آن‌چه می‌دانید عمل کنید؛ و آن‌چه نمی‌دانید، احتیاط کنید تا روشن شود؛ و اگر روشن نشد، بدانید که بعض معلومات را زیر پا گذاشته‌اید؛ طلب موعظه از غیر عامل، محلّ اعتراض است؛ و قطعاً مواعظی را شنیده‌اید و می‌دانید، عمل نکردید و گرنه روشن بودید.

۳ ـ همه می‌دانند که «رساله‌ی علمیه» را باید بگیرند و بخوانند و بفهمند و تطبیق عمل بر آن نمایند و حلال و حرام را با آن تشخیص بدهند؛ و همچنین مدارک شرعیه اگر اهل استنباط باشند ؛ پس نمی‌توانند بگویند: «ما نمی‌دانیم چه بکنیم و چه نکنیم».

۴ ـ کسانی که به آن‌ها عقیده دارید، نظر به اعمال آن‌ها نمایید، آن‌چه نمی‌کنند از روی اختیار نکنید؛ و این از بهترین راه‌های وصول به مقاصد عالیه است، «کُونُوا دُعاةً الی اللهِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ»[۴] مواعظ عملیه بالاتر و مؤثرتر از مواعظ قولیّه است.

۵ ـ از واضحات است که خواندن قرآن در هر روز و ادعیه‌ی مناسبه‌ی اوقات و امکنه، در تعقیبات و غیر آن‌ها و کثرت تردّد در مساجد و مشاهده مشرّفه و زیارت علما و صلحا و همنشینی با آن‌ها از مرضیّات خدا و رسول ﷺ است؛ و باید روز به روز، مراقب زیادتی بصیرت و اُنس به عبادت و تلاوت و زیارت باشد.

و بر عکس، کثرت مجالست با اهل غفلت مزید قساوت و تاریکی قلب و استیحاش از عبادت و زیارت است؛ از این جهت است که احوال حسنه‌ی حاصله‌ی از عبادات و زیارات و تلاوت‌ها، به سبب مجالست با ضعفا در ایمان، به سوء حال و نقصان مبدّل می‌شوند؛ پس

---

۱ ـ هر کس به هر آن‌چه می‌داند، عمل کند، خداوند او را از اموری که نمی‌داند آگاه می‌گرداند. امام صادق علیه السلام ، بحارالانوار ، ج ۷۸ ، ص ۱۸۹.

۲ ـ هر کس به آن‌چه می‌داند عمل کند، از آن‌چه نمی‌داند کفایت می‌شود.

۳ ـ و کسانی که در راه ما بکوشند، مسلماً آنان را به راههای خود هدایت می‌کنیم. عنکبوت ، ۹۹.

۴ ـ با غیر زبان‌تان، داعیان به سوی خداوند، باشید. به همین مضمون از امام صادق علیه السلام :اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۷۷ و ۷۸ ، ح ۹.

مجالست با ضعیف الایمان ـ در غیر اضطرار و برای غیر هدایت آن‌ها ـ سبب می‌شود که ملکاتِ حسنه‌ی خود را از دست بدهد، بلکه اخلاق فاسده‌ی آن‌ها را یاد بگیرد: «جالِسُوا مَنْ یُذَکِّرُکُم اللهَ رُؤْیَتُهُ، وَ یَزیدُ فی عِلْمِکُمْ مَنطِقُهُ، وَ یُرَغِّبُکُمْ فِی الآخِرَةِ عَمَلُه.»(۱)

۶ ـ از واضحات است که ترک معصیت در اعتقاد و عمل بی نیاز می‌کند از غیر آن؛ یعنی غیر، محتاج است به آن و او محتاج غیر نیست، بلکه مولِّد حسنات و دافع سیّئات است: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنْسَ إلاّ لِیَعْبُدُونَ.»(۲)

عبودیّتِ ترکِ معصیت در عقیده و عمل.

بعضی گمان می‌کنند که ما از ترک معصیت عبور کرده‌ایم!! غافلند ازاین‌که معصیت، اختصاص به کبائر معروفه ندارد، بلکه اصرار بر صغائر هم کبیره است؛ مثلاً نگاه تند به مطیع برای تخویف، إیذاء مُحرَّم است؛[و] تبسّم به عاصی، برای تشویق، اعانت بر معصیت است.

محاسن اخلاقِ شرعیّه ومفاسد اخلاق شرعیّه، در کتب و رسائل عملیّه، متبیّن شده‌اند.

دوری از علما و صلحا سبب می‌شود که سارقینِ دین فرصت را غنیمت بشمارند و ایمان و اهلش را بخرند به ثمن‌های بَخْس و غیر مبارک. همه‌ی این‌ها مجرّب و دیده شده است.

از خدا می‌خواهیم که عیدی مارا در اعیاد شریفه‌ی اسلام و ایمان موفقیّت به«عزم راسخِ ثابتِ دائم بر ترک معصیت» قرار بدهد که مفتاح سعادت دنیویّه و اُخرویه است تا این‌که ملکه بشود ترک معصیت؛ و معصیت برای صاحب ملکه، به منزله زهر خوردن برای تشنه است یامیته خوردن برای گرسنه است.

البتّه اگر این راه تا آخر مشکل بود و به سهولت و رغبت، منهیّ نمی‌شد، مورد تکلیف و ترغیب و تشویق از خالق قادر مهربان نمی‌شد.(۳)

---

۱ ـ با کسانی نشست و برخاست کنید که برخورد و دیدن آنان، شما را به یاد خدا آورد، و گفتارشان موجب افزونی دانش شما، و اعمال آنان، موجب رغبت و تمایل شما به آخرت گردد. امام صادق علیه السلام: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹، ح ۳.

۲ ـ جنّ و انس را، جُز برای عبادت نیافریدم. الذاریات، ۵۶.

۳ ـ به سوی محبوب، سید مهدی ساعی، ص ۲۸ ـ ۳۱.

۶ـ در محضر آیت الله بهاء الدینی

انسانِ هوشیار همیشه باید مراقب احوال خود باشد و ببیند آیا حرکاتش بر مبنای هوای نفس و توهمات واهی است، یا در پرتو نورانیت و چراغ عقل است؟

پیروی از هوای نفس پیروی از شیطان است. نفس مظهر شیطان است و عقل مظهر رحمان. شیطان را باید به برکت اطاعت از اوامر الهی کنترل کرد و افسارش را به دست گرفت وگر نه انسان را زمین می‌زند و هلاک می‌کند.

تبلیغات انبیا و اولیا ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ این گونه بود که اوّل خود را می‌ساختند، سپس به جامعه ابلاغ می‌کردند. به هر چیزی که می‌گفتند، اول خودشان عمل می‌کردند، آن گاه به مردم می‌گفتند. روش تربیتی انبیا و اولیا این طور بود؛ یعنی روش عملی بود ـ دروغ نمی‌گفتند و با این عمل مردم را از دروغ‌گویی باز می‌داشتند؛ تهمت نمی‌زدند، توطئه نمی‌کردند، خائن نبودند،...و با این اعمال عملاً جوامع بشری را تربیت می‌کردند. انبیا اهل معصیت نبودند. هر آن‌چه در آن‌ها بود، عمل صالح و ترک معاصی بود. این گونه زندگی، زندگی الهی است.[1]

در روایت آمده است:

«اَوّلُ ما خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ»[2]

و از عقل به پیامبر اسلام تعبیر شده است. برای پیغمبر اسلام زمین خاکی و نخ ابریشم فرقی نمی‌کند.

سوار الاغ هم بشود خجالت نمی‌کشد؛ چون آن عظمت را یافته و آن بزرگی رادارد. سوار الاغ هم بشود، بزرگ است. ما بزرگی را ندیده‌ایم. بزرگی این نیست که انسان با تشریفات سر و

---

۱ ـ نردبان آسمان، درس‌های اخلاق، آیت الله بهاء الدینی، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
۲ ـ بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

کار داشته باشد. بزرگی به این است که با دستگاه خدا همراه باشد. ما از دستگاه خدا خبر نداریم؛ بلکه از آتش خودمان خبر داریم، در یک مجلس که برویم ممکن است ظرف پنج دقیقه مجلس را به آتش بکشیم، تهمت‌ها بزنیم، دروغ‌ها بگوییم، غیبت‌ها بکنیم. می‌گوید: این دروغ‌ها چیزی نیست. ممکن است یک دروغ جهانی را آتش بزند.[۱]

گوهر عبودیت

خدای تعالی قدرت، حکمت، علم و غنای مطلق است و جهان را از نعمت‌های خود پر کرده است. هرکس به اندازه‌ی فهم و همتش از این نعمت‌های الهی استفاده می‌کند. الاغ جو می‌خورد و می‌خوابد وانسان باید کسب معرفت و نورانیت کند؛ ولی یکی طغیان می‌کند و دیگری بندگی. انبیا آمده‌اند تا همّت بشر را بالا ببرند. اطاعتِ کامل مطلق کمال است. علی علیه‌السلام حاکم بر خورشید است، خورشید به فرمان اوست؛ چون بنده‌ی محض خداست. احیای موتی، از جریان انداختن آب، وهمه‌ی معجزات انبیا و اولیا(علیهم‌السلام) در پرتو بندگی خداست؛[۲]

«العُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّةُ».[۳]

۷ـ در محضر آیت الله مرعشی نجفی رحمه‌الله

«سفارش می‌کنم او را به این‌که لباس سیاهی که در ماه‌های محرّم و صفر می‌پوشیدم با من دفن شود».

«...سفارش می‌کنم اورا به سجّاده‌یی که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به‌جا آورده‌ام با من دفن شود».

«...سفارش می‌کنم به دستمالی را که اشک‌های زیادی در رثای جَدّم حسین مظلوم و اهل بیت مکرَّم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می‌کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند.

«...سفارش می‌کنم که جنازه‌ی مرا روبه‌روی مرقد مطهّر بی‌بی فاطمه

---

۱ ـ نردبان آسمان، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲ ـ همان.

۳ ـ میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳.

معصومه علیها السلام قرار داده و در این حال یک سر عمّامه‌ام را به ضریح مطهّر و سر دیگر را به تابوت بسته، به عنوان دخیل، و در این هنگام مصیبت وداع مولای من حسین مظلوم با اهل بیت طاهرینش را بخوانند».

«...سفارش می‌کنم او را که جنازه‌ی مرا در حسینیه یی که تأسیس کرده‌ام برای عزای جدّم، قرار داده و همین عمل بستن عمّامه را تکرار کنند؛ بدین ترتیب که یک سر آن را به منبر سیدالشّهدا علیه السلام و سر دیگر را به تابوتم بسته و همان‌گونه مصیبت وداع را بخوانند».[1]

۸ـ در محضر آیت الله حسن زاده آملی

مراحل تزکیة نفس

سؤال چهارم: نخستین مراحل تهذیب و تزکیه‌ی نفس چیست؟

استاد:

برای طهارت باطن، نخست باید دوام طهارت ظاهری را حفظ کرد و طهارت بدن را مراعات نمود. اعضا و جوارح ظاهری باید کنترل شود، زبان آفت بدی است، انسان باید سعی کند چانه‌اش را با عقل بگرداند. همان‌طورکه دهان‌گاه مجرای غذای آلوده به معده است، همین دهان و زبان مجرای غذای آلوده به جان نیز هست. بایداین نهال وجود را که رو به رشد و کمال است، مواظبت کرد؛ از همنشین بد پرهیز نمود... این دقت‌های ظاهری، کم‌کم باطن را هم طاهر می‌کند. انسان اگر کمی در این نظام دقت کند، می‌بیند که در دار هستی، هیچ چیز غلط نمی‌کند، حتی حیوانات هم درکار و وظیفه‌ی خود خیانت نمی‌کنند، این‌هادرس است برای ما. از آن طرف هم داریم که«مَن جاهد فینا لنهدینهم سبلنا.» باید در این امور دقت کرد تا کم کم طهارت باطن هم پیدا شود...چی عرض کنم آقا... چه بگویم به شما!!

---

۱ ـ پرتو ستیغ نور، وصیت نامه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

از قرآن جدا نشوید... عجله در سربرداشتن از خاک نداشته باشید... از ما که سِنّی گذشته است.»

با قرآن بیشتر محشور باشید. در قرآن تعمق نمایید. بسیار چیزها می‌فهمید«مَن اراد العلم فَلْیُثَوِّرُ القرآن». «تثویر» به معنای شخم زدن است. آن کس که طالب علم و فضل است، بایستی در قرآن تدبّر و تعمق نماید.[۱]

۹ـ در محضر شهید محراب آیت الله مدنی

«و لَکُمْ فی رَسُولِ الله أُسْوةٌ حَسَنَةٌ».

عزیزان اگر اقتدا می‌خواهید، تبعیت می‌خواهید، راه می‌خواهید، پیامبر اکرمﷺ ـ راهنمای زیبایی است، آقا امیرالمؤمنین ـ علی‌علیه‌السلام راهنمای خوبی‌است.

پس ویژگی‌های سیمای شیعه این است که عمل‌هایش را با اعمال حضرت ـ علی‌علیه‌السلام ـ مطابق کند. عمل‌هایش را با اعمال امام زین العابدین‌علیه‌السلام تطبیق دهد.[۲]

عزیزان خوب دقت کنید، و الله و الله برای پیروزی در دنیا و نجات در آخرت، غیر رابطه با الله تبارک و تعالی و تقوی به الله تعالی هیچ چاره‌یی نداریم.[۳]

---

۱ ـ در محضر استاد ، محسن غرویان ، ص ۱۳ و ۳۵.

۲ ـ صفات اولیاء الله ، ص ۹۸.

۳ ـ همان، ص ۱۱۷.

درس دهم

دین‌شناسی

راهنمای درس دهم

هدف از این درس تبیین حقیقت دین، دین حقیقی، موارد استعمال دین در قرآن، ثبات و دوام دین اسلام، حقیقت دین اسلام، تفاوت ادیان الهی و ویژگی‌های دین کامل است. البته درکنار مطالب یادشده به پرسش‌های اعتقادی نیز پاسخ می‌دهد و فلسفه‌ی احکام جوانان را در حد امکان روشن می‌سازد.

هدف‌های رفتاری

در پایان درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ حقیقت دین را تعریف کرده، ویژگی‌های دین حق و باطل را بیان کنند؛

۲ ـ چند مورد ازموارد استعمال دین در قرآن را نام ببرند؛

۳ ـ دو برهان بر ثابت بودن دین اسلام، ارائه دهند؛

۴ ـ ویژگی‌های دین کامل را بیان کنند؛

۵ ـ انواع فلسفه احکام را ذکر کنند؛

۶ ـ به پرسش‌های پایان درس جواب دهند.

نمودار مطالب

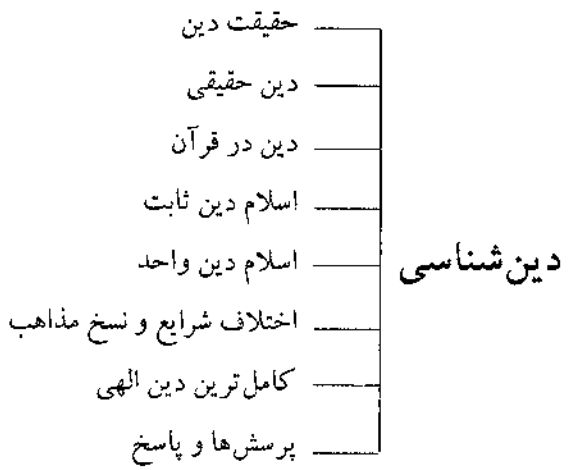

حقیقت دین[1]

معنای لغوی دین، انقیاد، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزاست و معنای اصطلاحی آن، مجموعه‌ی عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداه‌ی امور جامعه‌ی انسانی و پرورش انسان‌ها باشد. گاهی همه‌ی این مجموعه حق و گاهی همه‌ی آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد، آن را دین حق و در غیر این صورت، آن را دین باطل یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند.

پس دینی که مجموع حق و باطل باشد، دینی باطل است؛ زیرا مجموع خارج و داخل، خارج محسوب می‌شود. باید توجه داشت که دین حق برای تعلیم صحیح قوانین خود، اصول و مبانی آن را نیز دربر دارد.

دین حقیقی

از آن‌جا که دین برای اداره جامعه انسانی و پرورش انسان‌هاست، هم‌آهنگی قوانین و مقررات آن با نیاز واقعی جامعه، مناسبت آن با تحولات اجتماع و مطابقت آن با سرشت و سیر جوهری انسان، میزان حق بودن آن شمرده می‌شود.

---

۱ ـ اقتباس از کتاب شریعت در آینه معرفت، ص ۱۱۱ تا ۱۱۸، آیت الله جوادی آملی، نشر اسراء.

انسان، قافله‌یی است که راهی را طی کرده، هدفی را در پیش دارد. قانون هم‌آهنگ با فطرت و سرشت او، قانونی است که باگذشته و حال و آینده‌اش سازگار باشد.

تقنین قانون با چنین ویژگی، تنها از کسی ساخته است که با خصوصیت گوهر هستی انسان آشنا، از گذشته و حال وی باخبر و از آینده‌اش مستحضر باشد. کسی که گوهر انسان و نحوه‌ی سیر او را نمی‌شناسد و قصد راهنمایی وی را دارد، همانند کسی است که مدّعی راهبری مسافری ناشناس می‌شود؛ بی‌تردید این راهبری چیزی جز راهزنی نیست.

قافله‌ی انسانیت جزئی از اجزای منسجم جهان است که به اندازه‌ی خود در آن اثر می‌گذارد و از آن اثر می‌پذیرد. از این رو، کسی می‌تواند انسان را راهبری کند که او را به خوبی بشناسد و از رابطه‌اش با جهان آفرینش باخبر باشد؛ چون تحقق ربط، فرع تحقق طرفین است، شناخت‌رابطه‌ی انسان با جهان نیز بر شناخت طرفین و از جمله بر شناخت جهان متفرع است.

کسی که انسان و جهان را نیافریده، نه انسان‌شناسی راستین و نه جهان‌شناسی اصیل است. پس تنها آن کس که انسان و جهان را آفریده است، به انسان و جهان و پیوند این دو، شناخت کامل دارد و در نتیجه از توان هدایت و راهبری انسان برخوردار است. چنان‌که همان مبدأ وحید تنها مصدر صالح برای هدایت مجموعه‌ی جهان و راهنمای تمام اجزای آن شمرده می‌شود. با این مقدمه، دانسته می‌شود دین حق، دینی است که عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات آن از طرف خداوند نازل شده باشد؛ و دین باطل یعنی دینی که از ناحیه‌ی غیر خداوند تنظیم و مقرّر شده است.

دین در قرآن

قرآن کریم ارائه‌ی دین را تنها در شأن ذات اقدس الهی معرفی کرده، با عبارت‌های گوناگون بر آن تأکید می‌فرماید.

گاه با نسبت دادن دین به خداوند به تنظیم و تدوین الهی آن اشاره می‌کند:

«و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا»؛[1]

و گاه دین را مِلک و مُلک خداوند و قلمرو و نفوذ او می‌خواند ومی فرماید:

---

۱ ـ نصر، ۲.

«قاتلوهم حتّی لا تکون فتنة و یکون الدین لله»[۱]؛ «و یکون الدین کلّه لله»[۲]؛ «مخلصین له الدین»[۳].

و گاه نیز از دین الهی ، با عنوان دین حق، و از دیگر ادیان، با عنوان ادیان باطل، یاد می‌کند. در مورد حق بودن دین‌الهی می‌فرماید:

«هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق»[۴]؛ «لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق»[۵]

اضافه‌ی دین به حق در این دو آیه می‌تواند «بیانیة» یا «لامیّة» باشد. در اضافه‌ی بیانیه، مضاف از سنخ مضاف الیه است. بر این اساس، «دین حق» یعنی دینی که حق است؛ و در اضافه‌ی لامیّه، مراد افاده‌ی اختصاص مضاف به مضاف‌الیه است؛ یعنی دینی که مخصوص خدا و ویژه‌ی حق است. از مواردی که قرآن کریم لفظ دین را در مورد ادیان باطل به کار برده، آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی غافر است:

«إنی أخاف أن یبدّل دینکم»؛ *فرعون گفت: من ترس دارم که موسی دین شما را تبدیل کرده، فسادی در زمین پدید آورد و تمدن بزرگ و شیوه‌ی نمونه‌ی شما را از بین ببرد.*

منظور فرعون از دین و تمدن نمونه، همان مجموعه‌ی قوانین و مقرراتی بود که با آن حاکمیت قبطیان بر بنی اسرائیل را تأمین می‌کرد. این قوانین همان قوانین ستمکارانه‌ی مبتنی بر قدرت و زور است؛ چه این که فرعونیان در وصف این قانون زورمدار گفته‌اند:

«قد أفلح الیوم من استعلی»؛[۶] *امروز رستگار کسی است که از دیگران برتر باشد.*

نظام ارزشی همان نظام استعلا و چیرگی بر رقیبان است.

---

۱ ـ بقره، ۱۹۳.
۲ ـ انفال، ۳۹.
۳ ـ اعراف، ۲۹.
۴ ـ توبه، ۳۳.
۵ ـ توبه، ۲۹.
۶ ـ طه، ۶۴.

قرآن کریم به قوانین غارت‌گرانه‌ی بت‌پرستان حجاز نیز اطلاق دین کرده، و به پیامبر دستور می‌دهد، ضمن قطع رابطه با آن‌ها، بگوید:

«لکم دینکم ولی دین»؛ *شما یک دین دارید و من یک دین. شما با باطل خود باشید و من با حق خواهم بود*».

البته این موضع در آن مقطع حساس به معنای ترک مخاصمه‌ی موقت است نه تصحیح موضع دیگران. از موارد دیگری که در قرآن کریم بر قوانین و مقررات و مصوّبات بشری اطلاق دین شده است، قانون مصوّب سلطان مصر است. در داستان یوسف این قانون را دینِ مَلک خوانده، می‌فرماید:

«کذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ أخاه فی دین الملک»؛[1] *ما بدین‌سان یوسف علیه السلام را راهنمایی کردیم تا با این حیله بتواند برادرش را بر اساس قوانین و مقررات سلطان مصر نزد خود نگهدارد*.

پس دین مشتمل بر مجموعه قوانین و مقررات نیز بوده، این مجموعه در صورتی حق است که فقط توسط خداوند تنظیم شود:

«ذلک بأنّ الله هو الحق و أنّ ما یدعون من دونه هو الباطل و أن الله هو العلی الکبیر»؛[2] *چرا که تنها خداوند است که حق است و آن‌چه جز او می‌خوانند باطل است. هر چه به خداوند منتسب است، حق است و هر چه از او نباشد باطل*.

اسلام دین ثابت

قرآن کریم دین الهی را اسلام خوانده، درباره‌ی ثبات و دوام آن براهینی اقامه کرده است. برهان اوّلی که برای ثبات دین اقامه شده است، بر مبدأ فاعلی دین مبتنی است. این برهان از انضمام دو آیه حاصل می‌شود. آیه‌ی اوّل در سوره‌ی شریفه‌ی آل عمران است که می‌فرماید:

---

۱ ـ یوسف، ۷۶.

۲ ـ حج، ۶۲.

«إنّ الدین عند الله الإسلام»؛ *تسلیم و انقیاد در برابر حق تنها دینی است که نزد خداوند به رسمیت شناخته شده است.*

آیه‌ی دوم در سوره‌ی شریفه‌ی نحل است که می‌فرماید:

«ما عندکم ینفد و ما عند الله باق»؛[1] *آن‌چه نزد شماست فناپذیر و از بین‌رفتنی است و آن‌چه نزد خداوند است همیشگی و باقی است.*

برهانی که از این دو آیه استفاده می‌شود به اختصار عبارت است از:

اسلام نزد خداوند است؛ آن‌چه نزد خداوند است، باقی است؛ پس اسلام باقی است.

برهان دوّم بر فطرت انسانی مبتنی است که مبدأ قابلی دین است. به این بیان که، اسلام برای پرورش و شکوفایی فطرت انسانی نازل شده است و فطرت انسان امری ثابت و تغییرناپذیر است چنان‌که فطرت اصیل همه انسان‌ها متحد است.

آن‌چه در زندگی انسان محل تغییر و تحوّل است، آداب، عادات و رسومی است که متعلق به طبیعت و زندگی مادی اوست؛ اما ساختار درونی و روحی انسان، که امری خداخواه و خدا طلب است، ثابت و مشترک بین همگان است. پس دینی که برای تربیت فطرت انسان‌ها تنظیم می‌شود، ثابت و مشترک خواهد بود. البته ثبات و اشتراک با چاره اندیشی برای سنّت‌های عصری و تحول‌های اجتماعی و صنعتی و مانند آن منافات ندارد. همه‌ی انسان‌ها با سرمایه‌ی ثابت فطرت آفریده شده‌اند و این فطرت تربیتی واحد و یگانه می‌طلبد. خداوند سبحان در این مورد می‌فرماید:

«فأقم وجهک للدّین حنیفاً فطرت الله الّتی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله»؛[2] *چهره‌ی خویش را بر آیین و دین راست استوار دار، این فطرت الهی است که آدمیان بر آن آفریده شده‌اند و در خلقت خداوند تبدیل و دگرگونی نیست.*

قرآن کریم در سوره‌ی مبارکه‌ی شوری از آن دین واحد که مورد توصیه‌ی همه‌ی پیامبران اولی العزم و مورد وفاق تمامی شرایع الهی است، این گونه یاد می‌فرماید:

---

۱ ـ آل عمران، ۱۹.

۲ ـ روم، ۳۰.

«شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحاً و الذی أوحینا إلیک و ما وَصَّینا به إبراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدینَ و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه الله یجتبی إلیه مَنْ یشاء و یهدی إلیه من ینیب»؛[1] *خداوند دینی را برای شما تشریع فرموده که نوح علیه السلام را به آن سفارش کرده است و ای پیامبر آن‌چه را که به سوی تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی «علیهم السلام» سفارش کردیم این است که دین خداوند را برپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه روا ندارید؛ و آن‌چه تو به آن دعوت می‌کنی بر مشرکان سنگین و گران می‌آید، خداوند هر کسی را که مشیّتش اقتضا کند به سوی خود برمی‌گزیند و هر کس را که به تضرّع به سوی او دعا نماید، هدایت می‌کند.*

پیامبرانی که در این آیه از آن‌ها یاد شده، همان پیامبران اولوا العزم‌اند که صاحبان کتاب و شریعت شمرده می‌شوند. اما دیگر انبیا، حافظان و نگهبانان شریعت این انبیا بودند؛ و اگر هم صحیفه یا زبور داشتند، شریعت جامع نیاوردند. شریعت جامع را همان پنج نفر آورده‌اند.

اسلام دین واحد

از دو برهانی که درباره‌ی ثبات و دوام دین الهی بیان شد، دانسته می‌شود اسلام تنها دین حق است و غیر از آن جز گم‌راهی و ضلالت نیست؛ زیرا بعد از حق چیزی جز گم‌راهی نیست.«ما بعد الحق الا الظلال»[2]

به همین دلیل است که جز اسلام هیچ قانونی از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود:

«و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه»؛[3] *آن که در جست‌وجوی دینی غیر از اسلام باشد و آن را طلب کند، از او پذیرفته نخواهد شد.*

قرآن کریم از اسلام با عنوان دین قیّم یاد کرده و می‌فرماید:

«ذلک الدین القیّم»؛ *آن همان دین قیّم است.*

---

۱ ـ شوری، ۱۳.

۲ ـ یونس، ۳۲.

۳ ـ آل عمران، ۸۵.

بدیهی است آن دین که قیّم به حال مردم است، خود، قبل از هر چیز، قائم و منزّه از اعوجاج و انحراف است؛ زیرا آن‌چه انحراف و بطلان در آن راه داشته باشد، نمی‌تواند عهده دار قوام دیگران باشد؛ چون فاقد شیء معطی آن نخواهد بود.

اختلاف شرایع و نسخ مذاهب

نتیجه‌ی ثبات و وحدت دین الهی این است که تفاوت ادیان الهی هرگز در اصل دیانت یعنی اسلام نیست؛ بلکه تفاوت در مذاهب و شرایع امت است.

زیرا اصل دین، که همان توحید، وحی، رسالت، عصمت، امامت، عدالت، برزخ، قیامت و اموری از این قبیل است، همان خطوط کلی است که انسان، بر اساس فطرت و سرشت الهی خویش، مسیر، هدف و حرکت خود را بر آن استوار می‌دارد؛ اما دستورهای جزئی و فروع عملی، متناسب با ابعاد طبیعی و مادی آدمی و خصوصیات فردی و قومی افراد، به مقتضای زمان‌های گوناگون تغییر می‌یابد. این فروع جزئی، که دلیل پیدایش مذاهب گوناگون است، نه تنها موجب کثرت در اصل دین نیست بلکه نتیجه‌ی همان فطرت ثابت و واحد شمرده می‌شود.

تفاوت شرایع، نظیر تفاوت دستورهای پزشک در معالجه‌ی مرض واحد در فواصل مختلف زمانی است. پزشک حاذقِ مصیب، در مرحله‌ی اوّل درمان، داروی خالص و در مرحله‌ی دوم معالجه، دارویی دیگر را برای بیمار تجویز می‌کند. این تفاوت دارو هرگز به معنای تغییر اصول طبابت و یا تبدیل نظر پزشک نیست؛ زیرا پزشک، از همان آغاز، داروهای مورد نیاز بیمار را می‌شناسد؛ هر چند ممکن است بیمار در اثر جهالت پس از دریافت نسخه‌ی جدید، تغییر بیماری یا ضعف علمی پزشک را توهم کند.

تفاوت دیگری که می‌تواند در نسخه‌های یک طبیب وجود داشته باشد، تفاوت از ناحیه‌ی دقیق بودن و یا ادقّ بودن نسخه‌هاست که به حسب مراتب و مقامات مختلف فرق می‌کند.

قرآن کریم، بر همین اساس، خداوند را شافی و مقررات الهی را شفا و انسان‌های منافق و ضعیف الایمان را کسانی که در قلب‌های آن‌ها مرض رخنه کرده است، معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«و ننزّل من القرآن ما هو شفاء»؛[1] *ما آن‌چه را که شفا است به نام قرآن نازل می‌کنیم.*

کامل‌ترین دین الهی

کامل‌ترین دین آن است که همه‌ی ابعاد وجودی انسان را مورد عنایت قرار دهد و به همه‌ی نیازهای اصیل و طبیعی پاسخ مثبت دهد؛ یعنی برنامه‌یی ارائه دهد که هم فکر و اندیشه‌ی انسان را به سوی کمال سوق دهد هم عواطف و احساس‌های او را در مسیر رشد و تعالی هدایت کند و هم خواسته‌های مادی و تمایل‌های غریزی‌اش را به صورت عادلانه ارضا کند. این همه، تنها در سایه‌ی دین الهی امکان‌پذیر است؛ چراکه ادیان مادی اندیشه‌ی انسان را در قفس تنگ طبیعت محبوس می‌کنند و گرایش‌های عالی و برین انسان را ارج نمی‌نهند. در حالی که دین الهی از هیچ امری، که در سرنوشت و علوّ حیات مادی و معنوی انسان مؤثر است، فروگذار نکرده، همه‌ی ابعاد و جوانب حیات انسانی را ارجمند می‌شمارد. این برنامه‌ی کامل در شریعت اسلام که آخرین دین الهی است، تجلی کرده است.[2]

---

۱ ـ اسراء، ۸۲.

۲ ـ به طور کلی حیات انسان دارای ابعاد زیر است:

۱ ـ حیات طبیعی و زیستی: انسان نیز مانند سایر جانداران از حیات طبیعی و زیستی برخوردار است و برای ادامه‌ی زندگی به عواملی چون هوا، حرارت، آب، غذا و غیره نیاز دار.

۲ ـ حیات حیوانی و غریزی: انسان مانند دیگر حیوانات دارای غرایز و نیازهای حیوانی است و مسائلی چون مسکن، زندگی اجتماعی، درد و شادی، مهر و خشم و دیگر کشش‌ها و بیدارهای حیات حیوانی با زندگی او هم دوش و همراه است.

۳ ـ حیات عقلانی و معنوی: انسان با داشتن نیروی تفکر از حیوان‌های دیگر ممتاز می‌گردد و در قلمرو ادراک و احساس و عمل ویژگی‌هایی دارد که فراتر از قوانین طبیعی و حیوانی‌اند. تجلی حیات عقلانی انسان در حوزه‌های اندیشه، عقیده، عمل، علم، ایمان و تعهد و نیروی گزینش اوست.

اسلام همه‌ی ابعاد وجودی انسان را مورد عنایت قرار داده است. امام کاظم علیه‌السلام سخنی دارد که نشان دهنده‌ی توجه پیشوایان دین به همه‌ی ابعاد وجودی انسان است. آن حضرت خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

«اجتهدوا فی ان یکون زمانکم اربع ساعات: ساعة لمناجات الله، ساعة لامر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقات، الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن، و ساعة تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم، و بهذه الساعة تقدرون علی الثلاث ساعات». «تحف العقول، بخش سخنان امام کاظم علیه‌السلام، ص ۳۰۷».

چند پرسش

۱ ـ آیا «لا اکراهَ فی الدینِ» با حکم جهاد و ارتداد منافات ندارد ؟

این دو قانون اسلامی هیچ منافاتی با هم ندارند و اینک توضیح آن :

۱ . در قرآن کریم اصطلاح « دین » گاهی به معنی اعتقاد و ایمان به توحید به کار رفته است ، چنان که می‌فرماید: «لَکُمْ دِینُکُمْ ولِیَ دِینٌ»؛ و گاهی به معنی برنامه‌ها و دستورهای دینی ، چنان که می‌فرماید: «ما جَعَلَ علیکُمْ فی الدینِ من حَرَجٍ».

مقصود از دین در جمله‌ی «لا اکراه فی الدین» معنی نخست است ، زیرا قبل از آن سخن درباره‌ی توحید و صفات جمال و جلال خداست و بعد از آن نیز مسئله‌ی کفر به طاغوت و ایمان به خدا مطرح شده است .

اعتقاد و ایمان از امور قلبی است و اجبار و اکراه ، تنها در مورد اعمال انسان متصور است ؛ بدین جهت ، اگر جمله‌ی «لا اکراه فی الدین» را « اخباری » بدانیم ، از یک واقعیت عینی گزارش می‌دهد و آن این که دین « عقیده و ایمان » اکراه پذیر نیست ؛ و اگر آن را در بر گیرنده‌ی یک « حکم انشایی » بدانیم ، نفی به داعی نهی به کار رفته است و نهی ارشادی است ؛ یعنی کسی را در مورد عقیده و ایمان مجبور نسازید ، زیرا چنین کاری لغو و بیهوده است . آن‌چه در مورد عقیده و ایمان دیگران می‌توان انجام داد ، تبیین و روشن کردن حقایق است و این کار هم به وسیله‌ی پیامبر اکرمﷺ انجام شده است .

۲ . جهاد ، اگر « دفاعی » باشد ، عدم منافات آن با آیه‌ی یاد شده روشن است ؛ و اگر « ابتدایی » باشد ، انگیزه‌ی آن چیزی جز رفع موانع و فراهم ساختن زمینه برای بیان حقیقت و روشن‌گری نیست و با اعتقاد و ایمان ـ که اکراه پذیر نیست ـ منافاتی ندارد .

۳ . گرفتن « جزیه » از « اهل کتاب » ، یا اجبار اسیران جنگی به پذیرش دین اسلام به انگیزه‌ی تحمیل عقیده و ایمان نیست ، بلکه به دلیل حفظ مصالح کلی جامعه بشری و حکومت عدل اسلامی است ، چنان که اقلیت‌های موجود در قلمرو هر حکومتی باید شئون آن حکومت را رعایت کنند.

۴ . ارتداد دو گونه است : « فطری » و « ملی » .

فطری آن است که کسی از پدر و مادری مسلمان به دنیا آمده ، دین اسلام را برگزیند ، اما از آن روی برگرداند و « مرتد » شود . ملی آن است که پدر و مادر او مسلمان نبوده است ، ولی خود دین اسلام را انتخاب کرده ، سپس مرتد شده است . « مرتد ملی » اگر توبه کند ، توبه‌اش پذیرفته می‌شود ، ولی مرتد فطری اگر توبه کند ، گرچه توبه‌ی او در پیشگاه خدا پذیرفته می‌شود ، ولی به حسب حکم ظاهری دین ، قتلش واجب است .

در هر صورت ، حکم قتل در مورد مرتد به علت این نیست که او عقیده‌یی بر خلاف اسلام برگزیده است ، بلکه به سبب پی‌آمدهای سوء آن در جامعه است . در حقیقت انحراف او از مسیر حق ، یعنی علنی ساختن نوعی گستاخی در برابر حق و اشاعه‌ی باطل در میان جامعه ، در حالی که حفظ مصالح اجتماعی و بشری از اهداف و رسالت‌های بزرگ دین اسلام است .

بنابراین ، حکم اسلام در مورد مرتد حکمی خیرخواهانه و بشردوستانه است و هدف تحمیل عقیده و ایمان نیست تا با اصل « لا اکراه فی الدین » منافات داشته باشد .[۱]

۲ ـ آیا دین اسلام می‌تواند جواب‌گوی نیازهای جامعه‌ی امروزی باشد ؟

پاسخ: از مطالعه‌ی آیات قرآن و احادیث اسلامی درمی‌یابیم که دین اسلام ، دینی جامع است ، همه‌ی ابعاد زندگانی انسان را مورد توجه قرار داده است و در مورد رابطه‌ی انسان با خدا ، خود و دیگران « حیات معنوی و مادی فردی و اجتماعی » برنامه‌های روشنی دارد . کافی است فهرست کتاب‌های فقهیِ علمای شیعه را مطالعه کنیم تا این حقیقت را بیابیم که دین مقدس اسلام درباره‌ی مسائل مربوط به زندگی بشر در زمینه‌های مختلف ، نکته‌یی را فروگذار نکرده است .

بدیهی است آیینی که می‌خواهد در طول قرن‌ها به نیازهای بشر در ابعاد مختلف زندگی پاسخ گوید ، تنها باید کلیات و مبادی و اصول کلیدی را بیان کند و تطبیق آن کلیات بر موارد

---

۱ ـ جهت آگاهی بیش‌تر در این باره رجوع کنید به تفسیر المیزان ، ج ۱ ، تفسیر آیه‌های ۱۹۰ و ۲۵۶ ، سوره‌ی بقره و تفسیر نمونه ، ذیل آیات یاد شده و آیه ۸۹ آل عمران .

خاص را به عهده‌ی کارشناسان دین در زمان‌های مختلف بگذارد و این همان « اصل اجتهاد » در تعلیمات اسلامی است . این کار مجتهدان دین است که در عین استنباط احکام کلیِ دین ، احکام مربوط به موضوعات جدید را نیز بیان کنند . در این صورت هر موضوع جدیدی که مطرح شود ، مجتهدان و دین شناسان حکم آن را با استناد به مبانی و احکام کلی اسلامی بیان می‌کنند .

شایان ذکر است که آنچه در رسالت دین است ، بیان درستی و نادرستی و حلیت و حرمت افعال و برنامه‌ها از نظر قوانین الهی است ، اما درستی و نادرستی افعال و برنامه‌ها از نظر شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر یک جامعه یا کل جهان در رسالت دین نیست ؛ بلکه بشر باید در این باره از عقل ، علم و تجربه‌ی خود استفاده کند و مصالح و مفاسد امور را تشخیص دهد . پس از آن که انسان صواب و خطا و مصلحت و مفسده را تشخیص داد ، باید در انتخاب خود قوانین دین را مورد توجه قرار دهد و برنامه‌ی خود را در چارچوب برنامه‌های دین تنظیم کند ؛ برای مثال ، این که « آیا اقتصاد صنعتی و توسعه‌ی تکنولوژی به مصلحت جامعه است یا اقتصاد کشاورزی ، یا اقتصاد متکی به منابع طبیعی « مانند معادن و نفت » » چیزی است که باید مدیران جامعه از طریق عقل ، دانش و تجربه تشخیص دهند . دین در خصوص این مسئله نظر نمی‌دهد . آن‌چه دین بدان حکم می‌کند این است که عدالت در اقتصاد باید رعایت شود ، غصب ، دزدی ، کم کاری ، ربا ، کم فروشی و . . . در روابط اقتصادی نباید راه یابد ؛ به عبارت دیگر ، سلامت حکمیِ « اخلاقی و معنوی » اقتصاد را دین و سلامت موضوعی آن را عقل ، علم و تجربه‌ی بشر تعیین می‌کند .

البته باید در جامعه‌ی اسلامی مرجعی وجود داشته باشد که بر حُسن اجرای امور نظارت داشته ، برنامه‌ها را از نظر قوانین دینی کنترل کند . این مرجع ، همان ولایت فقیه است که با تشکیل حکومت و دستگاه‌های لازم برای اداره‌ی جامعه ، نظام اجتماعی را در راستای تعالیم و احکام اسلامی هدایت می‌کند .

۳ ـ سِرّ پیشرفت علمی دنیای غرب و عقب‌افتادگی مسلمانان چیست ؟

پاسخ: بدون شک رشد علمی یک جامعه ، همچون هر پدیده‌ی دیگر ، علل و اسباب ویژه‌یی دارد . هرگاه آن اسباب فراهم گردد ، رشد علمی نیز حاصل می‌شود و اگر آن اسباب محقق نشود ، پیشرفت علمی نیز تحقق نخواهد یافت . از میان اسباب و علل شکوفایی علم و دانش دو عامل نقش بسیار تعیین کننده دارند که عبارتند از :

۱ـ عامل سیاسی؛

۲ـ عامل فرهنگی.

مقصود از عامل سیاسی ، وجود دستگاه سیاسی با کفایت و مستقل است ؛ یعنی مردانِ حکومت از نظر سیاسی وابسته به قدرت‌های بیگانه نبوده ، افرادی دانا ، با کفایت و دل‌سوز باشند . در این صورت، تمام توان خود را برای رشد علمی جامعه به کار خواهند گرفت .

منظور از عامل فرهنگی ، این است که افراد جامعه دوراندیش و آینده‌نگر بوده ، از تعهد و وجدان کاری عالی برخوردار باشند . هدف آن‌ها فقط گذران زندگی روزمرّه و کسب ثروت و رفاه نباشد ، بلکه در صدد این باشند که رازهای جدیدی را بشناسند و مهارت و برجستگی خود را در عرصه‌ی علم و تحقیق به نمایش بگذارند . وجود چنین بینش و نگرشی ، روحیه‌ی رقابت علمی را پرورش می‌دهد و در نتیجه پیشرفت علمی حاصل خواهد شد .

اگر دنیای غرب در زمینه‌ی دانش تجربی پیشرفت کرده است ، از هر دو عامل یاد شده بهره گرفته است؛ و اگر دنیای اسلام از کاروان علم و دانش عقب افتاده، به دلیل محروم ماندن از عوامل مذکور است .

۴ ـ چرا بعضی از دانشمندان با آن که بیش از انسان‌های عادی از نظم جهان اطلاع دارند ، خداپرست نیستند ؟

پاسخ: عین این پرسش را در مورد فلاسفه‌ی ماده گرا نیز می‌توان مطرح کرد . این گروه در مقایسه با افراد عادی از قدرت درک و اندیشه‌ی بیش‌تری برخوردارند ، ولی خداپرست

نیستند . پاسخ آن این است که وجود انسان را تنها عقل و اندیشه تشکیل نمی‌دهد ، بلکه دارای وهم و خیال و غرایز و تمایلات نیز هست . بدین جهت ، ممکن است از نظر اندیشه‌ی حقیقتی را بیابد ، ولی غرایز و تمایلات مانع از ایمان آوردن به آن گردد ؛ زیرا ایمان به چیزی با شناختن آن تفاوت دارد . شناختن شرط لازم این است نه عین ایمان و نه شرط کافی برای آن . از این رو ، قرآن کریم درباره‌ی کسانی که نبوت حضرت موسی علیه السلام را ، پس از مشاهده‌ی معجزاتش ، انکار کردند ، می‌فرماید : « وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَيْقَنَتْها اَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً »[1] با آن‌که در دل به آن « حقانیت معجزات موسی » یقین کرده بودند ، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند.

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید : « اگر در بزرگی قدرت و فراوانی نعمت خدا می‌اندیشیدند ، به راه راست هدایت می‌شدند و از عذاب دردناک آخرت می‌ترسیدند ؛ ولی قلب‌هایشان ، بیمار و بینش‌های آنان عیب‌دار و نااستوار است » .[2]

یکی از دانشمندان علوم طبیعی نیز در این باره می‌گوید : « اگر دانشمندان طبیعت شناس ، همان‌گونه که در دلایل خود در طبیعت شناسی تأمل می‌کنند ، در دلایل خدا شناسی نیز تأمل می‌کردند ، ناچار به وجود خدا اعتراف می‌کردند . باید تعصب و عناد را کنار گذاشت؛ زیرا بحث‌های علمی ، هر اندیش‌مندی را که به دیده‌ی انصاف بنگرد ، به وجود خدا رهنمون می‌کند .[3]

۵ ـ فلسفه‌ی خاتمیتِ نبوت و شریعت چیست ؟

پاسخ: راز خاتمیت نبوت و شریعت این است که هرچه بشر شایستگی دریافتش را دارد و در تنظیم رابطه‌ی خود با خدا و انسان و جهان به آن نیازمند است، بیان شده است . با این فرض ، دیگر مجالی برای استمرار نبوت باقی نمی‌ماند ؛ یعنی همه‌ی شاخص‌های اخلاقی و آن‌چه مربوط به نظام اخلاقی زندگی بشر است ، بیان شده است ، اصول مربوط به روابط

---

۱ ـ نمل، ۱۴.

۲ ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۳ ـ اثبات وجود خدا، ص ۵۶.

انسان با اجتماع بیان گردیده و معیارهای مربوط به ارتباط انسان با آفریدگار هستی تبیین شده است ؛ به عبارت دیگر ، همه‌ی اصول و کلیات مربوط به مقررات اخلاقی ، اجتماعی ، عبادی و معارف ربوبی بیان شده است و در این صورت کاری که وظیفه‌ی وحی و نبوت تشریعی باشد و شایسته این باشد که از طریق وحی الهی تبیین گردد ، باقی نمانده است . پس دیگر به وحی و نبوت تشریعی نیازی نخواهد بود .

تفسیر و تبیین آن کلیات و حفظ شریعت از انحراف و خطا و نظارت اجرای آن‌ها از وظایف امامت است. بدین جهت ، امامت ، تداوم بخش نبوت و به عبارت دیگر ، علت بقای آن است . چنان که در عصر غیبت امام معصوم ، این مسئولیت به نایبان عام امام معصوم علیه السلام یعنی فقیهان عادل و کاردان سپرده شده است .

و اما این که چرا خاتمیت قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نسبت به امت‌های دیگر انجام نگرفته است ، دو علت دارد :

الف ـ می‌دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین پیامبر الهی است و نبوت او چنان بوده است که پیامبران گذشته نیز آن را بشارت می‌دادند . بنابراین ، تنها وجود مبارک آن حضرت است که شایستگی خاتمیت دارد .

ب ـ بهترین شاهد و شایستگی امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای این که آخرین شریعت به آنان ابلاغ شود ، این است که امت‌های دیگر نتوانستند شریعت‌های خود را از تحریف و انحراف حفظ کنند . تورات و انجیل دچار تحریف شده ، مطالبی خلاف عقل و شرع به آن‌ها راه یافته است ، ولی قرآن کریم از خطر تحریف مصون مانده است و مسلمانان با نهایت دقت و هوشیاری آن را حفظ کرده‌اند . خداوند این مسئله را متذکر شده ، درباره‌ی امت اسلامی می‌فرماید :

«وکذلکَ جَعَلْناکُمْ أُمّةً وسطاً لتَکُونُوا شُهَداءَ علی الناسِ ویکون الرسولُ علیکم شهیداً...»[1] ***این گونه شما را امت معتدل قرار دادیم تا گواهان بر دیگران باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گواه بر شماست.***

---

۱ ـ بقره، ۱۴۳.

البته مقصود یکایک افراد امت نیست ، بلکه مراد مجموع امت ، من حیث المجموع ، است ؛ یعنی در مجموع امت اسلامی کسانی بوده‌اند که چنین مقام و منزلتی داشته‌اند .

۶ ـ چگونه ممکن است شریعت پایان پذیرد با این که دگرگونی حیات بشری مسائل و نیازهای جدیدی را به همراه دارد و مسائل و نیازهای جدید ، احکام جدید می‌طلبد ؟

پاسخ: خاتمیت بر چهار پایه استوار است و با توجه به آن‌ها می‌توان میان ثبات شریعت و تطور حیات بشری جمع کرد . این ارکان چهارگانه عبارت است از :

۱ ـ **حیات انسان دو پایه دارد:** یکی ثابت و دیگری متغیر . مانند سلول‌های بدن ، که مجموعه‌یی از میلیاردها سلول است ، بیش‌تر آن‌ها متغیرند و پیوسته می‌میرند و نو می‌شوند ، ولی قسمتی از سلول‌ها ، که سلسله اعصاب را شکل می‌دهند و فعالیت‌های اصلی بدن با آن‌هاست ، ثابتند . قوانین زندگی انسان نیز دو گونه است ؛ دسته‌یی اصول و طرح‌های اوّلی زندگی او را شکل می‌دهند و ثابت و لایتغیرند ؛ ولی برخی دیگر، فروع زندگی‌اش را شکل می‌دهند متغیرند .

این ثبات و تغییر در مورد قوانین حاکم بر زندگی انسان را می‌توان به ثبات مدار یک سیاره و حرکت دائمی آن تشبیه کرد . اگر ماه از مدار خارج شود ، زندگی آن و دیگر سیاره‌ها به خطر می‌افتد ؛ ولی ماه حرکت دائمی دارد و چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد . انسان نیز یک موجود متغیر است و نباید در جا بزند ، ولی باید در مدار حرکت ثابت و لایتغیر خود قرار گیرد ؛ نه در مدار حیوان و نه در مدار فرشته .

۲ ـ **قوانین اسلام دو گونه است:** یک رشته اصول ثابت و لایتغیر و یک رشته فروع متغیر که مستند به همان اصول است ؛ یعنی قوانین اسلامی با حیات و فطرت انسان هم‌آهنگ است . از آن جا که انسان دارای مدار ثابت است ، اسلام نیز یک رشته قوانین کلی و ثابت دارد، و از طرفی چون دائماً در حال حرکت و تغییر است ، قوانین متحول و متغیر نیز دارد .

برخی از اصول ثابت اسلام عبارتند از :

۱ ـ یکتاپرستی

۲ ـ معاد و جهان پس از مرگ

۳ ـ دعوت به تفکر

۴ ـ دعوت به کار و تلاش در زندگی

۵ ـ دعوت به عدل و قسط

۶ ـ دعوت به حیات مسالمت‌آمیز و دوستانه

۷ ـ دعوت به تعالی اخلاقی

۸ ـ دعوت به علم

۹ ـ دعوت به تحکیم بنیادهای اجتماعی

۱۰ ـ دعوت به آزادی

این‌ها و اصول بسیار دیگری از این قبیل ، اصول و قوانین ثابت اسلامی است که هرگز گرد کهنگی و تغییر بر آن نخواهد نشست ، زیرا از اصول ثابت حیات بشری است .

۳ ـ علم و اجتهاد ، در اسلام جایگاه برجسته‌یی دارد . هرگاه عالم به روح اسلام آشنا شد و توانست فروع را به اصول برگرداند ؛ هرگاه اهداف اسلام و ابزارهای آن را شناخت و هدف را با وسیله اشتباه نکرد ، معماری شریعت اسلام را به عهده می‌گیرد . چنین فردی سازنده‌ی شریعت نیست ، ولی می‌تواند معمار آن باشد ؛ یعنی نحوه‌ی استفاده‌ی صحیح از آن را به دیگران بیاموزد و در هر زمان پاسخ‌گوی مسائل جدید باشد .

۴ ـ قرآن کریم منبع و سرچشمه‌ی جوشان معارف الهی است و چون کتاب یک نسل و یک عصر نیست ، پیوسته تازه و با طراوت است و به سان چشمه‌ی آبی است که هر چه از آن آب برداشته شود ، خشک نمی‌شود و پی در پی آب تازه از آن می‌جوشد و همه‌ی رهگذران از آن بهره می‌گیرند .

قرآن مانند یک کتاب علمی ، ادبی و فلسفی نیست که اگر چند بار مطالعه شود و یا عده‌ای دانشمند و کارشناس چند دوره آن را مورد پژوهش قرار دهند ، به عمق معارف آن دست

یابند و دیگر مطلب جدیدی برای آیندگان باقی نماند ؛ بلکه قرآن مانند کتاب طبیعت[۱] است که دانشمندان هر عصر برگی از حقایق آن را می‌خوانند و می‌شناسند و برگ‌های دیگر را آیندگان خواهند خواند و شناخت . انیشتین ، که از بزرگ‌ترین دانشمندان قرن ماست ، در مقدمه‌ی کتاب خود می‌گوید : « بشر ، پس از این ، همه‌ی مساعی که برای خواندن کتاب طبیعت به کار برده است ، تازه به الفبای آن آشنا شده است . »

از این رو ، قرآن کریم هیچ‌گاه طراوت و تازگی خود را از دست نمی‌دهد . امام‌صادق علیه‌السلام درباره‌ی علت آن فرموده است : « چون قرآن برای زمان خاص و مردم خاصی نازل نشده است » .

هم‌چنین در روایت‌ها آمده است: « قرآن ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن زیبا و دلنشین و باطن آن عمیق و ژرف است و شگفتی‌های آن پایان ندارد و تازه‌های آن کهنه نمی‌شود » .[۲]

بنابراین ، چهارمین رکن مسئله‌ی خاتمیت ، فیاضیت و پایان‌ناپذیری معارف قرآن است که زمینه‌ی اجتهاد و از منابع مهم احکام الهی است .[۳]

فلسفه‌ی احکام دینی

نسل امروز ، از یک سو ، با پیشرفت دانش ، رشد اندیشه و نوآوری و نوخواهی رو به روست و از سوی دیگر ، اهل کاوش و تحقیق ، پرسش و پاسخ و منطق و استدلال است و می‌خواهد مکتبی انتخاب کند که نیازهای مادی و معنوی‌اش را برآورده سازد و به پرسش‌های علمی و فکری‌اش پاسخ گوید .

در این بین « مذهب » ، به عنوان یک « راه » و « تکیه‌گاه » فکری و عملی ، مورد توجه او بوده است . انسان ، در توجه به دین ، گاه با پرسش‌هایی در مورد برخی از احکام و مقررات

---

۱ ـ گرچه این تشبیه نیز از قبیل تشبیه کامل به ناقص و معقول به محسوس است ، ولی از این جهت که هر دو جلوه‌ای از قدرت و علم خداست می‌تواند بیانگر مقصود باشد.

۲ ـ اصول کافی ، ج ۲ ، کتاب فضل القرآن ، باب اول .

۳ ـ خاتمیت ، متفکر شهید مرتضی مطهری ، ص ۱۴۳ ـ ۱۵۶.

رو به رو می‌شود ؛ از قبیل این که ، چرا باید نماز خواند ، روزه گرفت و خمس داد ؟ چرا خوردن مشروبات الکلی و گوشت خوک حرام است ؟ چرا نماز صبح دو رکعت ، نماز مغرب سه رکعت و نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است ؟ و چرا . . . ؟

این پرسش‌ها ، پرسش از « فلسفه‌ی احکام » است که امیدواریم ـ به خواست خدا ـ به بیان انواع آن ، تشنگان حقیقت سیراب گردند و پویندگان طریق انصاف و صداقت به سرمنزل مقصود رهنمون شوند .

انواع فلسفه‌ی احکام

۱. فلسفه‌های روشن وآشکار

حکمت بعضی از احکام از همان آغاز ظهور اسلام برای همه‌ی مردم روشن و آشکار بود ؛ ولی شارع مقدس اسلام ، برای این که همهٔ مردم را به رعایت این احکام موظف کند ، به آن‌ها شکل قانونی و شرعی بخشید ؛ مانند وجوب ردّ امانت و جایز نبودن دروغ و خیانت .

۲. فلسفه‌های علمی

احکام و مسائلی وجود دارد که بشر به سبب پیشرفت‌های علمی به برخی از فلسفه‌ها و حکمت‌های ، هر چند « احتمالیِ » آن‌ها ، پی برده است . مانند اثرات زیانبار جسمی و روحیِ مشروبات الکلی که « برخی » از حکمت‌های حرمت آن را می‌توانیم از این اثرات دریابیم . یا از نظر علم امروز ثابت شده است که ، گوشت خوک از نظر طبی و بهداشتی دارای میکروب « برتولیسم » است و در بدن ایجاد مسمومیت می‌کند . این گوشت هم چنین تولید کننده‌ی کرم « تریشین » است که زاد و وَلد بسیار دارد ، گلبول‌های سرخ را از بین می‌برد ، انسان را دچار کم‌خونی و التهابات عضلانی می‌کند و به سوی مرگ می‌کشاند . از سوی دیگر ، این گوشت کرم « تنیا سلیوم » تولید می‌کند که در معده از « کیست » بیرون می‌آید و بیماری به وجود می‌آورد . « شاید » بتوانیم از چنین اثراتی « برخی » از حکمت‌های حرمت گوشت خوک را به صورت « احتمالی » استنباط کنیم ؛ ولی در این قسمت باید به دو نکته‌ی بسیار مهم توجه داشت :

الف ـ حکمت‌ها و اثراتی که از نظر علم به صورت « قطعی » ثابت شده است علت « تام » و « نهایی » نیست و نباید فلسفه‌ی احکام را تنها در این‌ها منحصر کنیم ؛ زیرا ممکن است گفته شود : چون مقدار اندکی از مشروبات الکلی فرضاً آن اثرات زیانبار را ندارد ، پس نوشیدن مقدار کم آن حرام نیست . یا امکان دارد که رشد دانش بشری بتواند برخی از اثرات منفی آن‌ها را خنثی سازد ، چنان که در گوشت خوک چنین می‌گویند . ولی این ، دلیل بر « تغییر » حکمِ شرعی نخواهد شد ؛ زیرا این اثرات علت « تام » و « نهایی » حکم نیستند تا با برطرف شدن یک علت یا خنثی ساختن یک اثر حکم آن نیز برداشته شود و تغییر یابد .

ب ـ برخی از حکمت‌هایی را که علم و دانش دریافته است « قطعی » و « یقینی » و « حسی » نیستند ، بلکه بر « احتمال » و « ظن » و « گمان » و « فرضیه » استوارند ، پس چون خانه‌ی عنکبوت است و تکیه گاه مستحکمی نیست .

۳. فلسفه‌های دینی

الف ـ دسته‌یی از احکام وجود دارد که در منابع دینی به برخی از اسرار و حکمت‌های آن اشاره شده است ؛ ولی برای تمام مردم آشکار نبوده است .[۱]

ب ـ حکمت بسیاری از احکام و قوانین شرعی در زمان بعثت روشن نبود و در آیات و روایات بدان اشاره نشده است و دانش بشری نیز تا کنون بدان پی نبرده است ؛ مانند این که چرا نماز صبح دو رکعت ، نماز مغرب سه رکعت و نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است ؟ چرا در وضو باید صورت و دست‌ها را از بالا به پایین شُست ، ولی در مسح سر هر دو شکل آن جایز است ؟ و چرا . . . ؟

۱ـ مثلاً قرآن در جایی به اثر « اخلاقی » روزه اشاره می‌کند و می‌فرماید : « يَاأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » . « بقره ۲ : ۱۸۳ » .

امام صادق ـ علیه السلام ـ اثر « اجتماعی » روزه را چنین بیان می‌فرمایند : « إِنَّمَا فَرَضَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ الصِّيَامَ ، لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَ الْفَقِيرُ » . « من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۷۳ » .

و یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اثر « بهداشتی » روزه را چنین ذکر می‌فرماید : « صُومُوا تَصِحُّوا » ؛ روزه بگیرید تا تندرست باشید .

نظیر این احکام ، که در آیات و روایات به فلسفه‌های « دینی » آن اشاره شده ، فراوان است ؛ بسیاری از آن‌ها در کتاب علل الشرایع شیخ صدوق و بحار الانوار مجلسی ـ رضوان الله علیهما ـ به چشم می‌خورد .

آیا دانش و اندیشه در آینده پاسخ این پرسش‌ها را خواهد داد ؟

آیا این‌ها از اسراری است که شاید در آینده نیز دانش بشر بدان دست نیابد ؟

آیا کامل کننده‌ی دانش و اندیشه‌ی انسان‌ها ، یعنی امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ مأمور توضیح و تفسیر و تبیین آن‌هاست ؟

پاسخ این پرسش‌ها آشکار نیست ، ولی روشن است که احکام و قوانین الهی دستورهایی است که پیامبران و پیشوایان دین از طرف خداوند متعال برای سعادت و خوشبختی بشر به ارمغان آورده‌اند . آنان که خداوند ـ تبارك و تعالی ـ را « علیم » و « حکیم » می‌دانند و اعتقاد دارند که اوامر خدا به خاطر مصلحت و نفع بندگان و نواهی او برای پیش‌گیری از مفسده و زیان آنان است ، احکام و قوانین الهی را از روی « تعبد » می‌پذیرند و به آن عمل می‌کنند ، اگر چه حکمت و فلسفه‌ی آن را هم ندانند .

پس « تعبد » به این معنی نیست که قوانین و مقررات الهی خالی از هرگونه مصلحت و حکمت و تنها دستور اختراعی محض است ؛ بلکه تعبد یعنی هر حکم و قانونی که ثابت گردد از ناحیه‌ی دین و شارع مقدس اسلام صادر شده است باید به آن عمل شود ، اگر چه حکمت و مصلحت آن برای انسان روشن و آشکار نباشد . بنابراین ، از نظر مکتب اسلام ، تعبد محض به این معنا که احکام و مقررات الهی خالی از هرگونه حکمت و مصلحت باشد ، وجود ندارد .

پس تعبد بدین معناست که قوانین و احکام الهی از علم بی‌پایان خداوند متعال سرچشمه گرفته است و شخص متعبّد به وجود حکمت و مصلحت در احکام و لطف و مهربانی خدای بزرگ ایمان و اعتقاد دارد . آنان که به « علیم بودن » و « حکیم بودن » ذات پروردگار عقیده ندارند باید قبل از پرستش از فلسفه‌ی احکام در اصل اعتقاد و ایمان به حاکم بر جهان هستی و صفات کمال او به تحقیق بپردازند .

البته عمل از روی تعبد بدین معنی نیست که نباید در فلسفه‌ی احکام به تحقیق پرداخت ؛ زیرا بدون شك هر فردی از این حق برخوردار است که با تمام وسایل ممکن برای آگاهی از اسرار و فلسفه‌ی احکام و قوانین الهی کوشش کند . همان گونه که در برخی از آیات

و روایات به پاره‌ای از فلسفه‌ی احکام از قبیل نماز و زکات اشاره شده است :

«وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشآءِ وَالْمُنْكَرِ»؛[1] *نماز را به‌پای دار ، زیرا نماز بازدارنده‌ی « انسان » از بدی‌ها و زشتی‌هاست .*

امام رضاعليه‌السلام فرمود :

«إِنَّ عِلَّةَ الزَّكٰوةِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرآءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الأَغْنِيَاء»؛[2] *علت زکات برطرف شدن نیازمندی‌های تهیدستان و محفوظ ماندن اموال توانگران است.*

ولی هرگز نباید انتظار داشت که با معلومات محدود و ناقص بشری به تمام جزئیات اسرار و فلسفه‌ی احکام دست یافت ؛ زیرا چنین انتظاری انسان را در اشتباهی بزرگ می‌افکند و موجب می‌شود هر کس با دست نیافتن به فلسفه‌ی احکام ، حکمت و مصلحت آن‌ها را نفی می‌کند و از عمل به آن سر باز زند . در حالی که « نیافتن ، دلیل بر نبودن نیست » .

با توجه به آنچه گفته شد ، لازم است نکاتی تذکر داده شود :

۱ . علت‌هایی که در برخی از آیات و روایات وارد شده ، بیش‌تر « یکی » از فلسفه‌ها و فواید و حکمت‌های حکم مذکور است نه همه‌ی آن‌ها .

۲ . احکام را باید برای « عبودیت » و « خشنودی » پروردگار و « تسلیم » امر خدا بودن انجام داد نه به خاطر « فلسفه‌ی » آن‌ها . شاید یکی از عللی که پیشوایان دین در فلسفه‌ی احکام و جزئیات آن کم‌تر وارد شده‌اند ، بدین جهت بوده است که احکام و مقررات اسلامی حالت تعبد و تقدّس داشته باشد و به عنوان قوانینی « الهی » و « مقدس » پیروی شوند و روح عبودیت و ایمان و اطاعت در انسان و جوامع انسانی رشد یابد .

۳ . در فلسفه‌ی احکام باید کاملاً از فلسفه بافی‌های « ذوقی » و « نظرهای شخصی » خودداری کرد ؛ مثلاً اذان را وسیله‌یی برای تقویت تارهای صوتی و روزه را رژیمی برای لاغر شدن و رکوع و سجود را دستوری برای بهداشت ستون فقرات و پیش‌گیری از بیماری

---

۱ ـ عنکبوت، ۴۵.

۲ ـ علل الشرایع ، ب ۹۰ ، ح ۳ ، ص ۳۶۹.

سیاتیک ندانیم .

۴ . به سبب محدودیت دانش بشری ، در هر عصری می‌توان تنها « برخی » از حکمت‌ها و اسرار الهی را دانست نه « تمامی » آن‌ها را . پس نباید اطاعت از قوانین دینی و احکام الهی را به درک فهم فلسفه‌ی آن‌ها مشروط کنیم ؛ زیرا بحث و گفت‌وگو از حکمت احکام و تحقیق درباره‌ی آن‌ها برای آشنایی بیش‌تر با ارزش و اهمیت و آثار و فواید مختلف آن‌هاست ، نه برای این که دریابیم آیا باید به احکام عمل کنیم یا خیر ؟

۵ . در بیان فلسفه‌ی احکام فقط به دو اصل می‌توان تکیه کرد :

الف ـ به علت‌ها و حکمت‌هایی که از طریق « آیات » و « روایات » به ما رسیده است .

ب ـ به فلسفه‌هایی که از نظر علم و خرد به طور « قطع » و « یقین » ثابت شده است ؛ ولی نه به عنوان فلسفه‌ی منحصر و تام و نهایی . بنابراین به علت‌هایی که در حد احتمال یا گمان است نمی‌توان تکیه کرد و نباید آن‌ها را در فلسفه‌ی احکام ذکر کرد ؛ زیرا همان‌گونه که احکام دینی ، حقایقی صد درصد ثابت است ، باید علت‌هایی هم که برای آن‌ها ذکر می‌شود جنبه‌ی قاطعیت و ثبوت داشته باشد . بنابراین ، تئوری‌ها و فرضیه‌هایی که اساس محکمی ندارد و ممکن است به مرور زمان تغییر یابد ، نباید به عنوان فلسفه‌ی احکام دینی شناخته شود .[1]

پرسش‌ها

۱ ـ حقیقت دین را تعریف کرده، ویژگی‌های دین حق و باطل را بنویسید.

۲ ـ چهار مورد از موارد استعمال دین در قرآن را نام ببرید.

۳ ـ دو برهان بر ثابت بودن دین اسلام را بنویسید.

۴ ـ تفاوت ادیان الهی در اصول است یا شرایع؟

۵ ـ چند اصل از اصول ادیان الهی را بنویسید.

۶ ـ ویژگی‌های دین کامل را بنویسید.

۷ ـ فلسفه‌ی علمی و دینی احکام را توضیح دهید.

---

۱ ـ با اقتباس از: کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌های مذهبی، ج ۳، ص ۳۰ ـ ۱۰ و فلسفه‌ی احکام، مؤسسه در راه حق.

سرگرمی‌ها

سرگرمی‌های احکام

لطیفه

از عالمی پرسیدند : مردم در صحرا به کدام سمت باید غسل کنند ؟ در پاسخ گفت : به سمتی که لباس‌هایشان را دزد نبرد .

معما

س :کدام طهارتی است که اگر حرف اول آن را برداریم ، یکی از بیماری‌های خطرناک می‌شود ؟ ج : غسل

احکام سه بعدی غسل

س :کدام غسل اگر بر انسان واجب باشد :

الف » تا آن را انجام ندهد نماز و روزه‌اش صحیح نیست ؟ ج : جنابت

ب » تا آن را انجام ندهد فقط نمازش صحیح نیست ؟ ج : مس میت

ج » اگر آن را انجام ندهد هم نماز و هم روزه‌اش صحیح است ؟ ج : نذر ، عهد و قسم.

پرسش‌های معمایی

س ۱ :کدام غسل به سبب تماس بدن مرده به انسان واجب می‌شود ؟

ج : مس میت

س ۲ :کدام غسل به سبب نوعی قرارداد بر انسان واجب می‌شود ؟

ج :نذر و عهد و قسم

س ۳ :کدام غسل است که کل بدن یک دفعه در میان آب قرار می‌گیرد ؟

ج : ارتماسی

درس یازدهم

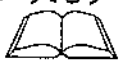

امامت و رهبری

راهنمای درس یازدهم

در این درس معنای امامت، وظایف و صفات امام، راه تعیین آن و به خصوص امامت علی‌علیه‌السلام و فرزندانش بیان شده است.

ذکر مثال‌های روشن از سیره‌ی معصومان‌علیهم‌السلام می‌تواند دانش‌آموزان را از درک درست جایگاه امام‌علیه‌السلام یاری دهد. بنابراین، باید مربیان گرامی در هر مورد با مثال‌های گوناگون افزون بر از میان بردن خشکی کلاس، به درک بهتر دانش‌آموزان کمک کنند.

اهداف رفتاری درس

دانش‌آموزان باید در پایان درس بتوانند:

۱ ـ با نصوص امامت حضرت علی‌علیه‌السلام و فرزندانش آشنا شده و به بعضی از آن‌ها اشاره کنند؛

۲ ـ معنای امامت و صفات و وظایف امام را ذکر کنند؛

۳ ـ شیوه‌های انتخاب امام را نام ببرند.

نمودار مطالب

امامت امامان دوازده گانه

امامت یعنی چه؟

امامت، به معنی پیشوایی و رهبری است وامام کسی است که مردم به او اقتداکرده، از وی پیروی می‌کنند. ائمه جمع امام است. مقصود از امامت در مباحث اعتقادی پیشوایی و رهبری جامعه اسلامی به عنوان خلافت و جانشینی پیامبر اسلام ﷺ است.

وظایف امام چیست؟

همه‌ی وظایفی که پیامبر اکرمﷺ بر عهده داشت، خلیفه و جانشین او (امام) نیز بر عهده دارد، مگر یک وظیفه که مخصوص پیامبر بود، یعنی دریافت و ابلاغ وحی.

این وظیفه پس از خاتمیت پیامبر موردی ندارد، زیرا فرض این است که آن چه برای بشر در زمینه‌ی معارف و احکام کلی لازم بود از طریق وحی بیان شود، بیان گردیده است. ولی غیر از این مسئولیت، سایر مسئولیت‌های پیامبر بر عهده‌ی جانشین او (امام) است، این مسئولیت‌ها عبارت است از:

۱ ـ تفسیر قرآن و بیان معانی و مفاهیم واقعی آیات الهی؛

این یکی از مسئولیت‌های پیامبر اکرمﷺ بود، چنان که خدا به او می‌فرماید:

«وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ اِلَیْهِم»[1]؛ *ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم لازم می‌شود برای آنان بیان کنی.*

۲ ـ داوری در اختلاف‌ها و درگیری‌های مردم در بحث نبوت دانستیم که این امر یکی از انگیزه‌های بعثت پیامبران الهی بوده است؛

۳ ـ بیان احکام الهی در مورد موضوعات جدید؛

۴ ـ تشکیل حکومت و نظارت بر اجرای صحیح احکام الهی؛

۵ ـ پاسخ‌گویی به هر گونه مسئله‌ی فکری و دینی جدید؛

۶ ـ اهتمام به مسائل اخلاقی و الگو بودن برای جامعه در گفتار و رفتار؛

۷ ـ حراست و پاسداری از کیان اسلام و مسلمانان در برابر توطئه‌ها و تهاجم‌های دشمنان.

کلامی از امام رضاؑ

امام رضاؑ درباره‌ی مقام امامت و مسئولیت‌های امام، مطالب بسیار ارزنده‌ای فرمودند که نقل فشرده‌ی آن در این جا سودمند است:

ـ امامت منزلت پیامبران و میراث اوصیای آنان است؛

---

۱ ـ نحل، ۴۴.

ـ امامت خلافت خدا و رسول خداست؛

ـ امام زمامدار دینی و نظام بخش مسلمانان و مایه‌ی صلاح دنیا و عزت مؤمنان است؛

ـ امام اساس رشدیابنده و فرع برآمده‌ی اسلام است؛

به وسیله‌ی امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و توزیع عادلانه سرمایه‌های عمومی تمامیت می‌یابد و حدود و احکام اجرا می‌گردد و مرزها از تجاوز بیگانگان حفظ می‌شود؛

ـ امام، حلال و حرام خدا را بیان کرده، با حکمت و «موعظه‌ی حسنه» و حجّت بالغه مردم را به دین خدا دعوت می‌کند؛

ـ امام، امین خدا در زمین و در میان خلق و حجت خدا بر بندگان اوست؛

ـ امام، به سان خورشید تابناکی است که از دسترس انسان‌ها بیرون است، اما با نور خود عالم را روشن می‌سازد؛

ـ امام نسبت به افراد جامعه به سان رفیقی امین و پدر و برادری خیرخواه و مادری مهربان نسبت به فرزند کوچک خود است. او پناهگاه امن بندگان خداست[1].

صفات امام

با توجّه به مسئولیت‌ها و وظایف امام می‌توان گفت: همه‌ی آنچه شرط نبوت بود، شرط امامت نیز هست و امام نیز باید همه‌ی صفات پیامبر را دارا باشد. این صفات به اختصار عبارت است از:

۱ ـ عصمت از لغزش و گناه

از آن جا که امام می‌خواهد مردم را به سوی حق دعوت کند، حقایق دینی را به آنان بیاموزد و اسوه‌ی حسنه برای آن ها باشد، هرگاه، به عمد یا سهو، مرتکب خطا و گناه شود، اهداف یاد شده به دست نخواهد آمد.

پس از آن که خداوند حضرت ابراهیم ﷺ را آزمایش کرد و شایسته‌ی مقام امامت یافت، وی را به این سمت برگزید. حضرت ابراهیم آن را برای ذریه و نوادگان خود نیز درخواست

---

۱ ـ تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه حرّانی، ص ۳۲۷ ـ ۳۲۸.

کرد، خدا در پاسخ او فرمود:

«لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ»[۱]؛ *عهد امامت نصیب ستمگران نمی‌شود.*

از طرفی قرآن کریم شرک را از گناهان بزرگ دانسته، می‌فرماید: «اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»[۲]. چنان که هرگونه تعدی از حدود الهی یعنی هر گناهی را ظلم دانسته، فرموده است: «وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه»[۳].

نتیجه‌ی آیات یادشده این است که انسان‌های گناه کار (غیرمعصوم) شایسته‌ی احراز مقام امامت نیستند و امام باید معصوم و مصون از گناه باشد.

نکته‌ی دیگری که باید یادآور شویم این است که حضرت ابراهیم قطعاً مقام امامت را برای آن دسته از نواده گانش که در تمام عمر گناه می‌کنند و نیز آن ها که در آغاز پارسا بوده ولی بعداً راه گناه را برمی‌گزینند، درخواست نکرده است. بنابراین، وی امامت را برای دو دسته درخواست کرد:

۱ ـ آنان که در تمام دوران عمر پارسا و صالح بوده، و هرگز دامنشان به گناه آلوده نمی‌شود.

۲ ـ آنان که در آغاز گمراه و گنه کار بوده، ولی بعداً راه هدایت و پاکی را برمی‌گزینند.

ولی خداوند درخواست او را در مورد دسته‌ی دوم نپذیرفت و فرمود: «لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ». همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، قرآن شرک و هر گناه دیگری را ظلم می‌داند و این گروه، گرچه در بخش دوم زندگی‌شان مصداق ظالم نیستند، ولی در بخش اول، این عنوان بر آن ها صدق کرده است.

۲ ـ دانش گسترده

از آن جا که امام باید معارف و مفاهیم بلند قرآن را به مردم بیاموزد، لازم است قرآن‌شناسی ماهر باشد؛ چون باید احکام الهی را در زمینه‌های مختلف بیان کند، باید از همه‌ی

---

۱ ـ بقره، ۱۲۴.

۲ ـ لقمان، ۱۳.

۳ ـ طلاق، ۱.

احکام الهی مطلع باشد؛ و چون پاسخ‌گوی پرسش‌ها و شبهه‌ها در زمینه‌ی عقاید دینی است، باید از عقاید دینی آگاهی کامل داشته باشد؛ و از آن جا که وظیفه دارد تا جامعه را در مسیر صلاح و سعادت و خیر هدایت کند، باید به مصالح و مفاسد امور معرفت کافی داشته باشد. در یک کلام، امام باید از دانشی هم سان با دانش پیامبر بهره‌مند باشد.

۳ـ قدرت بر انجام معجزه

در بحث نبوت، دانستیم که معجزه کار خارق العاده‌ای است که پیامبر برای اثبات درستی مدعای خود انجام می‌دهد؛ کاری که دیگران از انجام آن عاجزند و با مدعای او نیز هم‌آهنگ است؛ و این بدان جهت است که ادعای نبوت ادعایی بس بزرگ است که بدون دلیل روشن و کافی از کسی پذیرفته نمی‌شود. پس از ادعای نبوت، ادعای امامت بزرگ‌ترین ادعایی است که ممکن است کسی اظهار کند. امام نیز، به سان پیامبر، حجت خدا بر انسان‌ها و مورد عنایت ویژه‌ی خداوند است. بنابراین، کسی که چنین ادعای بزرگی می‌کند، باید بتواند از راه اعجاز آن را اثبات کند؛ چنان که در تاریخ ائمه علیهم السلام نمونه‌های بسیاری از آن نقل شده است.[1]

۴ـ عدالت

اگر امام عادل نباشد نمی‌تواند اسوه و مجری عدالت در جامعه باشد.

۵ـ شجاعت

اگر امام شجاع نباشد، نمی‌تواند از حق مظلومان دفاع کرده، دشمنان اسلام و مسلمانان را سرکوب کند و امنیت را در جامعه حاکم سازد.

۶ـ مهربانی و خیرخواهی

اگر امام خیرخواه و مهربان نباشد، نسبت به سرنوشت جامعه و حقوق افراد بی‌تفاوت خواهد بود و در مسیر حل مشکلات و نابسامانی‌های مادی و معنوی آنان اقدام نخواهد کرد.

مناسب است، در این جا ادامه‌ی سخنان امام رضا علیه السلام درباره‌ی صفات امام را یادآور

۱ـ لازم به ذکر است مربیان گرامی، چند نمونه از معجزات ائمه علیهم السلام را در خاطر داشته باشند تا به تناسب کلاس یک نمونه یا بیش‌تر را نقل کنند.

شویم:

ـ امام پیراسته از گناهان و مبرا از عیوب و دارای دانش و شکیبایی است؛

ـ امام یگانه‌ی روزگار خود است و کسی در علم و سایر کمالات مانند او نیست؛

ـ امام همه‌ی فضایل و کمالات را از خدا دریافت کرده و از کسی نیاموخته است.

حضرت علی‌ﷺ برخی از صفاتی که امام باید از آن عاری باشد، چنین بیان کرده است:

۱ ـ بُخل؛

زیرا چنین فردی بر جمع ثروت حریص بوده، چشم طمع به مال مردم می‌دوزد.

۲ ـ جهل و نادانی؛

زیرا رهبر نادان مردم را گمراه می‌سازد.

۳ ـ جفاکاری؛

زیرا انسان جفاکار پیوندها را می‌گسلد و مردم را از دست‌یابی به حقوقشان محروم می‌سازد.

۴ ـ ترس از حکومت‌ها؛

چنین پیشوایی بدون درنظر گرفتن مصالح دینی و جامعه با برخی از حکومت‌ها (حکومت‌های قدرتمند و متجاوز) رابطه برقرار می‌کند و رابطه‌ی خود را با برخی دیگر (که به صلاح مردم است) قطع می‌کند.

۵ ـ رشوه‌پذیری؛

چنین فردی در مقام داوری حقوق افراد را ضایع می‌کند.

۶ ـ تعطیل سنت پیامبر.

زیرا چنین امامی امّت را هلاک و گمراه می‌سازد.[۱]

راه تعیین امام

باتوجه به شرایط و مسئولیت‌های امام، روشن می‌شود که خداوند باید امام را تعیین کند؛

---

۱ ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

زیرا کسی جز خدا از وجود صفات امام ـ به ویژه صفت عصمت ـ آگاه نیست. عصمت قدرت روحی است که وجود آن را نمی‌توان از طریق حواس شناخت، زیرا شعاع معرفت حسی محدود به امور ظاهری است. اگر خود افراد بخواهند فردی را به عنوان امام برگزینند، احتمال این که او عمداً یا سهواً دچار خطا و گناه شود منتفی نخواهد بود و چنین رهبری نمی‌تواند اهداف عالی و آرمان‌های والای امامت را جامه‌ی عمل بپوشاند.

بنابراین، امام را خدا برمی‌گزیند و به وسیله‌ی پیامبر به مردم معرفی می‌کند؛ چنان که در تاریخ همه‌ی پیامبران آمده است که آنان برای خود جانشینانی تعیین می‌کردند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این کار را انجام داده است.

واقعه‌ی غدیر و نصب امام

واقعه‌ی غدیر، در تاریخ اسلام، از وقایع مسلّم و غیرقابل تردید است. حدیث غدیر از احادیث متواتر اسلامی است تا آن جا که ۱۱۰ نفر از صحابه‌ی پیامبر و ۸۴ تن از تابعین آن را روایت کرده‌اند.[۱] طبق این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری آخرین حج خود را با جمع کثیری از مسلمانان انجام داد. کمترین تعدادی که حاجیان گفته شد، نود هزار نفر است. پس از انجام فریضه‌ی حج هنگام مراجعت به مدینه، در مکانی به نام «غدیر خم» جبرئیل بر او نازل شد و این آیه را فرود آورد:

«یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ‌تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاس»[۲]؛ *ای پیامبر، آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت خود را ابلاغ نکرده‌ای و خدا تو را از خطر مردم حفظ می‌کند.*

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا کاروان‌های حاجیان توقف کند و صبر کرد تا کاروان‌های بعدی رسیدند. وقتی همه‌ی حاجیان گرد آمدند نماز ظهر را به جماعت خواند. آن‌گاه بر منبری که از

---

۱ ـ در این باره به جلد اول، کتاب الغدیر، علامه امینی، رجوع شود.

۲ ـ مائده، ٦٧.

جهاز اشتران ساخته بودند، رفت و پس از حمد و ثنای خدا، گرفتن اقرار از حاضران به توحید و نبوت و معاد، سفارش در حق قرآن و عترت و یادآوری این مطلب که او نسبت به مؤمنین از خودشان اولی[1] و سزاوارتر است، دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد تا حدی که زیر بغل پیامبر و علی علیه السلام دیده شد و مردم او را دیدند و شناختند. آن گاه سه مرتبه جمله‌ی زیر را تکرار کرد:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؛ *هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.*

سپس فرمود: حاضران به غایبان اطلاع دهند.

هنوز جمعیت متفرق نشده بود که بار دیگر جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و آیه‌ی زیر را نازل کرد:

«اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دِیناً»[2]؛ *امروز دین شما را کامل و نعمت خدا را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین (پایدار) برای شما پسندیدم.»*

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدا را، بر این که دین را کامل و نعمت خود را بر مسلمانان تمام کرد و از رسالت او ولایت علی علیه السلام پس از او راضی است، سپاس گفت.

در این هنگام، مردم نزد علی علیه السلام آمده مقام ولایت را به او تبریک گفتند و پیش از همه، ابوبکر و عمر به این کار اقدام کردند.

گرچه این واقعه به شرحی که گذشت، مورد قبول علمای اهل سنّت نیز هست، ولی آنان ولایت را به محبت و نصرت و علمای شیعه به رهبری تفسیر کرده‌اند. شواهد و قرائن بسیاری وجود دارد که، با توجه به آن ها می‌توان یقین کرد مقصود از ولایت همان رهبری و زعامت امت اسلامی است، این قرائن و شواهد عبارت است از:

۱ ـ این که علی علیه السلام دوست یا ناصر هر کسی است که پیامبر دوست و ناصر اوست؛ از

---

۱ ـ النبیّ أولی بالمؤمنین من انفسهم.

۲ ـ مائده، ۳.

روشن‌ترین مسائل بود و مسلمانان این مطلب را به صورت مکرر، دیده و شنیده بودند؛ آیا معقول است که پیامبر در آن موقعیت و در آن هوای گرم و سوزان خود و مردم را برای بیان یک مسئله‌ی آشکار به زحمت بیندازد؟

۲ ـ این که علی علیه‌السلام دوست و ناصر مسلمانان است، چه نقشی در تکمیل دین و اتمام نعمت خدا بر مسلمانان دارد، مگر این که دوستی و نصرت او را کنایه از رهبری بدانیم، زیرا این دو از ویژگی‌های امام است، در این صورت مقصود حقیقی از ولایت همان زعامت و رهبری است.

۳ ـ این واقعه در سال دهم هجرت، یعنی آخرین سال حیات پربار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، رخ داد. تا آن زمان مجموعه‌ی قوانین و اصول و فروع دین بیان شده بود و تنها چیزی که به صورت روشن و در یک چنین اجتماعی بیان نشده بود، مسئله‌ی رهبری امت پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؛ به ویژه این که آن حضرت اعلام کرده بود که این آخرین سفر حج اوست.

۴ ـ دینی که از نظر قوانین و دستورهای کلی شکل کامل خود را بازیافته است، ولی مجری و مدیر لایق و شایسته‌ای ندارد، یک دین کامل نیست؛ ولی با تأمین این مدیر و مجری کامل می‌گردد و در این صورت عبارت «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» معنای روشن و درستی خواهد داشت.

۵ ـ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از آن که عبارت «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» را بگوید، مسئله‌ی اولویت خود نسبت به مؤمنین را یادآور شد و واضح است که اولویت یادشده، مربوط به تصرف در امور مؤمنان است؛ و این همان زعامت و رهبری است.

سخنی از محقق تفتازانی

وی، که از مشاهیر علمای اهل سنت است، در توضیح حدیث غدیر گفته است: کلمه‌ی «مولی» در معانی زیر به کار می‌رود: ۱ ـ مالک عبد، ۲ ـ عبد و مملوک، ۳ ـ هم‌پیمان، ۴ ـ همسایه، ۵ ـ پسر عمو، ٦ ـ ناصر، ۷ ـ اَولی در تصرف؛ و مقصود از کلمه در حدیث غدیر همین معنای اخیر است، زیرا:

الف) با صدر حدیث هم‌آهنگ است.

ب) غیر از پسر عمو و ناصر بقیه‌ی معانی وجه معقولی ندارند، و این دو نیز واضح و

آشکارند و نیازی نبود که مردم را جمع کرده، به آنان بگوید.

پس این ولایت به معنای تولی و سرپرستی و تدبیر امور مردم است؛ و این همان معنای امامت است.[۱]

استدلال به سیره‌ی پیامبر ﷺ

اگر کسی به سیره‌ی پیامبر اکرم ﷺ مراجعه کند، درخواهد یافت که او دلسوزترین و مهربان‌ترین پیشوا و رهبری است که تاریخ بشر شناخته است و قرآن کریم گواه روشن این مدعاست. آن حضرت از بیان یا انجام کوچک‌ترین مطلب یا کاری که به خیر و صلاح مسلمانان بود، دریغ نمی‌کرد و بر خیر و صلاح و سعادت آنان سخت حریص و کوشا بود. آیا با چنین ویژگی‌های فکری، روحی و اخلاقی معقول است که آن حضرت امت خود را در مهم‌ترین مسئله به حال خود رها کرده، سرنوشت آینده‌ی آنان را روشن نکرده باشد. با این که در سفرهای کوتاه برای خود جانشین تعیین می‌کرد و حاضر نبود، حتی برای مدت کوتاهی، مردم بدون سرپرست و رهبر باشد.

اهمیت این مسئله به قدری روشن است که به نقل مورخان عایشه به واسطه عبدالله فرزند خلیفه‌ی دوم به او پیغام فرستاد و گفت: «*امت محمد را بدون سرپرست رها مکن*»[۲].

در این صورت آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر اکرم ﷺ از کنار چنین مسئله‌ی مهمی بی‌تفاوت گذشته است؟![۳]

حدیث منزلت و نصب علی ؑ به امامت

دلیل دیگر بر این که پیامبر اکرم ﷺ علی ؑ را به عنوان جانشین خود و پیشوای مسلمانان برگزیده است، حدیث منزلت است. در این حدیث پیامبر ﷺ خطاب به علی ؑ

---

۱ ـ شرح مقاصد، انتشارات رضی، قم، ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴.

البته وی با این که دلالت حدیث را پذیرفته است ولی در سند آن خدشه کرده و آن را متواتر ندانسته است. و این امر بسیار شگفت‌آور است.

۲ ـ ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۲.

۳ ـ خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب ارزش‌مند «تجرید الاعتقاد» گفته است: «العصمة تقتضی النص و سیرته «ص»؛ لزوم عصمت در امام و نیز سیره‌ی پیامبر ﷺ مقتضی این است که امام از طریق نص تعیین شده باشد.»

فرموده است:

«اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلاّ اَنَّهُ لانَبِیّ بَعْدِي»؛[۱] *نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است، مگر این که پس از من پیغمبری نیست.*

این حدیث از احادیث متواتری است که در درستی سند آن تردید نیست. نحوه‌ی دلالت آن بر امامت حضرت علی علیه السلام به شرح زیر است:

قرآن کریم برای هارون مقام‌های زیر را بیان نموده است:

۱ ـ وزارت؛ ۲ ـ خلافت؛ ۳ ـ اشتراک در امر نبوت.

قرآن مجید از قول حضرت موسی نقل می‌کند که از خداوند چنین درخواست کرد:

«وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ اَهْلِی هارُونَ اَخِی * اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِی * وَ اَشْرِکْهُ فِی‌اَمرِی »[۲]؛ *خداوندا، از خویشاوندانم برای من وزیری تعیین کن * مقصود برادرم هارون است * پشتم را به واسطه‌ی او استوار گردان و او را در کار من شریک ساز.*

مقصود از (امر = کار) همان نبوت است.[۳]

این خواسته‌ها از جانب خداوند پذیرفته شد. چنان که می‌فرماید: «قَالَ قَدْ اُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی»[۴]؛ *خداوند گفت: ای موسی، خواسته‌ات برآورده شد.*

در آیات یادشده، دو مقام وزارت و نبوت، برای هارون اثبات گردیده است و در آیه‌ی ۱۴۲ سوره‌ی اعراف آمده است که وقتی حضرت موسی می‌خواست به میقات رود هارون را جانشین خود ساخت؛ چنان که می‌فرماید:

«وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَةً وَ اَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ اَربَعِینَ لَیْلَةً،

---

۱ ـ جهت آگاهی از مصادر آن در کتب اهل سنت به کتاب المراجعات، مراجعه ۲۸ و ۳۱ و احقاق الحق، جلد چهارم و شانزدهم رجوع شود.

۲ ـ طه، ۲۹ ـ ۳۲.

۳ ـ مجمع البیان، ج ۷ ـ ۸.

۴ ـ طه، ۳۶.

وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ اَصْلِحْ وَ لاتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»[1]؛ *با موسی سی شب را وعده نهادیم و ده شب دیگر به آن افزودیم. پس میقات او با پروردگارش چهل شب تمام شد و موسی [هنگامی که می‌خواست به میقات رود] به برادرش هارون گفت: در قوم من جانشین من باش و روش اصلاح برگزین و از راه تبهکاران پیروی مکن.*

و باتوجه به این که در «حدیث منزلت» مقام نبوت استثنا شده است، روشن می‌شود که مقامات دیگر برای علی علیه السلام ثابت است. بنابراین، او نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو منزلت از منزلت‌های هارون نسبت به موسی را دارا بوده است:

۱ ـ مقام وزارت و حمایت؛

۲ ـ مقام خلافت و جانشینی.

از دو مقام فوق، مقام نخست به زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داشت؛ ولی مقام دوم هم مربوط به زمان حیات پیامبر بود و هم پس از حیات آن حضرت.

خلافت آن حضرت در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، در جریان جنگ تبوک تحقق یافت که علی علیه السلام را جانشین خود ساخت و امور مسلمانان در مدینه را به آن حضرت سپرد. چنان که یکی از مشهورترین موارد حدیث منزلت نیز همین جریان است.

و اما خلافت پس از آن حضرت، به قرینه‌ی این که فرمود پس از من پیامبری نخواهد بود. اگر مسئله‌ی خلافت به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داشت، نیازی به این استثنا نبود. پس اگر استثنا نشده بود، خلافت به ضمیمه‌ی مقام نبوت برای علی صلی الله علیه و آله پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اثبات می‌شد، ولی اکنون که مقام نبوت استثنا شده است، خلافت منهای مقام نبوت ثابت می‌گردد.

از بیان فوق نادرستی این احتمال که خلافت علی علیه السلام به زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داشته است روشن شد، زیرا مفاد حدیث، به قرینه‌ی استثنا، خلافت مطلق است نه خلافت مخصوص به زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

---

۱ ـ اعراف، ۱۴۲.

پرسش: آیا وارد شدن حدیث منزلت در جریان جنگ تبوک و جانشینی حضرت علی علیه السلام در مدینه برای اداره‌ی امور مسلمانان، بر اختصاص خلافت به زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت ندارد؟

جواب: هرگاه عمومیت حکمی از کلام استفاده شود، خصوصیت مورد، دلیل بر خصوصیت حکم نخواهد بود. بدین جهت نزد علمای اصول فقه مسلّم و معروف است که مورد مخصص نیست، مانند این که به کسی که بدون وضو دست و بدن خود را به آیةالکرسی می‌مالد، گفته شود: انسان بدون وضو نباید قرآن را مس کند. گرچه مورد خاصی است، ولی حکم عمومیت دارد. نیز مانند این که آموزگار به دانش‌آموزی که درس جغرافی را خوب فرانگرفته است، بگوید: دانش آموز باید درسش را خوب فراگیرد. گرچه مورد خاصی است، ولی حکم عمومیت دارد. به همین دلیل، در مواردی که عمومیت حکم از کلام الهی استفاده می‌شود شأن نزول آیات قرآن حکم را تخصیص نمی‌زند.

گذشته از این، حدیث منزلت به جریان تبوک اختصاص ندارد و محدثان آن را در موارد دیگر که خلافتی در کار نبوده است، نیز روایت کرده‌اند. این احادیث نزد شیعه به طور متواتر نقل شده است و گروهی از محدثان اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند. طبق نقل آنان، هنگامی که عقد اخوت میان مهاجران و انصار بسته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام عقد اخوت برقرار ساخت، این سخن را برزبان راند. از محدثان و مورخان اهل سنت احمد بن حنبل، ابن‌عساکر، بَغَوی، طبرانی، ماوردی، ابن عدی و متقی هندی این روایت را نقل کرده‌اند.[۱]

حدیث سفینه و رهبری اهل بیت علیهم السلام

متن حدیث چنین است:

«ان مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق»[۲]؛

---

۱ ـ به المراجعات، مراجعه ۳۲ رجوع شود.

۲ ـ بنابر تحقیق مؤلف «عبقات الانوار» میرحامد حسینی هندی، حدیث سفینه، توسط نود نفر از مشاهیر علمای اهل سنت روایت‌شده، چنان‌که در کتاب «احقاق‌الحق» از افراد دیگری نیز روایت شده است؛ امام شرف الدین عاملی در ←

به تحقیق اهل بیت من مانند کشتی نوح است، هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شد.

از تشبیه اهل بیت پیغمبر ﷺ به کشتی نوح نتیجه می‌گیریم که دوستی اهل بیت، رجوع به آنان در احکام دین و پیروی از دستورهای آنان سبب نجات از گمراهی است، چنان که تخلف از آنان مایه‌ی غرق شدن در دریای گمراهی و هلاکت است. البته این سخن در صورتی درست است که اهل بیت پیغمبر ﷺ از خطا و انحراف مصون باشند.

بنابر این، حدیث سفینه بر مطالب زیر دلالت می‌کند:

۱ ـ امامت و رهبری اهل بیت پیغمبر ﷺ در مسائل اجتماعی؛

۲ ـ مرجعیت علمی آنان در تعالیم و احکام دینی؛

۳ ـ معصوم بودن آنان ازخطا و لغزش.

در این که حضرت زهرا و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام اهل بیت پیغمبر ﷺ هستند جای تردید نیست وکسی هم در آن اختلاف نکرده است. اختلاف در این است که آیا اهل بیت پیغمبر شامل همسران آن بزرگوار هم می‌شود؟

پس از اتفاق نظر در مورد امر نخست، مجالی برای اختلاف در مورد دوم باقی نمی‌ماند؛ زیرا همان گونه که یادآور شدیم، یکی از نتایج حدیث سفینه عصمت اهل بیت علیهم السلام است. بنابراین، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از خطا و لغزش مصون هستند. در این صورت، گفتار و رفتار آنان ملاک تشخیص حق از باطل است و هر گاه آنان عمل کسی را تخطئه کرده، از آن ابراز نارضایتی کنند، آن فرد خطاکار بوده، از جرگه‌ی اهل بیت و حکمی که برای آن اثبات گردیده است، بیرون خواهد آمد. چنان که سایر امامان شیعه، که همگی از نسل امام حسین علیه السلام بوده‌اند و عصمت آنان یکی پس از دیگری مورد تأیید آن حضرت بوده است، در زمره‌ی اهل بیت بوده و حکم آن را دارا هستند.

☜ کتاب « المراجعات » (مراجعه‌ی هشتم) آن را از کتاب المستدرک حاکم نیشابوری (جلد سوم، ص ۱۵۱) نقل کرده است، حافظ سلیمان حنفی نیز در کتاب «ینابیع المودة» (باب چهارم) آن را به طرق مختلف روایت کرده است.

امامان دوازده‌گانه در احادیث نبوی

پیامبر اکرمﷺ تنها نخستین جانشین پس از خود را معرفی نکرد، بلکه همه‌ی جانشینان دوازده گانه‌ی خود را معرفی کرد. این مطلب، علاوه بر این احادیث شیعه، در احادیث اهل سنت نیز بیان شده است که دو نمونه را یادآور می‌شویم:

۱ ـ در کتاب فوائد السمطین[۱] از ابن عباس روایت شده است که فردی یهودی به نام نعثل نزد پیامبرﷺ آمد. پرسش‌هایی از آن حضرت کرد و سرانجام اسلام آورد، از جمله پرسش‌های او این بود که اوصیای شما چه کسانی هستند؟

پیامبرﷺ فرمود:

«نخستین وصی من، علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین، و پس از او امامان نه‌گانه از فرزندان او می‌باشند.»

نعثل گفت: *«نام آنان را برایم بگو.»*

پیامبرﷺ فرمود:

«پس از حسین، فرزندش علی و پس از او فرزندش محمد و پس از او فرزندش جعفر و پس از او فرزندش موسی و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش مهدی است.»[۲]

۲ ـ در کتاب مناقب[۳] از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که «جندل بن جناده‌ی» یهودی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد، مسائلی از آن حضرت پرسید و سپس اسلام آورد. آن‌گاه از او خواست تا اوصیای خود را به او معرفی کند.

پیامبرﷺ فرمود: *«اوصیای من دوازده نفرند.»*

جندل گفت: *«این مطلب در تورات نیز آمده است.»*

---

۱ ـ تألیف محمد بن ابراهیم جُوینی خراسانی ؛ محدث و فقیه شافعی .

۲ ـ ینابیع المودة، تألیف حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (۱۲۲۰ ـ ۱۲۹۴ ه)، ص ۴۴۱ .

۳ ـ تألیف علی بن محمد، خطیب و فقیه شافعی معروف به ابن المغازلی .

آن‌گاه از پیامبر خواست تا نام آنان را بگوید. پیامبر ﷺ فرمود:

«نخستین آنان سید اوصیا و ابوالائمّه، علی است و پس از او، دو فرزندش حسن و حسین وصی من هستند و هنگامی که علی بن الحسین، زین العابدین به دنیا می‌آید، عمر تو پایان می‌پذیرد و آخرین بهره‌ی تو از دنیا جرعه‌ای شیر خواهد بود».

جندل گفت: *«در تورات نام ایلیا، شَبر و شبیر آمده است که آنان همان علی، حسن و حسین هستند، پس از حسین اوصیای تو کیانند و نام آنان چیست؟».*

پیامبر ﷺ فرمود:

«پس از حسین، فرزندش علی ملقب به زین‌العابدین است و پس از او فرزندش محمد ملقب به باقر و پس از او، فرزندش جعفر ملقب به صادق و پس از او فرزندش موسی ملقب به کاظم و پس از او، فرزندش علی ملقب به رضا و بعد از او، فرزندش محمد ملقب به تقی و زکی و بعد از او، فرزندش علی ملقب به نقی و هادی و پس از او فرزندش حسن ملقب به عسکری و پس از او فرزندش محمد ملقب به مهدی و قائم و حجّت است. او غایب خواهد شد، آن‌گاه قیام می‌کند و زمین را، که ستم آن را فراگرفته، پر از عدل و قسط خواهد کرد. خوشا به حال صابران در روزگار غیبت او و خوشا به حال پایداران بر محبت آنان؛ آنان کسانی‌اند که خدا در وصف آن ها فرموده است: «الذین یؤمنون بالغیب» و نیز فرموده است: «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون»[1].

پرسش‌ها

۱ ـ امامت را در لغت و اصطلاح تعریف کنید؟

۲ ـ مسئولیت‌ها و وظایف امام چیست؟ (۴ مورد را ذکر کنید)

۳ ـ سه مورد از صفات امام را بنویسید؟

۴ ـ شیوه‌ی انتخاب امام چگونه است؟

---

۱ ـ ینابیع المودة، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

درس دوازدهم

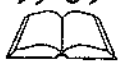

آشنایی با مهدی موعود(عج)

راهنمای درس

در این درس ابتدا خلاصه‌یی از زندگی حضرت مهدی‌علیه‌السلام و سپس مسائلی چند پیرامون قیام، غیبت و انتظار، در قالب پرسش و پاسخ، مطرح شده است.

مناسب است در تدریس این درس، علاوه بر عنصر عقل، به عاطفه نیز توجه شود و فضای کلاس با ذکر داستان‌هایی از دیدار با آن حضرت معطر گردد.

اهداف رفتاری:

پس از درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ـ زندگی امام عصرعلیه‌السلام و فلسفه‌ی غیبت آن حضرت را در چند سطر بنویسند؛

۲ـ تفاوت دیدگاه شیعه و سنی درباره‌ی امام عصرعلیه‌السلام را بیان کنند؛

۳ـ دست‌کم پاسخ پرسش‌های مربوطه به انتظار و غیبت را توضیح دهند؛

۴ـ چند نمونه از داستان‌های دیدار با امام زمان‌علیه‌السلام را بیان کنند.

نمودار مطالب

آشنایی با مهدی موعود(عج)

- خلاصه‌یی از زندگی حضرت مهدی علیه السلام
- معجزات امام علیه السلام در غیبت صغری
- پرسش‌هایی درباره‌ی امام زمان علیه السلام
  - ۱ـ قیام حضرت مهدی علیه السلام، مورد قبول همه‌ی مسلمانان
  - ۲ـ اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام مورد قبول چه کسانی؟
  - ۳ـ دلیل بر وجود امام زمان علیه السلام
  - ۴ـ علّت غیبت امام زمان علیه السلام
  - ۵ـ بهره‌مندی مردم از امام زمان علیه السلام در عصر غیبت
  - ۶ـ سابقه غیبت
  - ۷ـ امکان عقلی طول عمر
  - ۸ـ وظایف ما نسبت به امام زمان علیه السلام در عصر غیبت
  - ۹ـ مقصود از انتظار فرج
  - ۱۰ـ مقصود از غیبت صغریٰ و کبریٰ

ولادت:

ولادت حضرت مهدی صاحب‌الزمان در شب جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق تحقق یافت و تاکنون حدود ۱۱۵۰ سال از عمر شریفش می‌گذرد.

پس از این که دو قرن و اندی از هجرت پیامبر گذشت، در زمان امام دهم و امام یازدهم، کم‌کم در بین فرمانروایان نگرانی‌هایی پدید آمد. علت نگرانی اخباری بود که نشان می‌داد از امام حسن عسکری فرزندی متولد می‌شود و تخت و حکومت جبّاران را واژگون می‌کند. در زمان تولّد حضرت مهدی‌علیه‌السلام، معتصم، هشتمین خلیفه عباسی، بر سامرا حکم می‌راند. وقتی ولادت حضرت مهدی‌علیه‌السلام نزدیک گشت و خطر او در نظر جبّاران قوت گرفت، در صدد برآمدند تا از تولدش جلوگیری کنند. بدین علت، چگونگی احوال حضرت در قبل و بعد از تولد از مردم پنهان نگاه داشته شد و جز اندکی از شیعیان خاص کسی او را ندید. حضرت مهدی پنهان می‌زیست تا پدر بزرگوارش امام حسن عسکری‌علیه‌السلام در روز هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هـ ق دیده از جهان فرو بست. در این روز، حضرت مهدی‌علیه‌السلام از سرا پرده‌ی امامت بیرون آمد و بر پیکر پدر نماز گزارد. به زودی داستان بیرون آمدن وی و نماز گزاردن بر پیکر پدر در همه جا منتشر شد. مأموران معتمد عباسی به خانه‌ی امام هجوم بردند، اما هر چه گشتند حضرت را نیافتند. در چنین موقعیتی، غیبت امام‌علیه‌السلام آغاز شد.

مسئله‌ی غیبت

اصول اساسی اسلام و احکام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن در طول زندگی پیامبر اسلام و امامان معصوم‌علیهم‌السلام (تا سال ۲۶۰ هجری) تبیین گردید و به مرحله‌ی تدوین رسید.

از سوی دیگر، نمونه‌ی عالی حکومت به وسیله‌ی پیامبر عزیز اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام به اجرا درآمد تا بشر جلوه‌های آن را ببیند و از غیر آن روی برتابد. بنابراین، در عصر حضرت مهدی‌علیه‌السلام زمینه‌ی حکومت واحد جهانی از سوی خدا کاملاً آماده شده، اگر چه در زمان ائمه قبل نیز، قانون و احکام اسلام مدوّن و نمونه‌ی عملی عدالت اسلام نمایان بود؛ امّا

مردم برای تحقّق این حکومت الهی آمادگی نداشتند و اگر مردم جهان آماده‌ی پذیرش این حکومت بودند، امام غایب نمی‌شد و به اجرای قانون الهی می‌پرداخت و حکومت عدل اسلامی را در سراسر جهان برقرار می‌فرمود. مرحوم خواجه نصیر طوسی رحمه‌الله می‌فرماید:

«وُجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَعَدَمُهُ مِنَّا»؛[1] *وجود امام لطف است و تصرف او در امور لطفی دیگر است؛ و عدم تصرف او از ناحیه‌ی خود ماست.*

البته غیبت براساس حکمت الهی صورت گرفت و ما به همه‌ی اسرار آن آگاه نیستیم؛ ولی ممکن است رمز اساسی غیبت همین نکته باشد. این رمز تا هنگام ظهور پنهان است. در آن وقت مردم جهان در می‌یابند علّت غیبت در وجود خودشان نهفته بود و از آن غافل بوده‌اند؛ و چنانچه پیش‌تر خود را آماده می‌ساختند، امام بر آنان ظاهر می‌شد.

قیام امام علیه‌السلام

مجموعه‌ی روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درباره‌ی وقایع قیام حضرت مهدی موعود علیه‌السلام نشان می‌دهد که:

آن گرامی پس از غیبتی طولانی، به فرمان خدا در مکه و کنار کعبه (میان رکن و مقام) ظهور می‌فرماید؛ و در حالی که پرچم، شمشیر، عمامه و پیراهن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را همراه دارد، به وسیله‌ی فرشتگان یاری می‌شود و از ستمگران انتقام می‌گیرد.

یاران ویژه‌ی او سیصد و سیزده نفرند، که در مکه با وی بیعت می‌کنند. امام مدّتی در مکّه می‌ماند و بعد به سوی مدینه می‌رود. یاران او مردانی جنگجو، سلحشور، صالح، با ایمان، راهبان شب و شیران روزند و دل‌هاشان چون آهن محکم است. آنان در اطاعت از حضرت بسیار کوشایند و به هر سو روی آورند پیروز می‌شوند.

امام علیه‌السلام پس از مبارزاتی در مدینه با سپاه خود به سوی عراق و کوفه می‌رود؛ در کوفه با

۱ـ شرح تجرید، ص ۲۸۵.

سیّد حسنی ملاقات می‌کند و سید حسنی و سپاهیانش با امام بیعت می‌کنند. عیسای مسیح علیه السلام نیز از آسمان فرود آمده. امام را یاری می‌دهد و در نماز به امام اقتدا می‌کند.

مرکز حکومت امام کوفه است. حضرت شرق و غرب زمین را فتح کرده، اسلام را بر سراسر جهان حکمفرما می‌سازد و غبار نادرستی‌ها را از چهره اسلام راستین می‌زداید؛ طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر رفتار و حکومت می‌فرماید و مانند امیرمؤمنان غذایش ساده و لباسش خشن است.

در حکومت امام، برکات زمین آشکار و ثروت و نعمت و میوه‌هایش بسیار می‌شود، فقر از میان می‌رود و همگان چنان در رفاه و نعمت به سر می‌برند که برای پرداخت زکات و صدقه فقیری یافت نمی‌شود. مؤمنان بسیار، به شوق مجاورت با امام علیه السلام، در کوفه ساکن می‌شوند؛ برای گنجایش نمازگزارانی که به امام اقتدا می‌کنند مسجدی بسیار وسیع بنا می‌کنند که هزار دَر دارد.

در حکومت امام علیه السلام عدل و امنیت چنان سایه گستر می‌شود که اگر پیرزنی طبقی طلا و جواهر بر سر گیرد و به تنهایی و پیاده از شهری به شهری برود، کسی مزاحمش نمی‌گردد و در ثروتش طمع نمی‌ورزد.

زمین گنجینه‌های خود را برای امام علیه السلام ظاهر می‌سازد و امام تمام ویرانی‌های ستمدیدگان را آباد می‌کند.[۱]

«عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ وَسَهَّلَ اللهُ مَخْرَجَهُ وَجَعَلَنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ».

معجزات امام علیه السلام در «غیبت صغریٰ»

معجزات امام در این دوره به قدری زیاد است که ذکر همه آنها به کتابی جداگانه نیاز دارد مرحوم شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: معجزاتی که از آن حضرت در زمان غیبت بوقوع پیوسته است بیش از حدّ احصاست[۲]

۱ـ در این درس از کتاب‌های زیر بهره گرفته شده است. ۱ـ نوید امن و امان، ۲ـ پیشوای دوازدهم، چهارده اختر تابناک.

۲ـ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۰، ۱۷۲، چاپ تهران.

در اینجا به عنوان نمونه چند مورد را نقل می‌کنیم.

۱ـ «عیسی بن نصر» می‌گوید: «علی بن سیمری» برای امام(عج) نامه نوشت و کفنی برای خود درخواست کرد، پاسخ آمد: تو در سال هشتاد (۲۸۰ هجری یا در سن هشتاد سالگی) به آن نیاز خواهی داشت، و او ـ همچنانکه امام فرموده بود ـ در سال هشتاد درگذشت، و پیش از وفاتش امام کفن را برایش ارسال فرمود[۱].

۲ـ «علی بن محمد» می‌گوید: از ناحیهٔ امام فرمانی رسید که شیعیان را از زیارت قبور ائمه در «کاظمین و کربلا» نهی فرمود، چند ماه نگذشت که وزیر خلیفه «باقطانی» را خواست و به او گفت: «بنی فرات» (که وابستگان وزیر بودند) واهالی «برس» (مکانی بین حلّه و کوفه) را ملاقات کند و به آنان بگوید مقابر قریش در کاظمین را زیارت نکنند زیرا خلیفه دستور داده است مأمورین مراقب باشند هر کس به زیارت ائمه علیهم السلام برود دستگیر نمایند[۲]

۳ـ «محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی» می‌گوید: چون امام ابو محمّد عسکری علیه السلام درگذشت مرا شک و تردید (در مورد وجود امام غائب علیه السلام) فراگرفت، و در این هنگام اموال فراوانی (از سهم امام یا غیر آن) نزد پدرم گرد آمده بود و پدرم آن را حمل کرد(تا به امام برساند) و به کشتی نشست و من نیز به بدرقهٔ او بیرون آمده بودم، پس درد شدیدی بر او عارض شد و به من گفت: پسرم مرا بازگردان، مرا بازگردان که مرگ فرا رسیده است، و در کار این اموال از خدا بترس، و آنگاه به من وصیّت کرد و درگذشت.

من با خود گفتم: پدرم کسی نبود که به چیز نادرستی وصیت کند، این اموال را به عراق می‌برم و در کنار شط خانه‌یی کرایه می‌کنم و به هیچ‌کس خبر نمی‌دهم، اگر چیزی مثل آن‌چه در زمان امام عسکری علیه السلام آشکار می‌شد برایم آشکار شود اموال را می‌فرستم وگرنه همه را صدقه می‌دهم.

به عراق آمدم و خانه‌یی در کنار شط کرایه کردم، و چند روزی بودم که فرستاده‌یی آمد و

۱ـ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۰، ۱۷۲، چاپ تهران.

۲ـ همان.

نوشته‌یی چنین آورد: «ای محمّد همراه تو اموالی چنین و چنان در درون بارهایی چنین و چنان است»، و همه آنچه آورده بودم و خودم کاملاً از جزئیات آن آگاه نبودم شرح داده بود.

اموال را به فرستاده تسلیم کردم و خودم چند روز دیگر ماندم و هیچکس سراغ مرا نمی‌گرفت و اندوهگین شدم، نامه دیگری به من رسید که: تو را قائم مقام پدرت قرار دادیم، خدایا را سپاسگزار.[۱]

۴ ـ «حسن بن فضل یمانی» می‌گوید: به سامرا آمدم، از ناحیه امام علیه السلام کیسه‌ای که در آن چند دینار و دو پارچه بود برایم آمد، من آنها را باز گرداندم و با خود گفتم: منزلت من نزد آنان همین است! و تکبر مرا فراگرفت، بعد پشیمان شدم و نامه‌ای نوشتم و عذرخواهی کردم و استغفار نمودم، و در خلوت با خود گفتم به خدا سوگند می‌خورم که اگر کیسه دینارها را به من باز گرداند من آن را نمی‌گشایم و خرج نمی‌کنم تا نزد پدرم ببرم که او از من داناتر است.

از ناحیه امام به فرستاده (که قبلاً کیسه را برای من آورده بود) پیام آمد که تو کار نادرستی کردی به او نگفتی ما گاهی با دوستان و پیروان خود چنین می‌کنیم و گاهی آنان از ما چنین چیزهایی می‌خواهند تا بدان تبرّک جویند.

و به من پیام آمد: تو خطا کردی هدیه و احسان ما را نپذیرفتی، و چون از خدا طلب آمرزش نمودی خداوند تو را می‌بخشاید، و چون تصمیم و نیت تو آن است که در دینارها تصرّف نکنی و در سفر نیز خرج ننمائی، بنابراین آنها را دیگر نفرستادیم ولی دو پارچه را لازم داری با آنها مُحرم شوی (لباس احرام خود قرار دهی)...[۲]

ده پرسش و پاسخ دربارهٔ امام زمان «عج»

۱ ـ آیا قیام حضرت مهدی (مهدی موعود) مورد قبول همهٔ مسلمانان است؟

آری، اعتقاد به مهدی موعود از عقاید مسلّم نزد همه‌ی مسلمانان است. مسلمانان اتفاق نظر دارند در این که شخصی، که «مهدی» نامیده می‌شود و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم

۱ـ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱، بحار، ج ۵۱، ص ۳۱۰ ـ ۳۱۱.
۲ـ همان، ص ۳۱۰ ـ ۳۱۱.

نام است ، در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و دین اسلام را رواج داده ، جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد ؛ زیرا احادیث متواتری ، در این باره ، از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است و کم‌تر مسئله‌یی می‌توان یافت که احادیث آن در این حد از تواتر باشد . اعتبار حدیث متواتر ، مورد قبول همهٔ علمای اسلام است . هر چند انسان‌های ناآگاه در احادیث مزبور ایجاد شک کرده‌اند ، ولی این تردید از نظر محققان قابل اعتنا نیست ؛ زیرا همان گونه که اشاره شد ، حجیت و اعتبار حدیث متواتر خدشه ناپذیر است .

یکی از محققان اهل سنت ، در نقد کلام ابن خلدون که در احادیث مربوط به مهدی موعود تردید نموده ، گفته است : « مسئله ، مسئلهٔ یک حدیث و دو حدیث و یک روایت و دو روایت نیست ، بلکه مجموعه‌ای از احادیث و آثار است که حدود هشتاد روایت دارد و صدها راوی یا بیشتر آنها را نقل کرده‌اند . چگونه می‌توان این مجموعهٔ بزرگ از احادیث را رد کرد ؟ اگر چنین کاری جایز باشد ، اساس شریعت هم قابل تردید خواهد بود . . . »[1]

گذشته از کتب معتبر حدیث و تاریخ و علمای اهل سنت ، که احادیث مربوط به مهدی موعود را نقل کرده‌اند ، عده‌ای دیگر از علمای اهل سنت کتب مستقلی در این موضوع تألیف کرده‌اند که برخی را یادآور می‌شویم :

الف) ابو نعیم اصفهانی ، متوفی ۴۳۰ هـ ، کتاب‌های « مناقب المهدی ، نعت المهدی و الاربعین حدیث فی المهدی » را تألیف کرده است .

ب) جلال الدین سیوطی ، دو کتاب « العرف الوردی فی اخبار المهدی » و « علامات المهدی » را تألیف کرده است .

ج) ابن حجر عسقلانی ، کتاب « القول المختصر فی علامات المهدی » را نگاشته است .

د) ملا علی متقی هندی ، مؤلف کتاب کنز العمال ، کتاب « تلخیص البیان فی اخبار مهدی آخر الزمان » را به رشتهٔ تحریر درآورده است .

هـ) ملا علی قاری هندی ، کتاب « المشرب الوردی فی اخبار المهدی » را تألیف کرده

۱ـ تلخیص الالهیات ، ص ۵۶۷ . (به نقل از کتاب « بین یدی الساعة » ، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵ ، تألیف دکتر عبدالباقی) .

است .

و) حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی ، کتاب « البیان فی اخبار صاحب الزمان » را تألیف کرده است .

ز) شیخ یوسف بن یحیی بن علی مقدسی شافعی ، کتاب « عقد الدرر فی اخبار المهدی المنتظر » را به زیور نگارش آراسته است .

ح) شیخ مرعی بن یوسف کری مقدسی ، کتاب‌های « فوائد الفکر فی الامام المنتظر » ، « فوائد فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر » و « مرآة الفکر فی المهدی المنتظر » را تألیف کرده است .

ط) حماد بن یعقوب رواحبی ، که کتابش « اخبار المهدی » نام دارد .

ی) شیخ جمال الدین دمشقی ، کتاب « عقد الورد فی اخبار الامام المنتظر » را تألیف کرده است .

۲ ـ آیا اعتقاد به وجود امام زمان (عج) مورد قبول همهٔ مسلمانان است؟

پاسخ : وجود امام زمان (عج) مورد اتفاق همهٔ شیعیان است ، ولی اهل سنت در این مورد دو دسته‌اند : گروهی از آنان ، که اکثریت را تشکیل می‌دهند ، بر آنند که امام زمان فعلاً موجود نیست و قبل از قیام به دنیا خواهد آمد ؛ اما جمعی دیگر در این مسئله با شیعه هم‌عقیده‌اند .[1]

اختلاف دیگری که در مورد امام زمان (عج) وجود دارد ، این است که از نظر شیعه و گروهی از علمای اهل سنت آن حضرت از فرزندان امام حسین علیه السلام است ، ولی گروهی دیگر از علمای اهل سنت او را از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته‌اند . منشأ این اختلاف این است که در منابع حدیث اهل سنت در این باره دو حدیث روایت شده است ، ولی حدیثی که او را از اولاد امام حسین علیه السلام می‌داند ، مشهورتر است . برخی از علمای شیعه و اهل سنت ،

۱ـ در این باره به کتاب نجم الثاقب ، باب چهارم رجوع شود .

برای توجیه حدیث دیگر ، وجوهی نقل کرده‌اند .[۱]

۳ـ دلیل بر وجود امام زمان (عج) چیست؟

به طور کلی از دو طریق می‌توان وجود امام زمان (عج) را اثبات کرد :

الف) طریق عقلی: دلیل عقلی بر لزوم وجود امام معصوم ، بر وجود امام زمان (عج) نیز دلالت می‌کند ؛ زیرا دلیل عقلی مزبور به زمان ویژه‌ای اختصاص ندارد ، بلکه از زمان رحلت پیامبر اکرم ﷺ تا قیامت را شامل می‌شود . مفاد آن دلیل این است که تا وقتی تکلیف هست و مکلفانی هستند ، که از خطا و اشتباه مصون نیستند ، باید امام و پیشوایی معصوم نیز وجود داشته باشد .

به عبارت دیگر ، آفرینش بدون وجود انسان کامل تفسیر صحیح و خرد پسندی ندارد و به منزلهٔ کالبد بدون روح است . انسان کامل مانند قلب و روح آدمیان و گهوارهٔ حیات انسان ، یعنی زمین است . بدین جهت در روایات می‌خوانیم : اگر حجّت خدا نباشد ، زمین اهلش را در کام خود فرو می‌کشد .[۲]

امام علی علیه‌السلام نیز فرمود : « زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد ماند . آن حجت الهی یا ظاهر است و مشهور و یا خائف است و مستور تا حجت‌ها و بیّنات الهی باطل نگردد » .[۳]

ب) طریق نقلی را به سه صورت می‌توان تقریر کرد:

۱) روایات نبوی: چنان که در گذشته یادآور شدیم در روایات نبوی امامان دوازده گانه با نام‌هایشان به طور روشن معرفی شده‌اند ، که آخرین آنان هم نام پیامبر ﷺ و ملقب به مهدی و حجت و قائم و فرزند بلاواسطهٔ امام حسن عسکری علیه‌السلام است . قبلاً دو نمونه از این روایات را نقل کردیم .

۱ـ همان کتاب .

۲ـ لو بقیت الارض بغیر امام لساخت (امام صادق علیه‌السلام)

لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها کما یموج البحر باهله . (امام باقر علیه‌السلام) (اصول کافی ، ج ۱ ، باب ان الارض لا تخلو) .

۳ـ اللهم بلی ، لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلاً تبطل حجج الله و بیّناته (نهج البلاغه ، کلمات قصار ، شماره ۱۴۷) .

روشن است که این روایات بر وجود حضرت مهدی (عج) دلالت می‌کند .

۲) شواهد تاریخی: یعنی گزارش‌هایی که ولادت آن حضرت و ایام کودکی‌اش را نقل کرده ، از کسانی یاد کرده‌اند که در منزل امام حسن عسکری ﷺ فرزندش مهدی (عج) را دیده‌اند . از آن جا که این مطلب در کتب شیعه امری مسلّم و بدیهی است به نقل برخی از سخنان علمای اهل سنت بسنده می‌کنیم:

۱ . ابن صباغ مالکی می‌گوید : ابو محمد الحسن (امام عسکری ﷺ) فرزندی به نام حجّت و قائم منتظر را بر جای گذاشت . او ولادت فرزندش را پوشیده می‌داشت ، زیرا موقعیت روزگارش بسیار سخت بود و از جانب سلطان بر او بیمناک بود .[۱]

۲ . خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب می‌گوید : « یکی از ائمهٔ اهل بیت(ع) ابو محمد حسن عسکری است که در روز جمعه ششم ربیع الاول سال ۲۳۱ هجری به دنیا آمد ، شش سال پس از پدرش زنده ماند و فرزندی جز ابوالقاسم ، که قائم و حجّت و مهدی و صاحب الزمان نامیده می‌شود ، باقی نگذاشت . مولد او نیمهٔ ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری بود و مادرش که « نرجس » نامیده می‌شد . او هنگام شهادت پدرش « پنج » سال داشت و تاکنون مخفی است » . سپس حکایت حکیمه ، عمهٔ امام حسن عسکری ، را در شرح ولادت امام زمان (عج) نقل کرده است .[۲]

۳ . ابن حجر هیثمی شافعی ، در کتاب « الصواعق المحرقه » گفته است : « از ابو محمد الحسن العسکری ، غیر از ابوالقاسم الحجّة ، فرزندی باقی نماند و او در وقت وفات پدرش پنج ساله بود ؛ لکن خدا حکمت را به او آموخت . او « القائم المنتظر » نامیده می‌شود ، زیرا مستور و غایب است » .[۳]

۴ . حافظ سلیمان حنفی می‌گوید : « خبر معلوم نزد محققان و موثقان این است که ولایت

۱ـ الفصول المهمّة ، ص ۲۹۰ .

۲ـ ینابیع المودة ، ص ۴۵۱ .

۳ـ همان مدرک ، ص ۴۵۲ .

قائم‌ﷺ در شب پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ در شهر سامرا واقع شده است ».[۱]

۳) حکایت‌های ملاقات با امام زمان (عج) در ایام غیبت

اولاً : در زمان غیبت صغری ، نمایندگان چهارگانهٔ امام (عج) به محضر آن حضرت شرفیاب می‌شدند .

ثانیاً : در طول غیبت ، انبوهی از خاصان شیعه به درک محضر شریف آن حضرت توفیق یافتند . هر چند بسیاری از آنان در لحظهٔ ملاقات از این حقیقت غفلت داشته ، پس از آن بنا بر شواهد روشن به آن واقف گردیده‌اند . شرح این ملاقات‌ها در کتب مفصل بیان شده است .[۲]

۴ـ علت وفلسفهٔ غیبت امام زمان (عج) چیست؟

از آن جا که مسئلهٔ غیبت امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ از طرف ائمهٔ اطهارﷺ مطرح شده بود . در همان زمان ، این مسئله مورد بحث و گفتگو قرار گرفت ، راجع به علت غیبت پرسش‌هایی مطرح شد و ائمهﷺ پاسخ‌هایی دادند .

برای روشن شدن این پرسش لازم است ، نکاتی را یادآور شویم :

۱ . « تکلیف » مبتنی بر اصل « اختیار » است ؛ یعنی در صورتی می‌توان به کسی امر و نهی کرد و او را به انجام دادن کاری تکلیف کرد که بتواند آن کار را انجام دهد یا ترک کند . بنابراین مکلف کردن انسان مجبور لغو و بیهوده است .

۲ . امام زمان (عج) ، آخرین حجت معصوم خداوند است ، اوست که احکام الهی را به طور کامل اجرا خواهد کرد و حکومت عدل را در کل جهان برپا خواهد ساخت . این مطلبی است که احادیث متواتر اسلامی بر آن دلالت می‌کند .

۳ ـ روش پیامبران و رهبران الهی در معاشرت با افراد جامعه و حل و فصل امور مبتنی بر روش معمول میان انسان‌هاست و استفاده از معجزه و روش‌های خارق العاده امری استثنایی بوده ، به موارد ویژه اختصاص دارد ؛ زیرا در غیر این صورت غرض از تکلیف و هدایت

۱ـ همان .

۲ـ ر . ک : به کتاب‌های کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق ؛ کتاب الغیبة شیخ طوسی ؛ بحار الانوار علامه مجلسی ؛ نجم الثاقب یا زندگانی مهدی موعود ، میرزا حسین نوری طبرسی ؛ منتهی الآمال شیخ عباس قمی ، و کتب دیگر .

و ارشاد که آزمایش انسان‌ها و رشد و تعالی آنان از روی اراده و اختیار است ، عملی نخواهد شد .

و نیز امدادهای غیبی ، که در زندگی دین‌داران و مؤمنان رخ داده است ، در حد شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی بوده است که آنان از طریق طاعت و بندگی خدا فراهم ساخته بودند .

۴ ـ با توجه به این که وجود و حضور امام زمان (عج) خطری جدی برای ستمگران و تبه کاران است ، بدیهی است که آنان به شدت با او خصومت ورزیده ، حضورش را تحمل نخواهند کرد و در صدد قتل و نابودی‌اش برخواهند آمد . به همین جهت ، خلفای عباسی جاسوسانی گماشته بودند تا همسران امام عسکری علیه السلام را زیر نظر داشته باشند و از این طریق فرزندش را شناسایی کرده ، از سر راه حکومت بردارند ؛ ولی خداوند آثار بارداری را در مادر حضرت مهدی (عج) آشکار نساخت تا دشمنان از راز وجودش آگاه نشوند و حجت خدا باقی بماند .

۵ ـ تشکیل حکومت عدل جهانی ، با حفظ اصول یاد شده (رعایت اصل اختیار ، استفاده از روش‌های عادی زندگی ، مصونیت رهبر از خطر دشمنان) در صورتی امکان‌پذیر است که همهٔ ملت‌ها از نظر روحی و فکری پذیرای چنان حکومت و رهبری باشند ؛ یعنی از حکومت‌ها و سیاست‌های مبتنی بر آرا و اندیشه‌های گسسته از وحی مأیوس و ناامید گردیده ، برای آمدن منجی کل و امام عدل و فضیلت لحظه شماری کنند . در چنین موقعیتی اراده ملت‌ها مجال هر توطئه‌یی را از قدرتهای شیطانی می‌گیرد و حجت خدا با تکیه بر مشیت خدا و به پشتوانهٔ خواست عمومی ملت‌ها می‌تواند حکومت عدل گستر خویش را برپا سازد .

خلاصهٔ پاسخ

الف) امام زمان (عج) آخرین حجت الهی است و مأموریت او تشکیل حکومت عدل گستر الهی در پهنه‌ی زمین است .

ب) تشکیل چنین حکومتی در گرو این است که زمینه و شرایط روحی و فکری در عموم

ملت‌ها برای پذیرش آن فراهم گردد ؛ زیرا در غیر این صورت حکومت‌های ستمگر وجود امام زمان را تحمل نکرده ، در صدد قتل و نابودی امام برخواهند آمد و با ترفندهای مختلف مانع گسترش حکومتش خواهند شد .

ج) استفاده از روش‌های خارق العاده و معجزه آسا در همهٔ موقعیت‌ها با فلسفهٔ تکلیف ، که آزمایش و امتحان انسان‌هاست ، سازگار نیست .

نگاهی به روایات

۱ . تشکیل حکومت عدل جهانی

۲ . آزمایش انسان‌ها

۳ . خوف از قتل

این امور در احادیث اهل بیت علیهم السلام علت غیبت امام زمان (عج) شناخته شده است . طبق آن چه مرحوم مجلسی ، در « بحار الانوار »[1] روایت کرده ، خوف از قتل در ده روایت علت غیبت حضرت مهدی (عج) معرفی شده است .

همچنین احادیث مربوط به این که حضرت مهدی آخرین حجت خدا و مأمور تشکیل حکومت عدل جهانی است ، در حد تواتر است و از طریق شیعه و اهل سنت روایت شده است .

در برخی از روایات نیز مسئلهٔ آزمایش ، فلسفهٔ غیبت امام زمان مطرح گردیده است ؛ چنان که امام صادق علیه السلام ، خطاب به جمعی از یارانش که درباره‌ی حکومت بر حق « اهل بیت » گفتگو می‌کردند ، فرمود : « به خدا سوگند ! آن چه در انتظارش هستید ، واقع نخواهد شد تا آن که آزمایش و غربال شوید . به خدا سوگند ! این امر تحقق نخواهد یافت ، مگر پس از یأس و پس از آن که اهل شقاوت و سعادت ، شقاوت و سعادت خود را بازیابند » .[2]

۱ـ بحار الانوار ، ج ۵۲ ، باب علّة الغیبة ، ص ۹۰ ـ ۹۸ .

۲ـ اصول کافی ، ج ۱ ، کتاب الحجة ، باب التمحیص و الامتحان ، روایت ٦ . (پنج روایت دیگر این باب نیز مربوط به همین مسئله است) .

یادآوری

مسئلهٔ غیبت امام زمان (عج) را می‌توان از رازهای غیبی خدا دانست که آگاهی بر حقیقت و اسرار آن فراتر از توان و ظرفیت فکر بشری است ، ولی با استناد به براهین عقلی و نقلی می‌دانیم که همه‌ی افعال الهی مشتمل بر حکمت‌ها و مصالحی است که تضمین کنندهٔ سعادت انسان است ، هر چند بشر از درک کامل آن ناتوان باشد .

بنابراین ، پس از اثبات حکمت و عدل خدا و لزوم وجود امام و عصمت او در مسئلهٔ غیبت، با مشکلی مواجه نخواهیم شد و اصولاً نیازی به بحث تفصیلی در این باره نیست ؛ زیرا علم اجمالی به این که این کار حکیمانه و عالمانه بوده و در بر گیرندهٔ مصلحت عمومی بشر است ، برای اعتقاد به آن کافی است . چنان که در بسیاری از احکام دینی حل برخی از امور بر همین پایه استوار است .

مطلب فوق مضمون روایتی است که مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده است . عبد الله بن فضل هاشمی می‌گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : « برای صاحب این امر غیبتی مقرر شده که باید به آن عمل کند و در زمان غیبت او ؛ اهل باطل دچار تردید می‌شوند.»

به امام گفتم : فدایت شوم این غیبت برای چیست ؟

امام علیه السلام پاسخ داد : برای امری است که ما مأذون به کشف آن نیستیم .

گفتم : پس حکمت الهی در غیبت او چیست ؟

امام علیه السلام فرمود : حکمت آن ، جز پس از ظهورش ، آشکار نخواهد شد ؛ چنان که حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و ساختن دیوار به وسیلهٔ خضر ، برای موسی روشن نشد مگر هنگام مفارقت آن دو از یکدیگر . ای فرزند فضل ، این امر امری الهی است و سرّی خدایی و غیبی از غیوب خداوند است ؛ و هرگاه ما دانستیم که خدای ـ عزوجل ـ حکیم است ، تصدیق می‌کنیم که همهٔ افعال او حکیمانه است ، هر چند حکمت آن‌ها برای ما روشن

نگردد .[۱]

۵ـ آیا مردم در عصر غیبت از وجود امام زمان (عج) بهره می‌برند؟ چگونه؟

در این که مردم از وجود امام زمان (عج) بهره می‌برند ، شکی نیست . این بهره‌مندی به صورت‌های مختلف تحقق می‌یابد .

الف) همان‌گونه که قبلاً بیان گردید ، وجود امام زمان ـ که نمونه‌ی تمام عیار انسان کامل است ـ فلسفه‌ی حیات و زندگی است ، و اگر وجود چنین انسانی نباشد ، حیات به منزله‌ی کالبدی بی‌جان و بیابانی خشک و سوزان است .

به عبارت دیگر ، زمین خالی از حجت خدا لغو و بیهوده است . پس وجود مقدس آن حضرت سبب غایی دوام حیات و زندگی است .

بنابراین ، همه‌ی انسان‌ها ، اعم از مؤمن و کافر ، وام‌دار وجود مبارک آن حضرتند .

ب) از برخی روایات استفاده می‌شود که امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ گاهی در میان افراد جامعه حضور می‌یابد ، هر چند کسی او را نمی‌شناسد . یکی از جاهایی که آن حضرت به صورت ناشناس حاضر می‌شود ، مراسم حج است . محمد بن عثمان ، دومین نایب خاص امام عصر ـ اواحنا فداه ـ ، می‌فرماید : « به خدا سوگند ، صاحب این امر (امام زمان عج) هر سال در مراسم حج حاضر می‌شود ، مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد و مردم نیز او را می‌بینند ، ولی نمی‌شناسند » .[۲]

بنابراین ، امام علیه السلام می‌تواند معارف و مطالب مهم و رهنمودهای تعیین کننده‌ی خویش را ، در حدی که مأمور به بیان آن است ، به مردم منتقل کند . امام صادق علیه السلام فرمود : برادران یوسف ، پس از آن که مدتی یوسف از آنان غایب بود ، او را نشناختند و با شگفتی گفتند : آیا تو یوسفی ؟ پس چه مانعی دارد که خدا همین سنت را در مورد حجت خود جاری سازد و آن حضرت در بازارها و در جمع آنان حضور یابد ، ولی آن‌ها او را نشناسند ، تا این خدا به او

۱ـ علل الشرایع ، باب ۱۷۹ (علّة الغیبة) ، حدیث ۸.

۲ـ بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۵۰.

اجازه دهد تا خود را معرفی کند. همان گونه که به یوسف اجازه داد و او خود را به برادرانش شناساند.[۱]

ج) در میان مؤمنان و شیعیان خالص آن حضرت کسانی هستند که در اثر تزکیه‌ی نفس و صفای باطن شایستگی دیدارش را پیدا می‌کنند، از این طریق از فیض معنوی امام بهره‌مند می‌گردند و جامعه نیز، از طریق آنان، به منبع فیض خداوندی نائل می‌شود.

د) علم به اینکه امام، به اذن و مشیت الهی، بر افعال افراد نظارت دارد و از طرفی هر لحظه احتمال ظهورش وجود دارد، عامل مؤثری در خودداری از گناه و رعایت احکام الهی خواهد بود.

هـ) فقیهان عادل و پارسا نایبان عام امام زمان (عج) هستند و در عصر غیبت رهبری و زعامت جامعه‌ی بشری را بر عهده دارند. چنان که رهبرانی که غایب نیستند نیز با فرستادن نمایندگان خود به مناطق دور دست آنان را هدایت و رهبری می‌کنند.

بنابراین، چنین نیست که امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ جامعه‌ی بشری را به کلی به حال خود رها کرده، هیچ نظارت و تصرف و تأثیری در سرنوشت آن نداشته باشد.

خورشید پشت ابر

در احادیث اسلامی، نحوه‌ی بهره‌مندی انسان‌ها از وجود امام زمان (عج) در عصر غیبت به بهره‌مندی از خورشید پشت ابر تشبیه شده است. چنان که امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش سلیمان اعمش درباره‌ی چگونگی بهره‌مندی مردم از حجت غایب فرمود: همان گونه که از خورشید پشت ابر نفع می‌برند.[۲]

این مضمون را جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده است.[۳] چنان که در توقیعی[۴] که از حضرت صاحب الامر (عج) به وسیله‌ی محمدبن عثمان (دومین

۱ـ علل الشرایع، ص ۲۴۴، باب ۱۷۹ (علّة الغیبة).

۲ـ بحار الانوار، ج ۵۲، باب علّة الغیبة، ص ۹۲.

۳ـ همان.

۴ـ «توقیع العقد الی أن یکتب الکاتب اسمه فی ذیله إمضاءً أو اقراراً به» المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۰.

نایب خاص حضرت) برای اسحاق بن یعقوب صادر شد نیز به چشم می‌خورد .[۱]

بخشی از مطالبی که از این تشبیه استفاده می‌شود ، چنین است :

۱ . همان گونه که مردم از نور و گرمای خورشید ـ هنگامی که پشت ابر است ـ به کلی محروم نیستند ، از نور وجود و معنویت خورشید ولایت نیز به کلی محروم نیستند .

۲ . پنهان شدن خورشید به خاطر نقصی در خورشید نیست ، بلکه به دلیل ابرهاست که میان دیدگان انسان‌ها و خورشید قرار می‌گیرند . غیبت امام زمان (عج) نیز از ناحیه‌ی او نیست بلکه موانعی در کار است که وجود قدرت‌های ستمگر و عدم آمادگی روحی و فکری مردم از آن جمله است .

۳ . خورشید برای همیشه پشت ابر باقی نخواهد ماند و پنهان شدنش در پشت ابر نباید مایه‌ی ناامیدی گردد . همچنین طولانی شدن غیبت امام عصر ـ ارواحنا فداه ـ نباید مایه‌ی نومیدی گردد ، بلکه باید با امید به ظهور او خود را برای بهره‌مندی از نور وجودش به طور کامل آماده ساخت .

۶ـ آیا مسئلهٔ غیبت در تاریخ سابقه دارد؟

آری ، در تاریخ مواردی یافت می‌شود که پیامبر خدا به دلایلی از میان امت و قوم خود غایب شده است و این مطلب یکی از وجوهی است که در توجیه غیبت امام زمان بیان شده است . امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که حکمت غیبت حضرت قائم (عج) چیست ؟ فرمود : « حکمت غیبت آن حضرت همان حکمت غیبت‌های حجج الهی پیش از اوست » .[۲]

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به حنان بن سدیر فرمود : مشیت خدا بر این استقرار یافته که سنت‌های پیامبران پیشین علیهم السلام را در مورد غیبت قائم ما جاری سازد ، پس حاصل جمع مدت غیبت‌های آنان درباره‌ی او واقع خواهد شد .[۳]

پیامبرانی که در احادیث به غیبت آن‌ها استشهاد شده است ، عبارتند از :

۱ـ همان.

۲ـ علل الشرایع ، ص ۲۴۶.

۳ـ همان مدرک ، ص ۲۴۵.

یونس ، یوسف ، موسی و صالح .

غیبت سه پیامبر نخست در قرآن نیز آمده است .

به روایت عبد الله بن سنان امام صادق علیه السلام فرمود : در قائم (عج) سنتی از موسی علیه السلام واقع می‌شود ، پرسیدم : آن سنت کدام است ؟ فرمود : مخفی بودن ولادت ، و غیبت از قومش .[۱]

محمد بن مسلم می‌گوید : نزد امام باقر علیه السلام رفتم تا دربارهٔ قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از او بپرسم . قبل از آن که لب به سخن بگشایم ، فرمود : در قائم آل محمد پنج شباهت از پنج پیامبر موجود است :

۱ . شباهت به یونس و آن عبارت است از بازگشت به سوی قوم خود ، پس از غیبت از آنان . وقتی از میان آنان رفت ، جوان بود و وقتی بازگشت پیر شده بود .

۲ . شباهت به یوسف و آن عبارت است از غیبت از قوم و خویشاوندان و دشوار شدن امر غیبت وی بر پدرش یعقوب .

۳ . شباهت به موسی در پنهان بودن ولادت ، غیبت از پیروانش و آزارهایی که از دشمنانشان دیدند تا این که موسی بازگشت و خداوند او را بر فرعونیان پیروز ساخت .

۴ . شباهت با عیسی در این که در مورد زنده بودنش اختلاف کردند ؛ برخی گفتند : زنده است و برخی گمان کردند که مرده است .

۵ . شباهت با جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله این است که با شمشیر قیام خواهد کرد و دشمنان خدا و رسول خدا را نابود خواهد ساخت ![۲]

و دربارهٔ غیبت صالح علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : وی مدتی طولانی غایب بود ؛ هنگامی که بازگشت قیافه‌اش کاملاً تغییر کرده بود . مردم در مورد او سه دسته شدند ، عده‌ای تصدیقش کردند ، دسته‌ای او را تکذیب کردند و گروهی نیز دچار تردید شدند .

۱ـ بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۲۱۶ .

۲ـ بحارالأنوار ، ج ۵۱ ، ص ۲۱۷ـ۲۱۸ .

از آن حضرت پرسیده شد : آیا در دوران غیبت صالح عالم و دانشمندی میان قومش بود تا آنان را راهنمایید کند ؟

امام پاسخ داد : خدا عادل‌تر از آن است که زمین را بدون عالمی که مردم را به خدا دعوت کند ، باقی گذارد .[۱]

۷ـ آیا طول عمر در حد هزار سال وبیش از آن عقلاً ممکن است؟

معیار محال بودن و ممکن بودن یک چیز این است که مستلزم تناقض باشد یا نباشد ، در صورت اول محال ، و در صورت دوم ممکن خواهد بود . مثل این که چیزی جسم باشد ، ولی دارای بعد و مقدار نباشد و شکلی مثلث باشد ، ولی سه زاویه نداشته باشد یا شخصی خلبان باشد ولی از نحوه‌ی پرواز هواپیما آگاه نباشد . که همگی تناقض‌آمیز و محال است . ولی این‌که چیزی جسم باشد ، ولی نرم نباشد یا شکلی مثلث باشد ، ولی متساوی الاضلاع نباشد یا شخصی خلبان باشد ، ولی سیاستمدار نباشد ، تناقض‌آمیز نیست و ممکن است .

امور ممکن دو دسته‌اند :

۱ . امور عادی که اسباب آن‌ها عادی و شناخته شده است ، مثل این که بیماری جسمی از طریق داروهای گیاهی یا شیمیایی معالجه شود ، یا فردی از طریق تحصیل دانش ، دانشمند شود .

۲ . امور غیر عادی (خارق‌العاده) مانند این که عفونت و جراحت بدن از طریق نذر ، دعا و توسل و مانند آن معالجه شود یا فردی بدون تحصیل دانش ، دانشمند و صاحب نظر در یک رشته علمی گردد ؛ پیامبر اکرم با این که نزد کسی درس نخوانده بود ، از طریق وحی ، که راهی غیر عادی است ، به عالی‌ترین معارف دست یافت . در تاریخ نوابغ بشر نیز نمونه‌هایی از این آگاهی‌های خارق‌العاده نقل و مشاهده شده است . معجزه‌ها و کرامات پیامبران و اولیای الهی نیز همگی از این قبیل است .

مسئله‌ی طول عمر ، در حد هزار سال و بیش‌تر ، نیز از قسم دوم است ؛ زیرا این که فردی

۱ـ همان مدرک ، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ .

عمر طولانی داشته باشد ، مخالف هیچ یک از اصول عقلی نبوده ، مستلزم تناقض هم نیست . این امر یک پدیده‌ی خارق العاده است و در تاریخ گذشتگان نیز نمونه‌هایی دارد . چنان که قرآن کریم می‌فرماید : نوح ۹۵۰ سال در میان قوم خود زندگی کرد ؛ و گویا این مدت مربوط به دوران نبوت اوست نه سال‌های عمرش . در تاریخ از شخصی به نام « لقمان » یاد شده است که ۳۵۰۰ سال عمر کرد .[1] به اعتقاد مسلمانان ـ و با استناد به قرآن و روایات ـ حضرت عیسی علیه السلام زنده است و هنگام ظهور حضرت مهدی ظاهر خواهد شد و پشت آن حضرت نماز خواهد گذارد . بنا به روایات خضر و إلیاس نیز زنده‌اند .

۸ـ وظایف ما نسبت به امام زمان (عج) در دوران غیبت چیست؟

مهم‌ترین وظیفه‌ی ما این است که بکوشیم تا کاری بر خلاف رضای امام زمان (عج) از ما سر نزند و پیوسته در فکر این باشیم که گفتار و رفتار ما مورد رضایت و تأیید آن حضرت باشد . چون رضای آن حضرت چیزی جز رضای خدا نیست و رضای خدا در انجام دادن تکالیف دینی است ، پس مهم‌ترین وظیفه‌ی ما عمل به تکالیف دینی است .

و از طرفی چون عالمان پارسای دینی و فقیهان عادل نمایندگان امام زمان (عج) به شمار می‌روند ، راه تحصیل رضایت آن حضرت پیروی از آنان است . در حقیقت رساله‌های توضیح المسائل و کتب تفسیر و اخلاق و عقاید راه و رسم فکری و عملی ما را ترسیم کرده‌اند و به کار بستن آن‌ها مایه‌ی جلب نظر و رضایت خاطر ولی عصر ـ ارواحنا فداه ـ است . گذشته از این ، وظایف دیگری نیز در کتب علمای بزرگوار شیعه بیان شده است که برخی را یادآور می‌شویم :

۱ . محزون بودن به علت محروم بودن از زیارت آن وجود مبارک ، چنان که در دعای ندبه آمده است «*عزیز علیّ ان اری الخلق و لا تری و لا اسمع لك حسیسا و لا نجوی؛ بر من گران است که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و سخن آشکار و پنهان تو را نشنوم* ».

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود : چه بسیار مرد و زن با ایمانی که به سبب فقدان ماء

۱ـ کتاب الغیبة ، ص ۷۹.

معین (حضرت حجت (عج)) متأسف و محزونند .

۲ . انتظار فرج آن حضرت ؛ امام رضاعليه‌السلام از رسول اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت کرده است که فرمود : «افضل اعمال امتی انتظار الفرج» .

و از امیر المؤمنینعليه‌السلام پرسیده شد که برترین اعمال چیست ؟ پاسخ داد : «انتظار الفرج» .

و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود :

«انتظروا الفرج ، ولا تیأسوا من روح الله ، فان احب الاعمال الی الله عز وجل انتظار الفرج»؛ *در انتظار فرج باشید ، و از رحمت خدا مأیوس نگردید ، زیرا بهترین اعمال نزد خدا انتظار فرج است.*[۱]

۳ . دعا کردن برای حفظ وجود مبارک آن حضرت و شتاب در فرج ظهورش ، از جمله دعاهای شریف در این باره همان دعای معروف «اللهم کن لولیك الحجة بن الحسن...» است . دعاهای دیگری نیز وجود دارد که در مفاتیح الجنان و سایر کتاب‌های دعا آمده است .

۴ . صدقه دادن[۲] برای حفظ وجود مبارک امام عصر (عج) .

۵ . استمداد و استغاثه به آن حضرت در شداید و ناملایمات و فتنه‌ها و شبهه‌ها ، زیرا ائمه‌ی طاهرینعليهم‌السلام نسبت به دوستان و شیعیان خود عنایت خاص دارند و ناگواری‌های آنان را تحمل نمی‌کنند ؛ چنان که از امیر مؤمنانعليه‌السلام روایت شده که فرمود : هرگاه مرد یا زن مؤمنی بیمار و اندوهگین شود ، ما نیز اندوهگین می‌شویم و هرگاه برای رفع گرفتاری خود دعا کند ، ما آمین گوییم و هرگاه او ساکت باشد ، ما برایش دعا می‌کنیم .[۳]

۱ـ بحار الانوار، ج ۵۲، باب ۲۲.

۲ـ گر چه حفظ وجود مقدس امام زمان (عج) به اراده و مشیت الهی است ، ولی اسباب یاد شده نیز به اذن و مشیت الهی می‌باشند و به اصطلاح در طول آن هستند نه در عرض آن ، و ثانیاً نتیجهٔ عمدهٔ این اعمال در حقیقت به خود انسان باز می‌گردند ، و دعا کردن برای سلامتی وجود مبارک امام زمان (عج) و صدقه دادن برای او ، ضمن این که پیوند معنوی انسان را با حجت خدا، برقرار و مستحکم می‌سازد ، مایه‌ی سلامتی خود و دفع ناگواری‌ها و شداید خواهد بود .

۳ـ منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۴۹۱.

۹ ـ مقصود از انتظار فرج چیست؟

فرج یعنی نصرت و پیروزی ، و مقصود نصرت و پیروزی حکومت عدل علوی بر حکومت‌های کفر و شرک و بیداد است . پیروزی حکومت عدل گستری که به رهبری امام عصر (عج) تشکیل می‌شود .

بنابراین ، مقصود از انتظار فرج انتظار تحقق یافتن این آرمان بزرگ است . بی‌تردید منتظر حقیقی کسی است که حقیقتاً خواهان تشکیل چنین حکومتی باشد ؛ و این خواسته آن گاه جدّی و راست است که شخص منتظر عامل به عدل و گریزان از ستم و تباهی باشد . در غیر این صورت ، انتظار فرج در حد یک ادعا و شعار بی‌محتوا باقی خواهد ماند . بدین جهت ، در روایات آمده است که انتظار فرج ، خود فرج است ؛[1] زیرا کسی که حقیقتاً منتظر ظهور حجت خدا و تأسیس حکومت عدل‌گستر اوست ، زندگی خود را بر پایه‌ی عدل استوار می‌سازد و او انسانی است که نحوه‌ی رفتار و سیر و سلوکش در زمان حضور و غیبت امام تفاوتی ندارد و قبل از تشکیل حکومت عدل ، چنین حکومتی را در زندگی خود پایدار ساخته است .

بنابراین ، انتظار فرج حقیقی ریشه در معرفت به حق و عدل و ایمان و عشق به آن دارد و آثار آن نیز در عمل نمایان می‌شود . چنین حقیقت اصیل و عمیقی با لفظ و شعار به دست نمی‌آید و با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به مقدسات دینی و رسالت‌های انسانی در تعارض و تناقض است .

از این جا درمی‌یابیم که انتظار فرج به معنای بی‌تفاوتی نسبت به آن چه در جوامع بشری می‌گذارد و دست روی دست گذاشتن به امید این که امام زمان ظهور و امور را اصلاح کند نیست .

انتظار فرج ، چنان که بیان شد ، تعهد آفرین و مسئولیت ساز است و با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به سرنوشت بشر و حقیقت و فضیلت منافات دارد . انتظار فرج یعنی :

۱ـ بحار الانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۲۸ .

۱ . معرفت امام معصوم و عادل و پیشوای تعالی و فضیلت .

۲ . ایمان به امامت و رهبری الهی و عدالت پیشه .

۳ . عشق به عدالت و ارزش‌های انسانی .

۴ . امید به آینده‌ای روشن و نویدبخش

۵ . تلاش برای برقراری حکومتی عدل پیشه و عدل گستر .

۶ . رعایت موازین و قوانین دینی و اخلاقی .

۷ . داشتن روحیه‌ی تعهد و مسئولیت پذیری .

بدیهی است انتظار فرج ، به شرحی که گذشت ، بهترین عبادت است . چنین منتظری مقامی بس عالی و جایگاهی بس بلند دارد و هرگاه در زمان غیبت از دنیا برود ، به منزلهٔ کسانی است که پس از ظهور حضرت حجت (عج) زنده بوده ، تحت فرمان او در راه خدا جهاد می‌کنند .[۱]

۱۰ ـ مقصود از غیبت صغری وکبری چیست؟

از سال ۲۶۰ هجری ، که آغاز غیبت امام عصر (عج) بود ، تا سال ۳۲۹ (حدود هفتاد سال) را غیبت صغری گویند ، در این مدت چهار نفر نیابت خاصه‌ی آن حضرت را بر عهده داشتند و واسطه‌ی میان او و شیعیان بودند . شیعیان به وسیله‌ی آنان مسائل و مشکلات خود را به عرض امام زمان (عج) می‌رساندند ، و پاسخ دریافت می‌کردند . این چهار نفر به ترتیب عبارت بودند از : عثمان بن سعید ،[۲] محمد بن عثمان ،[۳] حسین بن روح نوبختی[۴] و علی

۱ـ من مات منکم علی هذا الامر منتظرا له کان کمن کان فی فسطاط القائم (بحار الانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۲۵) .

۲ـ وی سمت وکالت و نیابت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را نیز بر عهده داشت و مورد اعتماد ویژهٔ آنان بود تا آن جا که در حق وی فرموده‌اند : « آن چه بگوید مورد قبول ما است » . بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۴۴ .

۳ـ وی فرزند عثمان بن سعید ، اولین وکیل خاص امام زمان (عج) است که امام عسکری علیه السلام او را به عنوان وکیل فرزندش حضرت حجت نصب کرده بود ، وی در سال ۳۰۴ هـ فوت کرده است .

۴ـ وی نیز فردی بسیار جلیل‌القدر بود و به امر امام زمان (عج) و توسط محمد بن عثمان به نیابت خاصه برگزیده شد در سال ۳۲۶ از دنیا رفت ، مدت سفارت و نیابت او ۲۳ سال بود ، ابو سهل نوبختی که از متکلمان برجستهٔ شیعه است در وصف حسین بن روح گفته است : « اگر دشمنان بدن او را با مقراض قطعه قطعه می‌کردند ، آنان را از مکان امام زمان (عج) آگاه نمی‌ساخت » .

بن محمد سَمُری.[۱]

چند روز قبل از مرگ علی بن محمد سمری، از ناحیه‌ی مقدس امام علیه السلام توقیعی صادر شد. در این توقیع آمده بود که علی بن محمد تا شش روز دیگر زندگی را بدرود خواهد گفت، با مرگ او نیابت خاصه نیز پایان می‌پذیرد، غیبت کبری آغاز خواهد شد و تا روزی که خدا بخواهد، ادامه خواهد یافت.

در این مدت فقیهان عادل و پارسا، نایبان آن حضرتند و چون فرد خاصی به سمت نیابت برگزیده نشده است، این نیابت را «نیابت عامّه» گویند.

پرسش‌ها

۱ ـ آیا قیام حضرت مهدی (عج) مورد قبول همه‌ی مسلمانان است؟

۲ ـ آیا اعتقاد به وجود امام زمان (عج) مورد قبول همه‌ی مسلمانان است؟

۳ ـ دلیل بر وجود امام زمان (عج) چیست؟

۴ ـ علت و فلسفه‌ی غیبت امام زمان (عج) چیست؟

۵ ـ آیا مردم در عصر غیبت از وجود امام زمان (عج) بهره می‌برند؟ چگونه؟

۶ ـ آیا مسئله‌ی غیبت در تاریخ سابقه دارد؟

۷ ـ آیا طول عمر در حد هزار سال و بیش از آن عقلاً ممکن است؟

۸ ـ وظیفه‌ی ما نسبت به امام زمان (عج) در دوران غیبت چیست؟

۹ ـ مقصود از انتظار فرج چیست؟

۱۰ ـ مقصود از غیبت صغری و کبری چیست؟

۱ـ وی نیز از برجستگان و خواص شیعه بود، و به امر حضرت ولی عصر (عج) و توسط حسین بن روح به نیابت خاصه برگزیده شد، مدت نیابت او سه سال بود، و در سال ۳۲۹ به دار باقی شتافت.

درس سیزدهم

ولایت فقیه نگین حکومت اسلامی

راهنمای درس سیزدهم[1]

یکی از نشانه‌های کامل بودن اسلام آن است که دارای نظام‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی . . . و از همه مهم‌تر نظام حکومتی است. به تعبیری حکومت داشتن، مستلزم داشتن برنامه و نظام در سایر شئون فرد و اجتماع است. انقلاب اسلامی ایران، که سرآغاز حیات مجدد فرهنگ و تمدن اسلامی است، بر پایه رکن استوار ولایت فقیه نضج یافت. بر ماست که این اصل مهم را به نسل‌های آینده آموزش دهیم و اهمیت پاسداری از آن را در حیطه‌ی استدلال و عمل گوشزد کنیم. شبهاتی که در سالیان اخیر مطرح شده، ضرورت کارهای علمی بیش‌تر در این زمینه را نشان می‌دهد. این درس به برخی از این شبهات و پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

اهداف درس

در این درس دانش‌آموزان باید:

۱. به عدم انفکاک دین اسلام از اداره‌ی شئون جامعه و حکومت آگاه شوند؛

۱ـ مربّی گرامی، لطفاً پیش از تدریس، دو مقاله‌ی ضمیمه‌ی درس را، تحت عنوان ولایت فقیه (سخنرانی حضرت آیة الله جوادی آملی) و مجلس خبرگان رهبری مطالعه فرمایید.

۲ . به توقف مشروعیت حکومت بر اذن و امضای خداوند و اولیای دین آگاه شوند ؛

۳ . با جایگاه ولایت فقیه در نظام حکومتی اسلام آشنا شوند ؛

۴ . پاسخ برخی از شبهات و پرسش‌های مطرح شده در این زمینه را دریابند .

طرح درس

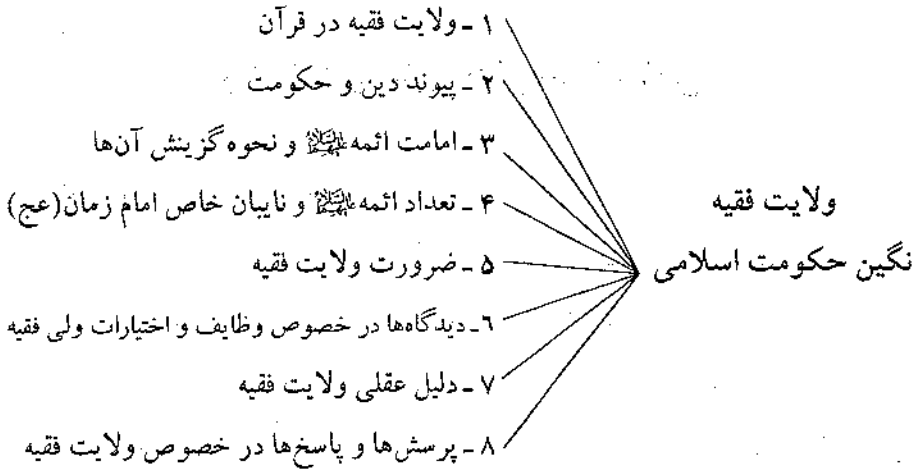

نتیجهٔ پیام‌های آیات: حکومت یکی از شئون دین و رسالت‌های رهبران الهی است بنابراین دین الهی با حکومت ملازم است .

۱ ـ ولایت فقیه در قرآن

«كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ ٱللهُ ٱلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ» *انسان‌ها یک امت بودند ، آنگاه خداوند پیامبران را بشارت و بیم دهنده برانگیخت وکتاب را به حق به آنان فرو فرستاد تا در اختلافات آنان حاکم باشد .*[1]

۱ـ بقره، ۲۱۳.

«إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَاكَ ٱللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيماً»[۱] *ما کتاب را به حق بر تو فرو فرستادیم تا بر اساس آنکه خدا به تو آموخته است در میان مردم حکم کنی و دافع خیانت‌کاران مباش.*

ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ[۲] *پیامبر ﷺ به امور و شئون مؤمنان، از خود آنان، سزاوارتر است.*

أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ[۳] *از خدا، رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید.*

۲ـ پیوند دین و حکومت

از مطالعه‌ی آیات فوق و آیات دیگر در زمینه‌ی نبوت و ولایت استفاده می‌شود که دین و شریعت الهی با حکومت ملازم است؛ به عبارت دیگر، حکومت یکی از شئون دین و رسالت‌های رهبران الهی بوده است.

در آیه‌ی نخست غرض از انزال کتاب با پیامبران، حاکم بودن آن در مسائل مورد اختلاف مردم دانسته شده است و مقصود از کتاب شریعت آسمانی است. با توجه به آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی شوری، شرایع آسمانی در پنج شریعت منحصر است که به وسیله‌ی پنج پیامبر، که آنان را پیامبران اولوالعزم می‌نامند، به بشر ابلاغ شده است و همه‌ی پیامبران در طول تاریخ نبوت این شرایع پنجگانه را تبلیغ کرده‌اند.

حاکم بودن کتاب و شریعت در اختلافات میان مردم به این است که احکام کلی مربوط به حقوق و حدود وظایف افراد را بیان کند؛ ولی این مقدار رافع اختلاف نخواهد بود، زیرا چه‌بسا دو طرف تخاصم با اتفاق در حکم کلی در تطبیق آن بر مورد نزاع اختلاف داشته باشند. در این صورت، این پیامبر است که با تطبیق آن حکم کلی بر مورد نزاع حق را از ناحق جدا می‌سازد و از این نظر، فصل خصومت می‌کند؛ چنان که در آیه‌ی ۱۰۵ نساء (دومین

۱ـ نساء، ۱۰۵.

۲ـ احزاب، ۶.

۳ـ نساء، ۵۹.

آیه‌ی مورد بحث) حکم کردن را به پیامبر نسبت داده است نه به کتاب . از این که ملاک حکم را « ما أراك الله » دانسته ، معلوم می‌شود مقصود آن تفسیری است که پیامبر از حکم کلی کرده آن را بر مصداق خاصی منطبق می‌سازد و این در حقیقت همان حکم قضایی پیامبر در موارد نزاع است .

ولی باید توجه داشت تا هنگامی که حکم قضایی به مرحلهٔ اجرا نرسد و حق به اهل آن داده نشود و از تعدی و تجاوز عملی افراد به یکدیگر جلوگیری نشود ، خصومت و نزاع پایان نخواهد یافت . از این رو ، پیامبر ﷺ باید حق تنفیذ و اجرای حکم قضایی خود را نیز داشته باشد ؛ و انجام این مهم بدون داشتن قوای انتظامی و ضابط اجرایی ممکن نیست و این قدرت در گرو داشتن حکومت و تشکیلات اجرایی است .

و از طرفی روشن است که داوری به خودی خود مطلوب نیست ، بلکه مقصود اصلی رفع اختلاف و اجرای عدل و قسط در جامعه‌ی بشری است .

مطلب یاد شده، از آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید نیز استفاده می‌شود . چون در آن آیه تحقق عدل در جامعه بشری یکی از اهداف نبوی به شمار آمده است ، هرگاه همه‌ی انسان‌ها به گونه‌ای بودند که با روشن شدن حق، پذیرای آن می‌شدند و به اجرای آن اقدام می‌کردند ، به قوه اجرایی و دستگاه حکومت نیاز نبود ؛ ولی واقعیت جز این است . پیوسته افراد بسیار ساده تحت تأثیر منفعت‌جویی از اجرای عدل روی برمی‌گردانند . اگر دستگاه حکومت و قوه‌ی اجرایی در کار نباشد ، هیچ‌گاه عدل اجتماعی تحقق نخواهد پذیرفت و در نتیجه در باب نبوت نقض غرض لازم می‌آید که نادرستی آن روشن است .

این مطلب از ذیل آیه نیز استفاده می‌شود ، زیرا بلافاصله از آفرینش آهن و این که مایه بأس و شدت و ابزار دفاع از حق است ، یاد شده است . « وانزلنا الحدیدَ فیه بأسٌ شَدیدٌ» چنان که به منافع آن نیز اشاره شده است . « و منافع للناسِ » بدیهی است اگر این بخش از آیه به بخش پیشین آن ارتباط نداشته باشد و به موضوع نبوت و فلسفه‌ی آن ، که برپایی عدل در زندگی بشر است ، مربوط نباشد ، ارتباط منطقی کلام خدشه‌دار می‌شود . و این با

« قول‌فصل » بودن قرآن و منزّه بودن آن از هزل[۱] منافات دارد .

گاهی گفته می‌شود : جلمه‌ی «لیقومَ الناسُ بالقسطِ » ناظر به این است که مردم خود قسط را بر پا دارند نه این که پیامبران به برپایی آن اقدام کنند . در نتیجه آنچه از آیه استفاده می‌شود این است که کار پیامبران فقط تبلیغ و انذار و تلاش‌های فرهنگی است نه برخوردهای عملی و استفاده از قوای قهریه و ابزار حکومتی .

ولی از آیه چنین مطلبی استفاده نمی‌شود . آنچه از ظاهر جمله «لیقومَ النّاسُ بالقسطِ » درمی‌یابیم این است که مردم قائم به قسط باشند و در برابر عدل و قسط خاضع و فرمانبردار گردند ، اما این که این انقیاد و خضوع، داوطلبانه و با طیب نفس است یا به خاطر ترس از قوای حکومتی ، آیه از این جهت اطلاق دارد . در نتیجه نحوه‌ی برپاداری عدل بستگی به حالات و روحیات و مراتب ایمان و پارسایی افراد دارد ؛ در مورد برخی داوطلبانه است و در مورد برخی دیگر از طریق قوای قهریه . چنان که جمله « وانزلنا الحدیدَ فیه بأسٌ شدیدٌ» ناظر به این مطلب است .

طبق آیه‌ی ششم سوره‌ی احزاب، خداوند به پیامبر اکرم حق هر گونه تصمیم در مسائل مربوط به زندگی مسلمانان را بخشیده است و تصمیمات او در این موارد بر تصمیمات خود آنان برتری دارد ؛ به عبارت دیگر ، اطلاق اولویت در آیه‌ی کریمه همه‌ی زمینه‌هایی را که اولویت‌پذیر است ، شامل می‌شود از آن جمله :

الف) پیامبر پس از خدا دوست داشتنی‌ترین موجود است .

ب) پس از شریعت الهی ، حفظ پیامبر بر همه چیز مقدم است .

ج) در تکریم و احترام ، پس از خدا و شریعت الهی ، پیامبراکرمﷺ بر همگان مقدم است .

ه) در اداره ، خواست و تصمیم‌گیری‌ها ، خواست و تصمیم پیامبر اکرم ﷺ بر خواست دیگران مقدم است .

۱ـ انه لقول فصل و ماهو بالهزل ـ (طارق ، ۱۳ ـ ۱۴).

حاصل آن که در همه‌ی مسائل مربوط به امور دینی و دنیوی، پیامبر اکرم ﷺ بر مؤمنین تقدم دارد و در موارد تعارض و تزاحم باید جانب پیامبر اکرم ﷺ مقدم داشته شود.[۱]

بدیهی است این اولویت‌ها بدین جهت است که پیامبر اکرم ﷺ از ولایت الهی برخوردار است و قول و فعل او تجلی قول و فعل خداست و همه شئون او صبغه‌ی الهی دارد. در این صورت، امام نیز، که ولی خاص خداوند است و قول و فعلش مرضی او است، در این حکم با پیامبر اکرم ﷺ همسان است.

در هر حال، چنین اولویتی برای پیامبر و امام نسبت به مؤمنان با حکومت و تصرف در شئون زندگی آنان ملازم است. و این چیزی جز حکومت دینی نخواهد بود.

چهارمین آیه‌ی مورد بحث (نساء، ۵۹) اطاعت از پیامبر و اولی الامر را به طور مطلق واجب شمرده است. از طرفی شکی نیست که پیامبر اکرم ﷺ حکومت تأسیس کرد و در کنار ابلاغ وحی و پیام‌های الهی به مردم، داوری و دستورهای حکومتی هم داشت. طبق آیه‌ی یاد شده اطاعت از او در همه‌ی این امور واجب است و ملاک این اطاعت همان رسول بودن او است. از این بحث نتیجه می‌گیریم یکی از شئون رسالت رسول، که اطاعت از او در آن مورد بر مردم واجب بود، شأن حکومت و قضاوت او بوده است.

۳ـ امامت ائمه علیهم السلام و نحوه گزینش آن‌ها

همه‌ی مسلمانان بر این عقیده‌اند که دین اسلام آخرین آیین الهی است و تعالیم و احکام آن همگانی و همیشگی است. بنابراین، پس از پیامبر اکرم ﷺ باید کسانی به عنوان خلیفه و جانشین آن حضرت، امامت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشته باشند و احکام الهی را تبیین و اجرا کنند. ولی در صفات امام و راه تعیین آن میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. از نظر شیعه خلیفه‌ی پیامبر و امام مسلمین باید معصوم باشد و چون صفت عصمت امری درونی و پنهانی است کسی جز خداوند از آن آگاه نیست، در نتیجه راه تعیین جانشین پیامبر و امام مسلمین نصّ دینی است؛ یعنی خدا او را تعیین کرده، به وسیلهٔ پیامبر به

۱ـ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

مردم ابلاغ می‌کند . شیعه بر اثبات مدعای خود به مجموعه‌ای از آیات و احادیث استدلال می‌کند ، که بررسی آن‌ها فرصتی دیگر می‌طلبد .[۱]

۴ـ تعداد ائمه علیهم السلام و نایبان خاص امام زمان(عج)

جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، که در احادیث اسلامی از آن‌ها یاد شده ، دوازده نفرند . آنان همان امامان دوازده‌گانه شیعه‌اند و طبق احادیث متواتر مهدی موعود (عج) آخرین آن‌هاست و غیبت طولانی خواهد داشت . از آن‌جا که در دوران غیبت ، رهبری مستقیم و بدون واسطه‌ی جامعه برای امام امکان‌پذیر نیست ، افرادی به نیابت از امام عهده‌دار رهبری جامعه خواهند بود . این نایبان دو دسته‌اند : نایبان خاص و نایبان عام . نایبان خاص چهار نفرند که در مدت حدود هفتاد سال (۲۶۰ ـ ۳۲۹) نیابت خاصه امام عصر (عج) را دارا بودند و به ترتیب عبارتند از : عثمان بن سعید ، محمد بن عثمان ،[۲] حسین بن روح نوبختی ، علی بن محمد بن سمری . قبل از وفات آخرین نایب خاص ، نامه‌ای از امام عصر علیه السلام به وی داده شد . در این نامه ، ضمن بیان تاریخ وفات علی بن محمد ، نوشته شده بود که با مرگ وی دوران نیابت خاصه به پایان می‌رسد و غیبت او تا آن‌گاه که خداوند اجازه‌ی ظهور دهد ، ادامه خواهد یافت .[۳]

۵ـ ضرورت ولایت فقیه

در دوران غیبت کبری فرد یا افراد خاصی به نیابت برگزیده نشده‌اند ، بلکه فقها و مجتهدان عادل و پرهیزگار بیان‌کننده‌ی احکام دینی مردم بوده ، مشکلات زندگی آنان را از جنبه‌ی دینی برطرف می‌سازند . یکی از مهمترین مشکلات و نیازهای آنان همان مسئله‌ی

۱ـ از جمله آیات مربوط به این مسأله عبارت است از: آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء ، آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده ، آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مائده ، آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده و آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی احزاب . و از جمله احادیث عبارت است از: حدیث ثقلین ، حدیث سفینة ، حدیث دوازده خلیفه ، حدیث مدینه ، حدیث یوم‌الدار ، حدیث غدیر .

۲ـ گفتنی است که عثمان‌بن سعید و محمد بن عثمان قبلاً نیز وکیل خاص امام عسکری علیه السلام بودند و عثمان بن سعید وکالت خاص امام هادی علیه السلام را نیز بر عهده داشت . جهت آگاهی از شرح حال نواب اربعه به جلد ۵۱ کتاب بحارالانوار مراجعه کنید .

۳ـ بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۶۱ .

حکومت دینی است ، زیرا بدون وجود حکومت صالح ، حقوق افراد ضایع می‌گردد ، فساد و تباهی رواج می‌یابد ، دشمنان مصالح و منافع مسلمانان را به خطر می‌اندازند و حدود الهی اجرا نخواهد شد . این امور فلسفه‌ی حکومت دینی را شکل می‌دهد ، چنان که امام علی علیه‌السلام علت اصرار خود بر تصدی حکومت اسلامی را چنین بیان داشته است :

« پروردگارا ، تو می‌دانی که آنچه ما انجام دادیم ، برای رقابت در کسب قدرت و به دست آوردن متاع پست دنیوی نبوده ؛ بلکه خواستیم تا نشانه‌های از دست رفته‌ی دین را بازگردانده ، اصلاح و امنیت را در شهرها و آبادی‌ها آشکار سازیم تا بندگان مظلومت امنیت یابند ، و حدود تعطیل شده‌ی تو اقامه و اجرا شود » .[1]

۶ـ دیدگاه‌ها در خصوص وظایف و اختیارت ولی فقیه

همه‌ی فقها و مجتهدان شیعه بر این عقیده‌اند که یکی از شئون و رسالت‌های فقیه و مجتهد این است که با رجوع به قرآن و روایات و با در نظر گرفتن احکام روشن عقلی و عقلایی و نیز اجماع یا شهرت علمای متقدم شیعه ، احکام دینی مربوط به افعال مکلفان را استنباط کرده ، در اختیار مردم قرار دهد ؛ ولی در این که آیا جز این مقام ، شأن یا رسالت دیگری نیز دارند و اگر دارند حدود آن تا کجاست ، چند دیدگاه مطرح شده است :

الف ـ فقیه در انجام کارهایی که انجام آن از مؤمنان عادل نیز مطلوب و پذیرفته است ، بر دیگران اولویت دارد . این کارها که امور حسبیه نام دارد ، کارهایی است که اگر مؤمن عادل یافت نشود ، از مؤمن فاسق نیز مطلوب و پذیرفته است ، مانند رسیدگی به مال غایب و قاصر ، تجهیز و تکفین میتی که ولی یا وصی ندارد و امثال آن .

ب ـ علاوه بر ولایت بر امور یاد شده ، بر قضاوت در منازعات نیز ولایت دارد ؛ ولی در این که آیا بر تنفیذ و اجرای حکم قضایی خود نیز ولایت دارد یا نه ، سکوت کرده‌اند .

ج ـ همان نظریه‌ی سابق، با تصریح به این که ولایت بر اجرا و تنفیذ حکم قضایی نیز مخصوص مجتهد است .

۱ـ نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۱ .

د ـ فقیه تمام وظایف و اختیارات امام معصوم را ، در مسائل مربوط به حکومت ، داراست . هر چند شخصیت و مقام معنوی امام معصوم بسی برتر از فقیه عادل است ؛ ولی تفاوت در مقامات معنوی ربطی به مسئولیت‌های حکومتی و تدبیر امور جامعه اسلامی ندارد . کسانی چون مرحوم صاحب جواهر ، میرزای نایینی و امام خمینی (رضوان الله علیهم) و بسیاری از مجتهدان معاصر، طرف‌دار این نظریه‌اند .[1] در این جا بخشی از کلام امام خمینی (ره) را در مورد ولایت مطلقه‌ی فقیه یادآور می‌شویم :

« احکام الهی ، اعم از آنچه مربوط به اموال یا مربوط به حدود و تعزیرات، امور سیاسی و حقوق است نسخ نشده است ، بلکه تا روز قیامت باقی است ؛ و همین امر دلیل بر ضرورت حکومت و ولایتی است که ضامن سیادت و حکومت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد ، زیرا اجرای احکام الهی جز به واسطه حکومت ممکن نیست . علاوه بر این ، حفظ نظام و امنیت در جامعه‌ی اسلامی و پاسداری از مرزها در برابر هجوم دشمنان عقلاً و شرعاً واجب است و این مهم جز با تشکیل حکومت انجام شدنی نیست » .

۷ـ دلیل عقلی ولایت فقیه

بنابراین ، همان دلیل عقلی که ضرورت امامت را اثبات می‌کند ، ضرورت حکومت در زمان غیبت امام معصوم ﷺ را نیز اثبات می‌کند .

از طرفی از دیدگاه شیعه ، پس از پیامبر اکرم ﷺ ، علی ﷺ و فرزندان معصوم او رهبران جامعه به شمار می‌آیند . در زمان غیبت امام معصوم ، گر چه ولایت و حکومت به شخص معینی تفویض نشده است ؛ ولی به حکم عقل و نقل باید حکومت برقرار باشد و حکومت مطلوب در اسلام ، حکومت اسلامی است ؛ حکومتی که حاکم آن باید عالم به قانون اسلامی ، عادل و از قدرت مدیریت و زعامت برخوردار باشد . با توجه به این که ملاک ولایت فقیه در اجرای احکام و قوانین اسلام همان ملاک ولایت امام معصوم در این باره است ، همه اختیارات حکومتی امام معصوم را فقیه نیز داراست . البته باید توجه داشت که

۱ـ ولایت فقیه و رهبری در اسلام آیة الله جوادی، درس هفتم؛ مفاهیم القرآن ، آیة‌الله سبحانی ، ج ۲، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۳.

موضوع بحث ما ولایت تشریعی و حکومتی است نه ولایت تکوینی که مربوط به مقام‌های معنوی افراد است ، و قابل تشریع و اعتبار نیست . از جهت ولایت تکوینی و کمالات معنوی ، امامان معصوم علیهم‌السلام با دیگران قابل مقایسه نیستند .[1]

۸ ـ پرسش‌ها در خصوص ولایت فقیه

چند پرسش و پاسخ

الف ـ فرق میان ولایت ووکالت چیست؟

پاسخ :

ولایت یک یا چند فرد بر افراد دیگر از طرف مقامی تعیین می‌شود که خود به افراد ولایت دارد ؛ و همان گونه که بیان شد ، حق ولایت در اصل مخصوص خداوند است و از طرف او برای پیامبران و اوصیای آنان تشریع شده است . بنابراین ، تشریع ولایت برای افراد امری الهی و از شئون ربوبیت خداوند است و ولایت فقیه نیز ،که در امتداد ولایت امام معصوم علیه‌السلام قرار دارد ، امری الهی است ، و رأی بشر در اثبات یا نفی آن نقش ندارد .

وکالت حقی است که خداوند بر مکلفان داده تا بتوانند در کارهایی که عقلاً و شرعاً وکالت پذیر است ، مانند خرید و فروش و تشخیص مصالح و مفاسد امور وکیلی انتخاب کنند . مشروعیت کار وکیل در محدوده وکالت او است . چنان که تعیین رئیس جمهور ، نمایندگان مجلس ، شهردار و امثال آن اموری وکالت پذیر است و هر گاه تصرفات وکلای مردم در محدوده‌ی وکالت آنان و در مورد موکلین آن‌ها انجام شود ، مشروعیت آن وابسته به وکالت است و اگر فراتر از آن باشد ، باید از طریق ولایت امر مسلمین تنفیذ گردد تا مشروعیت یابد .

ب ـ آیا ولایت فقیه از قبیل نیابت است؟

پاسخ :

فقیه عادل و با تدبیر از جانب امام معصوم علیه‌السلام منصب نیابت دارد ، ولی نسبت به مردم

۱ـ کتاب البیع ، ج ۲ ، ص ۴۶۱ـ ۴۶۶.

منصب ولایت دارد. گاهی از نیابت از جانب امام به وکالت نیز تعبیر می‌شود، چنان که به نواب چهارگانه امام عصر (عج) در عصر غیبت صغری «وکلای چهارگانه» نیز گفته می‌شود و به کسانی که از طرف ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام مأموریت جمع‌آوری وجوه شرعی و رسیدگی به امور دینی مردم داشتند نیز وکیل اطلاق شده است.

در فرق میان وکالت و نیابت گفته‌اند: در وکالت، فعل وکیل به منزله‌ی فعل موکل است، ولی در نیابت شخص نایب به منزله‌ی منوب عنه تنزیل می‌شود؛ یکی تنزیل در فعل است و دیگری تنزیل در شخص.[1]

ج ـ رأی مردم در مورد ولایت فقیه چه نقشی دارد؟

پاسخ:

نقش رأی مردم در مورد ولایت فقیه نقش بیعت است، اصل مقام ولایت ـ چنان که بیان گردید ـ از جانب خداوند برای فقیه تشریع شده است؛ همان‌گونه که مقام امامت و نبوت برای امام و پیامبر نیز از جانب خداوند تشریع گردیده است؛ ولی چون تشکیل حکومت بدون حمایت و پشتیبانی مردم امکان ندارد، از این رو تا مردم آمادگی خود را جهت پذیرش اوامر و دستورهای ولی فقیه اعلان نکنند، او در عدم تشکیل حکومت معذور است. چنان که امام علی علیه‌السلام تا هنگامی که این حمایت و حضور مردمی وجود نداشت به تشکیل حکومت قیام نکرد، و آن‌گاه که امت اسلامی آمادگی خود را آشکار ساخت، فرمود:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ... لألقیتُ حبلَها علی غاربِها..».

اگر حضور انبوه جمعیت حاضر نبود و با وجود یاور و پشتیبان، حجت بر من تمام نبود... ریسمان شتر خلافت را برگردنش می‌افکندم....

۱ـ ولایت فقیه و رهبری در اسلام، ص ۹۷.

د ـ مجلس خبرگان رهبری در مسئله‌ی ولایت فقیه چه نقشی دارد ؟

پاسخ :

نقش این مجلس ـ چنان که از نامش پیداست ـ این است که فقیه عادل و مدبری را ، که توانایی زعامت و رهبری امت را دارد ، به مردم معرفی کند ، زیرا تشخیص مقام فقاهت و اجتهاد و نیز توانایی و کفایت رهبری نیاز به کارشناس دارد و از توان عامه‌ی مردم بیرون است .

پرسشها

۱ ـ سه دیدگاه در مورد اختیارات ولی فقیه بنویسید .

۲ ـ نظر امام خمینی (ره) درباره‌ی اختیارات ولی فقیه چیست ؟

۳ ـ چگونه دین الهی با حکومت ملازم است ؟ (اشاره به پیامهای آیات)

۴ ـ فرق ولایت و وکالت چیست ؟

۵ ـ آیا ولایت فقیه از قبیل نیابت است ؟

۶ ـ رأی مردم در مورد ولایت فقیه چه نقشی دارد ؟

۷ ـ مجلس خبرگان رهبری در مسئله‌ی ولایت فقیه چه نقشی دارد ؟

درس چهاردهم

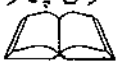

گواهان فردا

راهنمای درس چهاردهم

اگر ما باور کنیم که تک تک اعمال ما به وسیله‌ی خدا، فرشتگان و کاتبان اعمال و حتی اعضا و جوارح ما ثبت و ضبط می‌شود و روزی علیه ما به کار گرفته خواهد شد ، مراقبت خود را بر افعال و اقوال‌مان بیش‌تر خواهیم کرد . اثر تربیتی این بحث که پیرامون معاد و گواهان قیامت خواهد بود، بر روحیه‌ی جوانان بسیار قابل توجه است و عزیزان مربی باید به این درس عنایت لازم را مبذول فرمایند .

اهداف رفتاری درس:

پس از پایان درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ حداقل چهار مورد از گواهان قیامت را همراه با دلیل بیان کنند؛

۲ ـ چگونگی سخن گفتن و گواهی دادن اعضای بدن را بیان نمایند؛

۳ ـ بیان نمایند که چگونه اعمال انسان، شهادت و گواهی می‌دهد.

نمودار مطالب

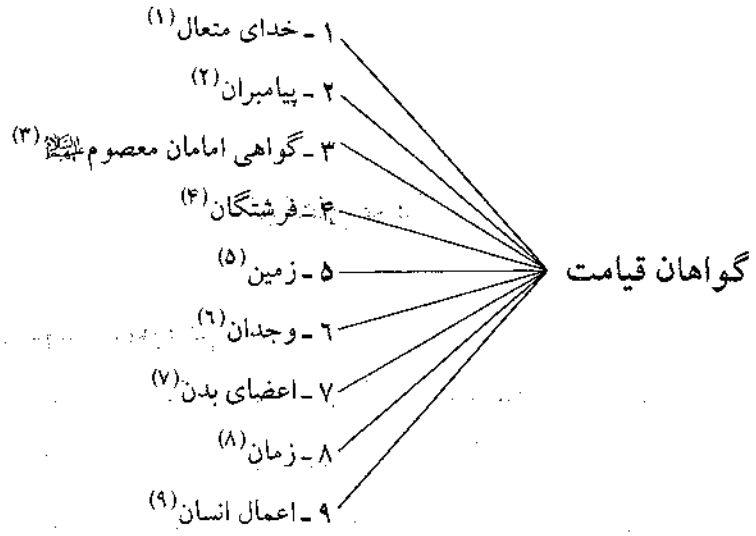

---

۱ ـ «ان الله علی کلّ شیء شهید» مؤمن، ۵۱.

۲ ـ «وجئنا بکَ علی هؤلاء شهیداً» نساء، ۴۱.

۳ ـ «و کذلک جعلناکم امةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس» بقره، ۱۴۲.

۴ ـ «و جاءت کلّ نفس معها سائق و شهید» ق، ۲۱.

۵ ـ «یومئذ تحدث اخبارها» زلزال، ۴.

۶ ـ «اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً» اسراء، ۱۴.

۷ ـ «یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون» نور، ۲۴.

۸ ـ امام علی علیه‌السلام «ما من یوم یمرُّ علی ابن آدم الّا قال له ذلک الیوم انا یوم جدید و انا علیک لشهید» نورالثقلین، ج ۵، ۱۱۲.

۹ ـ «و وجدوا ما عملوا حاضراً»، کهف، ۴۱.

شهود و گواهان در قیامت[1]

یکی از مسائل مهم قیامت وجود گواهان مختلف است. گرچه خدا به شاهد نیاز ندارد، ولی انسان طوری است که هر چه حضور شاهدها را بیش‌تر احساس کند برای تربیت و تقوایش عامل مهم‌تری می‌یابد؛ برای نمونه توجه شما را به یک ماجرای تاریخی جلب می‌کنم:

روزی جناب عقیل خدمت حضرت علی علیه السلام رسید و از آن امام عادل تقاضای سهم بیش‌تری کرد. حضرت فرمود: روز جمعه بیا. عقیل آمد. حضرت دست او را گرفت و به نماز جمعه برد؛ جمعیت انبوه را به عقیل نشان داد و فرمود: سهم بیش‌تر از بیت المال دادن یعنی دزدیدن حق این همه مردم.

عقیل نگاهی به آن جمعیت کرد، از درخواست خود پشیمان شد و رفت. آری، هر چه حضور گواهان بیش‌تر باشد، شرمندگی زیادتر است، بد نیست مثالی بزنیم.

گاهی انسان در تنهایی چندین عطسه می‌کند و احساس ناراحتی هم ندارد. اگر یکی از این عطسه‌ها را در برابر مردم بکند، شاید کمی ناراحت می‌شود و هرگاه همین یک عطسه را پشت دوربین تلویزیون بکند، بسیار ناراحت می‌شود و از مردم عذرخواهی می‌کند. عطسه که فرقی نکرده، ولی آن چه انسان را شرمنده می‌کند، حضور و نظارت مردم است. هر چه شاهد و ناظر بیش‌تر باشد، انسان احساس شرمندگی بیش‌تری کرده، قهراً برای کنترل خود همت بالاتری نشان می‌دهد.

بعد از این مقدمه، وارد اصل بحث می‌شویم. گواهان در قیامت متعددند. قرآن می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»[2] *روزی که شاهدان به پا می‌خیزند.*

اما این شاهدان چه کسانی هستند؟ قرآن کریم گواهان رستاخیز را چنین برمی‌شمارد:

۱ـ محسن قرائتی، اصول عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۳۷ ـ ۵۴۵.

۲ـ مؤمن، ۵۱.

۱ ـ خداوند

در قرآن می‌خوانیم :

«اِنَّ اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ» ؛[۳] *همانا خداوند بر همه چیز گواه است .*

برای خداوند اوصاف دیگری نیز بیان شده که همگی دلالت بر احاطه و حضور و علم و گواهی خداوند دارد ، نظیر آیه‌ی:

«اِنَّ اللهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً» ؛[۱] *همانا خداوند مراقب شماست .*

و در جای دیگر می‌خوانیم :

«وَکانَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحیطاً» ؛[۲] *و خداوند بر هر چیز احاطه دارد .*

درباره‌ی علم خداوند آیات فراوان است ؛ بنابراین ، اولین گواه در دنیا و آخرت ذات مقدس الهی است .

۲ ـ انبیا

پیامبران بزرگوار نیز در قیامت از گواهانند ، قرآن می‌فرماید :

«وَجِئْنا بِكَ عَلیٰ هٰؤُلاءِ شَهیداً» ؛[۳] *ما تو را در قیامت ، در حالی که گواه مردم هستی ، حاضر می‌کنیم .*

در جای دیگر می‌خوانیم :

«وَیَوْمَ نَبْعَثُ فی کُلِّ أُمَّةٍ شَهیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِكَ شَهیداً عَلیٰ هٰؤُلاءِ» ؛[۴]

روزی که از میان هر قوم و امتی شاهدی از خودشان برمی‌انگیزیم . بنابراین ، شاهد هر امتی در قیامت پیامبر همان امت خواهد بود و شاهد تمام انبیا شخص رسول اکرم ﷺ است .

---

۳ ـ حج ، ۱۷.

۱ ـ نساء ، ۱.

۲ ـ نساء ، ۱۲۶.

۳ ـ نساء ، ۴۱.

۴ ـ نحل ، ۸۸.

یک پرسش:

اگر انبیا در قیامت بر کار مردم گواهی می‌دهند ، پس چرا همان روز در پاسخ پرسش خداوند که می‌پرسد امت شما چگونه رفتار کردند ، می‌گویند:

«لَا عِلْمَ لَنَا» ؛[1] *ما علمی نداریم .*

مگر کسی که علم ندارد ، می‌تواند شاهد باشد ؟

پاسخ:

اولاً : علم انبیا از طرف خداست و از خودشان چیزی نمی‌دانند .

ثانیاً : اگر کودکی به پهلوانی گفت که من زور ندارم یا شاگردی به استادش گفت که من علمی ندارم ، این تعبیر یک نوع احترام و ادب است . بنابراین ، علم انبیا در برابر علم خداوند چیزی نیست نه آن که اصلاً علمی ندارند ؛ و گرنه اگر به کلی علم ندارند ، چرا طبق فرموده‌ی قرآن گاهی از بد رفتاری امت خود شکایت می‌کنند .

۳ـ امامان معصوم علیهم‌السلام

در قرآن می‌خوانیم :

« وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»؛[2] *و بدین گونه ما شما را یک امت میانه قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول خدا هم بر شما شاهد باشد .*

با توجه به این که همه‌ی افراد امت اسلامی آن عدالت و اعتدال و لیاقت و آگاهی ، که برای یک شاهد لازم است ، ندارند ؛ بنابراین مراد از امت در آیه بعضی از افراد هستند نه همه‌ی آن‌ها . همان گونه که مدح قرآن درباره‌ی کسانی که با پیامبرند « اَشِدّاءُ عَلَى الكُفّٰارِ » شامل همه نمی‌شود ؛ زیرا منافقان هم با رسول خدا بودند . با توجه به این که بسیاری از افراد امت اسلامی به خاطر گناه خود از کسانی هستند که گواهی آنان برای اندک چیزی آن هم در

---

۱ ـ مائده ، ۱۰۹.

۲ ـ بقره ، ۱۴۳.

کوچک‌ترین دادگاه‌های دنیا ارزش قانون ندارد ، چگونه می‌توانیم بگوییم که همه‌ی این افراد لایق شهادت دادن و گواه بودن می‌شوند ؟ ! آن هم در روز بزرگ قیامت ! ! آن هم در برابر خداوند متعال ! ! آن هم نسبت به کلیه‌ی اعمال همه‌ی انسان‌ها ! ! آری ، عقل ما را هدایت می‌کند که تنها بعضی از افراد امت شرایط شهادت را دارند ؛ یعنی کسانی که :

۱ ـ میان مردم و با مردم و از کار آن‌ها آگاه هستند ؛

۲ ـ از عدالت مخصوصی برخوردارند که بتوانند در گواه بودن لغزش پیدا نکنند ؛

۳ ـ اهمیت و لیاقت آن افراد با عظمتِ روز قیامت تناسب داشته باشد .

چنین گواهی ، جز اولیای خدا نمی‌تواند باشد . این‌ها هدایت وجدان مذهبی و عقل ماست . حال به سراغ روایات برویم تا ببینیم که امامان معصوم ما درباره‌ی این آیه چه فرموده‌اند :

در تفسیر صافی می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام فرمود :

آن امت وسط [که شاهدانند] تنها ما هستیم .[1]

و باز در همان تفسیر ، به مناسبت آیهٔ ۴۱ سوره‌ی نسا ، می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود :

در هر دوره و قرنی امامی هست که گواه بر مردم است .

۴ ـ فرشتگان

در قرآن می‌خوانیم :

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» ؛[2] *روز قیامت هر انسانی در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شود ، در حالی که در کنارش فرشته‌ای است که او را به محشر سوق می‌دهد و نیز همراهش فرشته‌ای است که شاهد کارهای انجام شده‌ی اوست .*[3]

---

۱ ـ تفسیر صافی ، ذیل آیه ۱۴۳ ، بقره.

۲ ـ ق ، ۲۱.

۳ ـ زلزال ، ۴.

فرشتگانی که در قیامت بر اعمال انسان گواهی می‌دهند ، ممکن است همان مأمورانی باشند که کردار ما را در دنیا ثبت می‌کنند و ممکن است دیگر فرشتگان باشند .

۵ ـ زمین

در قرآن می‌خوانیم :

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها»؛[1] *زمین در قیامت خبرهایش را بازگو می‌کند .*

ممکن است شهادت زمین در آن روز به وسیله‌ی وضع و نظام جدیدش باشد ؛ یعنی زمین آن روز دچار زلزله‌ای بسیار بزرگ می‌شود و بعد از کنده شدن کوه‌ها و به حرکت درآمدن و به هم خوردن و قطعه قطعه شدن و سپس شن شدن آن‌ها ، با ما حرف‌ها دارد ؛ وضع و نظام آن روز به ما مطالبی را می‌فهماند ، همان‌گونه دایره‌های تنه‌ی درخت پس از بریده‌شدن تاریخ آن را به ما می‌فهماند و همان‌گونه که نوشته‌ها مقدار اطلاعات نویسنده را به ما می‌گوید . آری ، این‌ها همه در آفرینش خود با ما حرف می‌زنند و گواهی‌ها همراه دارند. طبق این معنا ، مراد از شهادت دادن زمین گواهی اوضاع آن است نه گفتگو و کلام .

معنای دیگر گواه بودن زمین این است که خداوند با اراده‌ی خود هر گوشه‌ای از آن را به سخن درمی‌آورد . این امر برای ما کاملاً قابل درک و هضم است ؛ زیرا همان قدرت و اراده‌ای که در دنیا عصای موسی را به اژدهایی بزرگ ، آن هم دارای چشم و دم و نیش و . . . ، تبدیل می‌کند و همان قدرتی که از خاک ، میوه و از میوه نطفه و سپس انسانی پدید می‌آورد که می‌تواند حرف بزند ؛ در آن روز ، این رشته‌ی طولانی را در هم می‌پیچد و حرکت کند را به صورت یک حرکت سریع درمی‌آورد . جمادها دارای شعور ، ساکت‌ها گویا و ناآگاهان آگاه می‌شوند .

«اِنَّ الدّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ» ؛[2] *همانا خانه‌ی آخرت جایگاه حیات است . طبق این معنا ، زمین با کلام گواهی می‌دهد .*

---

۱ ـ المیزان ، ج ۱۸ ، ص ۳۷۹.

۲ ـ عنکبوت ، ۶۴.

راستی چگونه ما به راحتی می‌پذیریم نواری که در ضبط قرار می‌گیرد ، با ما حرف بزند ؛ ولی نوارهایی که در طول عمر از ما گرفته شده ، وقتی در جایگاه قیامت قرار گرفت ، نتواند سخن بگوید . امام صادق‌علیه‌السلام فرمود : نمازهای خود را در مکان‌های مختلف بخوانید ؛ زیرا مکان‌ها هم در قیامت بر اعمالتان شهادت خواهند داد .[۱]

و در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا در هر منطقه‌ای دو رکعت نماز به جا می‌آورد و می‌فرمود این مکان بر نماز ما شهادت می‌دهد .[۲]

۶ـ وجدان

در آن روز ، یکی از شاهدان، وجدان زنده و عقل و چشم بیدار شده‌ی انسان است . در قرآن آیات بسیاری آمده که نشان می‌دهد انسان با کمال صراحت به گناه و انحراف خود اعتراف می‌کند . جالب این که در آن روز خداوند همان وجدان را قاضی قرار می‌دهد و به انسان می‌فرماید :

«اِقْرَءْ كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً» ؛[۳] *نامه‌ی عمل خود را بخوان ، امروز روان تو برای این که علیه تو گواهی دهد ، کافی است .*

آری ، بر فرض که هیچ دادگاهی نباشد ، امروز تمام وجود گنهکار بر او نفرین می‌کند . اگر هیچ کس به معتادان سیگار سخنی نگوید ، همان تنگی سینه و هر یک از سرفه‌هایش ، که در اثر اعتیاد پیدا شده ، فریاد می‌زند : مرگ بر سیگار . در مناجات چنین می‌خوانیم : خدایا ، هرگاه حساب مرا به خودم واگذار کنی ، جزای خویش را جز خشم و آتش دوزخ تو چیز دیگری نمی‌دانم .

۷ـ اعضای بدن

بدن انسان نیز یکی از شاهدهای قیامت است . قرآن می‌فرماید :

---

۱ ـ حیات پس از مرگ ، علامه طباطبائی (به نقل از علل صدوق).
۲ ـ المیزان ، ج ٦ ، ص ۳۳۷.
۳ ـ اسراء ، ۱۴.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛[۱] روزی که زبان‌ها و دست و پاهای مردم بر آن چه عمل می‌کردند، گواهی می‌دهند.

و گاهی دهانشان مهر خورده، تنها دست و پاها سخن می‌گویند:

«اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛[۲] روزی که بر لب‌های آنان مهر می‌زنیم و تنها دست آنان با ما حرف می‌زند و پاهایشان گواهی می‌دهد که در دنیا به کجاها رفتند و چه کردند.

در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم:

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛[۳] روز قیامت هم گوش و هم چشم‌ها و پوست‌هایشان، به آن چه در دنیا عمل کرده‌اند، گواهی می‌دهند.

جالب آن که وقتی انسان این گواهی را از چشم و گوش و پوست خود می‌بیند، با کمال ناراحتی و شرمندگی به پوست خود می‌گوید: چرا، در این روز، از آن گناهان شرم‌آوری که به وسیله‌ی تو مرتکب شده‌ام، پرده برداشتی و گواهی دادی؟!

«وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا».[۴] پوست جواب می‌دهد: خداوندی که همه چیز را به سخن می‌آورد، ما را نیز به گواهی و سخن گفتن وادار کرد؛

«قَالُوا اَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ».[۵]

علامه طباطبائی ـ رحمة الله علیه ـ در تفسیر این آیات می‌فرماید:

شهادت اعضا زمانی واقعیت دارد که هر یک از اعضا در دنیا دارای شعور باشد و از عمل انسان آگاه شود وگرنه هرگاه خداوند، در قیامت، به اعضا

---

۱ ـ نور، ۲۴.
۲ ـ یس، ۶۵.
۳ ـ فصلت، ۲۰.
۴ ـ فصلت، ۲۱.
۵ ـ فصلت، ۲۱.

شعور بدهد یا در آن روز به آن‌ها آگاهی و صوت بدهد ، شهادت نخواهد بود ؛ زیرا شاهد باید هنگام عمل حاضر و عالم باشد تا بتواند ماجرا را دریابد وگواهی بدهد . بنابراین ، همه‌ی اعضای ما در این عالم دارای یک نوع آگاهی و شعورند ،گر چه نوع علم و شعور آن با علم و شعور ما فرق داشته باشد .[۱]

در جای دیگر قرآن می‌خوانیم :

« وَلا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً » ؛[۲] *از آن چه که نمی‌دانی پیروی مکن ؛ زیرا گوش و چشم و دل در روز قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرند .*

گر چه بعضی خواسته‌اند بگویند که مراد از پرسش از چشم و گوش ، پرسش از صاحبان چشم و گوش است ؛ ولی با توجه به آیات دیگر که می‌فرماید در قیامت خود اعضا شهادت می‌دهند ، هیچ دلیلی بر این که آیه را بر خلاف ظاهرش معنا کنیم ، نداریم .

در کتاب کافی می‌خوانیم : گواهی اعضا تنها مخصوص مجرمانی است که باید گرفتار عذاب الهی شوند و این گواهی‌ها درباره‌ی مؤمنان اجرا نمی‌شود . تنها نامه‌ی عملشان را به دست راستشان می‌دهند و آن‌ها غرق در شادی می‌شوند ، به طوری که فریاد می‌زنند و از دیگران می‌خواهند بیایند و نامه‌ی عمل آن‌ها را بخوانند .[۳]

۸ـ زمان

حضرت علی علیه‌السلام فرمود :

« ما مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلّا قالَ لَهُ ذلِكَ الْيَوْمُ أَنَا يَوْمٌ جَديدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ لَشَهيدٌ... أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ » ؛[۴] *هیچ روزی بر انسان نمی‌گذرد ، مگر آن که به انسان هشدار می‌دهد من امروز برای تو روز تازه‌ای هستم وگواه کارهایی*

---

۱ ـ المیزان ، ج ۱۷ ، ص ۴۰۲.
۲ ـ اسراء ، ۳۶.
۳ ـ تسلیة الفؤاد ، ص ۱۸۱.
۴ ـ نور الثقلین ، ج ۵ ، ص ۱۲.

که در من انجام می‌دهی خواهم بود و در روز قیامت به آن‌ها شهادت خواهم داد. بنابراین، سعی کن که از این روز، در راه سعادت ابدی، به طور کامل بهره‌برداری کنی.

امام سجاد علیه السلام در دعای ششم صحیفه می‌فرماید:

«هٰذا یَوْمٌ حادِثٌ جَدیدٌ وَ هُوَ عَلَیْنا شاهِدٌ عَتیدٌ»؛ *امروز روز جدیدی است که در قیامت گواه اعمالی است که ما در آن انجام می‌دهیم.*

۹ ـ اعمال انسان

یکی از شاهدها در قیامت، اعمال و کردار انسان است که به صورت جسم در برابر انسان نمودار می‌شود. آری، همین که عمل در آن نظام خود را نشان داد، هیچ راهی برای انکار نمی‌ماند.

تمام کارهای ما در آخرت شکل دیگری به خود می‌گیرد، مثلاً کسی که در دنیا غیبت کرده است، این زبان درازی و نیش زدن دنیایی‌اش در آخرت به صورت دیگری درمی‌آید. در آن جا زبانش از دهان بیرون آمده، به قدری دراز می‌شود که روی زمین قرار می‌گیرد و مردم آن را لگد می‌کنند. آری، زبان درازی در دنیا سبب درازی زبان در آخرت می‌شود و این یک نوع تجسّم عمل است. در دنیا افرادی هستند که پول خود را کنار گذارده، به فریاد محرومان نمی‌رسند. در قیامت همان درهم و دینارها داغ در پیشانی و پهلوی زر اندوزان گذارد می‌شود.[1] آری، این پولی که در دنیا دل‌هایی را سوزاند، آن جا صاحبش را می‌سوزاند. این خود نوعی از تجسّم است.

کسی که در دنیا با گرفتن ربا اعتدال جامعه را به هم می‌زند، در قیامت با یک شکم بزرگ ظاهر می‌شود؛ به گونه‌ای که اعتدال ایستادن و حرکت از وی گرفته می‌شود.[2] شاعر می‌گوید:

---

۱ ـ توبه، ۳۵.

۲ ـ بقره، ۲۷۵.

از مکـــافات عـــمل غـــافل مشـــو　　گـــندم از گـــندم بـــروید جـــو ز جـــو

آری ، خوشه‌های گندم همان دانه‌ای است که کشاورز کاشته و این خوشه تجسّم همان عمل است . در حدیث می‌خوانیم :« الدُّنْیا مَزْرَعَةُ الاٰخِرَةِ » .

مسئله‌ی تجسم عمل در قرآن بسیار مطرح است . بخشی از این آیات عبارت است از :

۱ ـ « یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً » ؛[۱] *روزی که هرکس آن چه که کار نیک انجام داده در برابر خود حاضر می‌بیند .*

۲ ـ « وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً » ؛[۲] *روز قیامت انسان رفتار و کردار دنیایی خود را در برابر خود حاضر می‌یابد .*

۳ ـ « وَلا تُجْزَوْنَ اِلّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ؛[۳] *جزایی برای شما نیست ، مگر همان عمل خودتان .*

۴ ـ « یَحْمِلُونَ اَوْزارَهُمْ عَلیٰ ظُهُورِهِمْ » ؛[۴] *گناهانی که در دنیا به صورت کار و انرژی از انسان صادر شده ، در آن روز به صورت باری بر دوش انسان سنگینی می‌کند .*

راه دور نرویم مگر در همین دنیا اهرام مصر و ساختمان‌ها و کاخ‌های زیبای شاهان تجسّم رفاه طلبی و بلند پروازی آنان نیست ؟ در روایات درباره‌ی تجسّم اعمال چنین آمده است :

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ۱۷۹ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید :

اموالی که در دنیا مورد بخل قرار گرفته و مالیات اسلامی آن پرداخت نشده ، در قیامت به صورت مار به گردن صاحبش می‌پیچد .[۵]

مرحوم شیخ بهائی می‌گوید :

---

۱ ـ آل عمران ، ۲۹ .

۲ ـ کهف ، ۴۸ .

۳ ـ یس ، ۵۴ .

۴ ـ انعام ، ۳۱ .

۵ ـ نور الثقلین ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ (نقل حدیث از کافی).

جملاتی که تنها از رسول خدا (غیر از امامان معصوم) درباره‌ی تجسّم اعمال در قیامت وارد شده برون از شمار است .[۱]

شعرای دانشمند ما ، با الهام از تعالیم اسلامی ، مسئله‌ی تجسّم عمل را در اشعار خود آورده‌اند .[۲]

بنا بر آن چه گفته شد ، یکی از شاهدان و گواهان در قیامت همان اعمال تجسّم یافته‌ی خود ماست . آری ، عذاب قیامت نه انتقام است و نه عقده و نه کیفرهای قراردادی که قابل چانه‌زدن و تخفیف گرفتن باشد ؛ بلکه عذاب قیامت عین همان کارهای دنیایی ماست .

خلاصه آن که شاهدان در قیامت عبارتند از :

۱ ـ خداوند
۲ ـ پیامبران
۳ ـ امامان معصوم
۴ ـ فرشتگان
۵ ـ وجدان
۶ ـ زمین
۷ ـ زمان
۸ ـ اعضای بدن
۹ ـ اعمال انسان

پرسش‌ها

۱ ـ پنج مورد از گواهان قیامت را ذکر فرمایید .
۲ ـ یک آیه از قرآن بنویسید که اشاره به گواهی خداوند داشته باشد .
۳ ـ چه کسانی از افراد امت می‌توانند در قیامت گواه باشند ؟
۴ ـ زمین چگونه می‌تواند در قیامت شهادت دهد ؟
۵ ـ چگونگی شهادت اعضای بدن را در قیامت بنویسید ؟
۶ ـ گواهی عمل در دادگاه قیامت چگونه است ؟

---

۱ ـ مصابیح الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۵۳.
۲ ـ عدل الهی ، ص ۲۵۳.

درس پانزدهم

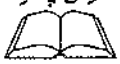

شمّه‌ای از
شایستگی‌ها و بایستگی‌های زن مسلمان

راهنمای درس پانزدهم

بخش عظیمی از جمعیت کشور اسلامی ما را زنان و دختران تشکیل می‌دهند، به فرموده امام خمینی(ره) زنان نقش عمده‌یی در پیروزی انقلاب داشته و دارند. روح لطیف و حساس و فراغت بیشتر آنان سبب می‌شود بیش از مردان به شرکت در مجالس معنوی و دینی توفیق یابند. از این رو، بر مبلغان گرامی، به ویژه خواهران مبلغه، فرض است که در تشکیل کلاس و ابلاغ معارف اسلامی به دختران و بانوان محل تبلیغ کوشا باشند. در این درس، به گوشه‌هایی از تعلیمات ارزشمند اسلام در مورد زنان اشاره شده است که در موقعیت‌ها و جلسات مختلف قابل عرضه است. ناگفته پیداست که سایر دروس برای هر دو گروه (دختر و پسر) تهیه شده است.

اهداف رفتاری:

در پایان درس، دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ـ ارزش دختر در فرهنگ اسلامی را در سه سطر توضیح دهند.

۲ـ به چند ارزش مشترک بین دختران و پسران در قرآن اشاره کنند.

۳ـ دست‌کم دو سفارش از قرآن و معصومان درباره دختران را بیان کنند.

ارزش دختر در فرهنگ اسلامی[۱]

دختر در فرهنگ اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است. منابع اسلامی با صفاتی چون ریحانه[۲] (گل)، قواریر[۳] (بلور)، حسنات[۴] (نیکی‌ها) و بهترین فرزندان از دختر یاد کرده‌اند.[۵] امام رضاعليه‌السلام فرمود:

«اِنَّ اللهَ عَلَی الْاُناثِ اَرَقُّ مِنْهُ عَلَی الذُّکُور»؛[۶] *خداوند بر زنان و دختران مهربان‌تر است از مردان و پسران.*

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بهترین شما کسی است که برای زنان و دختران بهترین باشد.[۷]

و نیز فرمود: هر کس دو خواهر یا دو دختر داشته به آنان احسان کند، من و او در بهشت همانند این دو انگشت (سبّابه و وسطی) کنار هم خواهیم بود.[۸]

آن حضرت چنان به دخترش، حضرت فاطمه‌عليهاالسلام احترام می‌گذاشت که مردم تعجب می‌کردند. او با تمام مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید. هنگام مراجعت از سفر، نخست به دیدار وی می‌شتافت و هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای که خداحافظی می‌کرد، خانه‌ی فاطمه‌عليهاالسلام بود.[۹]

ارزش‌های مشترک دختران و پسران در قرآن

در معیارهای ارزشی، بین زن و مرد و دختر و پسر نوعی برابری در قرآن حاکم است و در مقامات معنوی و انسانیت و ارزش‌ها تفاوتی ندارند. تنها ملاک برتری تقواست که امری

۱ـ این بحث از کتاب «برای ریحانه» (محمود اکبری) گزینش شده است.

۲ـ ریحانة اشُمُّها، مکارم الاخلاق، ص ۲۵۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۱).

۳ـ عن علی بن الحسین‌عليه‌السلام: هُنَّ قواریر لا تکسروهن؛ زنان بلورند آنها را نشکنید (مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۰).

۴ـ قال الصادق: اَلْبَناتُ حسنات والبنون نعمة و انّما یُثاب علی الحسنات و یسئل عن النعمة. (وسایل‌الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۰۴).

۵ـ قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: خیر اولادکم البنات (وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۷۹).

۶ـ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۰۴.

۷ـ قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: خیرکم خیرکم لنسائه و لبناته (نهج‌الفصاحه، حدیث ۱۵۲۲).

۸ـ مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۹ـ تفسیر نمونه، ج ۱۱/ ۲۷۵.

اکتسابی است و به جنسیت ارتباط ندارد؛ چنانکه به نژاد، جغرافیا، سن، ثروت و زیبایی نیز مرتبط نیست.

اسماء بنت عُمیس، که از نخستین زنان مهاجر در اسلام است، وقتی از «حبشه» بازگشت، به دیدار همسران پیامبرﷺ آمد و پرسید: آیا آیه‌یی درباره‌ی زنان نازل شده است؟

آنان پاسخ دادند: خیر.

اسماء خدمت پیامبرﷺ رسیده، عرض کرد: ای رسول خدا، جنس زن گرفتار زیان است.

رسول خداﷺ فرمود: چرا؟

گفت: چون در قرآن فضیلتی همانند مردان برای زنان نیامده است.

در این هنگام، آیه‌ی **۳۵** سوره احزاب نازل شد[1] که ده ارزش معنوی یکسان بین زن و مرد مطرح کرده است. سوره‌های دیگر نیز از ارزش‌های برابر زنان و مردان سخن گفته‌اند.

این ارزش‌ها عبارت است از:

مسلمات	زنان تسلیم فرمان خدا	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
مؤمنات	زنان مؤمن به خدا و روز جزا	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
قانتات	زنان مطیع فرمان خدا	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
صادقات	زنان راستگو	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
خاشعات	زنان متواضع و خاضع	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
متصدقات	زنان صدقه دهنده	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
صائمات	زنان روزه‌دار	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
ذاکرات	زنان یادکننده‌ی خدا	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
صابرات	زنان شکیبا	احزاب، آیه‌ی **۳۵**
تائبات	زنان توبه کننده	تحریم، آیه‌ی **۵**

۱ـ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

عابدات	زنان عبادت کننده	تحریم، آیه‌ی ۵
سائحات	زنان مهاجر الی‌الله	تحریم، آیه‌ی ۵
صالحات	زنان صالح و نیک	نساء، آیه‌ی ۳۵

از آیاتی که ذکر شد، در می‌یابیم که زن، در کمالات و درک مدارج عالی اخلاقی، با مرد تفاوتی ندارد. اسلام زن را مانند مرد، از روح کامل انسانی و اراده و اختیار برخوردار می‌داند و هر دو را در یک صف واحد قرار داده و در یک مسیر هدایت می‌کند. قرآن کریم، گاه با خطاب‌های «یا ایُّها النّاسُ» و «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا»، بدون در نظر داشتن جنسیت، هر دو را مخاطب قرار داده، برنامه‌های تربیتی و اجتماعی را برای هر دو لازم دانسته است و گاه او را به صراحت در کنار مردان قرار داده است:

«... وَمَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثیٰ وَهُوَ مُؤمِنٌ فَاُولئك یُدْخلُونَ الْجَنَّةَ...»؛[1] *هر که ایمان داشته، عمل صالحی انجام دهد، مرد باشد یا زن، داخل بهشت می‌شود.*

«مَنْ عَمِلَ صالحاً مِن ذَکَرٍ اَو اُنثیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَاکَانُوا یَعْمَلُونَ»؛[2] *هر مرد و زنی که ایمان داشته عمل صالح انجام دهد، به او زندگی پاکیزه می‌بخشیم و به آن‌ها پاداش بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد.*

در این جا تصریح شده است که هر یک از زن و مرد می‌توانند با اجرای برنامه‌های اسلام به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیاتی «طیّب»، که سراسر آرامش است، گام نهند. زن همانند مرد در برنامه‌های اسلامی ـ چون عبادات، مسائل اقتصادی، سیاسی و جزایی ـ به تمام معنا مستقل و آزاد است.

قرآن می‌فرماید:

۱ـ غافر، ۴۰.

۲ـ نحل، ۹۷.

«کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ»؛[۱] هرکس (چه زن و چه مرد) درگروکاری است که انجام داده است.

«لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ»؛[۲] مردان از آنچه کسب کرده‌اند بهره می‌برند و زنان (نیز) از آنچه کسب کرده‌اند بهره‌مند می‌شوند.

بنابراین، از نظر جنبه‌های انسانی و کمالات معنوی، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست و اگر در مسائل حقوقی تفاوت‌هایی بین آن‌ها دیده می‌شود، هرکدام دلیلی خاص دارد که در جای خود باید طرح شود.

سفارش‌هایی به زنان و دختران

الف ـ از زبان قرآن

۱ـ حجاب

«یا اَیُّهَا النَّبِی قُلْ لِاَزْواجِك وَبَناتِكَ وَنِساءِ الْمُؤمنین یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابیبِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنیٰ اَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ»؛[۳] ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو روسری‌های بلند خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای این که [به عفاف] شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است.

۲ـ دوری از خودنمایی

«وَقَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَلاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْاُولیٰ»؛[۴] در خانه‌های خود بمانید و همچون زنان جاهلیت نخستین، در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.

۱ـ مدثر، ۳۸.
۲ـ نساء، ۳۲.
۳ـ احزاب، ۵۹.
۴ـ نور، ۳۱.

۳ـ عفت کلام

«فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَولِ فَيَطْمَعَ الَّذي في قَلْبِه مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً»؛[۱] در گفت وگوها با ناز و کرشمه و بگونه یی هوس‌انگیز سخن مگویید، مبادا بیمار دلان به شما طمع ورزند.

۴ـ پاکدامنی

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً»؛[۲] آن‌ها که زمینه‌ی ازدواج را فراهم نمی‌بینند، باید عفت پیشه کنند.

۵ـ دوری از نگاه‌های هوس آلود

«قُلْ لِلْمُؤمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ»؛[۳] به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را از نگاه‌های هوس آلود فروگیرند.

ب ـ از زبان معصومان علیهم‌السلام

۱ـ مقام زن صالح

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«اَلْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ خَيْرٌ مِنَ اَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صالِح»؛ زن صالح از هزار مرد ناصالح بهتر است.

۲ـ آرایش و زیبایی

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«لا يَنْبَغي لِلْمَرْأَةِ اَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَهَا وَلَو اَنْ تَعَلَّقَ في عُنُقِها قَلادَةً»؛[۴] سزاوار نیست برای زن که خود را بدون زینت گذارد، اگر چه با گردنبندی باشد که به گردن آویزد.

۱ـ احزاب، ۳۳.

۲ـ نور، ۳۳.

۳ـ نور، ۳۱

۴ـ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳ـ زیاده گویی

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أُتْرُكْ فُضُولَ الْكَلاٰم وَحَسْبُكَ مِنَ الكَلاٰم مٰا تَبْلُغُ بِهِ حٰاجَتَكَ»؛[۱] *زیاده گویی مکنید و آن مقدار از گفتار که بتوانی به وسیله‌ی آن نیازت را برطرف سازی، کافی است.*

۴ـ پرهیز از پوشیدن لباس نازک

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِالصَّفيقِ فَإِنَّ مَنْ رَقَّ ثوبَهُ رَقَّ دينَهُ»؛[۲] *لباس ضخیم بپوشید: زیرا هر کس لباسش نازک و بدن نما باشد، نشانه‌ی سستی و ضعف دین او است.*

۵ـ خودنمایی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَفىٰ بِالْمَرءِ خِزْياً أَنْ يَلْبِسَ ثَوباً يَشْهَرُهُ»؛[۳] *برای خواری و پستی آدمی، همین بس که لباسی بر تن کند که او را مشهور سازد.*

۶ـ بدترین زنان

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«شَرُّ نِسائِكُمْ الْجَفَّةُ، اَلْفَرْتَعُ، اَلْباقُون، اَلْفَحّاش»؛[۴] *بدترین زنان شما زنی است که کم حیا، ترش روی و زبان دراز و بد زبان باشد.*

۱ـ بحار، ج ۷۷، ص ۸۷.
۲ـ همان، ج ۷۹، ص ۲۹۸.
۳ـ همان، ج ۷۸، ص ۲۵۲.
۴ـ بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۰.

پیامبر ﷺ فرمود:

«شِرارُ نِسائِکُمْ اَلدَّنَسَةُ اَللَّجُوجَةُ اَلْعاصِیَةُ»؛[۱] *بدترین زنان شما، زن ناپاک و لجباز و سرکش است.*

پیامبر ﷺ فرمود:

«اِنَّ مِنْ شَرِّ نِسائِکُمْ الْحَقُودُ الَّتی لا تَتَوَرَّعُ مِنْ قَبیح»؛[۲] *از بدترین زنان شما، زن کینه توزی است که از انجام کارهای زشت باکی ندارد.*

پیامبر ﷺ نهی فرمود از این که زنان هنگام بیرون رفتن لباسی بپوشند که توجه دیگران را به خود برانگیزد یا به زیوری که صدایش شنیده می‌شود خود را بیارایند.[۳]

پیامبر ﷺ فرمود:

«اَلْمَرْئَةُ عَوْرَةٌ فَاِذا خَرَجَتْ اِسْتَشْرَفَهَا الشَّیْطانُ»؛[۴] *زن آسیب پذیر است. وقتی از خانه خارج می‌شود، شیطان او را احاطه می‌کند و او در وادی نفوذ شیطان قرار می‌گیرد.*

ج: از زبان امام خمینی(ره)

۱ـ گزیده‌ای از نامه‌ی عرفانی امام خمینی(ره) به خانم فاطمه‌ی طباطبایی

«دخترم، پیامبران مبعوث شدند تا رشد معنوی به بشر دهند و آنان را از حجاب‌های (جهل و غرور و خودخواهی) برهانند».

«دخترم، در قرآن کریم، این سرچشمه‌ی فیض الهی تدبر کن که تدبر در آن انسان را به مقامات والا هدایت می‌کند».

«دخترم، آفات زیادی بر سر راه راست است و اعضای ظاهر و باطن ما

۱ـ وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۹.

۲ـ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۳ـ «نهی رسول الله ﷺ ان تلبس المراة اذا خرجت ثوباً مشهوراً او تجلی بماله صوت یسمع»(مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۰).

۴ـ میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۲۵۹.

آفت‌هایی دارد که هر یک حجابی است که اگر از آن‌ها نگذریم، به اول قدم سلوک الی‌الله نرسیم. از آفات زبان، این دشمن بزرگ انسانیت و معنویت، غافل مشو. اگر خطاهای بزرگ این عضوکوچک را در یک ساعت بشماری، خواهی دید در یک سال و پنجاه، شصت سال، چقدر به وسیله این زبان اسرار دیگران فاش و آبروی چه اشخاصی به بازی گرفته می‌شود».

«دخترم، نگاهی کوتاه به آنچه درباره‌ی غیبت و آزار مؤمنین و عیب جویی وکشف سرّ و تهمت آنان وارد شده، دل‌هایی راکه مهر شیطان بر آن‌ها نخورده، می‌لرزاند و زندگی را به انسان تلخ می‌کند».[1]

۲ـ یک دختر خانم آلمانی در نامه‌یی ضمن درخواست عکس و امضای امام از وی تقاضا کرده بود چند جمله‌ی پندآمیز روی کارتی که در پشت نامه فرستاده بود، برایش بنویسد. حضرت امام جمله‌های زیر را مرقوم فرمود:

باسمه‌تعالی

سعی کنید برای جامعه فردی مفید باشید. سعی کنید تحت تأثیر قدرت‌های شیطانی واقع نشوید. سعی کنید انسان متعهد باشید. ان‌شاءالله سلامت باشید.[2] *روح‌الله الموسوی الخمینی»*

۳ـ گزیده‌یی از وصیت‌نامه‌ی امام خمینی(ره)

«و از دختران و پسران می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزش‌های انسانی را ولو با تحمل رنج و زحمت، فدای تجملات و عشرت‌ها و بی‌بند و باری‌ها و...، که از طرف غرب و عمّال بی‌وطن او به شما عرضه می‌شود، نکنند که آنان چنانچه تجربه نشان داده، جز تباهی شما و اغفال از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخایر شما و به بند استعمار و ننگ وابستگی کشیدنتان به چیز دیگر فکر نمی‌کنند و می‌خواهند با این وسایل شما را عقب نگه دارند».

۱ـ صحیفه نور، ج ۲۲، ۳۴۲

۲ـ در سایه آفتاب، ۱۶۱.

د: از زبان مقام معظم رهبری «مدظله العالی»

۱ـ فاطمه‌ی زهرا و زینب کبری، زنان الگو و نمونه‌ی اسلام

«اینها زنان الگو و نمونه‌ی اسلامند. زن امروز دنیا الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیت‌ها و انتخاب بهترین کارها، ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسان‌ها گذاشته است، همراه باشد».

«اگر زن به فکر تجملات و خوشگذرانی‌ها و هوس‌های زودگذر و تسلیم شدن به احساسات بی‌بنیاد و بی‌ریشه باشد، نمی‌تواند آن راه را برود؛ باید این وابستگی‌ها را که مثل تار عنکبوت بر پای یک انسان رهروست، از خود دور کند تا بتواند آن راه را برود؛ کما این که زن ایرانی در دوران انقلاب و در دوران جنگ همین کار را کرد و انتظار این است که در همه‌ی دوران انقلاب همین کار را بکند».

۲ـ الگوی غربی و اروپایی زن، نقطه‌ی مقابل الگوی اسلام

«الگوی غربی امروز اروپایی، برخاسته و زاییده از الگوی باستانی رومی و یونانی آن‌هاست. آن روز هم این طور بود که زن وسیله‌یی برای تکیف و التذاذ مرد بود و همه چیز تحت‌الشعاع این بود. امروز هم این را می‌خواهند؛ حرف اصلی غربی‌ها این است».

۳ـ گرایش به سمت مدگرایی، عامل انحراف جامعه و زنان

«به اعتقاد من، گرایش به سمت مدگرایی و تجمل گرایی و تازه‌طلبی و افراط در کار آرایش و نمایش در مقابل مردان، یکی از بزرگترین عوامل انحراف جامعه و انحراف زنان ماست. در مقابل این‌ها، خانم‌ها بایستی مقاومت کنند».

«کسی که به این چیزها مشغول شد، کی به ارزش‌های واقعی خواهد رسید؟ مجال پیدا نمی‌کند برسد. زنان جوان در جامعه ما باید خیلی مراقب باشند تا

این کمند ناپیدای بسیار خطرناک فرهنگ و تفکر غربی را بشناسند، از آن پرهیز کنند و جامعه‌ی زنان را از آن جدا و بر حذر بدارند».

سفارشها

سفارش حضرت آیة‌الله حسن‌زاده، فیلسوف و فقیه و عارف معاصر، به دخترش[1]

حذر از تنبلی که نتوان کرد — کنار خرداد را در آبانا
حد خود را شناس تا نکنی — نعمت قدر خویش کفرانا
که در این کفر نعمت است و ترا — نکبت دائمی و خزلانا
هر چه هستی از آن تست همان — جز از این نسبتی است افسانا
که فلان سنگ آسیا زمن است — یا مرا هست سنگ افسانا
الحذر الحذر که وقتت را — بگذرانی برای رمانا
بنگر اندر کمال ذاتی خود — مدح و ذم باشدت چو سیانا
یا ببالی به نسبت و گویی — که منم از فلان و بسهمانا
ای به غفلت سر آمده عمرت — عاقبت حسرتست و خسرانا
ای خوش آن کو مراقب خویش است — ورنه نفسش کشد به نیرانا
خواهی اگر تخم رستگاری را — نیست غیر از مراقبت جانا
هر کس از رأی و عقل سر پیچد — شود از کفر خود پشیمانا
فاطمه خانم و سعیدهٔ من — جان و جانان و نور چشمانا
بسا درود و نسوید می‌بوسم — دست هر یک چو شکل بوسانا
ای دو رخشنده گوهر پاکم — ای دو پاکیزه دُرّ تابانا
خوش نیوشیده خوش بنوشیدش — من شما را شوم بقربانا
حلقه گوش خویشتن سازید — این سخنهای دُرّ غلطانا

۱ـ دیوان و اشعار استاد حسن‌زاده، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول: ص ۶۴.

مادرِ پندهاست پند پدر — که به فرزند دارد ارزانا
گرچه هر آب بارش است گوار — نیست مانند آب نیسانا
پسختم اشعاری از برای شما — بِهْ ز حلوای آب و دندانا
بسعادت بسر برید همه — در پناه خدای سبحانا
باشد این پندنامه‌ای فرزند — یادگار پدر به دورانا
حسن آملی که نظم وی است — ثروت رفعت جوانانا

سرگرمی‌ها

دختر و گل

دختر در روایات با عنوان ریحانه و گل مطرح شده است. چنان که گل مظهر نشاط و طراوت است، دختر نیز مظهر عاطفه و احساسات با طراوت است. همان طور که گل لطیف و ظریف و آسیب پذیر است، دختران نیز به لحاظ لطافت روحی و جسمی، باید از کارهای خشن و سخت به دور باشند. گل برای محفوظ ماندن از آسیب‌ها نیاز به حفظ و مراقبت دارد، دختران نیز لازم است برای محفوظ ماندن از آسیب‌ها و خطرها با عفاف و حیا و حجاب باشند.

جلوه‌گری

در خیابان، چهره، آرایش مکن — از جوانان، سلب آسایش مکن
زلف خود از روسری بیرون مریز — در مسیر چشمها افسون مریز
یاد کن از آتش روز معاد — طرّه گیسو مَنِه در دست باد
خواهرم، دیگر تو کودک نیستی — فاش‌تر گویم، عروسک نیستی
خواهرم! ای دختر ایران زمین — یک نظر، عکس شهیدان را ببین
خواهر من، این لباس تنگ چیست — پوشش چسبان رنگارنگ چیست
خواهرم این قدر طنّازی مکن — با اصول شرع لجبازی مکن
در امور خویش سرگردان مشو — نو عروس چشم نامردان مشو

«آغاسی»

بدحجابی

پدرم گفت پدر جان زن اگر زن باشد — شیر در خانه و در کوچه و برزن باشد
پدرم گفت که ای دخت نکو بنیادم — زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
هدف دشمن سنگ افکن، پیشانی ماست — کسب جمعیتش از زلفْ پریشانی ماست
پدرم گفت گل از رنگ و لعابش پیداست — و زن مؤمنه از طرز حجابش پیداست

«آغاسی»

کدام بهتر است؟

خشنودی خدا یا خشنودی دیگران؟
وقت گذرانی یا استفاده از فرصت‌ها؟
عقل در خدمت هوس یا هوس در اختیار عقل؟
احساساتی برخورد کردن یا عاقلانه برخورد کردن؟
عفو و گذشت از لغزشهای دیگران یا کینه‌توزی و ماجراجویی؟
ریخت و پاش داشتن یا برنامه‌ریزی و منظم بودن؟
حفظ اطلاعات غیر ضروری و بی‌فایده یا حفظ اطلاعات ضروری و مفید، همچون حفظ قرآن و حدیث و احکام و نیازهای زندگی؟
دمدمی بودن و هر زمان به رنگی درآمدن یا متعادل و یک رنگ بودن؟
سفره‌ی دل را برای هر کس پهن کردن یا دریا دل بودن و رازداری کردن؟

پرسش:

۱ـ ارزش دختر در فرهنگ اسلامی را توضیح دهید.
۲ـ پنج ارزش مشترک بین دختر و پسر در قرآن را بنویسید.
۳ـ سه سفارش از قرآن و معصومان درباره دختران بنویسید.
۴ـ امام خمینی و مقام معظم رهبری چه توصیه‌هایی درباره زنان و دختران دارند؟

ضمیمه

گوناگون

مقدمه

با توجه به این‌که مطالب گوناگون در قالب معماها، حکایات، اشعار، تمثیلات و... اثر مهمی در رفع خستگی و ایجاد شادابی ایفا می‌کند و نقش غیر مستقیم تربیتی در مخاطبان دارد؛ از این رو مجموعه حاضر (گوناگون) که مشتمل بر روایات، حکایات، حکمت‌ها و عبرت‌ها (اشعار و تمثیلات)، معماها و گزیده‌ها می‌باشد جهت استفاده مبلغان گرامی گردآوری شده است تا با سلیقه و تشخیص خود در بین کلاس‌ها و موقعیت‌های مناسب از آن‌ها بهره جسته و به جلسات خود تنوع بخشند.

گلچین روایات

ارزش جوانی:

قال علی علیه السلام: شیئان لا یعرف فضلهما الا من فقدهما: الشباب و العافیة.

«غررالحکم، ح ۵۷۶۴»

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی! بادر باربع قبل اربع؛ شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و حیاتک قبل موتک.

«الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۵۷۶۲»

قال علی بن ابراهیم فی بیان دعوة النبی صلی الله علیه و آله فی بدء وروده فی المدینة: کان

یخرج فی کل یوم فیطوف علی مجالس الخزرج یدعوهم الی الاسلام فیجیبه الأحداث. «البحار، ج ۱۹، ص ۱۰، ح ۵»

تلاش در جوانی:

قال رسول الله ﷺ: ان لله ملکا ینزل فی کل لیلة فینادی یا ابناء العشرین جدوا و اجتهدوا. «مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۷، ح ۵»

حالات جوانی:

قال علی علیه السلام: جهل الشابّ معذور و علمه محقور. «غرر الحکم، ح ۴۷۶۸»

عبادات و جوانی:

قال رسول الله ﷺ: ان الله یحب الشابّ الذی یفنی شبابه فی طاعة الله عزوجل. «حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۰»

همت:

قال علی علیه السلام: قدر الرجل علی قدر همّته. «نهج البلاغه، ح ۴۷۷»

کار و جوانی:

قال الصادق علیه السلام: الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله.

«کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱»

نشاط سرور:

قال علی علیه السلام: السرور یبسط النفس و یثیر النشاط.

قال علی علیه السلام: من قل سروره کان فی الموت راحته. «البحار، ج ۷۸، ص ۱۲»

قال علی علیه السلام: سرور المؤمن بطاعة ربه و حزنه علی ذنبه. «غرر الحکم، ح ۵۵۹۴»

خنده و شوخی:

قال الرضا علیه السلام: کان عیسی یبکی و یضحک و کان یحیی یبکی و لا یضحک و کان الذی یفعل عیسی افضل. «مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱۳، ح ۱۸»

قال الباقر علیه السلام: ان الله یحب المداعب فی الجماعة بلارفث «المحاسن، ج ۱، ص ۴۵۶»

ورزش جوانی:

قال رسول الله ﷺ: احب اللهو الی الله تعالی اجراء الخیل و الرمی.

«کنز العمال، ح ۱۰۸۱۲»

قال الصادق علیه السلام: ان رسول الله ﷺ سابق بین الخیل و اعطی السوابق من عنده.

«وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۵، ح ۳»

قال رسول الله ﷺ: علموا ابنائکم الرمی و السباحة.

«مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۵، ح ۲»

قال علی علیه السلام: من تورط فی الامور بغیر نظر فی العواقب فقد تعرض للنوائب.

«تحف العقول، ح ۹۰»

جوانمردی:

قال علی علیه السلام: ما تزین الانسان بزینة اجمل من الفتوة. «غرر الحکم، ح ۹۶۵۹»

قال علی علیه السلام: بعد المرء عن الدنیّة فتوة. «غرر الحکم، ح ۴۴۲۵»

شجاعت:

قال علی علیه السلام: الشجاعة عزّ حاضر و الجبن ذلّ ظاهر. «غرر الحکم، ح ۵۷۲»

قال علی علیه السلام: الشجاعة نصرة حاضرة و فضیلة ظاهرة. «غرر الحکم، ح ۱۷۰۰»

آزادگی:

قال علی علیه السلام: ایها الناس ان آدم لم یلد عبدا و لا امة و ان الناس کلهم احرار.

«کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۶»

قال علی علیه السلام: من ترک الشهوات کان حرّاً. «کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۴۹»

زیبایی:

قال الصادق علیه السلام: ان الله یحب الجمال و التجمّل و یبغض البؤس و التباؤس.

«کافی، ج ۶، ص ۴۴۰، ح ۱۴»

مشورت:

قـال الکـاظم علیه السلام: من استشار لم یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطاء عاذرا.

«بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۴، ح ۳۷»

قال علی علیه السلام: من شاور ذوی العقول استضاء بانوار العقول.

«غرر الحکم، ح ۸۶۳۴»

دوست و رفیق:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: المرء علی دین خلیله فلینظر أحدکم من یخالل.

«الامالی للطوسی، ۵۱۸»

قال الباقر علیه السلام: أعراف المودة لک فی قلب أخیک بماله فی قلبک

«تحف العقول، ۲۹۵»

قال علی علیه السلام: من احبک نهاک و من ابغضک أغراک. «کنز الفوائد، ۱، ۲۷۹»

ادب

قال الصادق علیه السلام: ان اجلت فی عمرک یومین فاجعل احدهما لادبک لتستعین به علی یوم موتک. «کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۲»

عاقبت اندیشی:

سئل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماالحزم؟ قال: أن تنتظر فرصتک و تعاجل ما أمکنک.

«معانی الاخبار، ۴۰۱»

پدر و مادر:

قال الصادق علیه السلام: **بـرّ الوالدیـن واجب فـان کـان مـشرکین فـلا تـطعهما و لا غیرهما فی المعصیة فانه لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق.** «الخصال، ج ۷۴، ص ۶۰۸، ح ۹»

قال رسول الله ﷺ: سید الابرار یوم القیامة رجل بر والدیه بعد موتهما.

«البحار، ج ۷۴، ص ۸۶، ح ۱۰۰»

قال الصادق علیه السلام: ادنی العقوق «أف» و لو علم الله عزوجل شیئا أهون منه لنهی عنه. «الکافی، ج ۲، ص ۳۴۸، ح ۱»

قال الصادق علیه السلام: من العقوق ان ینظر الرجل إلی والدیه فیحدّ النظر الیهما.

«الکافی، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۷»

خانواده:

رسول الله ﷺ لا یخدم العیال الا صدّیق او شهید او رجل یرید الله به خیر الدنیا و الاخرة. «البحار، ج ۱۰۴، ص ۱۳۲»

قال الصادق علیه السلام: من حسن بره بأهله زاد الله فی عمره .

«البحار، ج ۶۹، ص ۳۸۵، ح ۴۷»

قال رسول الله ﷺ: ان الرجل لیؤجر رفع اللقمة الی فیّ امرأته. «المحجة البیضاء، ۷۰۳»

داستان‌های روایی

نتیجه رضایت مادر

در زمان رسول خدا ﷺ یکی از مسلمانان در بستر مرگ قرار گرفت، پیامبر ﷺ به بالین آن مرد آمد، او در حال جان دادن بود. پیامبر ﷺ به او فرمود: «بگو: لااله‌الاالله» او قدرت حرف زدن نداشت، پیامبر چند بار به او تلقین کرد و فرمود:«بگو: لااله‌الاالله» او نمی‌توانست بگوید و زبانش می‌گرفت. پیامبر ﷺ به زنی که در آن‌جا حضور داشت، فرمود: «*آیا این شخص مادر دارد؟*» زن عرض کرد: «*آری، من مادر او هستم.*» پیامبر ﷺ فرمود: «*از پسرت راضی هستی؟*» گفت:«*خیر، بلکه ناراضی و خشمگین هستم.*» پیامبر ﷺ فرمود: «*دوست دارم از او راضی شوی.*» مادر، شفاعت پیامبر ﷺ را پذیرفت و از پسرش راضی

شد.

در این وقت، پیامبرﷺ به شخص محتضر فرمود: «بگو: لااله‌الاالله.» زبان او باز شد و گفت: «لااله‌الاالله.» آنگاه پیامبرﷺ فرمود: «بگو: یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیر و یَعْفُوعَنِ الْکثیر، اِقْبلَ مِنّی الْیَسیر وَاعْفُ عَنّی الْکَثیر، اِنّکَ اَنْتَ العفوّ الغفور؛ ای خدایی که کم را می‌پذیری و از بسیار در می‌گذری، کم را از من بپذیر و بسیار مرا (گناهان را) ببخش، که تویی بخشنده و آمرزنده.» او این جملات را گفت و از دنیا رفت.[۱]

آرزوی مرگ

حضرت موسیؑ شنید مردی آرزوی مرگ می‌کند؛ حضرت فرمود:

«آیا بین تو و خداوند خویشی وجود دارد؟ گفت: «نه!» حضرت فرمود: «آیا اعمال نیک تو بیش از گناهانت است؟» گفت: «نه!» حضرت فرمود: «پس تو با این حال اگر آرزوی مرگ کنی، آرزوی هلاکت ابدی برای خود نموده‌ای.»[۲]

مجازات قطع رحم

روزی حضرت علیؑ خطبه می‌خواند، در ضمن آن فرمود:

«اَعُوذُ بِالله مِنَ الذُّنُوبِ الّتی تُعَجِّلُ الْفَناء؛ پناه می‌برم به خدا از گناهانی که موجب هلاکت خواهد شد».

شخصی پرسید:

«ای امیر مؤمنان! آیا گناهانی که موجب مکافات زودرس است، وجود دارد؟» حضرت فرمودند: «آری، قطع رحم است؛ چه بسا خاندانی که از حق دورند ولی بر اثر همکاری و کمک به یکدیگر گردهم می‌آیند و همین کار موجب می‌شود که خداوند به آن‌ها روزی رساند و چه بسا افراد پرهیزگاری که

---

۱ ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۴۲۴.

تفرقه و درگیری افراد خاندانشان و قطع رحم بینشان، موجب می‌شود که خداوند روزی آن‌ها را کم و از رحمتش محروم سازد».[۱]

عزّت در سایه اطاعت

چون خبر آمدن یعقوب‌ﷺ و به استقبال رفتن یوسف‌ﷺ در مصر منتشر شد، زلیخا که از هستی ساقط شده بود بر سر راه یوسف‌ﷺ نشست و خود را معرفی کرد. حضرت یوسف‌ﷺ احوال او را پرسید گفت: «*حالم چنین است که می‌بینی.*» از اموال و ثروت او پرسید، گفت: «*همه از بین رفت.*» آنگاه زلیخا گفت:

«سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْعَبیدِ مُلُوکاً بِطاعَتِه و جَعَلَ الْمُلُوک عَبیداً بِمَعْصِیَتِه»؛ *منزه و بزرگ است خدایی که پادشاهان را در اثر نافرمانی و گناه از کرسی عزّت و عظمت به خاک سیاه نشاند و خاک نشینان و غلامان را در اثر طاعت و بندگی به عزت و سلطنت رساند.*»

خدا پدرش را بیامرزد که یك قدم به جلو رود

دانشمندی روحانی و الهی گاه گاهی برای مردم صحبت می‌کرد و آنان‌را پند و اندرز می‌داد و از آن‌جا که مواعظ او از دل برمی خاست بر دل شنوندگان هم می‌نشست، همیشه آرزو داشتند که روز تعیین شده فرا رسد و از سخنان پر اثر او بهره‌مند شوند.

یك روز جمعیت زیادی پای منبر او گرد آمده بودند همین‌که روی منبر قرار گرفت یکی از شنوندگان فریاد زد: امروز جمعیت خیلی زیاد است خدا پدر و مادرش را بیامرزد که از جا برخیزد و یك قدم جلوتر برود.

مردم که حرکت کردند و قدری جلو رفتند آن دانش‌مند گفت: امروز من به همین جمله‌ای که این شخص گفت اکتفا می‌کنم زیرا خلاصه‌ی دعوت پیامبران الهی همین است که او گفت؛ خدا پدر و مادرش را بیامرزد که یك قدم جلو برود و در این چند روزه‌ی عمر به فکر پیش‌روی معنوی باشد و به این دنیای خاکی و مادّی جوری نچسبد که قادر به حرکت و

---

۱ ـ روح البیان، ج ۹، ص ۶۱.

پیش‌روی نباشد.[۱]

نیازهای گوناگون

روزی حضرت موسی کلیم‌ﷺ در مناجات با خدای کریم گفت:

«*الهی ارنی من سرائر حکمتك*»؛ ***بار خدایا از اسرار حکمت خود چیزی به من نشان ده***

خطاب آمد از این کوه که پایین رفتی به دهکده‌ای که بر سر راهت می‌باشد برو در آن‌جا چهار خانه می‌بینی برابر یکدیگر، در آن خانه‌ها را بزن و از ایشان بپرس که چه می‌کنند و چه نیاز دارند؟

موسیﷺ از کوه فرود آمد و به آن ده رفت. در خانه‌ی اول را کوبید و از آن‌ها پرسید: چه می‌کنید و به چه چیز نیاز دارید؟

گفتند: ما دهقانیم و حاجت ما اکنون به باران است؛ اگر باران ببارد برای ما خوب است، زیرا بذر بسیار کاشته‌ایم.

از آن‌جا به خانه‌ی دگر رفت؛ آن‌ها گفتند: ما کوزه گریم و ظرف‌های زیادی ساخته‌ایم؛ به آفتاب نیاز داریم، اگر آفتاب باشد بسیار خوب است.

به در خانه‌ی سوم رفت؛ آنان گفتند: ما زراعت خود را درو کرده و کوبیده‌ایم؛ نیاز به آمدن باد داریم تا گندم را از کاه پاک کنیم.

به در خانه‌ی چهارم رفت آن‌ها گفتند: ما درخت انگور داریم و درختان ما میوه‌ی بسیار دارد؛ اگر باد نیاید، درآمد ما خوب خواهد بود.

موسیﷺ از آن‌جا برگشت و گفت:

بار خدایا! یکی باران می‌خواهد و یکی آفتاب، یکی هوای آرام می‌خواهد و دیگری وزش باد، نیازهای ایشان گوناگون است و تو بر احوالشان آگاهی، هر کدام را مطابق مصلحت

---

۱ ـ همان.

خویش خشنود می‌سازی و روزی می‌رسانی.[۱]

همنشینی با بدان

سلیمان جعفری می‌گوید: از امام موسی‌بن جعفر علیه السلام شنیدم که به پدرم فرمود:

«چرا تو را با عبدالرحمن‌بن یعقوب می‌بینم؟»

پدرم گفت که:

«او دایی من است.»

حضرت فرمود:

«او فرد منحرفی است و عقیده فاسدی دارد، یا با او هم‌نشین شو یا با ما.»

او گفت:

«عبدالرحمن هر چه می‌خواهد بگوید، وقتی من عقیده او را قبول نداشته باشم، آیا چیزی بر من است؟»

حضرت فرمود:

«آیا نمی‌ترسی بلایی بر او نازل شود و دامن‌گیر شما شود؟ آیا نمی‌دانی که فردی از اصحاب حضرت موسی علیه السلام بود و پدرش از اصحاب فرعون، هنگامی که لشکر فرعون به دنبال حضرت موسی علیه السلام و اصحابش وارد دریا شدند، آن فرد به طرف لشکر فرعون رفت تا پدرش را که یکی از طرفداران فرعون بود، نصیحت کند و سپس برگردد. ولی نصایح او برای پدرش بی‌فایده بود و در حالی که پدرش را نصیحت می‌کرد، دو طرف دریا به هم رسید و او همراه فرعونیان غرق شد.»[۲]

بی‌احترامی به مؤمن

ابو هارون می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم و گروهی حاضر بودند. امام علیه السلام رو به

---

۱ ـ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۳۵۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۵.

جمع کرد و فرمود: «*چرا ما را سبک می‌شمرید؟!*»

مردی که از اهالی خراسان بود برخاست و عرض کرد:

«*پناه می‌برم به خدا از این که من شما را سبک بشمارم و احترام شما را حفظ ننمایم.*»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«*آری، تو یکی از آن افرادی هستی که مرا سبک انگاشته‌ای.*»

او عرض کرد: «*پناه می‌برم به خدا از این‌که شما را سبک بشمارم و به کوچکی به شما نظاره کنم.*»

امام فرمود:

«*عزیزم، به یاد داری که فلان کس در جحفه (میقات‌گاه حاجیان نزدیک مدینه) به تو گفت که مرا بر مرکب خود سوار کن و به مقدار دو کیلومتر به سوی مکّه ببر، به خدا قسم! از پیاده‌روی خسته شده‌ام. سوگند به خدا! تو حتّی سرت را بلند نکردی و به او اعتنا ننمودی و مقام او را کوچک شمردی و کسی که مؤمنی را تحقیر کند، احترام خدا را سبک شمرده است.*»[1]

نیکی به مادر

شخصی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

«*ای رسول خدا! مَنْ أَبرّ! به چه کسی نیکی کنم؟*»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«*مادرت*»

او پرسید: «*سپس به چه کسی نیکی کنم؟*»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«*به مادرت*»

او برای بار سوم پرسید: «*به چه کسی نیکی کنم؟*»

---

۱ ـ روضه کافی، ۱۲.

حضرت فرمود:

«به مادرت»

در مرتبه چهارم که سؤال کرد: «به چه کسی نیکی کنم؟»

حضرت فرمود:

«به پدرت»[۱]

کیفر عیب‌جویی از مؤمنان

ابوبُرده می‌گوید: در محضر رسول خدا ﷺ بودیم و نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم، آن حضرت پس از نماز باشتاب برخاست و خود را به در مسجد رسانید و دست خود را بر روی آن در نهاد و فرمود:

ای کسانیکه با زبان اظهار اسلام می‌کنید ولی ایمان در قلب شما راه نیافته است. از عیب‌جویی و ذکر بدی مؤمنان بپرهیزید.

«فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرات الْمُؤمنين تَتَبَّعَ اللهُ عَوْرَتَه و مَنْ تَتَبَّع اللهُ عَورَتَه فَضَحَهُ وَلَو فِي جَوفِ بيته.»

زیرا هر کسی درصدد عیب‌جویی مؤمنان باشد، خداوند عیوب او را دنبال می‌کند و هر کسی را که خدا عیب‌جویی کند او را رسوا می‌گرداند، اگرچه در کنج خانه‌اش باشد.[۲]

کشیدن بار یا زیر بار رفتن

حضرت علی ؑ بار خرمایی را به منزل می‌برد بعضی از علاقه‌مندان آن حضرت از او خواستند که اجازه دهد بار خرما را برای آن حضرت بیاورند، امام ؑ در پاسخ آن‌ها فرمود: *کسی که عائله دارد، او به کشیدن بار خود شایسته‌تر است تا زیربار دیگری برود و بارش را بر او تحمیل کند.*[۳]

---

۱ ـ داستان‌های اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲ ـ عقاب الاعمال، ص ۵۴۸.

۳ ـ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۳.

آرزوی بیهوده

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: گروهی از دوستان شما گناه می‌کنند و می‌گویند به خدا امیدواریم، امام علیه السلام فرمود: آن‌ها دروغ می‌گویند که دوست ما هستند. آن‌ها قومی هستند که آرزوهای بی‌جا آن‌ها را به این طرف و آن طرف می‌کشاند، کسی که به چیزی امید داشته باشد، برای رسیدن به آن تلاش می‌کند و کسی که از چیزی خائف باشد، از آن دوری می‌کند.[۱]

شوخی با نامحرم

ابوبصیر می‌گوید: در کوفه بودم، به یکی از بانوان درس قرآن می‌آموختم، روزی در یک موردی با او شوخی کردم. مدتی گذشت؛ روزی در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، آن حضرت مرا مورد سرزنش قرار داده و فرمود: «*کسی که در جای خلوت گناه کند، خداوند نظر لطفش را از او بر می‌گرداند، این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟*»

من از شدّت شرم سر در گریبان کرده و توبه کردم. امام فرمود: «*مواظب باش که دیگر تکرار نشود و با نامحرم شوخی ننمایی.*»[۲]

حقوق والدین

مالک بن ربیع می‌گوید: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم؛ مردی از انصار آمد و گفت: «*ای رسول خدا! آیا بعد از مرگ پدر و مادر، چیزی از حقوق و نیکی به والدین باقی مانده است تا نیکی کنم؟*»

حضرت فرمودند: «*بلی چهار وظیفه داری:*

۱. *نماز و استغفار برای آن‌ها* «اَلصَّلاةُ عَلَيْهِما وَالْاِسْتِغْفار لَهُما.»

۲. *وفا کردن پیمان‌ها و قراردادهای آن‌ها.* «اِنْفاذُ عَهْدِهِما.»

۳. *احترام کردن به دوستان آن‌ها.* «وَاِكْرامُ صَديقِهِما.»

۴. *صله رحم از طرف آن‌ها.* «وَصِلَةُ الرَّحِمُ الَّتي لا رَحِمَ لَكَ اِلاّ مِنْ قِبَلِهِما.»

---

۱ ـ کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۶.

۲ ـ بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۷.

و این چیزهایی است که بر تو بعد از مرگ آن‌ها لازم است انجام دهی.»[۱]

بدی به پیامبرﷺ

سماعه می‌گوید: از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرماید: «*چرا به پیامبرﷺ بدی می‌کنید و او را ناراحت می‌کنید؟*» مردی گفت: «*قربانت گردم! چگونه ما به پیامبرﷺ بدی می‌کنیم؟!*» حضرت فرمود: «*آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر پیامبرﷺ عرضه می‌شود؟ پس رسول خداﷺ را با گناهان خود ناراحت نکنید.*»[۲]

حکمت‌ها و عبرت‌ها[۳]

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس

تو در هر مورد معنی قرآن را از قرآن بپرس، از کسی بپرس که هوا و هوس را آتش زده است و پیش قرآن خود را قربانی و خاضع نموده و عین روح قرآن شده است.

البته، «روغنی» که کاملاً فدای گُل گردیده باشد خواه «گُل» را بو کنی و خواه «روغن» را، هر دو یکی است چون آن روغن، روح گل شده است.

روغنی کاو شد فدای گُل به کُل　　خواه روغن بوی کن خواهی تو گُل

بنده باش و بر زمین رو چون سَمَند

«بنده» باش و چون اسب بر زمین، راه برو؛

چون «جنازه» نباش که تو را به «دوش» بگیرند.

آن‌که «ناسپاس» و «تارک فضائل اخلاقی» است، می‌خواهد که همه «حمال» او باشند و چون مردگان، بارِ دوشِ مردم است.

هرکس را در خواب ببینی که جنازه او در تابوت است، تعبیرش این است که سوار یک منصب و مقام عالی خواهد شد! چراکه آن تابوت بارِ دوشِ مردم است و این بزرگان، بار بر دوش خلقند.

---

۱ ـ المیزان، ج ۱۵، ص ۵۶.

۲ ـ بحار، ج ۷۳، ص ۳۶.

۳ ـ مطالب این قسمت از کتاب حکمت آمیز، عبرت آمیز تألیف محمدرضا رنجبر اخذ شده است.

«بار خود» را بر دوش هیچ کس مگذار، بلکه خود، بار خود را حمل کن، کم «سروری» و «بزرگی» طلب کن، درویشی بهتر از «سروری» است.

بار خود بر کس مِنِه بر خویش نِه　　سروری را کم طَلَب درویش بِه

آن «مرکبی» که عبارت از گردن‌های مردم است مپوی، تا پاهای تو نقرس پیدا نکند.

مَحرمِ جانِ جمادان چون شوید

«عالَم» افسرده است و «جماد» نام دارد.

البته «جماد» یعنی افسرده و بی‌حس.

صبر کن، که خورشیدِ «حَشْر» بتابد، تا جنبش جسم جهان را، بالعیان مشاهده کنی!

باش تا خورشید حشر آید عیان　　تا ببینی جنبش جسم جهان

از «عصا»ی موسی که «مار» شد، بایست دریابی که همه جهان از این قبیل است.

چون عصای موسی اینجا مار شد　　عقل از ساکنان اِخبار شد

یک قسمت از «خاک» را که بدن تو باشد، چون زنده کرده است، شایسته است که همه‌ی خاک‌ها را بر این قیاس بشناسی!

این «جمادات» از این طرف که روی به سمت ما دارند، «مرده» هستند، ولی از آن سو، که رو به حق دارند زنده‌اند، آری از این سو، خاموش و از آن سو گویا می‌باشند!

مرده زین سویند وَز آن سو زنده‌اند　　خامُش این‌جا و آن طرف گوینده‌اند

اگر «جمادات» را از آن سو و از آن وِجهه که رو به حق دارد به سوی ما بفرستد «عصا» در پیش ما «اژدها» می‌شود.

«کوه‌ها»، هم‌صدایِ داوود شده،

و «آهن»، در کف، موم می‌گردد!

«بار»، باربَرِ سلیمان گردیده،

«دریا»، با موسی سخن‌دان و سخن‌گو می‌گردد!

«ماه»، اشاره حضرت رسول ﷺ را می‌فهمد و به دو نیم می‌گردد!

«آتش»، برای حضرت ابراهیم، بدل به «گلستان» می‌گردد!

«خاک»، چون مار، قارون را فرو می‌برد و «ستون حنّانه» چیز فهم شده و از فراق پیغمبرِ خدا می‌نالد.

«سنگ»، به احمد ﷺ «سلام» می‌کند!

و «کوه»، به یحیی پیام می‌فرستد!

«جمادات»، به زبان حال می‌گویند: ما می‌شنویم و می‌بینیم و خوش هستیم، ولی برای شما نامحرمان، «جماد»ی بیش نبوده و ساکت و خاموشیم.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم　　با شما نامحرمان ما خامُشیم

گفتش ای جان صَعْبتر خشم خدا

شخصِ هوشیاری از عیسی ؑ پرسید که در عالم هستی، از همه دشوارتر کدام است؟

گفت عیسی را یکی هشیار سر　　چیست در هستی زجمله صعبتر

حضرت فرمود:

«سخت»تر از همه چیز «خشم خداوندی» است که دوزخ از هیبت آن می‌لرزد.

عرض کرد:

یا روح الله! به چه وسیله می‌توان از خشم خداوند رهایی یافت؟

حضرت فرمودند:

«ایمن» از «خشم خداوند» به این وسیله ممکن است که انسان در موقع خشم «خشم خود» را ترک کرده و فرو نشاند.

گفت از این خشم خدا چه بود امان　　گفت ترک خشم خویش اندر زمان

گفت پیغمبر که هرکه سرّ نهفت

رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هر کسی سرّ خود را پنهان کند، زودتر به مطلوب خواهد رسید.

چنان‌چه «دانه» در زمین پنهان می‌شود و نتیجه‌ی پنهان ماندن، سرسبزی بوستان خواهد

بود.

آری، اگر طلا و نقره در زمین پنهان نبودند، از کجا پرورش یافته و تبدیل به فلز گران‌بها می‌شدند؟

دانه چون اندر زمین پنهان شود　　سرّ آن سرسبزی بستان شود

زر و نقره گر نبودندی نهان　　پرورش کی یافتندی زیر کان

پس لباس کبر بیرون کن ز تن

در موقع دباغی اگر کسی لباس کهنه بپوشد، از بزرگی او کم نمی‌شود.

آهنگر اگر در موقع دم دمیدن، پیش‌بند چرمی بپوشد، احترام او پیش مردم کم نخواهد شد.

وقت دم آهنگر ار پوشید دلق　　احتشام او نشد کم پیش خلق

پس تو نیز اگر هنگام کسب دانش، لباس کبر را از تن بیرون نموده و جامه فروتنی را بپوشی از احتشام و منزلت تو چیزی کاسته نخواهد شد.

اندک اندک خاک چَه را می‌تراش

تو اگر کسی هستی، مثل یک نفر چاه‌کن از این تن خاکی، خاک بکن تا به آبی برسی.

همچو چه کن خاک می‌کن گر کسی　　زین تن خاکی که در آبی رسی

البته اگر جذبه‌ی الهی برسد، چاه نکنده هم آب گوارا از زمین می‌جوشاند ولی تو کاهل مباش و اندک اندک کاری بکن و خاک چاه را بتراش.

هرکس که رنج برد، گنج پدید می‌سازد و هرکس که جدیّت کرد به نعمتی می‌رسد.

هرکه رنجی دید گنجی شد پدید　　هرکه جِدّی کرد در جدّی رسید

پیامبر ﷺ فرمود: «رکوع» و «سجود» بر در حق، حلقه‌ی وجود، کوبیدن است. هرکس حلقه آن در را بزند، بالأخره دوست از آن‌جا سری بیرون خواهد آورد.

حلقه آن در هر آن کاو می‌زند　　بهر او دولت سری بیرون کند

و آن‌چه بِجْهَد از زبان چون آتش است

آری، «زبان» مثل «سنگ» و «دهان» چون «آهن» است، که از اصطکاک آن‌ها آتش می‌جهد.

سنگ و آهن را بدون ضرورت و تنها برای قصه‌پردازی یا گزاف‌گویی و لاف بر هم نزن، برای این‌که اطراف تو مجهول و تاریک و پنبه‌زار است و معلوم است که شراره‌ی آتش با پنبه چه معامله‌ای خواهد کرد.

زان‌که تاریک است و هر سو پنبه‌زار　　در میان پنبه چون باشد شرار

اشخاص ظالم و ستمگرند که چشم خود را بسته و با شراره‌ی سخنان خویش عالَمی را آتش زده‌اند.

ظالم آن قومی که چشمان دوختند　　زآن سخن‌ها عالمی را سوختند

یک سخنِ بی‌مورد ممکن است، عالَمی را ویران کند یا یک کلمه ممکن است روباه مرده‌ای را شیر جلوه دهد.

عالمی را یک سخن ویران کند　　روبهان مرده را شیران کند

از بهاران کی شود سرسبز سنگ

در «بهار» کی دیده‌ای که سنگ سرسبز شود!

«خاک» باش تا گل‌های رنگارنگ از تو سرزند.

سال‌ها «سنگ» بوده‌ای برای امتحان بیا و چندی «خاک» باش!

سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش　　آزمون را یک زمانی خاک باش

اسم خواندی رو مسمّی را بجو

آیا ممکن است از دو حرف گاف و لام، که کلمه‌ی گل را تشکیل می‌دهد، گل بچینی؟

«اسم» را که خواندی، برو «مسمّا» جستجو کن.

«ماه» را باید در «بالا» جستجو کنی، نه در «آب جوی».

آن‌که در آب جوی دیده‌ای صورتی بیش نیست. اگر می‌خواهی که از نام و حرف بگذری و به حقیقت برسی، خود را از خود پاک کن؛ مثل آهن، رنگ آهنی را از دست داده و بر اثر ریاضت و زحمت آینه‌ای باش بی‌زنگ.

خود را از اوصاف خود مصفّا کن تا ذات پاک و صاف خویش را جلوه‌گر بینی و علوم انبیا

را بدون کتاب و معید[1] و استاد، در دلِ خود مشاهده کنی.

خویش را صافی کن از اوصاف خود　　تـا بـبینی ذات پـاک صـاف خـود

بـــینی انـــدر دل عـــلوم انـبیا　　بـــی‌کتاب و بـــی‌مُعید و اوســتا

تو که می‌گویی فردا این بدان

تو که همیشه می‌گویی «فردا» خود را اصلاح خواهم کرد، بدان که هر روز که می‌گذرد درختِ بدی‌ها جوان‌تر و محکم‌تر می‌گردد و تو کم قوه‌تر و پیرتر و بیچاره‌تر خواهی شد.

آن درخت بد جوان‌تـر مـی‌شود　　وین کننده پیر و مضطر مـی‌شود

هم سرت برجاست هم عمرت دراز

این جهان، عالَمِ «خواب» است.

از آن‌چه راکه در این دنیا رخ می‌دهد، محزون نباش.

آری، اگر در «خواب» دست انسان، «قطع» شود باکی نیست.

اگر در «خواب» سر تو را بِبُرند در حقیقت نه سر تو بریده خواهد شد و نه در عمر تو تأثیری خواهد داشت.

حاصل آن که در «خواب» اگر بدن «صد پاره» شود باکی نیست.

لیک در اِشْکَسْتِ مؤمن خوبی است

نشانه‌ی مؤمن این است که همیشه به ظاهر پیروز و ظفرمند نمی‌باشد! بلکه گاه «مغلوب» نیز خواهد شد و «شکست» نیز خواهد خورد اما در این شکست و مغلوبیّت او نیز خبر و صلاح خواهد بود چراکه این شکست، حقیقت اصیل و معطّر او را بر دیگران به خوبی عیان خواهـد سـاخت! هم‌چنین است حال کافران در هنگامه‌ی شکست، که عالَم از باطن پلید آنان با خبر خواهد شد.

اگر تو «مشک» یا «عنبر»ی را بشکنی، عالَمی را خوشبو و معطّر خواهی نمود ولی اگر سرگین خر را بشکنی، خانه‌ها همه پر از گند خواهد شد.

---

۱ ـ معید: حاذق، با تجربه در امور، کسی که کاری را تکرار کند، آن‌که درس را برای شاگردان تکرار کند.«فرهنگ عمید».

گر تو مشک و عنبری را بشکنی　　عالمی از فوح ریحن پر کنی
ور شکستی ناگهان سرگین خر　　خانه‌ها پر گند گردد تا به سر

این نباشد ما چه ارزیم ای جوان

آینه و ترازو، دو محک هستند که اگر تو دویست سال به هر یک از آن دو خدمت کنی و بگویی که برای خاطر من راستی را پنهان کن و چیزی را بیش از آن‌چه هست، نشان بده! او به تو خواهد گفت که بر ریش و سبیل خود نخند، آینه و ترازو را چه با حیله و مکر، خدا ما را بر آن امتیاز داده که به وسیله‌ی ما حقیقت شناخته شود، اگر این کار را نکنیم دیگر ما چه ارزشی داریم؟ و چگونه نمایانگر روی خوبان خواهیم بود؟

این جهان بازیگه است و مرگْ شب

ای برادر! در کسب تن البته پیشه‌ای آموخته‌ای، اکنون چنگ به پیشه‌ی دینی بزن.

پیشه‌ای آموختی در کسب تن　　چنگ اندر پیشه دینی بزن

فرض می‌کنیم در این جهان ثروت‌مند شده و لباس‌های فاخر هم پوشیدی، بسیار خوب! وقتی که از این جهان بیرون شدی چه خواهی کرد؟

در جهان پوشیده گشتی و غنی　　چون برون آیی از اینجا چون کنی

پیشه‌ای بیاموز که در آخرت سود آن کسب مغفرت و بخشایش خداوندی باشد.

گمان نکن که کسب فقط در این جهان است. نه، بلکه بدان که «آخرت» شهری است که بازارها دارد و «کسب»ها در آن می‌شود.

آن جهان شهری است پر بازار و کسب　　تا نپنداری که کسب اینجاست حَسْب

در موقع بازی، کودکان دکان می‌سازند و می‌گویند کسب می‌کنیم!

این کار جز وقت گذراندن سودی ندارد و شب که به خانه می‌آید، گرسنه است.

کودکانِ دیگر رفته‌اند و او تنها به منزل می‌آید.

شب شود در خانه آید گرسنه　　کودکان رفته بمانده یک تنه

این جهان چون یک بازی‌گاهی است و مرگ مثل شب است وقتی این بازی‌گاه تمام شد بر

می‌گردی، با کیسه‌ای خالی، رنج و خستگیِ فراوان!

چون نمی‌آیند اینجا که منم

مردم برای بدست آوردن شوکت و جلال «خوار»ی‌ها می‌کشند و به امید عزت با «ذلت» سرخوشند. به امید عزت و شوکت ده روز دنیا براثر ناملایمات طبیعت، پریشان شده و از غم زمانه گردنشان چون دوک پیر زنان باریک شده است.

از پی طاق و طُرُم خواری کشند　　بر امید عز در خواری خوشند

بر امید عز ده روزه خُدُوک　　گردن خود کرده‌اند از غم چه دُوک

معماهای قرآنی

۱ـ کدام آیه است که می‌توان آن را از دو طرف خواند؟　　وَرَبَّكَ فَكَبِّر (مدثر،۳)

۲ـ اسلحه‌ی دانشمند که نام یکی از سوره‌های قرآن هم است چیست؟　　قلم

۳ـ کدام سوره‌ی قرآن به نام یکی از فلزات است؟　　حدید

۴ـ کدام سوره خلاصه‌ی قرآن است و ده نام دارد؟　　حمد

۵ـ کدام سوره هم نام یکی از اعیاد اسلامی است؟ جمعه

۶ـ کدام دعا بین مسلمانان معروف است و نقطه ندارد؟ صلوات

۷ـ کدام سوره‌ی قرآن هم نام یکی از کرات است که با ظهورش وقت یک نماز تمام می‌شود و با رفتنش وقت نماز دیگر فرا می‌رسد؟　　شمس

۸ـ کدام سوره است که هم‌نام پایتخت یکی از کشورهاست؟　　روم

۹ـ کدام سوره به نام موجود زنده‌ای است که با چشم دیده نمی‌شود؟　　جن

معمای پیامبران

۱ـ کدام پیامبر هیچ قوم و عشیره‌یی نداشت؟　　حضرت آدم

۲ـ کدام پیامبر در کودکی پیامبر شد؟　　حضرت عیسی

۳ـ کدام پیامبر را برادرانش به چاه انداختند؟　　حضرت یوسف

۴ـ کدام پیامبر شمشیر و زره می‌ساخت؟　　حضرت داوود

۵ـ کدام پیامبر را خداوند از دست دشمنان نجات داد و به آسمان برد؟ حضرت عیسی علیه‌السلام

۶ـ کدام پیامبر به معراج رفت و شگفتی‌های آسمان‌ها را دید؟ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

۷ـ کدام پیامبر را خداوند در شکم ماهی حفظ کرد؟ حضرت یونس علیه‌السلام

۸ـ کدام پیامبر در اوج فقر و گرفتاری از امتحان الهی سربلند بیرون آمد؟

حضرت ایّوب علیه‌السلام

معماهای اخلاقی

۱ـ آن چیست که اگر بریزد، نمی‌توان آن را جمع کرد؟ آبرو

۲ـ آن چیست که از شخص مؤدب زودتر وارد خانه می‌شود؟ سلام

۳ـ آن چیست که اگر از دست بدهیم، دیگر پیدا نمی‌شود؟ عمر

۴ـ آن چیست که اگر برود، دیگر بر نمی‌گردد؟ سخن از دهان

۵ـ آن چیست که از عسل شیرین‌تر و از زهر تلخ‌تر است؟ زبان

معماهای چند بعدی

۱ـ آن چیست که به او نگاه می‌کنیم گریه می‌کنیم؟ دود

۲ـ آن چیست که سرش را می‌بریم گریه می‌کنیم؟ پیاز

۳ـ آن چیست که اگر بشنویم، گریه می‌کنیم؟ مصیبت

۴ـ آن چیست که اگر در نزدیکی ما بیفتد، گریه می‌کنیم؟ گاز اشک آور

۵ـ آن چیست که هم در داروخانه است و هم در آشپزخانه؟ کپسول

۶ـ آن چیست که هم در آشپزخانه است و هم در نجّاری؟ رنده

۷ـ آن چیست که هم در کوره‌ی آهنگر است و هم در تنور نانوا؟ آتش

۸ـ آن چیست که هم در دریاست و هم در غذا؟ نمک

۹ـ آن چیست که هم در آسمان است و هم در مغازه؟ مشتری

۱۰ـ آن چیست که هم در تلویزیون است و هم در کولر؟ کانال

گزیده‌ها

اهمیت جوانی

ای نوجوان تو قدر جوان خود بدان — کن سعی تا که خرّم و خوش بر خوری از آن
تو درد پیری خود از امروز چاره کن — آن روز می‌شوی به یقین زار و ناتوان

همّت جوان

تو باید آسمان پرواز باشی — درخشان همت و خودساز باشی
تو باید آگه و بیدار باشی — به دور از دام استعمار باشی
به کار انداز نیروی اراده — مشو از مرکب کوشش پیاده
به راه علم و ایمان پیش‌تر تاز — چو خود کن ملّت خود را سرافراز

جوانی و غفلت

در عهد صبا کرد جهالت پستت — ایام شباب کرد غفلت پستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت — کی صید کند مرغ سعادت شستت

مثل دوستی با دانا و نادان

دوستی با مردم نادان، سفالین کوزه‌یی است — بشکند ورنشکند باید به دور انداختن
دوستی با مردم دانا چو زرین کوزه‌یی است — بشکند ورنشکند بتوان که بهتر ساختن

در حسرت جوانی

عمرم در این جهان بی‌سود و زیان گذشت — عمر عزیز بین که چنان رایگان گذشت
یک روز در بهار گذشت و کنار گل — روز دگر به ماتم گل در خزان گذشت
درداکه روزگار جوانی و خوشدلی — چون باد نوبهار و چو آب روان گذشت

اندرز:

مقایسه بین تهاجم نظامی و شبیخون فرهنگی

۱ـ در هجوم نظامی، طمع به خاک و زمین است؛ ولی در شبیخون فرهنگی طمع به اخلاق است و دین.

۲ـ هجوم نظامی با سر و صدا و سرعت است، ولی تهاجم فرهنگی آهسته و آرام. (آن پیداست و این پنهان)

۳ـ هجوم نظامی ترسناک است و نفرت آفرین، ولی تهاجم فرهنگی فریبنده است و جذاب. بدین سبب آن افراد را به دفاع و مقاومت وا می‌دارد واین به استقبال و پذیرش.

۴ـ کشته‌های تهاجم نظامی دشمن، شهید است و مرده‌ی هجوم فرهنگی دشمن، پلید است.

۵ـ در هجوم نظامی، دشمن اعلام جنگ و دشمنی می‌کند، در تهاجم فرهنگی اعلام دوستی.

۶ـ در حمله‌ی نظامی، اولین گلوله همه را متوجه خطر می‌سازد؛ اما در تهاجم فرهنگی، گاهی با شلیک آخرین گلوله‌ی دشمن، هنوز عده‌یی شبیخون را باور نمی‌کنند.

۷ـ در تهاجم نظامی، درگیری با دشمن در مرزهاست؛ ولی در تهاجم فرهنگی، آسیب از حمله‌ی دشمن، درون خانه‌هاست.

۸ـ در تهاجم نظامی، سخن از بمب و موشک است؛ ولی در تهاجم فرهنگی سخن از ماهواره و انواع تصویرها و آهنگ‌های مبتذل.

۹ـ در تهاجم نظامی، میدان مبارزه محدود است، بر خلاف تهاجم فرهنگی که میدان گسترده است.

۱۰ـ اسیران آن میدان، آزاده‌اند؛ ولی گرفتاران این میدان معتاد و آلوده.

۱۱ـ آن جا شهادت خانواده‌یی را سربلند می‌سازد، این جا اعتیاد و ابتذال دودمانی را شرمگین می‌کند.

۱۲ـ در میدان نظامی، مجروح را به عقب بر می‌گردانند تا مداوا شود و در صحنه فرهنگی، پس از اولین زخم و ترکش، به خطوط جلوتر انتقال می‌یابد.

۱۳ـ در هجوم نظامی، دشمن از مرزهای آبی و خاکی وارد می‌شود؛ ولی در تهاجم فرهنگی از مرزهای فکری و روحی نفوذ می‌کند.

۱۴ـ هجوم نظامی، یک ملّت را مقاوم‌تر می‌کند؛ و هجوم فرهنگی، سست‌تر می‌سازد.

۱۵ـ قربانیان آن، شهید راه معروفند و قربانیان این، کشته‌ی بیراهه‌ی منکر.

فقیر و غنی

«فقیر» و «غنی» هر دو عضو اجتماع هستند. «سرباز» از هر دوی آن‌ها دفاع می‌کند. «کشاورز» برای هر سه نفر آن‌ها غذا تهیه می‌کند. «کارگر» برای هر چهار نفر آن‌ها تلاش می‌کند. «بی‌کاره» و «ولگرد» سربار هر پنج نفر است. «دلال» و «واسطه» سر هر شش نفر را کلاه می‌گذارد. «محتکر» کالای مورد نیاز هر هفت نفر را پنهان می‌کند. «گران فروش» جیب هر هشت نفر را خالی می‌کند. «پزشک ناشی» هر نُه نفر را می‌کشد. «گورکن» هر ده نفر را دفن می‌کند.

حکایت: سه چیز خنده‌آور و سه چیز اندوهبار

«ابودردا» گفت: سه کس مرا به خنده آوردند:

۱ـ آرزومندی که مرگ در تعقیب اوست.

۲ـ بی‌خبری که از او بی‌خبر نیستند.

۳ـ خندانی که دهانش از خنده پر شده و نمی‌داند خدا خشنود است یا بر او خشم‌ناک است.

وی همچنان گفته است: سه پیش‌آمد مرا به گریه آورد:

۱ـ مفارقت دوستان (پیغمبر اکرمﷺ و یاران آن حضرت).

۲ـ بیم‌ناکی از شب اول قبر.

۳ـ توقف در پیشگاه خدا که نمی‌دانم در باره‌ی من چگونه دستوری صادر می‌کند به بهشتم می‌برد یا به دوزخم فرمان می‌دهد.

تقوی:

تقوی بمعنی حفظ و نگه‌داری است

نگه‌داری غرایز از طغیان؛

نگه‌داری نفس از عصیان؛

نگه‌داری زبان از دروغ و تهمت؛

نگه‌داری چشم از دیدن حرام؛

نگه‌داری دست　　از ستم و تعدّی
نگه‌داری مغز　　از اندیشه شیطانی

تا چند اسیر نفس شیطان باشی　　افتاده به دام فسق و عصیان باشی
ترسم که چو پرده از میان بردارند　　خوار و خجل و زار و پشیمان باشی

نکته ها:

اقسام جوانان

آیا می‌دانید جوانان سه دسته‌اند:

۱ـ آبکی: گروهی همچون آب می‌مانند که از خود شکلی ندارند، در هر ظرفی به شکلی در می‌آیند و در هر محیطی رنگ آن محیط را می‌گیرند. اگر مردم بخندند، آن‌ها نیز می‌خندند، اگر مردم چیزی را بد بدانند، آن‌ها هم بد می‌دانند و اگر کاری را خوب بدانند، آن‌ها هم خوب می‌دانند.

۲ـ آهنی: گروهی همچون آهن سر سخت و مقاوم هستند، ولی باز شکل و رنگ به خود می‌گیرند و ممکن است زنگ بزنند و مقاومت خود را دست بدهند.

۳ـ طلایی: گروهی همچون طلا هستند که هرگز عوض نمی‌شوند، هیچ حادثه و مشکلی نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد و همیشه اصالت خود را حفظ می‌کنند.

راستی شما از کدامین دسته هستید؟

عمر واقعی

اسکندر در اثنای سفر، به گورستان شهری رسید. دید بر روی قبرها عمر مردگان را اندک (از ۵ تا ۱۰ سال) نوشته‌اند. از کوتاهی عمر آن‌ها تعجب کرد. از یکی از بزرگان شهر علتش را پرسید. او گفت: ما زندگی را با نظری دیگر می‌نگریم، ما زندگی حقیقی و عمر مفید او را حساب می‌کنیم، نه زندگی حیوانی و نباتی‌اش را.

سن و فکر

بعضی از مردم سنّشان هماهنگ با رشد فکری‌شان است؛
بعضی از مردم سنّشان زیاد و رشد فکری‌شان کم است؛

بعضی از مردم سنّشان کم و رشد فکری‌شان بسیار است.

به عبارت دیگر:

بعضی از خردسالان، بزرگ هستند؛ و بعضی از بزرگ سالان، کودک صفت هستند؛ و تو محاسبه کن از کدام دسته‌یی؟

«دل»

دل نیز کور می‌شود آن‌چنان که دیده؛

دل نیز کدر می‌شود آن‌چنان که آینه؛

دل نیز بیمار می‌شود آن‌چنان که تن؛

دل نیز بسته می‌شود آن‌چنان که در.

ارزش عمر

شخصی نزد منصور دوانیقی رفت و گفت: هنری دارم؛

منصور گفت: هنرت چیست؟

گفت نشانه گیری من خوب است، من سوزن را از چند متری به دیوار می‌زنم و بار دوم و سوم می‌توانم به همان هدف نشانه گیری کنم. منصور از دیدن هنر او صد دینار برای هنرنمایی او داد؛ و دستور داد تا صد تازیانه هم به او بزنند؛ هنرمند پرسید چرا؟

منصور گفت: تا عمرت را اینگونه هدر ندهی.

مردم از نظر عمل سه دسته‌اند

۱ـ کار نکرده‌های پر مدعا؛ که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: «یُحِبّون اَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلوا»[1]؛ *دوست دارند به آن‌چه که نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند.*

۲ـ کار کرده‌های ریا کار که قرآن در باره آن‌ها می‌فرماید: «یُرآءُونَ النّاس»؛[2] *با مردم ریا می‌کنند.*

---

۱ ـ آل عمران، ۱۸۸

۲ ـ نساء، ۱۴۳

۳ـ کسانی که کار می‌کنند و کارشان به خاطر خداست و نمی‌خواهد کسی آن‌ها را بشناسد؛ همچون اهل بیت علیهم السلام که سه روز طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون هیچگونه چشم‌داشتی. قرآن می‌فرماید:

«اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ‌اللهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَلا شُکُوراً.»[1]

مردم چگونه‌اند؟

بعضی مردم ستیزند؛

بعضی مردم گریزند؛

بعضی مردم دارند.

شما چه طور؟

آینه یا....

گروهی همچون مگس، همیشه دنبال نقاط منفی هستند؛

گروهی همچون پروانه همیشه دنبال نقاط مثبت هستند؛

گروهی آینه صفتند که هم زیبائی‌ها و هم زشتی‌ها را می‌بینند.

شما چه طور

مردم و منکرات

گروهی بی‌تفاوت هستند؛

گروهی مروج فساد و منکرات هستند؛

گروهی همچون خورشید، آفت‌ها را از بین می‌برند

شما چه طور؟

خوردن و خوراندن

بعضی هم می‌خورند و هم می‌خورانند؛

بعضی نه می‌خورند و نه می‌خورانند؛

---

۱ ـ دهر، ۹.

بعضی نمی‌خورند ولی می‌خورانند؛

بعضی می‌خورند ولی نمی‌خورانند.

شما چه طور؟

مردم و ایمان

دسته‌یی ایمان هُلی دارند، که دائماً باید او را به مظاهر دین دعوت کرد؛

دسته‌یی ایمان پُفی دارند، همچون نور شمع با یک فوت خاموش می‌شود؛

دسته‌یی دیگر ایمان فصلی دارند، که در ماه محرم و رمضان دین دارند؛

دسته‌یی ایمان ریشه‌یی دارند که در هر شرایطی پای بند به دین هستند.

شما چه طور؟

مردم، فکر و حرف

بعضی فکر می‌کنندو بعد حرف می‌زنند؛

بعضی حرف می‌زنند و بعد فکر می‌کنند؛

بعضی هیچ فکر نمی‌کنند و فقط حرف می‌زنند

شما چه طور؟

مردم و نیکی رسانیدن

بعضی چون درختان، سرسبز و با نشاط و پُرثمرند:

بعضی چون درختان بی‌ثمرند،

بعضی چون درختان سنجد پیچیده‌اند.

شما چه طور؟

مردم و خیرخواهی

گروهی اهل خیرند و خیر خواه؛

گروهی بی خیرند؛

گروهی نه تنها خود، اهل خیر نیستند بلکه مانع خیر دیگران می‌شوند؛ و در برابر کسانی که

کار خیر انجام می‌دهند مرتب مشکل ایجاد می‌کنند.

شما چه طور؟

در حاشیه:

شمارش معکوس

۱۰۰۰ جور زحمت کشیدم

۹۰۰ فرسخ دویدم

۸۰۰ پارتی و ضامن تراشیدم

۷۰۰ جفت کفش پاره کردم تا دستم را به دامن

۶۰۰ نفر بند کردم و

۵۰۰ رقم حصیر خریدم و در

۱۰۰ کوچه و بازار گرداندم با

۹۰ دور در کوچه به

۸۰ نفر فروختم و

۷۰ مرتبه مطالبه کردم

۶۰ دفعه به زبان خوش پولم را خواستم

۵۰ روز منتظر شدم

۴۰ روز گشتم تا

۳۰ نفر را در

۱۵ منطقه پیدا کردم و با کمک

۱۴ شاهد در

۱۳ دادگستری اقامه دعوی نمودم و توانستم

۱۲ تومان به گردن

۱۱ نفر از آن‌ها ثابت کنم و حالا

۱۰ روز است که رفته‌اند

۹ تومان از آن را از

۸ نفر جمع کنند و بیاورند ولی

۷ جور بهانه درست کردند و بالاخره

۶ ساعت پیش

۵ نفر از آن‌ها آمده و از قول

۴ نفر دیگر قسم یاد کردند که اگر ما را

۳ بار بکشید و هر بار

۲ قسمت کنید

۱ تومان هم از ما وصول نخواهد شد.

لطیفه:

امام جماعتی آیه‌ی إنا أرسلنا نوحاً إلی قومه... را در نماز می‌خواند. اما چون آیه‌ی را فراموش کرده بود، مرتباً همین قسمت را تکرار می‌کرد. سرانجام یکی از نمازگزاران، که حوصله‌اش سر رفته بود، از پشت‌سر فریاد زد: بابا، اگر نوح نمی‌رود، دیگری را بفرست!

جلسه‌ی غیبت

موضوع جلسه	بردن آبروی مؤمن
رئیس جلسه	شیطان
منشی جلسه	هوای نفس
زمان جلسه	وقت بی‌کاری
مکان جلسه	هر جا که خدا فراموش شود

شایعه

شایعه را دشمن سفارش می‌دهد، منافق می‌سازد، و عوام پخش می‌کند. برای این‌که انسان، کمال یابد صد سال کافی نیست؛ ولی برای بدنامی یک لحظه کافی است.

فصل دوم:

گفتارهای سیاسی

گفتار اول: آموزش تحلیل سیاسی

گفتار دوم: تهاجم فرهنگی

گفتار سوم: جامعه مدنی

گفتار چهارم: بحران بالکان

آموزش تحلیل سیاسی

راهنمای گفتار اول

۱ ـ بحث حاضر به منظور ارتقای سطح بینش و آگاهی‌های سیاسی مخاطبان، تهیه و تنظیم شده است.

۲ ـ به مدرسان گرامی توصیه می‌شود، جهت ارتقای سطح کیفی آموزش، به نکات و منابع مهم هر درس توجه کنند.

۳ ـ از مدرّسان و صاحب‌نظران محترم تقاضا می‌شود به منظور رفع کاستی‌ها و ارتقای سطح کیفی آموزش، انتقادها و پیشنهادهای اصلاحی خود را درباره‌ی حجم، محتوا و کافی بودن مطالب، ارتباط منطقی بین موضوعات، میزان کارآیی درس‌ها و غیره، به گروه سیاسی ارسال فرمایند.

۴ ـ مربیان محترم می‌توانند پرسش‌های آخر هر بحث را نیز در اول بحث مطرح کنند تا انگیزه برای پی‌گیری مطالب توسط مخاطبین بیش‌تر باشد.

اهداف رفتاری:

پس از پایان درس دانش‌آموزان باید بتوانند:

۱ ـ مفاهیم سیاسی را به طور خلاصه بیان کنند؛

۲ ـ عوامل مهم شناخت پدیده سیاسی را نام ببرند؛

۳ ـ نکاتی را که در تحلیل باید مدّ نظر قرار بدهند نام ببرند؛

۴ ـ موانع رشد آگاهی‌های سیاسی را توضیح دهند.

نمودار مطالب

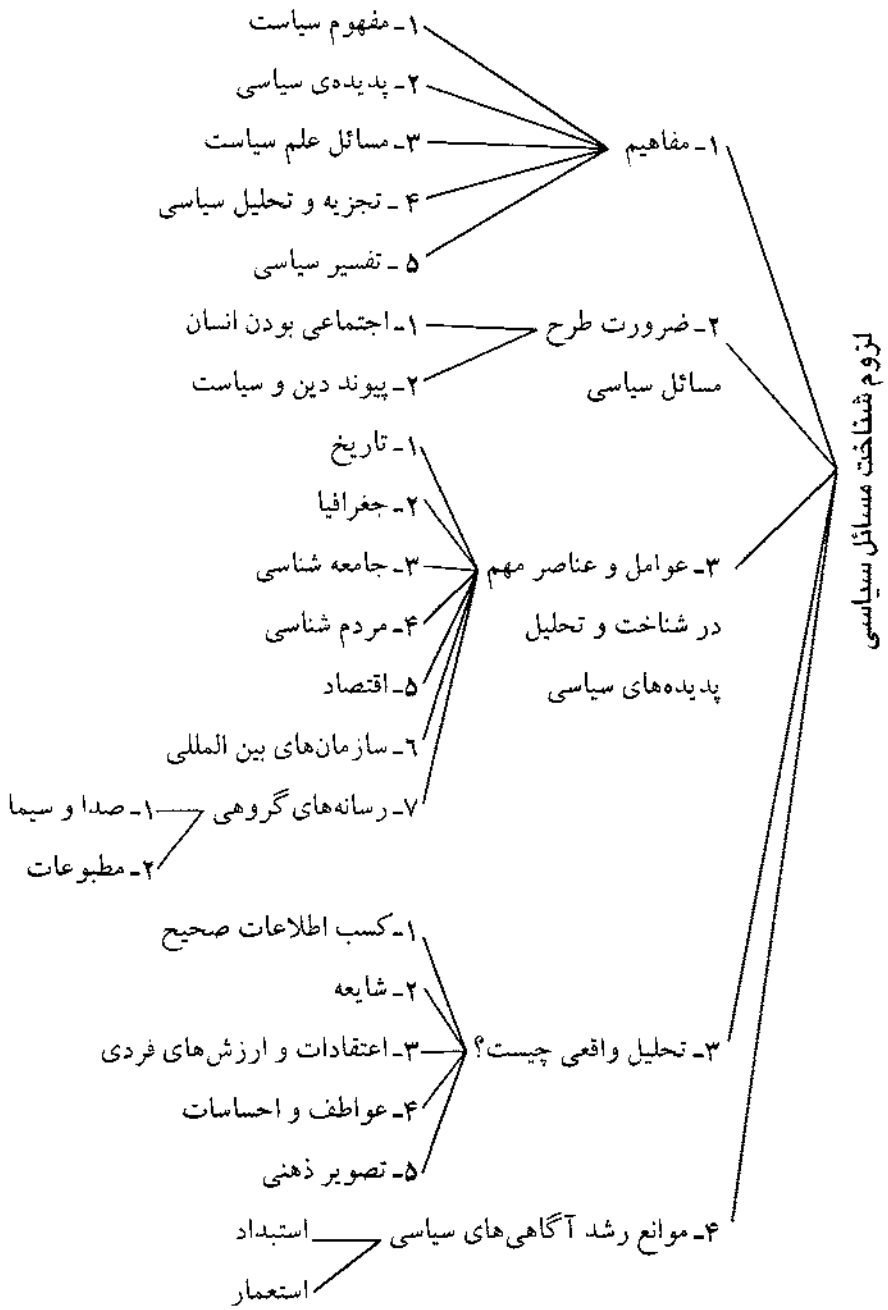

لزوم شناخت و تحلیل مسائل سیاسی

۱ـ مفاهیم

مفهوم سیاست: در مفهوم سیاست نیز مانند بسیاری از اصطلاحات علوم اجتماعی، اتفاق نظر وجود ندارد و صاحب نظران بیش‌تر، با توجه به ارزش‌های فرهنگی جامعه خود، تعاریف نسبی از آن ارائه داده‌اند.

مهم‌ترین معانی لغوی سیاست عبارت است از: ریاست کردن، اداره کردن، تدبیر کردن، تربیت، داوری، تنبیه، عدالت و نگاه‌داری.

کلمه‌ی سیاست از ریشه‌ی «سوس» و «ساس» گرفته شده که در تربیت، اسب وحشی و تأدیب و اداره‌ی امور به کار می‌رفته است. در لغت نامه «اقرب الموارد» می‌خوانیم:

«السیاسة المدنیة، تدبیر المعاش مع العموم علی سنن العدل والاستقامة»؛[1]

سیاست، تدبیر و تنظیم برنامه‌ی زندگی، معیشت و اقتصاد مردم بر اساس قسط و عدالت است.

گاهی سیاست به معنای تهدید، اعمال قدرت، سلطه، حیله و نیرنگ به کار می‌رود. که این سیاست ماکیاولی است. وی در تعالیم خود اصولی را به سیاست‌مدار یادآور می‌شود و برای رسیدن به هدف، استفاده از تمام راهها و ابزارها را مجاز می‌شمارد. رعایت شئون اخلاقی و الهی در مکتب وی جایی ندارد. اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند» یکی از اصول مکتب اوست.

سیاست پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام، که در زیارت جامعه از آن‌ها به عنوان «ساسة العباد» یاد می‌شود، مبتنی بر رساندن افراد بشر به سعادت دو جهان است. این سیاست در قالب ولایت اعمال می‌شود که ارتباطی طرفینی است.

امام خمینی رحمه‌الله می‌فرماید:

«سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت

---

۱ ـ المنجد فی اللغة والاعلام.

کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست.»[۱]

یک اندیش‌مند روسی می‌گوید: *«ما سیاست را سلسله عملیاتی می‌دانیم که از طریق آن‌ها تصمیمات الزامی مربوط به جامعه طرح و اجرا می‌گردد»*.[۲]

پدیده‌ی سیاسی

عبارت است از هر رخ‌داد یا جریانی که در اجتماع به وجود می‌آید و به نحوی با سرنوشت سیاسی جامعه ارتباط دارد؛ مثل انتخابات، جنگ، احزاب و....

مسائل علم سیاست

۱. برای ایجاد یک شناسایی مشترک، در علم سیاست مسائل زیر مطرح می‌شود: مطرح کردن دین، فرهنگ، زبان و سرزمین مشترک؛ برای مثال: ما همه ایرانی هستیم و باید با همه‌ی اختلافاتی که در دین و مذهب و قومیت داریم، در مقابل دشمنان و در شکوفایی این سرزمین هم‌آهنگ باشیم.

۲. برقراری وسائل قدرت مؤثر؛ مثل: کسب، اعمال و حفظ قدرت در سیاست داخلی و خارجی.(قدرت اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و... است).

۳. ایجاد مشروعیت؛ به این معنا که دلیل تبعیت مردم از نظام را روشن می‌سازد.

۴. تولید و توزیع کالا و خدمات، یعنی به نظم درآوردن منافع مختلف جامعه تا تهی‌دستان و توانگران بتوانند در کنار هم زندگی کنند.[۳]

تجزیه و تحلیل سیاسی

«تجزیه» عبارت است از جدا کردن و جزء جزء ساختن. تحلیل به معنای ترکیب و کشف روابط بین اجزاست؛ به طوری که کلیّت یک شیء و یا یک پدیده شناسایی شود.[۴]

---

۱ ـ امام خمینی، صحیفه‌ی نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

۲ ـ چارلز الف. آندرین، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، ترجمه مهدی نمازی، مؤسسه عالی علوم سیاسی و امور حزبی، ۱۳۶۳، ص ۷۹.

۳ ـ همان، ص ۷۸.

۴ ـ جواد منصوری، شناخت و تحلیل سیاسی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«العلم علمان، علم مطبوع و علم مسموع و لا ینفع المسموع اذا لم‌یکن المطبوع»؛[1] *علم دوگونه است: شنیده‌ها و آن‌چه از تحلیل شنیده‌ها نتیجه می‌شود؛ و اگر آن نتیجه نباشد، شنیده‌ها نفعی ندارد.*

تفسیر سیاسی

تفسیر در لغت به معنای روشن ساختن و کشف کردن است. فرق تفسیر و تحلیل در این است که در تحلیل برای روشن شدن و کشف به اجزای پدیده و ارتباط آن‌ها می‌پردازیم؛ ولی در تفسیر برای درک عمیق‌تر یک واقعه از جریان‌های دیگر استفاده می‌شود.

۲ـ ضرورت طرح مسائل سیاسی

اهمیت موضوع را می‌توان از دو جهت مورد بررسی قرار داد؛ نخست اجتماعی بودن انسان و دیگر پیوند دین و سیاست.

اجتماعی بودن انسان

از آن جا که انسان‌ها به صورت دسته جمعی زندگی می‌کنند و میان افراد جامعه روابط و پیوندهای نزدیکی وجود دارد، به ناچار تحت تأثیر محیط اجتماعی، نحوه‌ی هدایت جامعه و تصمیمات خرد و کلان رهبران و مسئولان جامعه قرار می‌گیرند، به عبارت دیگر، سرنوشت و رشد و تکامل یک فرد، تا حد زیادی به هدایت درست جامعه بستگی دارد. بر این اساس، برای یک فرد شناخت مسائل سیاسی سرنوشت‌ساز و مؤثر در سیاست داخلی و خارجی و وقایعی که در تاریخ کشورش نقش ایفا می‌کند، ضروری به نظر می‌رسد.

در قرون گذشته، به علت ارتباطات محدود و عدم امکانات وسیع خبررسانی، اکثر مردم کشورها از وقایع جهانی بی‌اطلاع بودند و بیش‌تر، بدون داشتن توان بررسی وقایع تنها نظاره‌گر حوادث به شمار می‌آمدند. اما اکنون که جهان به صورت یک دهکده درآمده، خبرها به سرعت در سرتاسر جهان منتشر می‌شود و با اظهار نظرهای متفاوت کشورها، گروه‌ها

۱ـ غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۳۸.

و افراد مواجه می‌گردد. در این هجوم گسترده‌ی اخبار و تفاسیر، بر ما لازم است که، جهت درک درست واقعیت و شناخت عوامل اصلی بروز روی‌دادها، به مطالعه‌ی پدیده‌های سیاسی بپردازیم تا از القائات تفاسیر خبری جهان متأثر نگردیم. برای نمونه در کشور خودمان طی صد سال اخیر کم‌تر حادثه‌ای سیاسی می‌توان یافت که دست استعمار سلطه‌گر از آن دور بوده باشد. حوادثی مانند به توپ بستن مجلس، کودتا و روی کارآمدن سلسله‌ی پهلوی، حرکت‌های ضد مذهبی رضاخان، برکناری او به وسیله‌ی متفقین و کودتای بیست و هشت مرداد. امام خمینی‌ﷺ در سال پنجاه و هفت ثابت کرد که می‌شود دست قدرت‌های خارجی را قطع کرد و سرنوشت کشور را رقم زد. خلاصه‌ی کلام آن که امروز ما در یک جامعه‌ی فراگیر جهانی زندگی می‌کنیم. اگر موقعیت و قدر و منزلت خویش را یافتیم و هوشیار و آگاه، با تحلیل و بینش صحیح، حوادث را پیش‌بینی کردیم، می‌توانیم وظیفهٔ خود را انجام دهیم وگرنه تحت تأثیر سیاست‌ها و اقدامات دیگران قرار می‌گیریم و راه به جایی نخواهیم برد. مشارکت فعال سیاسی افراد جامعه که امری لازم است، بدون آگاهی و برخورداری از تحلیل صحیح نه تنها مفید نخواهد بود؛ بلکه در بسیاری از مواقع مانعی در مسیر حرکت درست جامعه پدید می‌آورد.

پیوند دین و سیاست

دین مبین اسلام پیروان خود را در برابر جامعه مسئول می‌داند. حتی خداوند به پیامبر خود توصیه می‌کند که با مسلمانان در امور سیاسی جامعه مشورت کند تا آن‌ها احساس کنند در سرنوشت خود و دیگران شریک هستند و باید دارای بینش و آگاهی باشند تا بتوانند به رسول خداﷺ، که برای آن‌ها ارزش قائل شده و از آن‌ها نظر خواسته، تحلیلی درست ارائه دهند. اگر قرآن مؤمنان را به اطاعت خدا و رسول و اولی‌الامر دعوت می‌کند مراد اطاعت کورکورانه نیست، بلکه باید بفهمند و با ایفای نقش خود، نهایتاً از تصمیم رسول خدا پیروی کنند. چنان که در جنگ اُحد عمل شد و حضرت پس از مشورت نظر اکثریت را به اجرا

گذاشت. آیاتی چون«و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین»[۱] خطابی صریح به مسلمانان درباره‌ی احساس مسئولیت در قبال مؤمنان تحت ستم است و آیه‌ی «وأعدّوا لهم مااستَطَعتُم من قُوّة» بیانگر آماده‌سازی ابزار سیاست؛ یعنی قدرت است. بنابراین، نمی‌توان دین اسلام را، با چنین خطاباتی، جدای از سیاست تلقی کرد. همچنین آیات زکات، که بیانگر قدرت مالی نظام اسلامی است، نشان دهنده‌ی پیوند اسلام و سیاست است. چون جمع‌آوری مالیات و توزیع یا مصرف آن در جامعه یکی از مسائل سیاست است که در فصل اول به آن اشاره شد. مروری اجمالی بر آیات الهی و سنت نبوی نشان می‌دهد که پیوند دین اسلام و سیاست قابل تردید نیست و مواد فوق صرفاً اشاره‌ای بود برای توجه مردم مسلمان، به ویژه جوانان عزیز، به مسائل سیاسی و بیان نادرستی شعار استعماری «جدایی دین از سیاست».[۲] ناگفته پیداست که عینیت دین و سیاست به معنای عدم نیاز به آموزش علوم و مسائل سیاسی نیست. همان‌طور که وقتی قرآن می‌گوید: «اقیموا الصلاة»، صدها مسئله در کیفیت، کمیّت و شرایط نماز وجود دارد که باید فقیه جواب دهد. در سیاست هم صدها مسئله‌ی دقیق یافت می‌شود که باید کارشناسان مؤمن و ماهر درباره‌ی آن تحقیق کرده، نتیجه‌ی تلاش خود را در اختیار برادران و خواهران با ایمان خود قرار دهند.

امام صادق علیه السلام:

«العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»؛[۳] *یعنی کسی که به اوضاع و احوال زمان خود آگاه باشد، مشکلات و مبهمات بر او غلبه نمی‌کند.*

قرآن هم بین افراد آگاه و دیگران تفاوت قائل شده می‌فرماید:

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»[۴].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱- سوره‌ی نساء، ۷۷.

۲- برای شرح بیشتر این مطلب به صحیفه نور، جلد ۵، ص ۱۹، مراجعه‌شود.

۳- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۳۵.

۴- سوره‌ی زمر، آیه ۹.

«کلّکم راعٍ و کلّکم مسؤولٌ عن رعیّتهٔ»؛ یعنی همه‌ی شما در حکم سرپرست جامعه‌اید و همه‌ی شما نسبت به افراد جامعه مسئول هستید.

این کلام رسول خدا ﷺ تفسیر آیه‌ی

«والمؤمنون و المؤمناتُ بعضهم أولیاء بعضٍ یأمرون بالمعروف...»[۱]

است. همچنین پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«من اصبحَ و لم یهتمّ بأُمور المسلمین فلیس منهم»؛ یعنی هرکس روز را آغاز کند در حالی که نسبت به امور مسلمان‌ها همّت و تلاش نکند، از گروه مسلمان‌ها نیست.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«من عَرَف الایّام لَمْ یَغْفُلْ عنِ الاستعداد»؛[۲] یعنی کسی که شرایط و اوضاع زمان را شناخت، از آمادگی لازم غفلت نکرده‌است.

همچنین می‌فرماید: «أعرف النّاس بالزّمان مَن لم یتعجّب مِن أحداثه»؛[۳] یعنی داناترین مردم کسی است که رویدادهای زمانه او را شگفت زده نکند.

امام علی علیه السلام در نامه‌های خود به مالک اشتر و عثمان بن حنیف، مسائل سیاسی را چنان دقیق بیان فرموده است که هر جمله‌ی آن یک بخش‌نامه‌ی کارساز برای جامعه‌ی اسلامی است. توجه اجمالی به امثال این آیات و روایات و سیره‌ی عملی پیامبر ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام اهمیت و لزوم آگاهی و احساس مسئولیت در برابر مسلمانان و سرنوشت جامعه را آشکار می‌سازد.

۳ـ عوامل و عناصر مهم در شناخت و تحلیل پدیده‌های سیاسی[۴]

حال که لزوم آگاهی سیاسی، داشتن تحلیل و دخالت در سرنوشت روشن شد، به چگونگی

۱ـ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۳. (ترجمه‌ی آیه: مردان و زنان مؤمن نسبت به هم ولایت دارند یعنی مسئولیت دارند.)

۲ـ محمدرضا حکیمی، الحیاة، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد اول، ص ۱۳۵.

۳ـ همان کتاب، ص ۱۳۶.

۴ـ جواد منصوری، شناخت و تحلیل سیاسی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۵۳.

تحلیل سیاسی و عوامل و عناصر مهم در شناخت و تحلیل پدیده‌های سیاسی می‌پردازیم. نویسنده‌ی کتاب «زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی» می‌گوید: به طور خلاصه اغلب دانشمندان سیاسی امروز برای تجزیه و تحلیل سیاسی، تأثیرات متقابل خط مشی‌ها، جامعه و افراد را بر یک‌دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهند. چگونه سازمان‌های اجتماعی روی طرح و اجرای تصمیمات الزامی اثر می‌گذارند؟ اثرات خط مشی‌های عمومی روی جامعه و افراد چیست؟ چه روابطی بین زندگی سیاسی و تغییرات اجتماعی وجود دارد؟ در بررسی تمام این تأثیرات متقابل، دانشمندان سیاسی یک برداشت اساسی تحلیلی و وظیفه‌ای از سیاست دارند.[۱]

علم سیاست با سایر علوم از جمله تاریخ، جغرافی، جامعه شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، حقوق و اقتصاد درآمیخته است. تا جایی که پژوهش‌گران علوم سیاسی معتقدند بدون آشنایی کافی با مفاهیم و مباحث سایر علوم انسانی شناخت و تحلیل پدیده‌های سیاسی ممکن نخواهدبود. بنابراین، باید عناصر زیر، در شناخت و تحلیل سیاسی پدیده‌ها به طور مبنایی مورد توجه قرار گیرند:

تاریخ

هیچ پدیده‌ی سیاسی، تصادفی و بدون یک جریان تاریخی به وجود نمی‌آید. البته ما حادثه را می‌بینیم و تاریخ گذشته‌ی آن برای ما پنهان است.

موسی به رهی دید یکی کشته فتاده — حیران شد بگرفت به دندان سر انگشت

گفتا که، که را کشتی تا کشته شدی زار — تا باز کجا کشته شود آن که ترا کُشت

اگر امام علی‌علیه‌السلام بیست و پنج سال با آن همه سفارش پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و فضایل و عملش خانه‌نشین می‌شود، عکس‌العمل حرکت برق‌آسای شمشیر او در کنار رسول خداست. ضربه‌های شمشیر او موجب تحقیر و تسلیم کافرانی شد که بعدها بخشی از جامعه‌ی اسلامی به شمار آمدند. چنان‌که خودش به آن‌ها می‌فرماید:

---

۱ - چارلز اف. آندرین، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، ترجمه‌ی مهدی نمازی، ۱۳۶۳، ص ۳۴.

«انا الذی علَوتُ فَقَهرتُ»؛[۱] *من در زمانی که کافر بودید و برق شمشیرتان مرا به مبارزه می‌طلبید، بر شما برتری جستم و پیروز شدم.*

کسانی که به خاطر شجاعت‌های علی علیه‌السلام و ناتوانایی خود در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تحقیر شده بودند، می‌خواستند شکست خود را جبران کنند و اشعار یزید ملعون در شهادت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام گویای همین است.

جغرافیا

مطالعه‌ی موقعیت‌های جغرافیایی حاکم بر وقوع پدیده‌های سیاسی از ضروریات شناخت دقیق آن‌هاست. به تناسب پدیده‌ی مورد تحقیق، رشته‌های مختلف جغرافیای انسانی، جغرافیای سیاسی و جغرافیای جمعیت و غیره مورد نظر خواهد بود.[۲]

این عنصر از قدیم مورد توجه بوده و بیش‌تر جنگ‌ها به خاطر آن است. ناپلئون می‌گوید: سیاست دولتها در جغرافیای آنان است. شاید اگر انقلاب اسلامی ایران در کشوری دور، که منافعی برای آمریکا نداشت، اتفاق می‌افتاد، این همه کینه و توطئه‌ی استکبار جهانی، به ویژه آمریکا، را موجب نمی‌شد.

جامعه شناسی

برای تحلیل پدیده‌های سیاسی ـ اجتماعی باید انسان را در حرکت اجتماعی‌اش شناخت؛ پس شناسایی جامعه و قوانین حاکم بر آن یکی از اصول تحلیل سیاسی است. مذهب، فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه در تحقق پدیده‌های سیاسی نقش اساسی دارد و شرایط اجتماعی افراد مانند بی‌سوادی یا پیشرفت علمی آن‌ها ممکن است موجب بروز حوادث یا تغییراتی در سیاست حاکم بر جامعه شود.

مردم شناسی

احساسات، دلبستگی‌ها و روحیات مردم هر کشور در حوادث سیاسی نقشی مهم دارد؛

---

۱ ـ شیخ مفید، الاختصاص.

۲ ـ درّة میرحیدر، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، سیمرغ، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۴.

پس برای شناخت علل حوادث و تحلیل آن‌ها باید روحیات مردم آن جامعه را شناسایی و تحلیل و بررسی کرد؛ برای مثال یکی از رمزهای پیروزی انقلاب شناخت امام خمینی‌ﷺ از روحیات و علایق مردم بود. امام می‌دانست که مردم ایران، حتی آن‌هایی که عامل به احکام نیستند، قلباً خود را مسلمان می‌دانند، دارای احساسات مذهبی‌اند و به پیامبرﷺ و ائمه‌ی اطهارﷺ علاقه دارند. امام می‌دانست که ستمگران در سراسر کشور مردم را زمانی طولانی تحقیر کرده‌اند. پس به مردم شخصیت داد و بر عکس حاکمان دوران ستم‌شاهی، که با مردم متکبرانه برخورد می‌کردند، خود را خادم مردم معرفی کرد.

اقتصاد

فاصله‌ی طبقاتی و بحران‌های اقتصادی و فقر باعث شورش‌ها و جنگ‌هامی‌شود؛ چنان که رقابت‌های اقتصادی و تجاری نیز به بروز حوادث و تحولات سیاسی می‌انجامد. شرکت‌های چند ملیتی در مواردی حتی رژیم‌ها را تغییر داده‌اند و سرمایه‌داران یهودی آمریکا در تصمیمات سیاسی آن کشور نقش عمده‌ای دارند.

سازمانهای بین‌المللی

بسیاری از حوادث تحت تأثیر مقررات حاکم بر کشورها، به وسیله‌ی سازمان‌های بین‌المللی و پیمان‌های جهانی و منطقه‌ای تحقق می‌یابد. امروزه بیشتر خواسته‌های قدرت‌های جهانی به وسیله‌ی سازمان‌ها، به ویژه سازمان ملل متحد و شورای امنیت، حقوق بشر، و امنیت جهانی عملی می‌شود. بنابراین در تحلیل سیاسی نباید از نقش آنان غافل ماند.

رسانه‌های گروهی

الف - رادیو و تلویزیون

مواد خام تحلیل در هر مسئله سیاسی، اخبار آن مسئله است. نخستین وظیفه‌ی رسانه‌های گروهی جمع‌آوری گزارش‌ها درباره‌ی موضوع‌های مورد علاقه است که بر مبنای اهمیت آن دسته‌بندی و ارائه می‌شود و گاه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

«اهمیت خبر به مثابه سلاح سیاسی همیشه مورد تأیید بوده است. پس

وسائلی که امکان می‌دهند تا این خبر و فرهنگ نشر یابد خود فی نفسه سلاح سیاسی به شمار می‌آیند....

در رژیم‌های قدرت‌گرا وسایل خبری توده‌گیر (رادیو و تلویزیون) عادتاً فقط در اختیار دولت است و هدف تبلیغات آن یک‌پارچه سازی شهروندان به سود حکومت است؛ و از وحدت ملی به ظاهر سخن می‌گویند؛ و به عکس در رژیم‌های مردم سالاری این وسائل صرفاً در اختیار دولت نیست»[۱].

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی‌ﷺ در مورد رادیو و تلویزیون بیان رسایی دارد. آن بزرگوار تأکید می‌کند که در رادیو و تلویزیون هم باید حقوق مردم رعایت شود و هم وحدت ملت و یک‌پارچگی آنان تضمین گردد. این رسانه‌ی مهم، از سویی، باید زیر نظر دولت اداره شود تا هم‌بستگی ملی کم‌رنگ نشود و از طرفی نباید صرفاً بلندگوی حکومت باشد و به مشکلات و نظرهای مردم توجه نکند؛ زیرا در این صورت مردم به رادیو و تلویزیون بیگانه روی می‌آورند. بنابراین، امامﷺ می‌فرماید:

«آن قدر که پابرهنه‌ها به رادیو و تلویزیون حق دارند، ما نداریم. این یک واقعیت است و تعارف نیست. واقع این است که آن‌ها این نظام را درست کرده‌اند. همین جمعیت هستند که پیروزی‌ها را به دست آوردند .... من مدت‌هاست که وقتی می‌بینم رادیو و تلویزیون را هر وقت بازش می‌کنم از من اسم می‌برد، خوشم نمی‌آید. ما باید به مردم ارزش بدهیم، استقلال دهیم و خودمان کنار بایستیم و روی خیر و شر کارها نظارت کنیم ....»[۲].

زمانی مبلغان مارکسیست عین جملات مارکس را حفظ و به مردم ارائه می‌کردند تا هم معرف مکتب و هم بیان کننده‌ی شخصیت او باشد. آیا امروز به جا نیست که ما مبلغان حوزه و نظام اسلامی، مانند پیام‌های فوق را، که معرف مکتب انسان ساز اسلام و شخصیت والای

---

۱ - موریس دوورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ابوالفضل قاضی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۹۴۹ چاپ سوم، ص ۳۱۱ و ۳۱۰.

۲ - امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۱۹، ص ۲۰۶.

پیشوای انقلاب است،به خاطر بسپاریم و به گوش جوانان کشور و جهان برسانیم تا بدانند آزادی و اقتدار در مکتب امام ﷺ و اسلام چگونه جمع می‌شود.

ب ـ مطبوعات

مطبوعات وسیله‌ای برای هدایت فکر مردم است. امروزه روزنامه‌ها و مجلات در هر کشوری وسیله‌ای در دست گروه‌های متفاوت فکری، اجتماعی حکومت‌هاست. آن‌ها برای تبیین نظرها و اعتقادهای خود و جلب نظر مردم به منظور حمایت از افکار و برنامه‌هایشان از مطبوعات بهره می‌گیرند. در کشورهایی که آزادی بیش‌تری وجود دارد، تعداد روزنامه‌ها و مجلات فراوان و متنوع است. صهیونیست‌ها با در اختیار گرفتن روزنامه‌ها و مجلات، پرفروش با ایجاد القائاتی سعی می‌کنند افکار عمومی جوامع را به آن سویی که می‌خواهند بکشانند. برای مثال در خاورمیانه تمام سعی صهیونیست‌ها آن است که افکار مردم را به جای توجه به اسرائیل متوجه ایران و عراق و ... سازند تا در اسرائیل به اهداف خود برسند و بتوانند زمین‌های بیش‌تری را تصاحب کنند.

آن‌چه در این راستا مردم مسلمان، به ویژه جوانان، باید به آن توجه کنند، در نظر داشتن کلام خداوند است که می‌فرماید: «فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتّبعون أحسنه».

اکنون زمانی است که چه‌بسا سخنان ناصواب سریع‌تر از مطالب حق به ما می‌رسد، پس باید با تمسک به عقل خویش به این آیه قرآن عمل کنیم.

تحلیل واقعی چیست؟

افزون بر اموری مانند تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و ...، هنگام تحلیل باید به نکات زیر توجه شود:

ـ کسب اطلاعات صحیح

آن‌چه در تحلیل سیاسی مهم است نوع اطلاعات است. اگر اطلاعات غلط یا تحریف شده باشد و بر اساس آن تحلیل کنیم، نتایج به دست آمده با واقعیت منطبق نخواهد بود.

قرآن مجید می‌فرماید:

«یا ایّها الذین آمنوا إن جاءکم فاسقٌ بنَبَأ فتبیّنوا أن تُصیبوُا قوماً بجهالةٍ فتصبحوا علی ما فعلتُم نادمین»؛[1] *یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تفحص کنید؛ مبادا قومی و ملتی را به گمراهی کشید، پس بر آن‌چه انجام داده‌اید پشیمان شوید.*

اطلاعات نباید تحریف شده باشد. برای رهایی از تحریف باید به عین کلام گوینده یا جریانی که اتفاق افتاده توجه کرد. امام صادق ﷺ می‌فرماید:

«اگر پنجاه نفر قسم می‌خورند که فلان شخص چنین گفت و خودش می‌گوید من نگفتم، نباید ترتیب اثر داد.»

لذا باید مجاری خبر رسانی را هم شناخت و از صدق آن‌ها اطلاع حاصل کرد.

شایعه

مورد دیگر از اخبار نادرست شایعه است. هنگام تحلیل نباید به شایعات توجه کرد. شایعه خبری است شفاهی، اگر چه بعضی اوقات در روزنامه‌ها هم می‌آید. شایعات زمانی از طرف دشمنان و گاهی از طرف خود حکومت‌ها برای سنجش افکار عمومی پخش می‌شود. در حقیقت یک نظر خواهی رایگان است که به یاری آن درمی‌یابند آیا فلان عمل زمینه‌ی اجرا دارد یا نه؟

اعتقادات و ارزش‌های فردی

ارزش‌ها و باورهای یک فرد در برداشت و تفسیر وی از رخ‌دادها دخالت دارد. دیدگاه یک فرد مسیحی با نظر یک مسلمان نسبت به پدیده‌های سیاسی متفاوت است.

عواطف و احساسات

برخی از مواقع در انتشار یک خبر عواطف و احساسات دخالت بسیار دارد و با کاهش احساسات نوع خبر متفاوت می‌شود. معمولاً زمانی که احساسات بر کسی غلبه کند، کم‌تر می‌تواند به واقعیت‌ها توجه کند و به تحلیلی صحیح دست یابد.

---

۱ - سوره‌ی ۴۹، آیه‌ی ٦.

تصویر ذهنی

شکل‌گیری تصویر ذهنی به عوامل متعددی چون ارزش‌ها، باورها، منافع، کم‌وکیف اطلاعات و... بستگی دارد. هرچه تصویر ذهنی تحلیل‌گر به واقعیت‌ها نزدیک‌تر باشد، بررسی وی مفیدتر و کارآمدتر خواهد بود.

۵ـ موانع رشد آگاهی‌های سیاسی

استبداد

حکومت‌های استبدادی، که اغلب کشورهای جهان سوم گرفتار آنند، یکی از موانع دست‌یابی مردم به آگاهی سیاسی است. کارگزاران چنین حکومت‌هایی بقای خود را در جهل و بی‌تفاوتی مردم می‌دانند. چون با افزایش آگاهی و رشد سیاسی مردم، احتمال شورش علیه خودکامگان وابسته وجود دارد.

استعمار

در طول تاریخ استعمارگران با شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون در راستای به جهالت کشاندن مردم گام برداشته‌اند. آنان به شدت با رشد و تقویت آگاهی‌های سیاسی جامعه مخالفت ورزیده‌اند. زیرا افزایش آگاهی مردم درباره‌ی مسائل سیاسی و رخ‌دادهای داخلی و خارجی به معنای ضعف قدرت یا افول رژیم‌های استبدادی و دست‌نشانده است. استعمار جهت استمرار حیات خود به طرق زیر عمل می‌کند:

الف ـ ایجاد جهل و اغفال مردم:

استعمار با القائات خویش مردم را به مسائلی مشغول می‌کند تا آن‌ها از اندیشه و پرداختن به مسائل سیاسی دور بمانند و در برابر وضع موجود تسلیم شوند. استعمار با طرح مسائلی چون تصادف، قضا و قدر و سرنوشت، مردم را نسبت به علل حوادث غافل نگه می‌دارند تا به بی‌تفاوتی گرایش یابند و در مقابل اتفاقات عکس‌العملی از خود نشان ندهند. در این‌جا وظیفه‌ی رهبران مذهبی و روشن‌فکران است که مردم را از علل و سرچشمه‌های جریان‌ها آگاه کنند و آن‌ها را با تحلیل‌های صحیح و روشنگر، به صحنه‌ی سیاست و سرنوشت خود بکشانند.

ب ـ ایجاد تفرقه:

اختلافات قومی و قبیله‌ای، مذهبی و نژادی مردم را، چند قرن، از توجه به دشمن اصلی‌شان دور کرد. استعمار در نهایت با مطرح کردن ملیت‌ها توانست جهان سوم را کاملا تکه‌تکه کند.

ج ـ ایجاد وابستگی:

استعمار در راستای اهداف خود، جهان سوم را در زمینه‌های مختلف به خود وابسته کرد. وابستگی اقتصادی، که به طرق مختلف صورت گرفته و هر روز شکل جدیدی به خود می‌گیرد، ملل جهان سوم را چنان به فقر و فلاکت دچار کرده است که فرصت پرداختن به مسائل سیاسی را نمی‌یابند و دائم در اندیشه‌ی تأمین معاش خانواده‌ی خویش به سر می‌برند.

د ـ محو هویت فرهنگ بومی:

استعمارگران تلاش‌های موفق و ناموفقی در جهان سوم به ویژه کشورهای اسلامی، داشته‌اند تا بتوانند مردم را هم‌رنگ خود کرده، به سویی که منافع آنها ایجاب می‌کند، بکشانند. استکبار در جهت محو هویت فرهنگی کشورها از راه‌های مختلفی استفاده می‌کند. فساد اخلاقی، ترویج فحشا، بی‌اعتقاد کردن مردم به سابقه‌ی فرهنگی و الگوهای بومی و ایجاد شیفتگی به جلوه‌های مصرفی تمدن غرب بخشی از برنامه‌های آن‌ها در این زمینه است.

پرسش‌ها

۱ ـ سیاست را از نظر لغت و اصطلاح بیان کنید.

۲ ـ پدیده‌ی سیاسی چیست؟

۳ ـ دو مسئله از مسائل علم سیاست را توضیح دهید.

۴ ـ فرق تحلیل و تفسیر سیاسی چیست؟

۵ ـ یک دلیل بر پیوند دین و سیاست بیاورید.

۶ ـ عوامل مؤثر در تحلیل سیاسی را ذکر کنید.

۷ ـ جامعه‌شناسی چگونه در پدیده‌های سیاسی نقش دارد؟

۸ ـ شایعه و تحریف را بنویسید.

گفتار دوم

شبیخون فرهنگی
از منظر مقام معظم رهبری(دام عزه)

نمودار مطالب

پیش‌گفتار

اسلام ستیزی استکبار پدیده‌ی جدیدی نیست که در عصر حاضر شکل گرفته باشد، بلکه این ضدیت سابقه طولانی دارد. دین و دین مداری در جهان اسلام منافع سیاسی، اقتصادی استکبار را به خطر انداخت، از این رو استکبار برای رسیدن به اهداف خود با بهره گیری از ترفند و شگردهای شیطانی همگرا با شرایط زمان و مکان، به جنگ دین و دین‌مداران برآمد که متأسفانه در این راستا نیز موفق بود.

پیروزی انقلاب اسلامی با ماهیت ضد استکباری، سبب شد که منافع استکبار در جهان تهدید شود، بر این اساس استعمار با بهره گیری از سیاست ددمنشانه، به مقابله‌ی انقلاب اسلامی برخاست، تا از صدور انقلاب جلوگیری نموده و این پدیده نوپا و استعمار ستیز را نابود کند؛ این استراتژی با حمله نظامی، تحریم اقتصادی و تحمیل جنگ عراق علیه ایران ظهور پیدا کرد. یکی از اهرمهایی که دشمن از آن بهره گرفت تهاجم فرهنگی است که این سیاست فرهنگی کارآمدترین و خطرناک‌ترین توطئه خزنده فرهنگی می‌باشد که علیه همه مسلمانان مخصوصاً علیه ایران به عنوان ام القرای جهان اسلام صورت گرفته است. استکبار با شیوه‌های پیچیده، امکانات وسیع و با پیشرفته‌ترین ابزار تبلیغی این توطئه را سامان داده است، که مقام معظم رهبری(دام عزه) از این توطئه به عنوان شبیخون فرهنگی یاد نموده‌اند. از سوی دیگر آن حضرت همه مسلمانان مخصوصاً، حوزه‌های علمیه، مردم و دولت ایران را به مقابله با این شبیخون فراخوانده‌اند. از آنجایی که قشر جوان بیشترین قربانیان تهاجم فرهنگی را تشکیل می‌دهند، بر آن شدیم که در کتاب ره توشه راهیان نور ویژه‌ی جوانان، تهاجم فرهنگی و راه‌های مقابله با آن را از منظر فقیه ژرف اندیش، تیزبین و دشمن شناس؛ یعنی مقام معظم رهبری تهیه نمائیم، تا مبلغان گرامی، جوانان، این آینده سازان و نخبگان آینده کشور را از پیامدها و خطرات تهاجم فرهنگی، آگاه سازند. در این جا بیان این نکته ضروری است که تمام مطالب این نوشتار از «کتاب فرهنگ و تهاجم فرهنگی برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای(مدظله‌العالی)» اخذ شده است.

فصل اول: مفهوم هدف و تفاوتهای تهاجم فرهنگی

الف) مفهوم تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی به این معنی است که یک مجموعه‌ی سیاسی یا اقتصادی برای اجرای مقاصد خاص خود و اسارت یک ملت، به بنیانهای فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. در این هجوم باورهای تازه‌ای را به زور و به قصد جایگزینی با فرهنگ و باورهای ملی آن ملت وارد کشور می‌کنند.

تهاجم فرهنگی همانند کار فرهنگی، یک کار آرام و بی‌سرو صداست.

ب) هدف تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی برای بی‌اعتقاد کردن نسل نو انجام می‌گیرد، هم بی‌اعتقاد کردن به دین، هم بی‌اعتقاد کردن به اصول انقلابی و هم بی‌اعتقاد کردن به آن تفکر فعّالی که امروز استکبار و قلمرو قدرتهای استکباری را به خطر و وحشت انداخته است.

در تهاجم فرهنگی، دشمن آن نقطه‌ای از فرهنگ خود را به این ملت می‌دهد و وارد این کشور می‌کند که خودش می‌خواهد و معلوم است که دشمن چه چیز را می‌خواهد.

مسأله‌ی تهاجم فرهنگی که بنده بارها از آن اسم آورده‌ام و حقیقتاً و قلباً و روحاً نسبت به آن حساس هستم دو شاخه‌ی اساسی و مهم دارد که هر دو شاخه برای شما قابل توجه است: یکی عبارت از جایگزین کردن فرهنگ بیگانه به جای فرهنگ بومی است و این ادامه‌ی همان کاری است که در دوران پهلوی به صورت آزاد و نرخ شاه عباسی انجام می‌گرفته است که با پیروزی انقلاب اسلامی بحمدالله قطع شد و اینها دارند فشار می‌آورند که همان کار باید انجام بگیرد. شاخه‌ی دوم عبارت است از حمله به جمهوری اسلامی و ارزشهای جمهوری اسلامی و ارزشهای ملت ایران که از طرف فرهنگی، با نوشتن و تهیه فیلم و نمایشنامه‌ها و تنظیم کتاب‌ها و فصل نامه‌ها و با هدایت بیگانه امروز در کشور ما انجام می‌گیرد.

ج) تفاوتهای تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی

تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی متفاوت است. تبادل فرهنگی یک چیز لازمی است و

هیچ ملتی از اینکه معارفی را در تمام زمینه‌ها ـ از جمله فرهنگ و مسائلی که عنوان فرهنگ به آن اطلاق می‌شود ـ از ملتهای دیگر بیاموزد، بی‌نیاز نیست. در همیشه‌ی تاریخ هم همین طور بوده است. ملتها در رفت و آمدهایشان با یکدیگر، آداب زندگی، خلقیّات، علم، نحوه‌ی لباس پوشیدن، آداب معاشرت، زبان، معارف و دین را از هم فراگرفته‌اند؛ که این مهمترین مبادله‌ی ملتها با هم بوده و از تبادل اقتصادی و کالا هم مهمتر است. در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده که این تبادل فرهنگی به تغییر مذهب یک کشور انجامیده است. مثلاً در شرق آسیا یعنی در ناحیه‌ی شرقی منطقه‌ی اسلامی، بیشترین چیزی که اسلام را به کشورهایی مثل اندونزی، مالزی و حتی قسمتهای مهمی از شبه قارّه برده، دعوت مبلغین نبود بلکه رفتار آحاد ملت ایران بود. در سایه‌ی رفت و آمدهای تجّار و سیّاحان ایرانی که به این مناطق می‌رفتند یک ملت بزرگ، یعنی مردم اندونزی که امروز شاید بزرگترین ملت اسلامی در آسیا باشد، مسلمان شدند.

اسلام را برای اولین بار نه مبلّغین دینی به آن‌جا بردند و نه شمشیر و جنگ، بلکه همین رفت و آمدها برد. خود ملت ما در طول زمان از ملتهای دیگر خیلی چیزها آموخته است و این برای تازه ماندن معارف و حیات فرهنگی در سرتاسر عالم یک روند ضروری است. این معنی تبادل فرهنگی است که خوب و مطلوب است.

در تبادل فرهنگی، هدف بارور کردن و کامل کردن فرهنگ ملی است. ولی در تهاجم فرهنگی هدف ریشه کن کردن و از بین بردن فرهنگ ملی است. در تبادل فرهنگی ملّت گیرنده‌ی فرهنگ، چیزهای مطبوع و دلنشین و خوب و مورد علاقه را می‌گیرد. فرض کنید ملت ایران وقتی می‌بیند اروپاییها ملّتی سخت‌کوش و دارای روح خطر کردن هستند، اگر این صفات را از آنها یاد بگیرد خیلی خوب است. یا اینکه ملت ما وقتی می‌رود به اقصی نقاط شرق آسیا و می‌بیند که مردم آنجا مردمی هستند دارای وجدان کار، علاقه‌مند، مشتاق به کار، وقت‌شناس، دارای نظم و انضباط، دارای محبت بین خود و دارای حسن ادب و احترام و این خصوصیّات را از آنها بگیرد خیلی خوب است. در تبادل فرهنگی، ملت فراگیرنده، نقاط

درست و چیزهایی که فرهنگ او را کامل می‌کند، تعلیم می‌گیرد، مثل یک انسانی که ضعیف است و دنبال غذا یا دوای مناسب می‌گردد تا آن را مصرف کند و سالم بشود.

در تهاجم فرهنگی چیزهایی را که به ملت مورد تهاجم می‌دهند خوب نیست و بد است. مثلاً وقتی اروپاییها تهاجم فرهنگی را به کشور ما شروع کردند، روحیه‌ی وقت‌شناسی، شجاعت، خطر کردن در مسائل، تجسس و کنجکاوی علمی را برای ما نیاوردند، نخواستند تا با تعلیمات و تبلیغات و پیگری، ملت ایران یک ملت دارای وجدان‌کار و وجدان علمی بشود. آنها فقط بی‌بند و باری جنسی را وارد کشور ما کردند.

فصل دوم: تهاجم فرهنگی به اسلام و جهان اسلام

الف) پیشینه تهاجم فرهنگی به اسلام و جهان اسلام

شما در تاریخ می‌بینید وقتی استعمارگران در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وارد شدند قبل از آنکه سیاستمدارها، سربازها و قزاقهای خود را به آن مناطق وارد کنند، میسیونهای مسیحی و هیأتهای تبشیری مسیحی را وارد کردند. اول سرخپوستها و سیاهپوستها را مسیحی کردند و آن‌گاه طناب استعمار را به گردنشان انداختند، بعد هم آن‌ها را از خانه و کاشانه‌ی خودشان آواره کردند.

مبلغین مسیحی از دو سه قرن پیش، حداقل از صد سال پیش، به مناطق دوردست آفریقا یا آمریکا رفتند و در اعماق جنگلها، جایی که حتی آدمهای معمولی و تجار هم نمی‌رفتند، مشغول تبلیغ شدند. انسان گاهی از این‌که اینها به جاهایی رفتند که امید مسیحی شدن مردم آن‌جا اصلاً وجود نداشت ـ مثل ایران ـ متعجّب می‌شود. یک وقت در صحبتی عرض کردم که مبلغین مسیحی مکرر به ایران آمدند ـ که شرح حالشان موجود است ـ این‌ها از زمان نادرشاه ـ بلکه قبل از نادرشاه ـ برای تبلیغ مسیحیت، خانه، زندگی و وطن مألوف خود را رها می‌کردند و با وسایل سفر آن موقع، به کشوری مثل ایران می‌آمدند و سالهای دراز می‌ماندند که مسیحیت را تبلیغ کنند.

تجربه‌ی استکبار این است که هرجا اسلام جدّی شد باید با آن‌جا جنگید. از آن روزی که غربیها به قصد استعمار وارد کشورهای مسلمان شدند ـ از قرن هفدهم ـ که از اروپا به این کشورها آمدند و به اسم کمپانی، کلیسا و چیزهایی از این گونه کم کم در کشورها جا خوش کردند، از همان وقت فهمیدند که جامعه‌ی اسلامی و دین اسلام با اهداف استعماری که آن‌ها را به این طرف دنیا فرستاده مقابل و مبارز است و از همان وقت قراین زیادی برایشان وجود داشت. هند سالهای متمادی یکی از استانهای کشور انگلیس بود، آن هم نه هند فعلی، بلکه هند و پاکستان و بنگلادش فعلی ـ شبه قاره‌ی هند ـ این مجموعه یکی از استانهای کشور انگلیس بود؛ یعنی با کمال پررویی از یک وجب جا در آن طرف دنیا آمدند یک شبه قاره و یک کشور عظیم را با آن همه منابع و ثروت، ذره ذره تصرف کردند ـ که داستان بسیار غم‌انگیزی دارد ـ تا اینکه توانستند آنجا را رسماً به امپراتوری انگلیس ملحق کنند. سالهای متمادی حاکم هند کسی بود که ملکه و پادشاه انگلیس به عنوان نایب السلطنه می‌فرستاد. یکی از نایب السلطنه‌های هند در ۱۵۰ سال قبل که هنوز در هند مبارزات ضد استعماری انگلیس شروع نشده بود گفته بود اولین هدف ما در این‌جا باید سرکوب مسلمانها باشد، چون مسلمانها به طبیعت حال با ما دشمن هستند، اما هندوها این جور نیستند. این تجربه‌ی استعمار است.

ب) علل و عوامل تهاجم فرهنگی استکبار به دنیای اسلام

دشمنان با نقشه‌های از پیش آماده شده دین را از صحنه‌ی زندگی کشورهای اسلامی راندند و شعار جدایی دین از سیاست را در این کشورها تحقق بخشیدند. نتیجه این شد که پیشرفت علمی غرب، توانست این کشورها را یکباره بصورت تابعی از کشورهای صنعتی درآورد و سرنوشت سیاسی و اقتصادی آن‌ها را برای مدت طولانی و جبران‌ناپذیر به دست غارتگران غربی بدهد.

امروزه غالب کشورهای اسلامی پس از دهها سال که جیب کمپانیها و دولتهای غربی از منابع آن‌ها پر شده، هنوز در وادی عقب ماندگی سرگردانند و هنوز محتاج صنعت و علم و کالای غربی و در عالم سیاست، طفیلی و پیرو ناگزیر آنان هستند. این همان خسران عظیمی

است که از روز اول بر اثر عدم توجه به اصل بنیادین اسلام یعنی توحید اسلامی پیش آمد. و هر چه زمان پیشتر رفته و علم کاملتر شده و دولتها و کشورهایی را مجهّزتر کرده، کشورهای اسلامی ناتوان‌تر، وابسته‌تر، کم جرأت‌تر و بی‌ابتکارتر شده‌اند.

شما وضع مسلمانان و کشورهای اسلامی در دنیا را از لحاظ گرسنگی، فقر، ضعف سیاسی، ناآگاهی، عقب افتادگی و دنباله روی سیاسی و اقتصادی نگاه کنید و از خودتان بپرسید چرا چنین است؟ مسلمانها و کشورهای اسلامی چه چیز کم داشتند؟ آیا منابع طبیعی‌شان کم بود؟ کمبود نیروی انسانی داشتند؟ موقعیت جغرافیایی خوبی‌نداشتند؟ هیچ کدام این‌هانبود. خواهید گفت پس چرا در این وضع اسفبار قرار گرفتند؟ جواب این است که دشمنان با سوء استفاده از غفلت مردم و خیانت سران در طول صد سال، دویست سال به آن‌ها حمله‌ی معنوی و فرهنگی، و درکنار آن حمله‌ی اقتصادی و نظامی کردند و کشورهای اسلامی را به تدریج به این وضعی که می‌بینید درآوردند. و الّا این وضع طبیعی عالم اسلام نیست. عالم اسلام یعنی از شمال آفریقا تا اقصی نقاط شرق عالم و دورترین نقاط غرب دنیای اسلام که در حال حاضر از غرب آفریقا تا شرق آسیاست، این‌ها همه منطقه‌ی مسلمان‌نشین است و یک قسمت از حسّاسترین مناطق عالم همین خلیج فارس است.

۱. ترس از اسلام

این‌ها ـ دشمنان اسلام، ابرقدرتها و مستکبران ـ می‌خواستند اسلام را محو کنند و نام اسلام را از بین ببرند و اثری از آثار اسلام در عالم باقی نماند؛ چون اسلام با قلدریهای آنان روبرو بود. آمریکا از اسلام می‌ترسید و می‌ترسد. قلدرها و سرگردنه بگیرهای معتبر عالم یعنی همین قدرتهای جهانی از اسلام می‌ترسیدند و می‌ترسند، لذا کمر به نابودی اسلام بسته‌اند.

چرا این‌ها ـ استکبار جهانی ـ این قدر با اسلام دشمنند؟ چون اسلام در مقابل طمع‌ورزیهای استکبار یک مانع بزرگ به حساب می‌آید. هر جا اسلام حضور داشته باشد اجازه نمی‌دهد قدرتهای استکباری غارتگری کنند و به میل خود هر کاری می‌خواهند بکنند.

۲. جلوگیری از بیداری و قیامهای اسلامی

هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، از آن‌جا که پیش‌بینی می‌شد جاذبه و محبوبیت انقلاب، ملتهای مسلمان و حتی بعضی غیر مسلمانها را شیفته‌ی اسلام کند، همه‌ی دستهای استعماری به کار افتاد تا از نفوذ معنوی اسلام جلوگیری کند. تلاش وسیع و همه جانبه‌ی استکبار در برابر نفوذ اسلام هیچ دلیلی جز این ندارد که گسترش اسلام و مفاهیم اسلامی در هر نقطه‌ی جهان به معنای جمع شدن بساط استکبار و ایادی آن در آن نقطه است. همان‌طور که همه می‌دانند بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، که معنای درست توحید و نفی عبودیت غیر خدا و عزّت در برابر هر کس و هر چیز غیر خدا را در عمل و واقعیت به همه نشان داد، مسلمانان در نقاط بسیاری از جهان احساس شخصیت و عزت نموده، در مقابل قدرتمندان و زورگویان ایستادند و سرفصل جدیدی در مبارزات ملل مسلمان به وجود آمد. از جمله حرکت عظیم مردم مسلمان در افغانستان و شروع مبارزات مردمی در سرزمین فلسطین و ایستادن مردم مسلمان و مبارز فلسطین در برابر احزاب معامله گر و شروع نهضتهای اسلامی در کشورهای مسلمان و مبارز فلسطین در برابر احزاب معامله گر و شروع نهضتهای اسلامی در کشورهای مسلمان آفریقایی، آسیایی و حتی در اروپا که همه براساس جاذبه‌ی اسلام و شوق به تحقق احکام الهی به وجود آمده و اسلام را رهایی بخش و عزت بخش خود می‌داند.

۳. ترس از انقلاب اسلامی

قدرتها با اسلام و بیداری مسلمین دشمن هستند و دشمنی آن‌ها با ایران اسلامی به همین خاطر است و همه‌ی تلاش آن‌ها این است که حرکت اسلامی در دنیا زنده نشود. البته در رأس این خصومتها دولت متجبّر و متجاوز آمریکا قرارداد و پشت سر او نیز قدرتهای کوچک و بزرگی هستند که یا نسبت به اسلام خصومت دیرینه و اصطکاک منافع دارند و یا از اسلام می‌ترسند. دشمنی آن‌ها با ایران اسلامی به این خاطر است که بیداری اسلامی از این‌جا جوشید و امروز ملتهای مسلمان در همه جای دنیا، از این حرکت و انقلاب پیروز امید می‌گیرند و

گامهای خود را محکم می‌کنند و به پیش می‌روند. اگر دشمنان بتوانند ـ العیاذ بالله ـ اسلام را در این نقطه شکست بدهند، بزرگترین پیروزی را در مقابل موج اسلام‌گرایی در سراسر عالم به دست آورده‌اند، این حقیقتی است که امروز وجود دارد و نباید در شناخت دشمن اشتباه کرد. نباید تصوّر کرد که دشمن از دشمنی با اسلام و مسلمین دست برداشته است.

و) شیوه‌ها و ابزار تهاجم فرهنگی علیه اسلام و جهان اسلام

۱. مخدوش کردن شخصیت پیامبر اسلام ﷺ

بعد از قرون وسطی، در مغرب زمین و دنیای مسیحیت نسبت به شخصیت رسول اکرم ﷺ تهاجم تبلیغاتی وسیعی انجام گرفت. و دشمنان سوگند خورده‌ی اسلام فهمیدند که یکی از راههای مبارزه با اسلام، این است که چهره‌ی نبیّ مکرّم ﷺ را مخدوش بکنند. کارهای زیادی در این زمینه انجام گرفت تا امروز به نحو مستمری اگرچه با شیوه‌های مختلف، دشمن روی امحاء شخصیت پیغمبر از ذهن آزادگان عالم کار کرده. در دنیا بسیارند مردمی که اگر پیغمبر اسلام را به همان اندازه‌ای که مسلمانها می‌شناسند ـ یا حتی کمتر از آن ـ بشناسند، یعنی حقیقتاً فقط یک شبحی از آن چهره‌ی منوّر برای دلهای آنان آشکار بشود، به اسلام و معنویت آن خواهند گروید.

شما در همین اواخر ملاحظه کردید که وقتی استکبار جهانی به برکت انقلاب اسلامی مواجه با رشد معنوی اسلام شد مزدور خود را وادار کرد تا به شخصیت رسول اکرم و نبیّ معظّم ﷺ اهانت بکند و آن کتاب شیطانی را به دستور شیاطین زر و زور عالم بنویسد. که البته با پاسخ قاطع مسلمین عالم و در مقدّم آنان، امام بزرگوار و رهبر عظیم‌الشأن و فقید مواجه شد. که امام به هدر بودن خون آن شیطان صفت و اعدام او حکم کردند.

۲. اشاعه شهوت و گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی

وقتی که نوبت به کشورهای اسلامی رسید، به این فکر افتادند که باید کاری کرد که نسلهای رو به رشد این کشورها از دین جدا شوند. دو راه برای این کار باید پیموده می‌شد. یک راه اشاعه شهوات و باز کردن راه شهوترانی بود. همه‌ی ادیان عالم، بخصوص دین اسلام منظّم‌تر

و دقیقتر از سایر ادیان، با عنان گسیختگی شهوات انسانها مخالفند. و لذا برای ارضای شهوات، ضابطه، قاعده، حدود و قیود تعیین کردند. چون پرورش روح انسان بدون محدود کردن شهوات امکان‌پذیر نیست. و انسان وقتی شهواتش عنان گسیخته باشد، می‌شود همان حیوان و بهایم، که در این صورت رشد انسانی برای انسان امکان ندارد. پس راه ساده و آسان مبارزه با ادیان در هر جامعه‌ای این است که راه عنان گسیختگی و مهار گسیختگی شهوات را باز کنند. این کار را شروع کردند و انجام دادند. و یکی از مظاهر آن کشف حجاب بود که از مهمترین کارها محسوب می‌شد. و از دیگر راهها، رواج میخوارگی و مسأله‌ی دیگر شکستن رابطه‌ی محدود زن و مرد بود که این کار را هم انجام دادند. وسایل جدید علمی و پیشرفتهای تمدن هم، مثل سینما، رادیو، فیلم و این قبیل چیزها به آن‌ها امکان می‌داد که این کارها را با خیال راحت در جامعه انجام بدهند. و این غیر از مقوله‌ی علم و ذهنیّات بود. اشتباه اینجاست که بعضی خیال می‌کنند آن چیزی که موجب می‌شود شهوات رواج پیداکند علم و دانش است. و حال این‌که این طور نیست. بلکه علم و دانش آن جریان دوم بود.

جریان اول: جریان فرهنگی محض و راه فساد فکری و عملی و جنسی و ابتذال زندگی را بر روی مردم باز کردن بود. این آن کار اول بود که انجام دادند. لذا اولین کسانی که با این حمله‌ی غربیها در ایران و نیز در کشورهای دیگر فاسد شدند، فقط با سوادها نبودند، بلکه آن کسانی که در زمان رژیم گذشته غرق در فساد بودند، اکثرشان بی‌سوادها و طبقات متوسط جامعه بودند. البته آن حالت رفاه و مصرف زدگی و آسایش زندگی، به آن فسادی که آن‌ها برایش برنامه‌ریزی می‌کردند کمک می‌کرد و این یک جریان بود.

جریان دیگر، جریان علمی و فکری بود. یعنی با ورود تفکرات علمی جدید به کشورهای اسلامی که قهراً جاذبه داشت ـ همچنان که علم جاذبه دارد ـ پیشرفتهای علمی را وسیله‌ای برای بی‌اعتقادی به دین و خاموش کردن شعله‌ی ایمان دینی در دلها و از بین بردن بیداری وجدان دینی در آحاد مردم قرار دادند.

۳. بی‌ایمان کردن جوانان

یکی از راههای تهاجم فرهنگی این است که سعی کنند جوانهای مؤمن را از پایبندی متعصبانه به ایمان که حافظ تمدن است منصرف کنند مثل همان کاری که قرنهای گذشته در اندلس کردند. جوانها را غرق در فساد و شهوترانی و میگساری کردند. در حال حاضر این کارها دارد انجام می‌گیرد.

۴. استفاده از تجهیزات تبلیغاتی

دشمنان اسلام، ابرقدرتها و مستکبران، دنیاطلبان و وحشی صفتان در طول سالهای متمادی به جان اسلام و مسلمین افتادند. همه‌ی ابزارها را برای کوبیدن اسلام به کار بردند، چه پولها خرج کردند، چه نقشه‌ها کشیدند، چه لطماتی بر ملتهای مسلمان در طول سالهای استعمار وارد کردند.

در چنین روزگار غربتی بود که انقلاب عظیم ما و رهبر عظیم‌الشأن ما و ملت بزرگوار ما به پا خاستند.

امروز دشمنان اسلام از همیشه‌ی تاریخ مجهزترند.

امروز در این دوران و در این نیم قرن اخیر که تجهیزات تبلیغاتی عالم به صورت عجیبی پیشرفت کرده است، برای قدرتمندان ضد اسلام اگر بخواهند علیه اسلام تبلیغات بکنند ـ که می‌خواهند و می‌کنند ـ زحمتی ندارد و برای آنها مشکلی نیست. چون کاری را که در زمانهای گذشته و در یک منطقه‌ی محدود در طول چند سال باید انجام می‌دادند امروز در سطح وسیعی از عالم به فاصله چند ساعت انجام می‌دهند. فیلم ضد اسلام می‌سازند و در تلویزیونهای بین‌المللی پخش می‌کنند. هرکس این فیلم را تماشا کند اگر خبر از اسلام نداشته باشد نسبت به اسلام بدبین خواهد شد. رادیوها، خبرنامه‌ها و خبرگزاریهایشان دائماً در سطح جهان علیه اسلام و علیه ارزشهای اسلامی کار می‌کنند. که این یک نمونه از پیشرفت تجهیزات دشمنان اسلام است.

۵. جدایی دین از سیاست

دشمنان اسلام بیدارند و از ضربه زدن به اسلام مأیوس نشده‌اند. امروز سیاستهای بزرگ جهانی به فکر هستند تا صحنه را از اسلام و شعارهای اسلامی که برای ملتها پرجاذبه است، خالی کنند. شیطانها و شیطان بزرگ یعنی آمریکا به فکرضربه زدن به اسلام و مسلمین هستند. هرجا که دشمنان اسلام حضور داشته باشند، برای اسلام احساس خطر می‌شود.

بدیهی است که نغمه‌ی شوم جدایی دین از سیاست ساخته‌ی دشمنان پلیدی است که از اسلام زنده و حاضر در صحنه، سیلی خورده و با این ترفند خواسته‌اند صحنه‌ی زندگی را از حضور دین فارغ کرده و خود زمام امور دنیای مردم را به دست گیرند و بی‌دغدغه بر سرنوشت انسانها تسلط یابند. اما تلخ و تأسف‌انگیز آن است که کسانی به نام دین و در کسوت علمای دین همین سخن را تکرار کنند و در ترویج آن سعی و تلاش کنند ... آری، این اسلام آمریکایی است که مردم را به دوری از سیاست و فهم و بحث و عمل سیاسی می‌خواند. ولی اسلام ناب محمدی سیاست را بخشی از دین و غیر قابل تفکیک از آن می‌داند و همه مسلمین را به درک و عمل سیاسی دعوت می‌کند.

۶. مخدوش جلوه دادن چهره انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران و اعلام اینکه ملت ایران درصدد است جامعه‌ای براساس ارزشهای اسلامی بسازد و در آن مقررات اسلامی را تحقق بخشد، موج تبلیغات بوقهای تبلیغاتی شرق و غرب و وابستگانشان، جمهوری اسلامی را به نام بنیادگرا و کهنه‌پرست و رو به گذشته و عناوینی از این قبیل به شدت مورد حمله قرار داد. و به نام نوگرایی، از اینکه ایران اسلامی می‌خواهد پایبند به سنتهای گذشته باشد، انتقاد کرد و این در حالی بود و هست که نظامهای مرتجع و مستبد و پایبند سنتهای پوسیده که هرگز بویی از مفاهیم نوین عالم مانند آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را استشمام نکرده و در شرق و غرب جهان کم نیستند، هیچ‌گاه به این نامها مورد تعرض تبلیغاتی قرار نگرفتند. و شگفت‌آور آنکه رادیوهای رژیمهایی که در آن از ابتدایی‌ترین رسوم نوگرایی سیاسی خبری

نیست و چیزی به نام مجلس ملی و انتخابات آزاد و نشریه‌ی غیر دولتی در آنها در حکم افسانه است، نیز به کشوری که در آن به حکم اسلام، حکومتی مردمی بر سر کار است و قانون اسلامی در مجلسی مرکب از نمایندگان مردم تصویب و به دست دولتی منتخب مردم اجرا می‌شود و مردم در حساسترین مسائل آن حضور فعال دارند، نام مرتجع دادند و هوشمندان عالم را از تقلید مسخره‌آمیز خود به خنده انداختند!

فصل سوم:
راههای مقابله جهان اسلام با تهاجم فرهنگی استکبار

۱. قیام مسلمانان برای حاکمیت اسلام

به ملتهای اسلامی و آحاد مردم مسلمان عرض می‌کنم که علاج همه‌ی دردها و ناکامیهای ملل مسلمان بازگشت به اسلام و زندگی در نظام اسلامی و زیر سایه‌ی احکام اسلامی است. این آن چیزی است که عزت، قدرت و برخورداری از نعم بزرگ امنیت و رفاه را به مسلمانان برمی‌گرداند و سرنوشت تلخ و ذلت‌آمیزی را که طرّاحان استکبار برای امت مسلمان تدارک دیده‌اند، از آنان دور می‌سازد.

اسلام قادر است که مسلمانان و همه‌ی انسانها را نجات دهد، مشروط بر آنکه درست شناخته شده و سپس درست به آن عمل شود. نظام اسلامی در ایران به فضل الهی مظهر اقتدار و تواناییهای اسلام و تجربه‌ای مجسم برای مسلمانان است. و این در حالی است که از عمر سیزده ساله‌ی آن، هشت سالش در جنگی که با برنامه‌ریزی و کینه توزی استکبار شرق و غرب بر آن تحمیل شده بود گذشت و پیش از آن و بعد از آن تا امروز هم بی‌وقفه آماج دشمنیها و خباثت‌های اردوگاههای دشمن قرار داشته است.

ملتهای اسلام با اتکا به خدا، برای احیای اسلام و برای تجدید حیات عملی اسلام و برای کم کردن نفوذ دشمن و برای تأمین استقلال ملتهای خودشان و برای وحدت بزرگ اسلامی و ایجاد این قدرت عظیمی که ملتهای مسلمان می‌توانند به وجود بیاورند باید قیام کنند. این

امروز مسؤولیت و وظیفه‌ای است که به عهده‌ی آحاد ملت مخصوصاً علما، روشنفکران، گویندگان، جوانان آگاه و هوشمند و همه‌ی کسانی است که می‌توانند در این راه نقشی ایفا کنند.

۲. معرفی شخصیت پیامبر ﷺ با بهره‌گیری از هنر

توصیه‌ی ما به همه‌ی مسلمانان عالم این است که بر روی شخصیت پیغمبر، ابعاد زندگی، سیره، اخلاق و تعالیمی که از آن بزرگوار مأثور و منصوص است، کار زیادی بشود. بعد از قرون وسطی نسبت به شخصیت رسول اکرم در مغرب زمین و دنیای مسیحیت یک تهاجم تبلیغاتی وسیعی انجام گرفت.

باید بر روی معرفی زندگی و ابعاد گوناگون شخصیت رسول اکرم، اخلاق، روش حکومت، مردم‌داری، عبادت، سیاست، جهاد و تعلیمات خاص آن بزرگوار کار کنیم. نه فقط اینکه کتاب بنویسیم بلکه کار هنری، کار تبلیغی، کارهایی با شیوه‌های جدید و استفاده از تکنیکهای موجود عالم، و نه فقط در جمهوری اسلامی بلکه در جهان اسلام کار بشود.

۳. صدور انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران از آنجا که بر پایه‌ی اسلام و بر مبانی شریعت اسلامی و اسلام ناب محمدی ﷺ استوار است نمی‌تواند محدود به مرزهای خاص و ملیت و قومیت خاص باشد. مسأله این نیست که ملت ایران، یا مسؤولین این کشور، بخواهند با روشهای معمولی دنیا انقلابشان را به جایی و برای کسی صادر کنند. بلکه مسأله این است که وقتی یک تفکر اسلامی و الهی و یک بینش نوین و درک صحیح اسلامی برای جمعی از مسلمین مطرح می‌شود به طور طبیعی همه‌ی فضای عالم اسلام از آن بینش و آن درک بر حسب ظرفیتها و موقعیتها استفاده خواهد کرد. اینکه تبلیغاتچی‌های استکبار علیه انقلاب اسلامی سمپاشی می‌کنند، به طور معمول از ایادی صهیونیسم و استکبار غیر از این انتظاری نیست. چون مبنای تبلیغات آنها بر تزویر و خدعه و دروغ بنا شده است و به این علت است که وقتی یک فکر درست، یک تفکر آزاد کننده و بیدار کننده، متکی به اسلام بود، در تمام آفاق اسلامی طرفدار و خریدار و

علاقه‌مند و دلباخته خواهد داشت.

پرسش‌ها

۱ ـ تهاجم فرهنگی را معنا کنید.

۲ ـ هدف از تهاجم فرهنگی چیست؟

۳ ـ درخصوص تفاوتهای تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی مختصراً توضیح دهید.

۴ ـ علل و عوامل تهاجم فرهنگی را نام ببرید.

۵ ـ شیوه‌ها و ابزارها تهاجم فرهنگی را نام ببرید.

۶ ـ درخصوص راههای مقابله جهان اسلام با تهاجم فرهنگی، مختصراً توضیح دهید.

۷ ـ درخصوص بیشترین قربانیان تهاجم فرهنگی مختصراً توضیح دهید.

فصل چهارم: تهاجم فرهنگی در ایران

الف) پیشینه تهاجم فرهنگی در ایران

تهاجم فرهنگی علیه ملت ما مشخصاً از دوران رضاخان شروع شد. البته قبل از او مقدمات تهاجم فراهم شده بود و کارهای فراوانی کرده بودند، روشنفکرهای وابسته را در داخل کشور کاشته بودند.

ما در دوران پهلوی و دوران قاجار غارت زده و شبیخون زده شدیم، یعنی از غفلت ما و سردمداران و فرمانروایان این کشور استفاده شده، یک عده مردمی که بر اثر رنسانس دنیا به جوش آمده بودند و در جوش و خروش بودند با یک فرهنگ تازه و یک نیروی جدید بر سر ما ریختند، ضمن اینکه اولین دشمن، یعنی خواب هم بر سر ما تاخته بود.

ب) علل و ریشه‌های تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی

۱. احیاء اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در ایران و جهان

اسلام در هر دوره‌ای از دوران در طول این ۱۴۰۰ سال هر وقت با چهره‌ی واقعی خود در دنیا آشکار شد دشمنی‌های شدید، کینه‌های عمیق، خیانتهای عجیب و غریب در مقابلش

صف‌آرایی کردند. هر وقت اسلام از چهره‌ی واقعی خود خارج شد و جلوه‌ها و درخشندگیها و برندگیها و داعیه‌های بزرگ خود را پنهان کرد و نشان نداد، دشمنی‌ها کم شد، صف‌آرایی‌ها کم شد. از اول اسلام تا امروز هم این بوده است.

در مواجهه‌ی قدرتهای مسلط عالم با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، مسأله، مسأله‌ی اسلام خالص و پیراسته از تحریفهای ایادی خود استکبار جهانی است. و به عبارت دیگر هم برای ما و هم برای دشمن ما مسأله، مسأله‌ی اسلام است و مواجهه‌ی ما با استکبار به خاطر اسلام است.

هدف استکبار جهانی که در رأس آن امریکا و در ذیل آن همه‌ی دستگاههای شیطانی مسلط عالم یا حتی دستگاههای غیر مسلطی است که برای منافع استکبار کار می‌کنند، در مواجهه با ایران اسلامی فقط اسلام است و هیچ مسأله‌ی دیگری در میان نیست.

والله که آمریکا از هیچ چیز ملت ایران، به قدر مسلمان بودن و پایبندی به اسلام ناب محمدی ﷺ ناراحت نیست. او می‌خواهد شما از این پایبندی دست بردارید.

۲. ایران به عنوان کانون قیامهای جهان اسلام

امروز یکی از مسائل مهم جهان اسلام دشمنی کینه توزانه و دیوانه وار جبهه‌ی شیطان و به خصوص شیطان بزرگ با اسلام، مفاهیم و عقاید اسلامی است. اگرچه دشمنی برنامه‌ریزی شده و همه جانبه با اسلام از آغاز پیدایش استعمار سابقه دارد و استعمارگران در سده‌های اخیر که کشورهای اسلامی را جولانگاه غارت و چپاول و کشتار و تجاوز خود کرده بودند به اسلام به چشم مانع و سد مستحکمی در برابر فتنه انگیزیهای خود نگریسته و آن را آماج حملات سیاسی و فرهنگی شدید قرار دادند و برنامه‌ی جدایی مسلمین از قرآن و اسلام را با مکرهای شیطانی خود و از جمله با ترویج فساد و ابتذال و فحشا به اجرا گذاشتند ولیکن از هنگامی که آتشفشان انقلاب اسلامی خرمن امیدهای آنان را به آتش کشید و فروغ امید را بر دل مسلمانان جهان تابانید و حیات دوباره‌ی اسلام در جهان را نوید داد، قدرتهای استکباری همچون گرگ زخم خورده به هجومی همه جانبه و سراسیمه و دیوانه‌وار علیه اسلام، دست

زدند که البته دور از انتظار نبود.

۳. ضدیت انقلاب اسلامی با حکومتهای ستمگر

کانون معنویت الهی در ایران نفی همه‌ی ظلمها، تعدّیها و پلیدیها را در دنیا صلا داده است. لذا قدرتهای جهانی مصمم هستند تا این کانون را به طور فیزیکی محو کنند و اگر نتوانستند، کیفیت آن را تغییر دهند.

طبیعت سلطه گری نظام استکبار جهانی اقتضا می‌کند که با هر ملیتی و هر نظامی که نخواهد به او باج بدهد دربیفتد. بحث این است که مانند دزد سرگردنه‌ای است که شما اگر به او باج دادید باج سبیلی می‌گیرد و می‌گوید آقا برو. اگر خواستید باج سبیل ندهید مزاحمت ایجاد می‌کند. قضیه این است. پس دشمنی و عناد استکبار جهانی یک چیز حتمی برای نظام ما است.

ج) شیوه‌ها و ابزار تهاجم به انقلاب اسلامی

۱. گسترش مفاسد اجتماعی میان جوانان

دشمن از راه اشاعه‌ی فرهنگ غلط، فساد و فحشا سعی می‌کند جوانهای ما را از دست ما بگیرد. کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند نه تنها یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی، یک غارت فرهنگی و یک قتل عام فرهنگی است. امروز دشمن دارد این کار را با ما می‌کند.

یکی از راههای تهاجم فرهنگی این است که سعی کنند جوانهای مؤمن را از پایبندی‌های متعصبانه به ایمان که حافظ تمدن است منصرف کنند. مثل همان کاری که قرنهای گذشته در اندلس کردند. جوانها را غرق در عالم فساد و شهوترانی و میگساری کردند.

۲. تضعیف روحانیت

از دوازده سیزده سال پیش به این طرف ـ همان اول انقلاب ـ دائماً رسانه‌های جمعی و شبکه‌های تبلیغاتی استکبار و صهیونیزم به اشکال مختلف علیه روحانیت حرف می‌زنند، مسخره می‌کنند، دروغ می‌گویند و تهمت می‌زنند. چیزهایی که خودشان و نوکرانشان و دست نشاندگانشان شایسته‌ی آن هستند، به علمای بزرگ، متفکرین و دانشمندان دینی نسبت

می‌دهند. البته اینها اهمیتی ندارد. اینها مطلقاً چیزی نیست که ما را متأثر کند، چون می‌فهمیم که ضربه‌ی روحانیت به آنها ضربه‌ی مؤثری بوده است.

۳. تحقیر فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی

من وقتی به وسعت ابزارهای دشمن نگاه می‌کنم می‌فهمم چقدر برای اینها قضیه اهمیت دارد. یکی از کارهای آنها تحقیر و منزوی کردن جریان ادب و هنر و فرهنگ انقلابی در کشور بود. از جمله کارهای مهمی که انقلاب کرد، این بود که یک عده عنصر فرهنگی و ادیب و هنرمند و دارای اقتدارات فرهنگی تربیت کرد و ما از این افراد داریم و الان بحمدالله این گونه عناصر کم نیستند. شعرا و قصه نویسهای زیادی به وجود آمدند. نویسندگان قلمزن دقیق فارسی نویس محکمی به وجود آمدند. البته عمر انقلاب تا حالا ۱۳ سال بیشتر نیست. شما نگاه کنید به دوران عمر فرهنگی و تاریخی ما ببینید در کدام دوره‌ی ۱۳ ساله شخصیت‌های درجه یک به وجود آمده‌اند. گرچه اینها تا شخصیت درجه یک بشوند هنوز فاصله دارند، اما کسانی که بتوانند شخصیت درجه یک بشوند در مجموعه‌ی نیروهای انقلاب زیاد هستند[۱].

ما در میهن ما، در استبداد اواخر دوران پادشاهی، سترون و عقیم شده بود. در آن دوران حقیقتاً آدمهای بزرگ، نویسندگان و هنرمندان بزرگ، به خصوص در بعضی از رشته‌های هنری پرورش نمی‌یافتند. امروز در میان بچه‌های جوان ما، سینماگران خوب، هنرپیشگان خوب، کارگردانهای خوب، شعرا و قصه نویسهای خوب تربیت شده‌اند. انقلاب این نیروها را آزاد کرد. لذا یکی از کارهایی که علیه این نیروها شده، این است که این مجموعه‌های مؤمن را منزوی کنند.

۴. متهم کردن انقلاب اسلامی به سلب آزادی

نظام اسلامی را متهم می‌کنند که این نظام آزادی نمی‌دهد. چگونه ما آزادی نمی‌دهیم؟ شما کدام کشوری را سراغ دارید که این همه مجله و روزنامه و مطبوعات در آن منتشر شود که هر چه می‌خواهند بنویسند؟ روزنامه‌های رسمی کشور علناً و صریحاً سیاستهای دولت را زیر

۱ـ لازم به ذکر است این قسمت از فرمایشات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۷۱/۵/۲۱ ایراد گردیده است.

سؤال می‌برند و انتقاد می‌کنند، دولت هم با کمال بزرگواری می‌آید جواب می‌دهد.

۵. بهره‌گیری از روشنفکران غیر متعهد

تهاجم فرهنگی علیه ملت ما مشخصاً از دوران رضاخان شروع شد. البته قبل از او مقدمات تهاجم فراهم شده بود و کارهای فراوانی کرده بودند، روشنفکرهای وابسته را در داخل کشور کاشته بودند.

من نمی‌دانم آیا جوانهای نسل انقلاب تاریخچه‌ی ۱۵۰-۲۰۰ سال اخیر را درست خوانده‌اند یا نه؟ و همه‌ی دغدغه‌ی من این است که جوان انقلابی امروز نداند که ما بعد از پشت سر گذاشتن چه دورانی امروز در ایران مشغول چنین حرکت عظیمی هستیم. ملت ایران باید تاریخچه‌ی این ۱۵۰-۲۰۰ سال اخیر، یعنی از اواسط دوران قاجار و جنگهای ایران و روس به بعد را بخوانند و ببینند چه حوادثی در این کشور روی داده است. یکی از این حوادث، ایجاد جریان روشنفکری وابسته است. ما نمی‌توانیم بگوییم در طول تاریخ ایران روشنفکر نداشته‌ایم. همیشه در همه‌ی اعصار و دوران روشنفکرهایی بوده‌اند که جلوتر از زمان می‌اندیشیدند و حرکت می‌کردند. اما زمانی که غرب مسلط به تکنولوژی و علم خواست در ایران پایگاه تسلط خود را مستحکم بکند، از راه روشنفکری وارد شد و از طریق عناصر خود فروخته‌ای مثل میرزا ملکم خان‌ها و تقی‌زاده‌ها اقدام کرد.

جریان روشنفکری در ایران از دوران قاجار به بعد بیمار و وابسته متولد شد، متأسفانه چند نفری هم که آدمهای سالم و خالصی بودند، بین آنها گم شدند. و لذا این جریان از ابتدا وابسته بود، بعضی از آنها وابسته به روسیه بودند مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده، و بعضی دیگر مثل میرزا ملکم خان و امثال او وابسته به اروپا و غرب بودند.

فصل پنجم:
راههای مقابله با تهاجم فرهنگی و رسالت‌ها

الف) شناخت راههای مقابله

این‌که بنده روی تهاجم فرهنگی این همه تکیه می‌کنم به خاطر این است که تهاجم فرهنگی یک سنگر و جبهه‌ی شناخته نشده‌ی دشمن است و لذا باید آن را شناخت. چون تا جبهه‌ی دشمن و محل تجمع دشمن و نقطه‌ی نفوذ دشمن را کشف نکنیم، چگونه می‌خواهیم دفاع کنیم؟ به هر حال در این شرایط، آن چیزی که در سطح عموم جامعه لازم است، اولاً حفظ جهت‌گیریها و ثانیاً حفظ ایمانها و ثالثاً از یاد نبردن دشمنی‌هاست.

ب) مقابله فرهنگی

نبرد فرهنگی را با مقابله به مثل می‌شود پاسخ داد. کار فرهنگی و هجوم فرهنگی را با تفنگ نمی‌شود جواب داد، این‌جا تفنگ، قلم است.

مقوله‌ی فرهنگ مقوله‌ی چوب و چماق نیست، مقوله‌ی فرهنگ با مقوله‌ی میدان جنگ فرق دارد، هر میدانی ابزار و سلاح خودش را می‌طلبد، ما از این‌که حتی مخالفین جمهوری اسلامی با شیوه‌های ظریف و با روش‌های فرهنگی و با استفاده از ابزار فرهنگی علیه جمهوری اسلامی سخن بگویند و افکار مخالف را پخش کنند نگران نمی‌شویم، بنده حتی علاوه بر این‌که نگران نمی‌شوم گاهی اوقات احساس خوشنودی هم می‌کنم بخاطر این‌که نفس مطرح شدن این فکر مخالف و آن تحرکی که در جامعه بوجود می‌آید برای ما مغتنم است و چیز خوبی‌است، و لذا بدمان نمی‌آید و از آن استقبال می‌کنیم. منتها لازم است در میان ادبا و روشنفکران و نویسندگان و شعرا و هنرمندان و سینماگران و دانشمندان و اساتید یک بسیج عمومی برای مقابله با جریان تهاجم فرهنگی که دشمن هدایت می‌کند انجام بگیرد... مسأله مسأله‌ی ایران و اسلام است، مسأله‌ی عزیزترین اندوخته‌های یک ملت است، دشمن می‌خواهد با این اندوخته‌ها شوخی کند و او را به بازی بگیرد، لذا باید جبهه فرهنگی و سنگرهای فرهنگی بوجود بیاید و امروز روز کار است و باید همه کار کنند، امروز، روزی

است که همه‌ی آن کسانی که استعداد دارند باید در زمینه‌ی فرهنگی کار کنند و کارهای نشده هم زیاد است. این آن چیزی است که مورد خطاب من به همه‌ی اهل فکر و فرهنگ و هنر و ادب و دانش و معلومات و معارف است و این را یک چیز لازمی می‌دانم.

ج) وظایف مردم و دولت

۱. تقویت ایمان به خدا

حیات طیبه‌ی انسان در سایه‌ی حاکمیت دین خدا وقتی حاصل خواهد شد که انسانها دل خود را با یاد خدا زنده نگه دارند و به کمک آن بتوانند با همه‌ی جاذبه‌های شر و فساد مبارزه کنند و همه‌ی بتها را بشکنند و دست تطاول همه‌ی شیطانهای درونی و برونی را از وجود خود قطع کنند.

شرف ملی و پیشرفت ما و این حرکت عظیم و این نشاط مردمی و این توفیق‌های بی‌شماری که ملت ایران و دولتهای ما بحمدالله تا امروز داشتند، به دلیل جدایی و بی‌اعتنایی و اعراض از قدرتهای شیطانی و نیز نزدیک شدن به خداست و همین کلید حل مشکلات ماست. همه‌ی ما باید خدا را از خودمان راضی کنیم.

در حقیقت امروز جمهوری اسلامی احتیاج دارد به این‌که در درجه اول ما مسؤولین و سپس آحاد مردم به صورت دقیق، منظم و مرتب در وجود خود و در دل خود تحولی در جهت هدفهای اخلاقی اسلام به وجود بیاوریم. البته این درست است که اگر در دلها و جانها تحولی پدید نمی‌آمد انقلاب هم پیروز نمی‌شد. نفس پیروزی انقلاب دلالت بر این دارد که مجموعاً در دلها یک دگرگونی و تحولی انجام گرفت که بدون آن، انقلاب انجام نمی‌شد. و لذا برای تداوم انقلاب و تداوم پیروزیها و استمرار استقامت این خط و عدم انحراف از خط که از همه مهمتر است همه‌ی ما احتیاج داریم که در اخلاقیات و روحیاتمان تغییراتی بدهیم.

۲. حفظ ارزشهای اسلامی

روزی که ملت ایران به کمک مسؤولین دلسوز و با دستهای توانای گردانندگان و مدیران کشور بتواند این کشور را یک کشور آباد، آزاد و از همه جهت مرفه، برخوردار از عدالت

اجتماعی و دیگر ارزشهای اسلامی و زیر چتر شریعت مقدس اسلام بسازد، آن روز انقلاب بزرگ شکوهمند ما به خودی خود بدون این که کسی برایش تلاشی بکند به همه‌ی کشورهای اسلامی صادر خواهد شد. این را استعمار می‌داند که ایران روزی الگو خواهد شد. لذا ده سال فشار آوردند که آن روز پیش نیاید.

ملت ایران باید بدانند که حفظ انقلاب و برپا نگاه داشتن پرچم عزت و شرف و ادامه‌ی راه پرافتخاری که مجاهدت این ملت شریف در برابر ملتهای جهان مخصوصاً مسلمانان گشود، به عنوان تنها راه غلبه بر فشار و ظلم قلدران شناخته شد. تنها باطل السحر توطئه‌های دشمنان علیه انقلاب و جمهوری اسلامی همانا حراست از اصول بنیانی انقلاب و پاسداری از ارزشهای انقلاب است. این آن نقطه‌ی روشنی است که شعار ضدیت با سلطه‌ی جهانی استکبار را عالمگیر ساخته و ارکان نظام سلطه‌ی جهانی را متزلزل کرده است و همین است که از این پس نیز ملت ایران را بر همه‌ی توطئه‌های دشمنان فائق خواهد ساخت.

۳. احیاء فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ارکان اساسی اسلام و ضامن برپا داشتن همه‌ی فرایض اسلامی است باید در جامعه‌ی ما احیا شود و هر فردی از آحاد مردم خود را در گسترش نیکی و صلاح و برچیده شدن زشتی و گمراهی و فساد مسؤول احساس کند. ما هنوز تا رسیدن به یک جامعه‌ی کاملاً اسلامی که نیکبختی دنیا و آخرت مردم را به طور کامل تأمین کند و تباهی و کجروی و ظلم و انحطاط را ریشه کن سازد فاصله‌ی زیادی داریم. این فاصله باید با همت مردم و تلاش مسؤولان طی شود و پیمودن آن با همگانی شدن امر به معروف و نهی از منکر آسان گردد.

د) وظایف حوزه‌های علمیه

۱. تبیین ابعاد اسلام

حوزه «بماهی حوزه» تنظیم مقررات اسلامی و تدوین نظام ارزشی اسلام تدوین اخلاق عمومی را که ما می‌خواهیم ملت ما داشته باشد و باید متکی به مدارج قطعی شرع که دیگر

جای بحث نداشته باشد، متکفّل نشده و هنوز الگوی زندگی اسلامی را ارائه نداده است. مرتب به ما می‌گویند آقا الگوی زندگی اسلامی را بگویید. این کار را کجا باید بکند؟ این کار حوزه است.

وضعیت دوران انقلاب و توجه روزافزون به اسلام در خارج از مرزهای کشور اسلامی ایجاب می‌کند که علمای دین، با بینشی کاملاً نو و با استفاده از ذخیره‌ی بی‌پایان معارف دین و با اسلوب فقاهت سنتی و اجتهاد زنده و پویا، راه جامعه‌ی اسلامی را هموار نمایند. و حوزه‌های علمیه با تحولی اساسی، خود را با نیازهای امروز جهان تطبیق داده و نوآوری را هدف برنامه‌های خود قرار دهند و با صرف وقت لازم و برجسته کردن اصول و مبانی فقاهت، راه را بر التقاط و کجروی ببندند.

۲. آگاهی به اوضاع جهان

حوزه‌ی علمیه مثل گذشته جدا از مسائل و حوادث عالم نیست. امروز حوزه‌ی علمیه یک حقیقتی است که با همه‌ی دنیا مستقیم و غیرمستقیم مرتبط است. بنابراین سخن گفتن از حوزه‌ی علمیه، با مسائل جاری جهان اسلام هم بی‌شک مرتبط است، همان گونه که با مسائل کشور و مسائل جهانی. در مسائل جهان اسلام برای کسانی که با انگیزه‌ی انقلاب و فکر انقلاب آشنا هستند چیزهای جدید و نامنتظری نیست.

۳. ترسیم اندیشه اسلامی و انقلاب اسلامی

ما باید پایه‌های تفکر اسلامی و جهان‌بینی اسلامی و مبانی نظام اسلامی را توضیح دهیم. باید ارکان و خطوط اصلی انقلاب اسلامی یعنی این تحول را از شکلی به شکلی توضیح بدهیم. بعد اقتصاد، سیاست، روابط جمعی و فردی، اخلاق و فرهنگ و جایگاه علم را در آن باید توضیح بدهیم، همه‌ی این‌ها کار لازم دارد. جای بسیاری از این کارها خالی است، این‌ها باید از حوزه‌های علمیه بجوشد و سرریز شود.

۴. کسب فضایل اخلاقی و معنوی

باید حوزه‌های علمیه را بر پایه‌ی فقاهت، دیانت، تقوا و تزکیه‌ی اخلاقی و معنوی و

هوشیاری و بصیرت سیاسی بازسازی و تقویت کنیم و توسعه بدهیم.

مایه‌ی معنوی حوزه‌های علمیه یعنی تقوا، اخلاق اسلامی، زیّ طلبگی، فریفته نشدن به ظواهر و زرق و برق دنیا، تقلید نکردن از اهل دنیا و قدر مسند قناعت را دانستن و به آن ارزش دادن است. این‌ها چیزهایی است که مایه‌های حقیقی و معنوی حوزه است.

۵. اهمیت دادن به تبلیغ

هدف از تبلیغ رشد معرفت دینی مردم با گفتار، کتاب و مطالب ارزنده و آماده کردن وسایل و ابزار آگاهی برای هدایت آنان است.

پرسش‌ها

۱ ـ علل تهاجم فرهنگی به ایران را توضیح دهید؛

۲ ـ شیوه‌ها و ابزار تهاجم فرهنگی به ایران را نام ببرید؛

۳ ـ نقش روشنفکران غیرمتعهد را در تهاجم فرهنگی توضیح دهید؛

۴ ـ مقابله فرهنگی با تهاجم فرهنگی را مختصراً توضیح دهید؛

۵ ـ دو تا از وظایف مردم و دولت درخصوص مقابله با تهاجم فرهنگی را نام ببرید؛

۶ ـ یکی از رسالت‌های حوزه‌های علمیه درخصوص تهاجم فرهنگی را بیان کنید.

جامعه‌ی مدنی

نمودار مطالب

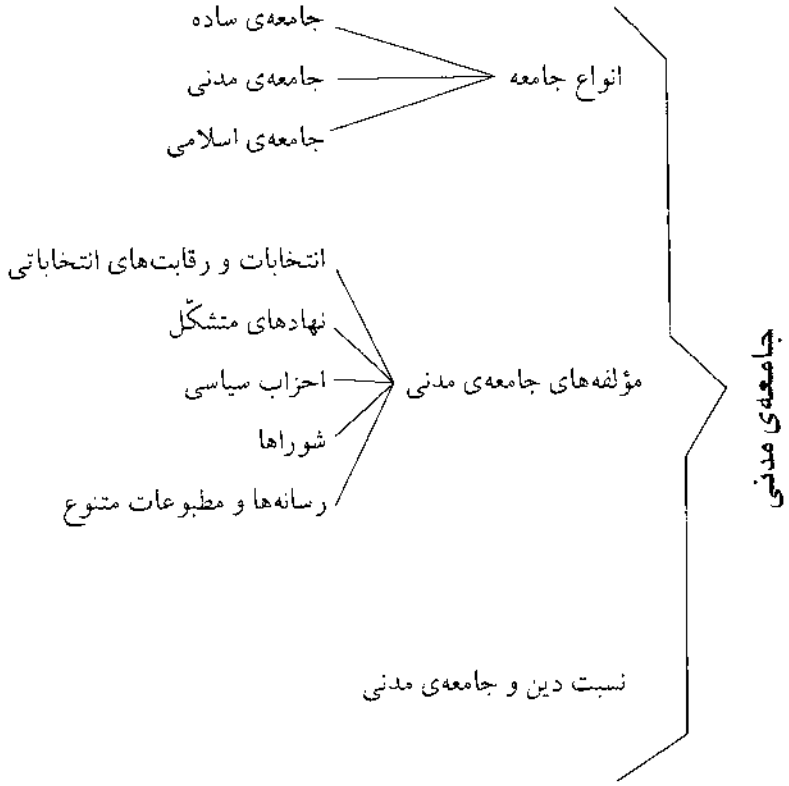

سؤالات مطرح شده در درس

۱ـ انواع جوامع بشری کدامند؟

۲ـ مؤلفه‌های جامعه‌ی مدنی چیست؟

۳ـ نسبت دین و جامعه‌ی مدنی چگونه است؟

انواع جوامع

الف) جامعه‌ی ساده

ب) جامعه‌ی مدنی

ج) جامعه‌ی اسلامی

سیر تاریخی تکامل انسان نشان می‌دهد که بشر زندگی انفرادی را به دلایل مختلف پشتِ سر نهاده و زندگی در جامعه را پذیرفته است. دانشمندان و اندیشمندان سیاسی و اجتماعی، که درباره‌ی سیر تکاملی انسان مطالعه کرده‌اند، معتقدند انسان در مسیر زندگانی خویش از دو گونه جامعه گذر کرده است:

الف) جامعه‌ی ساده

اولین نوع جامعه، در وضعیت طبیعی، جامعه‌های شکارچی و گِرد آورنده‌ی خوراک بوده است[۱]. سپس تاریخ بشر وارد مرحله‌ی جدیدی شد و جوامع کشاورزی پیشرفته به وجود آمد. در دوره‌ی کشاورزی، به سبب رشد مازاد تولید، طبقه‌ی حاکمی پدید آمد که بر این مازاد تولید، تسلط داشت. (دولت و قدرت) بدین‌سان روز به روز پیچیدگی جامعه و سازمان‌دهی اجتماعی فزونی یافت. با این پیشرفت‌ها، فاصله‌ی طبقات حاکم و دولت از مردم عادی بیشتر شد و میان مردم و حکومت گروه‌های جدیدی که در واقع واسط بین دستگاه حکومت و مردم بودند، شکل گرفت.

ب) جامعه‌ی مدنی

از اوایل قرن هیجدهم، انقلاب صنعتی در اروپا آغاز شد. انقلاب صنعتی آثار عمیقی در

---

۱ ـ hunting and gathering eat.

تمام جوانب زندگی انسان پدید آورد. یکی از محققان درباره‌ی این دوره می‌نویسد:

افزایش سریع جمعیت، شهرنشینی، افزایش امید زندگی و طول زندگی انسان‌ها، تبدیل خانواده‌ها به یک واحد مصرف کننده، تغییرات اساسی در نقش زنان و جوانان، افزایش بسیار زیاد تولید و مصرف سرانه، پیچیدگی تقسیم کار اجتماعی، تخصصی شدن تغییر ساختار حکومتی و نوع وظایف آن، آموزش رایگان و افزایش میزان سواد و دانش بشری، رشد شدید شبکه‌های ارتباطی، شکل‌گیری سازمان‌های بین‌المللی، ظهور جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های متعدد، برخی از این دگرگونی‌ها هستند که نوعاً شکل زندگی انسان و ساختار اجتماعی و اقتصادی را تغییر دادند.[۱]

در این حالت ضرورت تشکیل جامعه‌ی مدنی به وضوح نمایان شد. در جامعه‌ی طبیعی مردم به آسانی به حاکم خود دسترسی داشتند و می‌توانستند به راحتی مشکلات، خواسته‌ها و نیازهای خود را مطرح سازند؛ اما پس از وقوع انقلاب صنعتی از سویی نیازهای انسان افزایش یافت و از سوی دیگر، دسترسی آسان به دولت از میان رفت. بدین سبب، نیاز به گروه‌ها، انجمن‌ها و اصنافی که به شکل سازمان یافته با دولت در ارتباط باشند، احساس شد. از طرف دیگر، با بزرگ شدن دولت و به دست گرفتن اهرم‌های مختلف سیاسی و اقتصادی، ممکن است دولت‌ها بخواهند به ساحت آزادی‌های مشروع و قانونی مردم تجاوز کنند و آن را محدود سازند؛ رژیم‌های توتالیتر و تمرکزگرا از این نمونه‌اند. اما در یک جامعه‌ی مدنی که مردم به شکل سازمان یافته در تشکّل‌ها و سازمان‌های صنفی، صنعتی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گرد آمده‌اند، می‌توانند از حقوق خویش در قبال تعدّی‌های دولت، حراست کنند. بدون شک در جامعه‌ی مدنی، وفاداری‌های سنتی افراد از بین می‌رود و ممکن است سبب بحران هویت در انسان‌ها گردد، اما وجود این گونه تشکّل‌ها این کاستی را جبران می‌کند.

---

۱ ـ پناهی محمد حسین، زمینه‌های جامعه شناختی شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی، مجموعه مقالات جامعه‌ی مدنی، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

بنابراین، در تعریف جامعه‌ی مدنی می‌توان گفت:

مجموعه‌ی تشکل‌های صنفی، اجتماعی و سیاسی قانون‌مند و مستقل، گروه‌ها و طبقات اجتماعی است که از یک طرف تنظیم کننده‌ی خواست‌ها و دیدگاه‌های اعضای خود بوده و از طرف دیگر منعکس کننده این خواست‌ها و دیدگاه‌ها به نظام سیاسی حاکم و جامعه، جهت مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی است. بنابر این تعریف، جامعه‌ی مدنی یک پدیده‌ی اجتماعی است و وقتی شرایط مناسب برای ظهور پیدا می‌کند که از یک طرف دولت، بزرگ و پیچیده و جدا از افراد جامعه شده باشد و از طرف دیگر، جامعه در اثر تقسیم کار اجتماعی، گروه‌بندی پیچیده‌ای یافته باشد و در نتیجه، پیوند دولت و جامعه بدون وجود یک‌سری سازمان‌های واسط و نماینده‌ی گروه‌های گوناگون عملاً غیر ممکن شده باشد.[1]

البته استقلال این سازمان‌ها از دولت به معنای آزادی عمل کامل آن‌ها نیست؛ بلکه بدان معناست که این سازمان‌ها بر مبنای قوانین حاکم بر جامعه و چگونگی عملکرد آن‌ها شکل می‌گیرند؛ در حیطه‌ی مشخص خویش، بر مبنای صلاح‌دید اعضای خود تصمیم گرفته، در جهت تحقق اهداف خود وارد عمل اجتماعی یا سیاسی می‌شوند و دولت نیز بر چگونگی عملکرد آن‌ها، نظارت لازم را اعمال می‌کند. در غیر این صورت، جامعه‌ی مدنی که از آن به عنوان قانون‌مند تعبیر می‌شود، به جامعه‌ی ضد خود یعنی جامعه‌ی پره تورین بدل خواهد شد.

ج) جامعه‌ی اسلامی

هم‌چنان‌که بیان شد تشکیل جامعه‌ی مدنی به معنای عام و بر اساس تعریفی که ذکر گردید، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا جوامع انسانی با وجود دگرگونی‌های بوجود آمده، نمی‌توانند در چارچوب قالب‌ها و ساختارهای پیشین اداره شوند. جامعه‌ی اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست و برای سهولت بیش‌تر در اجرای امور اجتماعی و سیاسی، لازم است

---

۱ ـ همان.

سازمان‌ها، نهادها و مؤسسات حوزه‌ی خصوصی، در آن تشکیل شود:

«بدون تردید هر جامعه‌ی دینی جامعه‌ای مدنی است. بنابراین اگر جامعه‌ی مدنی را به مفهوم عام آن در نظر بگیریم و آن‌را به هر جامعه‌ی متمدن، قانون‌مدار و قانون‌گرا، دارای فرهنگ و آداب و رسوم، هنجارها و ارزش‌های خاص خود، و جامعه‌ای مردم سالار که در آن امکانات مشارکت آزادانه شهروندان در تعیین سرنوشت (بپنداریم که) نحوه‌ی اداره‌ی امور و شئونات زندگی اجتماعی خویش و نیز امکان تشکیل انجمن‌ها و احزاب و تشکل‌های سیاسی، صنفی شغلی و فعالیت آزادانه و ضابطه‌مند آن در عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی اجتماعی فرهنگی وجود دارد، البته جامعه‌ی مدنی بدین معنا با جامعه‌ی دینی هیچ تعارضی نخواهد داشت».[۱]

البته در جامعه‌ی اسلامی علاوه بر موارد فوق، ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که آن‌را از سایر جامعه‌ها متمایز می‌سازد؛ در جامعه‌ی اسلامی، آزادی منشأ دینی دارد و آزادی یعنی آزادی از عبودیت غیر خدا. آزادی در جامعه‌ی اسلامی با معیارها، ارزش‌ها و هنجارها سنجیده می‌شود. در جامعه‌ی اسلامی، انسان تکلیف‌مدار است؛ یعنی در قبال خدا و مردم، اخلاق و ارزش‌های دینی، احساس مسؤولیت می‌کند:

«در جامعه‌ی اسلامی، منشأ قانون وحی الهی است و مبنای وضع قوانین نیز شارع‌مقدس‌است‌وبه‌طورکلی مشروعیت نظام سیاسی، اساس حکومت اسلامی و قوانین این جامعه، منشأ الاهی دارد و خدا محوری مبنای همه چیز است.»[۲]

مؤلفه‌های جامعه‌ی مدنی کدام است؟

مؤلفه‌های جامعه‌ی مدنی را در تعریف آن می‌توان یافت، به عبارت دیگر:

وجود ساختارها و نهادهای متشکل از قبیل: احزاب سیاسی رسمی و علنی،

---

۱ ـ فولادی، محمد، جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ی دینی، موانع، چالش‌ها، مجلهٔ معرفت، بهار ۱۳۷۸، ص ۵۶.
۲ ـ همان.

گروه‌های ذی نفوذ[۱] خود ساخته، شوراها، اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌های ملّی و محلّی، رسانه‌ها و مطبوعات متعدد و متنوع، انتخابات، رفتارها و رقابت‌های انتخاباتی جدّی و تأثیرگذار و ساز و کارهای شناخته شده‌ی دیگری از این قبیل، به مثابه مؤلفه‌ها و شاخصه‌های آن محسوب می‌شود؛ مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی که به آن عینیت می‌بخشد و این مفهوم انتزاعی را به مفهومی انضمامی و ملموس بدل می‌سازد.[۲]

بدیهی است نیل به جامعه‌ی مدنی در گرو نهادینه شدن و پایدار ماندن ساختارها و مؤلفه‌های فوق است.

نسبت دین و جامعه‌ی مدنی

با توجه به نقش عقل، سیره‌ی عقلا و عرف در احکام امضایی اسلام (نظیر احکام سیاسی و اقتصادی و جزایی) و نیز براساس نظر برخی از فقها و اصولیان، قوانینی که عقلا اختیار می‌کنند چنان‌چه با ارزش‌های اسلامی در تضاد نباشد، به عنوان احکام عقلی و عقلایی اسلام، مورد امضای شارع است. امام خمینی(ره) در کتاب بیع خود می‌فرمایند:

«اسلام در این گونه امور سیاسی چیزی مخالف بنای عقلا نیاورده، مگر آنچه واجد مفسده‌یی بوده است».[۳]

بدیهی است صرف نظر از نقاط مشترک جامعه‌ی مدنی ما و جامعه‌ی مدنی در غرب، جامعه‌ی مدنی در کشور اسلامی هرگز با جامعه‌ی غربی انطباق ندارد و یک رابطه «این همانی» بین آن‌ها برقرار نخواهد شد.

---

۱ ـ تفاوت گروه ذی نفوذ و حزب در این است که گروه‌های ذی نفوذ برای به دست گرفتن قدرت تلاش نمی‌کنند بلکه سعی دارند تا به شکلی بر مقامات مسئول نفوذ و تأثیر داشته باشند تا خواسته‌های خود را به آنان القا و در جهت تأمین منافع خود، دولت‌مردان را ترغیب کنند؛ در حالی که احزاب جهت به دست گرفتن قدرت وارد پیکارهای سیاسی می‌شوند.

۲ ـ تحلیل تاریخی پیش زمینه‌ها و فرصت‌های گذرا به جامعه‌ی مدنی در ایران معاصر، محسن مدیر شانه‌چی، مجموعه مقالات جامعه‌ی مدنی.

۳ ـ کتاب بیع، ج ۳، ص ۱۲.

گفتار چهارم

بحران بالکان

نمودار مطالب

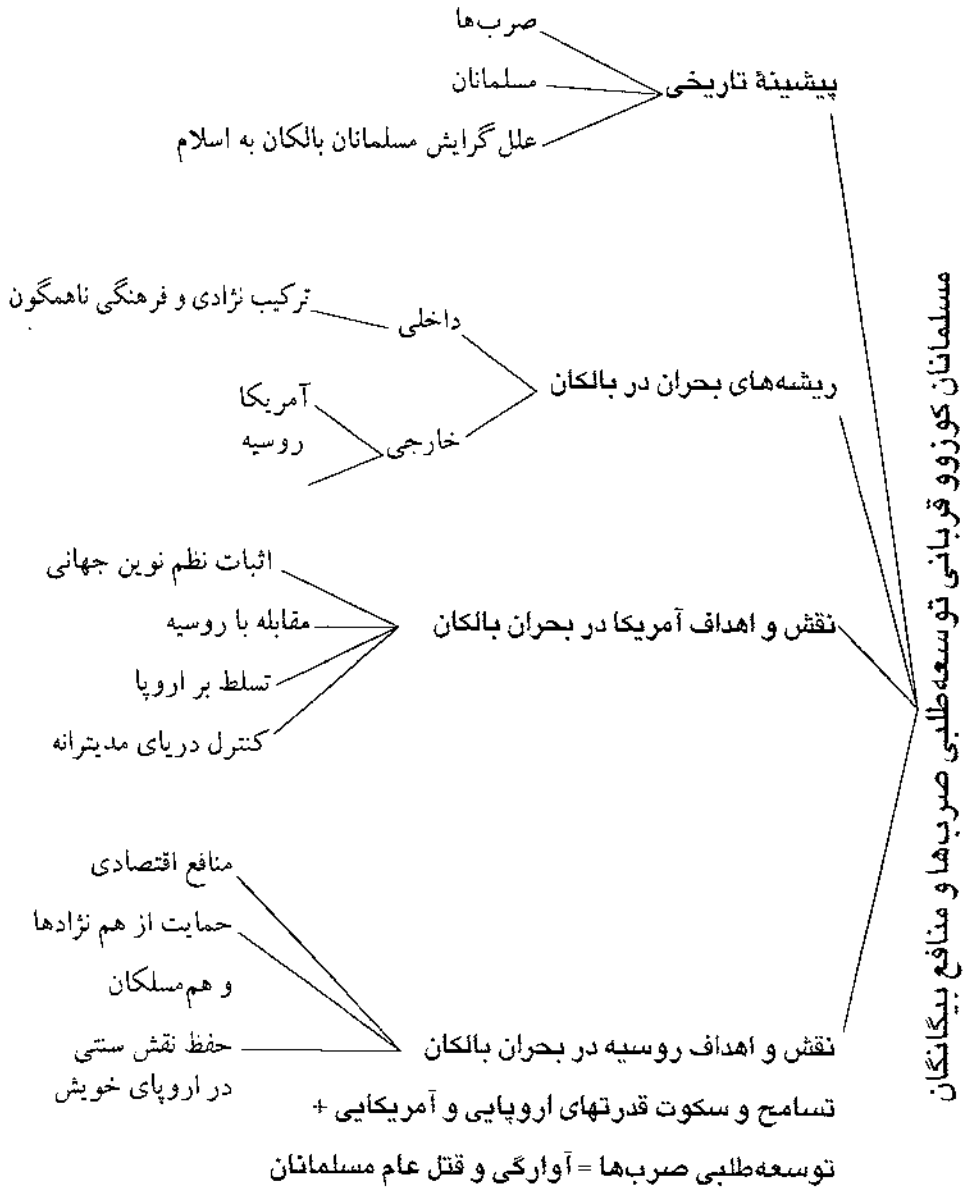

سؤالات متن درس:

۱ ـ پیشینهٔ تاریخی مسلمانان و صرب‌ها در منطقه بالکان چگونه است؟

۲ ـ علل گرایش مردم بالکان به اسلام چه بوده است؟

۳ ـ ریشه‌های بحران کنونی در بالکان چیست؟

۴ ـ اهداف آمریکا در بحران بالکان چیست؟

۵ ـ اهداف روسیه در این منطقه چیست؟

۶ ـ برآیند عوامل داخلی و خارجی در بحران بالکان چه نتیجه‌ای داشته است؟

مسلمانان کوزوو قربانی توسعه‌طلبی صرب‌ها و منافع بیگانگان

پیشینه‌ی تاریخی

کشورهای واقع در شبه‌جزیره بالکان در جنوب شرقی اروپا اصطلاحاً به کشورهای بالکان معروف شده‌اند. شبه جزیره بالکان در طول تاریخ صحنه‌ی جنگ‌های بزرگی بوده است. بالکان تا قرن نوزدهم یک واحد جغرافیایی را تشکیل می‌داد. سپس بین شش کشور رومانی و بلغارستان و یونان و ترکیه و آلبانی و یوگسلاوی تقسیم شد و هم اکنون نیز با تقسیم یوگسلاوی تعداد کشورهای مستقل این منطقه در حال افزایش است.

شش جمهوری صربستان، کرواسی، مقدونیه، مونته نگرو، اسلوونی، بوسنی و هرزه گوین و دو استان خودمختار کوزوو و یوودینا حکومت فدرایتو یوگسلاوی را شکل دادند.

صرب‌ها [یکی از اقوام بزرگ یوگسلاوی سابق] یک قوم قدیمی اسلاو هستند که تا قرن پنجم میلادی در سواحل شرقی دریای سیاه در قفقاز زندگی می‌کردند و از این تاریخ به بعد به تدریج به سواحل غربی دریای سیاه و شبه جزیره‌ی بالکان مهاجرت کردند. اولین دولت صرب‌ها در قرن دهم میلادی در جنوب صربستان کنونی و قسمتی از سرزمین‌های بوسنی هرزه‌گوین تشکیل شد. صربستان در فاصله‌ی قرن دهم تا چهاردهم میلادی به صورت یکی از نیرومندترین کشورهای منطقه‌ی بالکان در آمد.[۱]

۱ـ محمود طلوعی، فرهنگ جامع علوم سیاسی، انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص ۵۹۷.

مسلمانان، که یکی دیگر از ملیت‌های مهم یوگسلاوی سابق در منطقه بالکان‌اند، از هنگام حمله‌ی سردار نامی اسلام طارق بن زیاد به اروپا که به فتح اندلس (اسپانیای فعلی) منجر گردید، با اسلام آشنا شدند.

«ارتباط وسیع تجاری و علمی اندلس با سایر کشورها و ملل، به خصوص در محدوده‌ی جزایر و سواحل دریای مدیترانه باعث آشنایی آنان با فرهنگ و تمدن مترقی اسلام شد. مسلمانان در خاتمه‌ی فتوحات خود در اندلس در زمینه‌های مختلف اقتصادی و تجاری شروع به پیشرفت کردند، در طول یک صدسال اراضی بایر، تماماً به کشتزارها تبدیل شد. بناها و عمارت‌های باشکوه بنا نهاده شدند؛ روابط تجاری وسیعی با سایر اقوام برقرار کردند. بعد به اشاعه‌ی علوم و فنون پرداختند؛ کتب یونانی ولاتین را ترجمه کردند، آموزشگاه‌ها و دانشکده‌ها تأسیس نمودند که تا مدّت مدیدی مورد استفاده‌ی اروپاییان واقع شده بود و از پرتو آن بهره‌مند بودند.»[1]

با قدرت یافتن امپراطوری عثمانی و توسعه‌ی آن به سوی غرب، جنگ‌های خونین بین صرب‌ها و قوای عثمانی به وقوع پیوست. صرب‌ها در نخستین جنگ‌های خود با عثمانی‌ها آنها را شکست دادند. در جنگ «کوزوو»[2] که در سال ۱۳۸۹ در دشت کوزوو واقع در شمال آلبانی رخ داد، سلطان مراد اول پادشاه عثمانی ولازار پادشاه صربستان هر دو کشته شدند؛ ولی سرانجام قسمتی از قلمرو پادشاهی صربستان به تصرف عثمانی‌ها در آمد. صربستان از این تاریخ به بعد همواره در معرض تهدید عثمانی‌ها بود تا این که در سال ۱۴۵۹ میلادی به طور کامل تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها قرار گرفت. صرب‌ها نزدیک به ۴ قرن تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها بودند. در مورد علل گرایش مردم بالکان به اسلام دلایل چندی ارائه شده که از مهم‌ترین آن‌ها استبداد و فساد حاکم بر کلیسا از یک سو و تساهل و آزادی مذهبی مسلمانان از

۱ـ عبدالله نظرزاده، بوسنی و هرزه‌گوین در بستر تاریخ، ناشر واحد مطالعات سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۲.

2 – KOSOVO.

سوی دیگر رامی توان نام برد.

«حاکمان عثمانی از دخالت در امور دینی و اجتماعی آنان پرهیز می‌کردند به آزادی فکر و عقیده احترام می‌گذاشتند و با دریافت جزیه‌ی معینی، بر خلاف حکومت‌های پیشین، کمر مردم را زیر بار سنگین مالیاتهای هنگفت خم نمی‌کردند»[۱]

ریشه‌های بحران در بالکان

۱ـ عامل داخلی: ترکیب نژادی

کشور یوگسلاوی سابق شامل شش جمهوری و دو استان خودمختار بود که به صورت فدرال اداره می‌شد. مهم‌ترین ملیت‌های تشکیل دهنده‌ی آن به ترتیب جمعیت عبارت بود از: صرب‌ها، کروات‌ها، مسلمانان، آلبانیاییها، اسلونی‌ها، مقدونیه‌ای‌ها و مونته‌نگرویی‌ها. با توجه به پراکندگی نژادی و فرهنگی اقوام مذکور می‌توان دریافت منطقه‌ی بالکان دارای استعدادهای بالقوه‌یی برای ایجاد بحران‌های داخلی است. آنچه دامنه‌ی بحران را گسترش داده، سبب درگیری‌های طولانی شده است، احساسات ناسیونالیستی افراطی هر یک از این ملیت‌هاست. همین امر از یک‌سو و دخالت‌ها و چشم‌داشت‌های بیگانگان نسبت به این منطقه از سوی دیگر، سبب شده است تا بالکان در طول تاریخ کانون تشنجات منطقه‌ایی بین‌المللی باشد.

«صربستان (پس از کسب استقلال از عثمانی در سال ۱۸۷۸م) نقشه‌هایی از «صربستان بزرگ» که زاییده‌ی تخیّلات بلند پروازانه‌ی رهبران ناسیونالیست صرب بوده منتشر کرد در مقابل این اقدام، در هر جمهوری سیاستمداران و رهبران سیاسی می‌کوشیدند تا با انتشار نقشه‌هایی ادعاهای تاریخی سرزمینشان را مطرح کنند.»[۲]

۱ـ بوسنی و هرزه‌گوین در بستر تاریخ.

۲ـ همان، ص ۱۸۹.

مارشال تیتو، رهبر پیشین و متوفای یوگسلاوی سابق، در طول زمامداری خود (۱۹۴۶-۱۹۸۰م) به صورت رهبری قدرتمند و به عنوان مظهر وحدت ملی توانست این مجموعه، مرکب و نامتناجس سرزمینی و جمعیتی را به هم پیوند داده، نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز در میان آن‌ها برقرار سازد. با مرگ تیتو در سال ۱۹۸۰ علت بقای جمهوری فدراتیو یوگسلاوی نیز از بین رفت. پس از او کشور در یک سیستم چرخشی و به صورت شورای ریاست جمهوری تا سال ۱۹۹۰ اداره می‌شود. تا این زمان یوگسلاوی در دایره‌ی نفوذ و قلمرو ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک شوروی سابق قرار داشت. اما فروپاشی شوروی سابق در سال ۱۹۹۱ عامل دیگری برای آزادی و استقلال کشورهای بلوک شرق، به ویژه جمهوری‌های یوگسلاوی بود.

بر همین اساس، ابتدا ایالت‌های اسلونی و کرواسی، که در غرب کشور قرار داشتند و از دسترس صرب‌ها دور بودند، استقلال خود را اعلام داشتند. ایالتهایی که به لحاظ فاصله‌ی جغرافیایی دورتر بودند با کم‌ترین درگیریها استقلال خود را به دست آوردند. صرب‌ها در مقابل اعلام استقلال اسلونی، که اقلیت صرب در آن وجود ندارد، مقاومت زیادی نکردند ولی در مورد کرواسی، که اقلیت کوچک صرب در حدود ۱۵ درصد دارد. و نیز بوسنی‌هرزه‌گوین، که نزدیک به $\frac{1}{3}$ جمعیت آن صرب است، به شدت مقاومت کردند. مقابله صرب‌ها با استقلال بوسنی‌هرزه‌گوین تراژدی دردآور و خشنی بود که همراه با استراتژی تصفیه‌ی نژادی و محدودسازی اقتدار مسلمانان به بدترین وجهی به اجرا در آمد؛ به شکلی که حیرت و نگرانی جهانیان را برانگیخت و از صرب‌ها چهره‌ی خونخوار و خشنی ترسیم کرد.

در دوره‌ی حاکمیت تیتو آلبانی‌تبارها نیز خواهان خودمختاری بودند. بالأخره در سال ۱۹۷۴ تیتو خودمختاری گسترده‌یی به کوزوو داد و پس از آن منطقه آرام شد. با مرگ تیتو و به قدرت رسیدن رهبر افراطی صرب‌ها میلوشویچ در سال ۱۹۸۶، در اوج تلاش‌های توسعه‌طلبانه‌ی صرب‌ها، خودمختاری کوزوو لغو شد. پس از این حادثه، ناآرامی‌ها آغاز گردید. در سال ۱۹۹۱ مردم کوزوو طی یک همه‌پرسی این ایالت را به عنوان یک جمهوری

به رسمیت شناختند. در سال ۱۹۹۲ روگوا به عنوان رئیس جمهوری این ایالت انتخاب شد. کشمکش و درگیری‌ها ادامه داشت. تلاش‌های سیاسی بین المللی از سوی صرب‌ها رد شد؛ و سرانجام در مارس ۱۹۹۹ نیروهای یوگسلاوی از مرز مقدونیه گذشته، به سوی کوزوو حرکت کردند. در ۲۴ مارس همین سال حملات هوایی ناتو به یوگسلاوی آغاز شد. بر اثر این درگیری‌ها تاکنون صدها هزار نفر از مردم مسلمان کوزوو از خانه و کاشانه‌ی خود آواره شده، بسیاری نیز به قتل رسیدند.

۲ـ عوامل خارجی: نقش و اهداف آمریکا در بحران بالکان

با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق، آمریکا خود را تنها ابرقدرت جهان یافت. دو بحران بزرگ یکی در منطقه‌ی خلیج فارس و دیگری در بالکان این زمینه را برای آمریکا فراهم آورد تا در قالب نظم نوین جهانی نقش خود را به عنوان تنها ابرقدرت جهان به اثبات برساند. به همین منظور در بحران خلیج فارس از سازمان ملل متحد به عنوان یک ابزار بین‌المللی سود جست تا اقدامات خویش را در پناه این نهاد بین‌المللی توجیه سیاسی و حقوقی کند.

«پیروزی قاطع آمریکا و متحدانش بر عراق و بیرون راندن صدام حسین از کویت در فوریه‌ی ۱۹۹۱ اطمینان آمریکا را به نقش رهبری‌اش در جهان اعاده کرد.»[۱]

در بحران بالکان نیز آمریکا به دنبال این است تا خود را حلاّل مشکلات بین‌المللی نشان دهد. آمریکا سعی می‌کند دمل چرکین اروپا را که آن‌ها قادر به درمان آن نبودند، نیشتر بزند. اگر اروپا رهبری آمریکا را بپذیرد، آمریکا در مناطق دیگر چندان مشکلی نخواهد داشت.

«با این‌که جنگ سرد پایان گرفته است، ایالات متحده منافع سیاسی و اقتصادی مهمی در اروپا دارد. درگیری ما در اروپا از نوع نوعدوستی نیست

۱ـ ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم (وظیفه‌ی آمریکا در جهان با یک ابر قدرت)، ترجمه حسین وفی نژاد؛ انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱.

بلکه برای منافع ماست.... اگر ما در اروپا حضور نظامی نداشته باشیم، حرفمان را هم نمی‌توانیم بزنیم.»[۱]

از دیگر اهداف آمریکا در بالکان، علاوه بر عمق بخشیدن به رهبری خود در اروپا، نفوذ هرچه بیش‌تر در قلمرو ژئواستراتژیک رقیب مدعی و نوظهور خود یعنی روسیه است.

«بدیهی است حضور مؤثر درکنار رقبا، روسیه و اروپای واحد در حال رشد از توجه بسزایی برخوردار است و از اصول انکارناپذیر روابط بین‌الملل است...آمریکا نمی‌تواند از پتانسیل‌های این دو قدرت در حال رشد چشم پوشی کند. موضوع آن قدر مهمّ و حیاتی است که ایالات متحده همواره این دو قدرت را در مرکز توجهات خود قرار داده و در صورت امکان و ضرورت تعادلی از قدرت را در منطقه ایجاد نموده و یا اهرم‌هایی را داشته باشد که بتواند در موقع لزوم تاکتیک‌های مناسب جهت توازن نسبی قدرت اتخاذ کند»[۲]

همچنین نقش ژئوپلیتکی منطقه، از لحاظ اتصال اروپا و آسیا و کنترل بخش‌های شرقی و غربی اروپا، استفاده از پایگاه‌های آن برای کنترل بر دریای مدیترانه از جاذبه‌های منطقه‌ایی بالکان است که برای آمریکا حائز اهمیت است.

نقش و اهداف روسیه در بحران بالکان

روس‌ها و صرب‌ها هر دو نژاد اسلاوند آن‌ها در مذهب نیز اشتراک دارند و پیرو آیین ارتدکس شمرده می‌شوند همچنین به دلیل این که یوگسلاوی در تمام طول سال‌های پس از جنگ دوم جهانی پایگاه سنتی بلوک کمونیسم در اروپای شرقی بود و نیز به دلیل سرنوشت مشترک روسیه و یوگسلاوی از نظر فروپاشی قلمرو حاکمیت هر دوی آن‌ها، روس‌ها حمایت از صرب‌ها و صربستان را همواره برای خود یک استراتژی می‌شمارند. آنان از روابط اقتصادی گسترده‌یی با صربها برخوردارند. روسیه از حامیان اصلی صرب‌ها در تأمین سلاح

۱ـ همان.

۲ـ بولتن ماهانه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی (۱۲۱)، سال دوازدهم، اشاراتی بر سیاست خارجی آمریکا در قلمرو یوگسلاوی، محمد قدس، ص۱۷.

مورد نیاز آن‌ها در جنگ در بوسنی هرزه‌گوین بود. کارشناسان نظامی روسی در خدمت ارتش و مدیریت نظامی صربستان قرار دارند روسیه طی چهار سال جنگ بوسنی هرزه‌گوین بارها تأکید کرده بود که با هرگونه اقدام مؤثر علیه صربستان در سطح منطقه‌یی و بین‌المللی به مقابله خواهد پرداخت. در بحران کوزوو نیز روسیه تهدید کرده است در صورت ادامه‌ی حملات ناتو به یوگسلاوی، موشک‌های هسته‌یی خود را به سمت اروپای غربی نشانه‌گیری خواهد کرد و در صورت حمله‌ی زمینی ناتو، روسیه نیز نیروهای زمینی خود را به صحنه‌ی جنگ بالکان اعزام خواهد کرد.[۱]

در این که روسیه بتواند رودرروی ناتو بایستد تردیدهای بزرگی وجود دارد؛ زیرا میان توان امروز روسیه با قدرت نظامی غرب هیچ‌گونه توازنی وجود ندارد. امروز از اتحاد جماهیر شوروی، که استعداد ۱۶ جمهوری متفرق را یک جا در اختیار داشت، خبری نیست. روسیه کشوری است با اقتصاد خراب، پول بی ارزش، تکنولوژی راکد، و ارتش از هم گسیخته و نیروهای بی‌انگیزه. روسیه خود ریزه‌خوار خوان صندوق بین المللی پول است. در حالی که تعداد کشورهای اروپایی عضو ناتو به مراتب بیش‌تر از قبل است. پس می‌توان استنباط کرد که تهدید روسیه بیش‌تر یک ژست سیاسی است تا واقعیت. روزنامه‌ی ایندیپندنت انگلیس می‌نویسد:

«شیر روسیه غُرش کرده است اما گاز نمی‌گیرد»[۲]

با وجود این نقش روسیه در تحولات بالکان را نادیده نمی‌توان انگاشت. اگر بحران بالکان ادامه یابد و قدرت دیگری از جمله چنین در کنار روسیه قرار گیرد، ابعاد اوضاع پیچیده‌تر خواهد شد.

عامل دیگری که به نظر می‌رسد در شعله‌ور ساختن آتش جنگ بالکان نقش داشته، موضع تسامح و سکوت قدرت‌های اروپایی و آمریکا در قبال تحرکات نظامی صرب‌ها در اعماق سرزمین مسلمانان است. رهبران صرب با نام مدعیان مالکیت این سرزمین‌ها حرکت

۱ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۸/۱/۲۳.

۲ـ همان.

توسعه طلبانه خود علیه جمهوری‌ها و ایالت‌های یوگسلاوی را تحت این باور آغاز کردند که سرزمین‌هایی نظیر بوسنی، مقدونیه و کوزوو به دلیل محروم بودن از امکانات نظامی و نیز عدم پشتیبانی سیاسی، به آسانی قابل تسخیر و تصرف است. جنب و جوش نظامی آن‌ها در مناطق مسلمان نشین نادیده گرفته شد. پس آن که فرماندهان صرب به طور کامل اوضاع را در دست گرفته، پایه‌های تسلط نظامی خود را بر جای جای مناطق اسلامی استوار کردند، طرف‌های اروپایی و آمریکایی تلاش‌های میانجی‌گرانه خود را آغاز کردند، حاکمان بلگراد عملیات جدید سرکوب وکشتار در کوزوو را، بر اساس بر آوردی که از نتیجه‌ی عملکرد ناتو و کلاً اروپا و آمریکا در بوسنی دارند، آغاز کرده‌اند؛ اگر پیمان صلح دیتون که، رهبران ناتو و امریکا در رأس آن بودند، به اجرا در می‌آمد، شاید امروز شاهد فاجعه‌ی انسانی دیگری نبودیم.

«حتی کسانی که از بمباران (صرب‌ها) حمایت می‌کنند، معتقدند تند روی‌هایی که اکنون از سوی ناتو صورت می‌گیرد، برای جبران بی‌تفاوتی‌های کشورهای عضو این سازمان نسبت به این موضوع در شش سال گذشته است. کلینتون هنگامی که مشغول توصیف استراتژی ناتو بود، پذیرفت که وی باید در همان سال ۱۹۹۳ نیروهای صرب در بوسنی را بمباران می‌کرد. اما شاید میلوشویچ بهتر از کلینتون درس جنگ در بوسنی را فرا گرفته بود»[1]

واقعیت این است که امروز طرف‌های درگیر در بالکان یک بازدهی مشترک دارند و آن نسل کشی و آوارگی ملت مسلمان و بی‌پناه کوزوو است. اقدام نیروهای ناتو به سرکردگی آمریکا در بمباران مکرر مناطقی که ادعا می‌شود نیروهای صرب در کوزوو در آن‌ها مستقر است، نتیجه‌ای جز سرکوب بی‌رحمانه‌ی مسلمانان کوزوو توسط صرب‌ها نداشته است. امروز نه مسلمان به خود مختاری رضایت می‌دهند و نه صرب‌ها استقلال کوزوو را می‌پذیرند. آنچه در این میان ادامه می‌یابد کشتار و آوارگی مسلمانان است.

۱ـ مجله گزارش‌های ویژه، مرکز مطالعات و پژوهشهای راهبردی آسیا ۷۸/۲/۸.

فصل سوم:

خورشید قرن

گفتار اول: زندگانی امام خمینی(ره)

گفتار دوم: ویژگیهای امام خمینی(ره)

گفتار سوم: اندیشه سیاسی امام(ره)

زندگانی امام خمینی

راهنمای گفتار اول

هدف از این درس آشنایی با شخصیت و ویژگی‌های امام خمینی می‌باشد که در چند بخش آورده شده است امید است مربیان محترم در جهت شناساندن امام خمینی عنایت لازم را داشته باشند.

اهداف رفتاری

پس از درس، مخاطبان باید بتوانند:

۱ ـ خلاصه‌ای از زندگی‌نامه امام خمینی را بنویسند؛

۲ ـ حداقل پنج ویژه گی برجسته امام را بنویسند؛

۳ ـ حداقل دو مورد از پیش‌بینی‌های امام را ذکر نمایند؛

۴ ـ حداقل چهار مورد از ویژگی‌های خط امام را بیان کنند.

نمودار مطالب

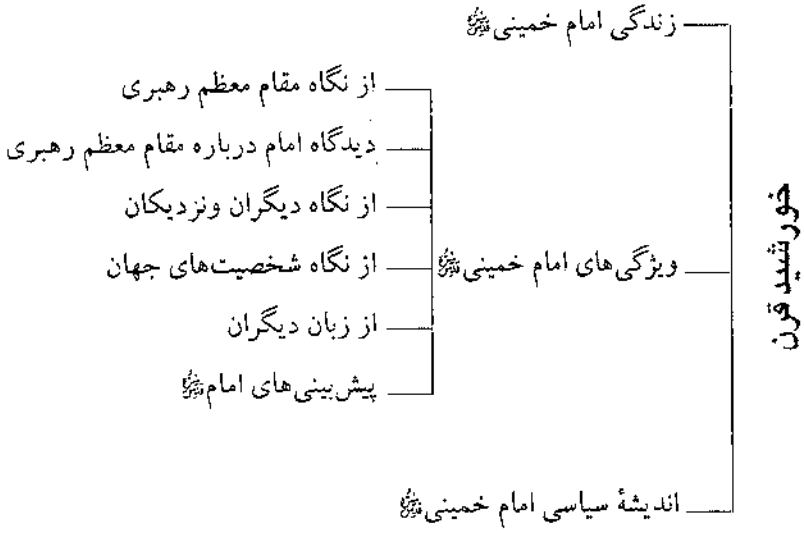

مقدمه

زنده نگه داشتن یاد و نام مردان بزرگ تاریخ، که سرنوشت ملت‌ها را با اندیشه‌ی الاهی اراده پولادین و پشتکار خود رقم زده‌اند، امری ضروری است. امام خمینی‌ﷺ، که بعد از معصومین‌علیهم‌السلام سرآمد مردان بزرگ در تاریخ بشریت شمرده می‌شود، در قرن حاضر قیامی الاهی برپاکرد و جهان را تحت تأثیر قرار داد. هدف این فصل شناسایی شخصیت و اندیشه‌ی امام‌ﷺ است و در چهار بخش، با عنوان‌های زیر بدین مهم می‌پردازد:

۱. زندگی امام خمینی‌ﷺ

۲. ویژگی‌های امام خمینی‌ﷺ

الف) از نگاه مقام معظم رهبری به همراه خدمات امام از دیدگاه معظم‌له

ب) دیدگاه امام درباره‌ی مقام معظم رهبری

ج) ویژگی امام از زبان دیگر یاران و نزدیکان

د) امام از زبان شخصیت‌های جهان

هـ) امام از زبان دیگران

ی) پیش بینی‌های امام‌ﷺ

۳. اندیشه‌ی سیاسی امام

آشنایی مختصر با زندگی امام خمینی‌ﷺ

در بیستم جمادی الثانی ۱۲۸۱ هـ‌ش، همزمان با سالروز ولادت بانوی بزرگ جهان حضرت زهراعلیهاالسلام فرزندی پا به عرصه‌ی گیتی نهاد که باید او را آغازگر دورانی جدید در تاریخ بشر نامید.

سید روح الله در خانه‌ی نورانی سید مصطفی در شهر خمین به دنیا آمد. در حالی که بیش از ۵ ماه از تولدش نمی‌گذشت، خوانین تحت حمایت عمّال حکومت وقت، ندای حق‌طلبی

پدرش را، در برابر زورگوئی‌هاشان قد برافراشته بود، با گلوله پاسخ گفتند و او را به شهادت رساندند. بدین ترتیب روح الله از اوان کودکی با رنج یتیمی آشنا شد و مفهوم شهادت را درک کرد. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر با ایمان (بانو هاجر) و عمّه‌ی گرانقدرش (صاحبه خانم)، که بانویی شجاع و حق‌جو بود، سپری کرد.

آثار نبوغ از کودکی در سیمای روح‌الله آشکار بود. در ۱۵ سالگی، در حالی که ادبیات فارسی و بخشی از علوم دینی را نزد برادرش آیت‌الله پسندیده و استادان آموخته بود، از نعمت وجود مادر محروم شد.

سید روح‌الله در سال ۱۲۹۸ عازم حوزه علمیه اراک شد. اندکی پس از هجرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی‌ﷺ، در سال ۱۳۰۰، رهسپار حوزه علمیه قم گردید و مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را به سرعت پشت سر نهاد. آن بزرگوار، علاوه بر درس‌های فقه، اصول، تفسیر و فلسفه، به دیگر علوم نیز علاقه نشان داد و از درس هیئت حکیم فرزانه شیخ علی‌اکبر یزدی و عرفان عارف بزرگ شیخ محمدعلی شاه آبادی بهره برد.

سید روح‌الله در سن ۲۷ سالگی، در حالی که به تدریس فلسفه و سطوح عالی حوزه اشتغال داشت، ازدواج کرد.

پس از رحلت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی، تلاش امام خمینی و جمعی دیگر از مجتهدان حوزه‌ی علمیه‌ی قم به نتیجه رسید و آیت‌الله العظمی بروجردی مرجعیت شیعه را بر عهده گرفت. در این زمان، امام خمینی در شمار مدرسان و مجتهدان صاحب رأی در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق جای داشت و زهد و وارستگی و تعبّد و تقوایش زبانزد خاص و عام بود. درس اخلاق وی محفلی نورانی برای پرورش روحی شاگردانی چون شهید مطهری‌ﷺ بود. پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، امام خمینی به رغم رویکرد گسترده‌ی طلاب و جامعه‌ی اسلامی به وی، به عنوان یکی از مراجع تقلید، از هرگونه اقدامی که شائبه‌ی موقعیت‌طلبی و مقام خواهی داشته باشد، به شدت پرهیز کرد و دوستانش را به بی اعتنایی به این‌گونه مسائل فرا خواند.

در سال‌های تحصیل و تدریس حضرت امام‌ﷺ در حوزه علمیه قم، حوادث مهم سیاسی در ایران و جهان به وقوع پیوست که هر کدام به نوعی در روح بلند آن حضرت تأثیر گذاشت. مبارزه‌ی آیت‌الله مدرس با رضا خان، توطئه‌ی رضا خان برای از بین بردن اسلام در ایران (به پیروی از آتاتورک)، توهین‌های رضا خان به حوزه‌ی علمیّه و خلع لباس روحانیان، ممنوع کردن مجالس اباعبدالله‌ﷺ کشف حجاب، جنگ جهانی دوم، پل پیروزی شدن ایران و قحطی و گرسنگی شدید ناشی از حضور متفقین، فرار رضا خان به جزیره‌ی موریس، سلطنت فرزندش و سرانجام قیام آیت‌الله کاشانی حوادثی است که در این دوران گذشت و سبب شد امام خمینی در اندیشه‌ی نجات مسلمانان از چنگ شیطانی به سر برد.

مبارزات وی از نوجوانی آغاز شد و به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی، همگام با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی، در اشکال مختلف تکامل یافت. در سال ۱۳۴۰ و ۴۱، ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا وی در رهبریت نهضت روحانیت ایفای نقش کند و قیام سراسری روحانیت و ملت را در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، با دو ویژگی برجسته‌ی رهبری واحد و اسلامی بودن انگیزه‌ها، تحقق بخشد.

با پیشنهاد امام خمینی عید نوروز ۱۳۴۲، در اعتراض به اقدامات رژیم، تحریم شد. آن حضرت در بیانیه‌یی انقلاب سفید شاه را انقلاب سیاه خواند، هم‌سویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل را افشا کرد و فرمود:

من چاره در این می‌بینم که این دولت مستبد به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی کنار برود و دولتی که پای‌بند به احکام اسلام و غم‌خوار ملت ایران باشد، بیاید[1].

روز دوم فروردین ۱۳۴۲ همزمان با شهادت امام جعفر صادق‌ﷺ، مأموران مسلح با لباس مبدل اجتماع طلاب علوم دینی را در مدرسه‌ی فیضیه بر هم زدند و در پی آن، نیروهای پلیس با سلاح گرم به مدرسه‌ی فیضیه یورش بردند و به کشتار وحشیانه‌ی طلاب پرداختند.

۱ـ صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷.

امام خمینی در اجتماع مردم از شخص شاه، به عنوان عامل اصلی جنایات، یاد کرد و مردم را به قیام فرا خواند. آن بزرگوار در سخنرانی دوازدهم فروردین ۱۳۴۲ از سکوت علمای قم و نجف و دیگر شهرهای اسلامی در مقابل جنایات تازه‌ی رژیم بشدّت انتقاد کرد و روز ۱۳ فروردین اعلامیه خود را، با عنوان «**شاه دوستی یعنی غارتگری**»، منتشر کرد.

ماه محرم ۱۳۴۲ با خرداد مصادف بود. روز عاشورا جمعیت صد هزار نفری در تهران با عکس‌هایی از امام به تظاهرات پرداختند و در مقابل کاخ مرمر برای اولین بار شعار «**مرگ بر دیکتاتور**» سر دادند. امام خمینی عصر عاشورا، مصادف با ۱۴ خرداد، در مدرسه‌ی فیضیه نطق تاریخی خویش را، که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود، ایراد کرد.

بسیاری از یاران امام در شب ۱۵ خرداد دستگیر شدند. ساعت ۳ نیمه شب صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل امام را محاصره کردند و وی را، در حالی که مشغول نماز شب بود، دستگیر کرده، سراسیمه به تهران بردند و به زندان منتقل کردند. صبح پانزدهم خرداد، خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران و دیگر شهرها رسید و در دیگر شهرها، بسیاری به خیابان‌ها ریخته، با شعار «**یا مرگ یا خمینی**» خواستار آزادی امام شدند. خشم مردم در قم چنان بود که ابتدا مأموران پلیس پا به فرار گذاشتند و بعد از تجهیز به میدان آمدند. وقتی مردم از حرم حضرت معصومه علیها السلام بیرون آمدند، رگبار مسلسل‌ها گشوده شد، درگیری تا ساعتی ادامه داشت و حمام خون به راه افتاد. سرانجام در آن روز قیام سرکوب شد و پانزده خرداد ۱۳۴۲ آغاز انقلاب اسلامی مردم ایران گردید.

رژیم شاه در آغاز سال ۱۳۴۳، با این تصور که شدت عمل در ماجرای قیام ۱۵ خرداد مردم را متنبه ساخته، کوشید وقایع سال گذشته را فراموش شده جلوه دهد. در این زمان، رژیم از طرف مردم و علما تحت فشار قرار گرفت و در شامگاه ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی امام را آزاد ساخت. پس از ورود آن حضرت به قم و آگاهی مردم، شهر در شادمانی فرو رفت. سه روز پس از آزادی امام نگذشته بود که نطق انقلابی‌اش بر همه‌ی تصورات رژیم مهر بطلان زد.

افشاگری امام علیه لایحه کاپیتولاسیون (مصونیت سیاسی و کنسولی اتباع آمریکایی در ایران) در آبان سال ۴۳، کشور را در آستانه‌ی قیامی نوین قرار داد. در سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳، کماندوهای مسلح بار دیگر منزل امام خمینی را محاصره کرده، وی را همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران گسیل داشتند و با یک فروند هواپیمای نظامی، زیر نظر مأموران امنیتی، به ترکیه تبعید کردند.

تبعید امام به ترکیه ۱۱ ماه به طول انجامید و با اعتراض شدید علمای ایران روبه رو شد. شاه، به تصور این‌که امام خمینی در نجف تنها به کارهای علمی می‌پردازد، روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ حضرت امام را به نجف تبعید کرد. امام خمینی در مدت اقامت خود در نجف اشرف، که حدود ۱۴ سال به طول انجامید، علاوه بر فعالیت‌های علمی حرکت‌های سیاسی‌اش رانیز ادامه داد و ستم‌های شاه و سلطه‌ی استکبار جهانی بر مسلمانان را برای طلاب و مردم ایران تبیین می‌کرد.

از آن‌جا که رژیم عراق نیز تحمل امام را نداشت، وزرای خارجه‌ی ایران و عراق در نیویورک دیدار کردند در پی این ملاقات، در دوم مهرماه ۱۳۵۷ منزل امام در نجف به محاصره‌ی قوای بعثی درآمد و امام به سکوت دعوت شد. امام با قاطعیت پاسخ داد به خاطر مسئولیتی که در قبال امت اسلام احساس می‌کند حاضر به سکوت و مصالحه نیست. آن حضرت روز ۱۲ مهر نجف را به قصد کویت ترک گفت؛ ولی دولت کویت، به اشاره‌ی رژیم عراق، از ورود وی به آن کشور جلوگیری کرد. امام، پس از مشورت با حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی رحمه‌الله، تصمیم به هجرت به پاریس گرفت و در چهاردهم مهر ۱۳۵۷ بدان شهر گام نهاد. دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو(حومه پاریس) مستقر شد و از فرانسه هدایت نهضت را پی گرفت. در سایه‌ی رهبری روشن‌بینانه‌ی آن حضرت قیام مردم ایران فراگیر شد و شاه ناگزیر از کشور گریخته، دولت بختیار را به جای خود گمارد.

در اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام به بازگشت در کشور منتشر شد. مردم خوشحال و

نگران بودند؛ زیرا هنوز دولت دست نشانده‌ی شاه بر کشور فرمان می‌راند و حکومت نظامی برقرار بود. دوستان امام به وی پیشنهاد کردند سفر را تعویق اندازد؛ ولی آن حضرت تصمیم خویش را گرفته، طی پیام‌هایی به مردم ایران گفته بود که می‌خواهد در این روزهای سرنوشت‌ساز و خطیر در کنار مردم باشد. رهبر ملت سرانجام در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، پس از حدود ۱۵ سال تبعید، به ایران بازگشت و با استقبال ده میلیونی مردم رو به رو شد. از آن پس، امام از نزدیک اوضاع و احوال انقلاب را زیر نظر داشت تا این‌که پس از ۱۰ روز، در تاریخ ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و ایران اسلامی در کنار رهبر خویش پیروزی‌اش را جشن گرفت.[۱]

مقاطع مختلف عمر پربار حضرت امام به زبان آمار

۱. تولد: سال ۱۲۸۱/۷/۱ تا اسارت به دست رژیم طاغوت پهلوی، ۲۲۱۵۶ روز.

۲. اسارت به دست رژیم پهلوی: ۱۳۴۲/۳/۱۵ تا آزادی از زندان ۱۳۴۳/۱/۱۸، مدت زندان ۳۰۶ روز.

۳. آزادی از زندان ۱۳۴۳/۱/۱۸ تا تبعید به ترکیه ۱۳۴۳/۸/۱۳، مدت ۲۱۱ روز.

۴. تبعید از ایران به ترکیه ۴۳/۸/۱۳ تا تبعید از ترکیه به عراق ۴۴/۷/۱۳، ۳۳۵ روز.

۵. تبعید از ترکیه به عراق ۴۴/۷/۱۳ تا هجرت به پاریس ۱۳۵۷/۷/۱۳، ۴۷۴۵ روز.

۶. اقامت در پاریس ۵۷/۷/۱۳ تا بازگشت به ایران ۵۷/۱۱/۱۲، ۱۱۸ روز.

۷. بازگشت به ایران ۵۷/۱۱/۱۲ تا عزیمت به قم ۵۷/۱۲/۱۰، ۲۸ روز.

۸. عزیمت به قم ۵۷/۱۲/۱۰ تا اعزام به تهران و بستری شدن در بیمارستان قلب ۵۸/۱۱/۱۳، ۳۲۸ روز.

۹. بستری شدن در بیمارستان قلب تهران ۵۸/۱۱/۱۳ تا مرخص شدن از بیمارستان ۵۸/۱۲/۱۲، ۳۹ روز.

۱۰. خروج از بیمارستان ۵۸/۱۲/۱۲ تا رحلت جانگذار در جماران ۶۸/۳/۱۴، ۳۳۷۹ روز.

۱ـ برگرفته شده از کتاب‌های خورشید قرن و حدیث بیداری.

۱۱. تولد سال ۱۲۸۱/۷/۱ تا رحلت جانگداز ۱۳۶۸/۳/۱۴، ۳۱۶۴۵ روز.[۱]

جوانی امام خمینی

امام در دوران نوجوانی و جوانی، با آن‌که از نعمت پدر و مادر محروم بود، هرگز از تلاش علمی و مبارزاتی و کار و کوشش دست برنداشت. آن حضرت در این‌باره می‌فرماید:

«من از بچگی در جنگ بودم.... ما مورد هجوم زلقی‌ها بودیم، مورد هجوم رجبعلی‌ها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم؛ و من در عین حالی که تقریباً شاید اوایل بلوغم بود دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل‌ها و این‌ها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آن‌جا می‌رفتیم، سنگرها را سرکشی می‌کردیم».[۲]

«من هم تفنگ داشتم منتها بچه بودم، بچه شانزده ساله، هفده ساله؛ ما تفنگ دستمان بود و تعلیم و تعلّم تفنگ هم می‌کردیم».[۳]

چنان‌که ملاحظه می‌شود امام در دوران نوجوانی و جوانی، علاوه بر تلاش علمی و تحصیلی خود، به مبارزه با زورگویان و غارت‌گران هم اهتمام می‌ورزید. آن حضرت در نوجوانی، جهت تحصیل، به اراک عزیمت کرد و سپس به قم رهسپار شد تا بتواند در ایام جوانی به مدارج بالای علمی دست یابد.

امام خمینی، علاوه بر تحصیل علوم دینی، در جوانی به تهذیب نفس نیز روی آورد و شش سال در محضر استاد فرزانه مرحوم آیت‌الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در مسیر تهذیب و اخلاق و عرفان کوشید. حرکت توفنده، بیان تأثیرگذار و چهره‌ی نافذ آن حضرت مرهون تلاش‌هایش در ایام جوانی است. خود امام نیز به این امر تصریح می‌کرد و می‌فرمود: قدر جوانی را بدانید و تا می‌توانید از جوانی خود استفاده کنید.

۱ـ زمزم نور (لمعات الامام)، ص ۹.
۲ـ صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۳.
۳ـ صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۹۲.

گفتار دوم

ویژگی‌های امام خمینی

امام قبل از این‌که رهبر دینی و سیاسی مردم باشد، محبوب ملّت بود. این محبّت قلبی و جذب دریایی از انسان‌ها چیزی نیست که با معیارهای عادی قابل بررسی باشد.

ویژگی‌های امام بسیار است ؛ ویژگی‌هایی که حتی دشمنانش نیز بدان واقف بودند و در بسیاری موارد ناخود آگاه زبان به اعتراف می‌گشودند.

بنابراین، خصوصیات امام را در ۳ بخش بررسی می‌کنیم:

۱ ـ خصوصیات امام از زبان یاران و نزدیکانش؛

۲ ـ خصوصیات امام از زبان شخصیت‌های جهان؛

۳ ـ خصوصیات امام از زبان دشمنان.

بخش اول

ویژگی‌های امام از زبان یاران و نزدیکانش

فصل اول

ویژگی‌های امام از زبان مقام معظم رهبری

مقام معظم رهبری در مواضع متعدد به ویژگی‌های امام اشاره فرموده است. بخشی از این ویژگی‌ها عبارت است از:

۱ ـ شخصیت اساطیر گونه

امام خمینی شخصیتی آن‌چنان بزرگ بود که در میان‌بزرگان و رهبران

جهان و تاریخ به جز انبیاء و اولیای معصومین علیهم السلام به دشواری می‌توان کسی را با این ابعاد و خصوصیات تصور کرد. الحق شخصیت آن عزیز یگانه، شخصیتی دست نیافتنی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیرگونه بود.[۱]

۲ـ عبادت و تهجد

او با مناجات و تهجّد و تضرع مخلصانه در سلک «عسی ان یبعثک ربّک مقاماً محموداً» درآمد.[۲]

۳ـ عمل به قرآن در زندگی

او با عمری که روزها و ساعت‌ها و لحظه هایش به مراقبه سپری شد، صدها آیه‌ی قرآن را، که در توصیف مخلصین، متقین و صالحین است، مجسم و عینی ساخت. او قرآن را نه فقط در محیط زندگی جامعه و یا تشکیل جامعه‌ی اسلامی، بلکه در نفس خود و در زندگی خود تحقق بخشید.[۳]

۴ـ شجاعت اخلاقی و روحی

آن قدرت و صلابت معنوی و شجاعت روحی و اخلاقی که در یک لحظه یک موضعی را به خاطر اسلام و مسلمین اتخاذ می‌کند که دنیا در مقابل این موضع‌گیری متحیر می‌ماند. کم‌تر از بزرگان عالم این قدر توانسته است آن را در اعمال و رفتار خود نشان دهد.[۴]

۵ـ مصلح و احیاگر بزرگ

او آن روح‌الله بود که با عصا و ید بیضای موسوی و بیان فرمان مصطفوی به نجات مظلومان کمر بست. نخست فرعون‌های زمان را لرزاند و دل مستضعفان را به نور امید روشن ساخت.[۵]

۱ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۸/۳/۲.
۲ـ روزنامه اطلاعات، ۶۸/۴/۲۴.
۳ـ همان.
۴ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۸/۴/۳۱.
۵ـ روزنامه اطلاعات، ۶۸/۴/۲۴.

۶ـ احیاگر اسلام ناب محمدی ﷺ

امام برای حیات دوباره‌ی اسلام درست همان راهی را پیمود که رسول‌الله ﷺ پیمود[۱]. او به اسلام عزّت بخشید و پرچم قرآن را در جهان به اهتزاز درآورد[۲].

۷ـ روشنی بخش و احیاگر

او مانند خورشیدی بود که با درخشش خود اشیا را آشکار می‌کند و مانند روحی بود که با دمیدن به کالبدی اجزای آن را زنده می‌سازد، او ما را زنده کرد و به حرکت درآورد[۳].

۸ـ قلب ملهم به الهامات

امام عزیزمان حقیقتاً قلب او در مواردی ملهم از الهامات غیبی بود و کلمات او گویی در مواردی کلمات متکی به وحی است[۴].

۹ـ شخصیت دست نیافتنی

نه این‌جانب... و نه هیچ فرد دیگری در جمهوری اسلامی قادر نیست که به قله‌ی آن شخصیت ممتاز و استثنایی دست یابد.

۱۰ـ آیه‌ی رحمت

هیچ روزی مانند دوازدهم بهمن نبود که در آن مردی از دودمان پیامبران و بر شیوه‌ی آنان با دستی پر معجزه... چون آیه‌ی رحمت فرود آمد و آنان را بر بال فرشتگان حق نشانید و تا عرش عزت و عظمت پر کشید[۵].

خدمات امام از دیدگاه مقام معظم رهبری

در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی امام منشأ خدمات بسیار بود. بخشی از آن خدمات عبارت است از:

۱ـ کیهان، ۶۹/۳/۱۲.
۲ـ جمهوری اسلامی، ۷۲/۳/۲۸.
۳ـ جلوه‌های نور، ص ۲۴.
۴ـ جلوه‌های نور، ص ۲۴.
۵ـ جلوه‌های نور، ص ۲۷.

۱. احیای اسلام؛

۲. بازگرداندن روح عزت به مسلمانان؛

۳. دادن احساس درک امت اسلامی به مسلمانان؛

۴. برانداختن یکی از مرتجع‌ترین و پلیدترین رژیم‌های جهان؛

۵. ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام؛

۶. ایجاد نهضت اسلامی در جهان؛

۷. پدید آوردن نگرش جدید در فقه شیعه؛

۸. ابطال باورهای غلط درباره‌ی اخلاق فردی حکّام و لزوم وجود اخلاق فردی خاص در این گروه؛

۹. احیای روحیه‌ی خودباوری در ملت ایران؛

۱۰. اثبات ممکن بودن نه شرقی و نه غربی در عمل.

ویژگی‌های خط امام خمینی‌ﷺ

از نظر مقام معظم رهبری یکی از اساسی‌ترین اقدامات برای حفظ هویت اصلی انقلاب اسلامی و هدایت صحیح کشتی نظام در توفان حوادث و گذرگاه‌های خطر خیز آن، شناخت روش و منش رهبری حضرت امام خمینی‌ﷺ و پای بندی بدان است. به همین سبب، در این بخش برخی از ویژگی‌های برجسته‌ی این خط روشن الاهی را، که استمرار خط پیامبر اکرم و عترت پاک او است، از زبان فرزند شایسته و خلف صالح آن بزرگوار، رهبر حکیم و شجاع انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای بر می‌شماریم:

۱ ـ التزام به اسلام ناب محمدی‌ﷺ

[از مشخصات خط امامﷺ] اصرار بر شکستن حصار تحجّر و التقاط در فهم و عمل اسلامی و التزام به اسلام ناب است. از نظر امامﷺ در بیان و عمل ایشان هم تحجّر مردود بود و هم التقاط که به معنی رها کردن قیود صحیح برای فهم دین و اسلام [است][1].

۱ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۱/۳/۱۶.

۲ـ تعهّد عملی به دین

اهتمام به تعبّد و عمل فردی و ایستادگی در برابر سلطه‌ی شیطانی نفس و وسوسه‌های نفسانی. این دو مطلب بزرگ و این دو میدان مبارزه را امام راحل‌ﷺ از هم جدا نمی‌کردند، در صحنه‌ی اجتماع و سیاست در مقابل شیطان بزرگ و شیطان‌های قدرت می‌ایستادند و در صحنه‌ی روان آدمی و درونِ وجود انسان نیز با نفس مبارزه می‌کردند[۱].

۳ـ ایستادگی در برابر قدرت‌های استکباری

رمز اساسی کار و پیشرفت امام‌ﷺ... این بود که دشمن را شناخت و با همه قدرت و استقامت و بدون کم‌ترین رکون و اعتماد به دشمن در مقابل او ایستاد[۲].

۴ـ اهمیت دادن به ملت‌ها

امام‌ﷺ با ملت‌ها سخن می‌گفتند و معتقد بودند که تحولات بزرگ عالم اگر به دست ملت‌ها انجام بگیرد غیر قابل شکست است و ملت‌ها می‌توانند در دنیا تحول ایجاد کنند و محیط خود را عوض کنند[۳].

۵ـ اصرار بر وحدت ملی و اسلامی

با اختلاف کلمه و تشتّت، پیمودن راه امام‌ﷺ ممکن نیست. این وحدت کلمه باید حفظ شده و از اختلاف کلمه به هر شکل باید پرهیز کرد. هیچ کس حرکتی را که موجب اختلاف می‌شود، انجام ندهد[۴].

از اولین روزی که نهضت اسلامی در ایران به رهبری امام عظیم‌الشان‌ﷺ و بزرگوار آغاز شد یکی از اصلی‌ترین مواد داعیه‌های این نهضت عبارت از وحدت مسلمین در سرتاسر عالم و کوتاه کردن دست قدرت‌های ستمگر و متجاوز از سر مسلمانان بود[۵].

۱ـ همان.

۲ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۱/۳/۱۶.

۳ـ همان.

۴ـ سخن آفتاب، سازمان تبلیغات اسلامی، بخش سوم، فصل اول، ص ۲۴۳.

۵ـ همان، ص ۲۴۴.

۶ـ ایجاد روابط سالم با دولت‌ها

امامﷺ به ما یاد دادند که جمهوری اسلامی در سطح عالم می‌تواند و باید از روابطی سالم با دولت‌ها برخوردار بشود. البته روابط با آمریکا مردود است به خاطر این‌که او یک دولت استکباری و متجاوز و ظالم و با اسلام و جمهوری اسلامی در حال مبارزه و محاربه است، همچنین ارتباط با رژیم صهیونیستی و... در مورد بقیه‌ی دولت‌ها با توجه به مصالح نظام جمهوری اسلامی، اصل بر ایجاد ارتباط است[۱].

۷ـ مبارزه با اسرائیل

خصوصیت دیگر امامﷺ توجه ویژه به مبارزه با رژیم اشغالگر قدس و رژیم غاصب صهیونیستی [است]... و این به خاطر آن است که امام بزرگوار مائﷺ نقش ویرانگر و مخرّب این رژیم تحمیلی را از سال‌ها پیش به درستی تشخیص داده بودند[۲].

۸ـ حفظ مردمی بودن حکومت

امامﷺ همواره هم به مسئولین سفارش می‌کردند که از مردم جدا نشوید، با مردم باشید، زیّ مردمی داشته و به فکر مردم باشیدو هم متقابلاً به مردم سفارش مسئولین را می‌کردند، سفارش دولت‌ها را می‌کردند و با کسانی که ارکان‌های نظام و دولت را تضعیف می‌کردند به نحوی از انحا مقابله می‌کردند[۳].

۹ـ اهتمام به ارائه‌ی نمونه‌ی عینی از سازندگی اسلامی

[امام] اصرار داشتند که این کشور باید بازسازی شود... تا بتوانیم یک نمونه‌ی عینی و عملی از سازندگی اسلامی را به دنیا ارائه دهیم[۴].

۱۰ـ تلاش برای نجات محرومان

مردم همیشه در نظر امامﷺ اصل و محور بودند... و همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی و امثال

۱ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۱/۳/۱۶.
۲ـ روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۱/۳/۱۶.
۳ـ همان.
۴ـ همان.

آن باید بر محور نجات محرومین از محرومیت‌ها انجام گیرد[۱].

عصر ما، عصر خمینی است

با توجه به ویژگی هایی که برای خط روشن خمینی کبیر برشمردیم، بی هیچ تردیدی عصر حاضر را باید عصر خمینی نامید. مقام معظم رهبری درباره‌ی زنده بودن راه و هدف امام راحل‌ﷺ می‌فرماید: ما صریحاً به همه‌ی ملت‌های جهان اعلام می‌کنیم که تفکّر «خاتمه یافتن دوران امام خمینی‌ﷺ» که دشمن با صد زبان سعی در القای آن دارد، خدعه و نیرنگی استکباری بیش نیست و علی‌رغم آمریکا و همکارانش امام خمینی‌ﷺ در میان ملت خود و جامعه‌ی خود حاضر است و دوران امام خمینی‌ﷺ ادامه دارد و ادامه خواهد داشت.

راه او، راه ما

هدف او، هدف ما

و رهنمود او، مشعل فروزنده ماست.[۲]

دیدگاه امام درباره‌ی مقام معظم رهبری

یکی از ویژگی‌ها و خصوصیات امام توجه ویژه به یاران نزدیک خود بود. در میان یاران و شاگردان امام چند تن از توجه بیش‌تر آن حضرت برخوردار بودند که مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در شمار آن‌ها جای داشت. بخشی از سخنان امام درباره‌ی شخصیت مقام معظم رهبری چنین است:

۱ـ خورشید روشنی بخش

در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید[۳].

۱ـ همان.

۲ـ پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد رحلت امام خمینی‌ﷺ، ۶۹/۳/۱۰.

۳ـ صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۳.

۲ ـ متعهد و خدمتگزار

شما اگر گمان بکنید که در تمام دنیا، رئیس جمهورها و سلاطین و امثال این‌ها یک نفر را مثل آقای خامنه‌ای پیدا کنید که متعهد به اسلام باشد و خدمتگزار... پیدا نمی‌کنید[۱].

۳ ـ عالم به دین و سیاست

خداوند متعال بر ما منت نهاد که افکار عمومی را برای انتخاب رئیس جمهوری متعهد ومبارز در خط مستقیم اسلام و عالم به دین و سیاست هدایت فرمود[۲].

۴ ـ متفکر و اندیشمند

این جانب به پیروی از ملت عظیم‌الشأن و با اطلاع از مقام و مرتبت متفکر و دانشمند محترم جناب حجت‌الاسلام خامنه‌ای ـ ایده‌الله تعالی ـ رأی ملت را تنفیذ... نمودم[۳].

۵ ـ همراه با امام، همگام با انقلاب

ایشان را من سال‌های طولانی می‌شناسم و در آن زمانی که اول نهضت بود ایشان وارد بود و... بعد هم که این انقلاب به اوج خودش رسید، ایشان حاضر واقعه بود همه جا تا آخر؛ و حالا هم هست، یک نعمت خدا به ما، این است که داده[۴].

۶ ـ خدمتگزار و مجاهد

من به شما خامنه‌ای عزیز تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت‌جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده[۵].

۷ ـ معلم، خطیب توانا و راهنمای دلسوز

شما سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه‌ی انقلاب هستید[۶].

۱ـ همان، ج ۱۷، ص ۱۷۰.
۲ـ همان، ج ۱۵، ص ۱۷۹.
۳ـ همان، ج ۱۵، ص ۱۷۹.
۴ـ همان، ج ۱۷، ص ۱۷۰.
۵ـ همان، ج ۱۵، ص ۴۱.
۶ـ همان.

۸ـ بازوی قدرت‌مند نظام

این‌جانب، که از سال‌های قبل از انقلاب با جناب‌عالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تا الان باقی است، جناب‌عالی رایکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم[۱].

۹ـ برادر و آشنا به مسائل فقهی

شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید... می‌دانم.[۲]

۱۰ـ مصلح

به کسی سوء قصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین انداز است[۳].

ویژگی‌های امام از زبان دیگر یاران و نزدیکان

در این فصل، به جهت رعایت اختصار، به گفته‌های چند تن از یاران امام اشاره می‌کنیم، سپس ویژگی‌های امام را از زبان دیگر یاران بر می‌شماریم.

۱ـ شهید مطهری

نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پرخروش او، اراده و عزم آهنین او، استقامت او، شجاعت او، روشن بینی او، ایمان جوشان او، که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز ملت ایران، استاد عالی‌قدر و بزرگوار ما حضرت آیت الله العظمی خمینی، حسنه‌یی است که خداوند به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده.

من که قریب ۱۲ سال است در خدمت این مرد بزرگ تحصیل کردم، در سفر به پاریس وقتی به ملاقات ایشان رفتم، چیزهایی از روحیه‌ی او درک کردم که نه فقط بر حیرت من، بلکه بر ایمانم نیز اضافه کرد. وقتی برگشتم دوستانم گفتند: چه دیدی؟ گفتم: چهار تا آمن دیدم: آمن بهدفه؛ به هدفش ایمان دارد. دنیا اگر جمع بشود نمی‌تواند او را از هدفش منصرف

۱ـ همان.

۲ـ همان، ج ۲۰، ص ۱۷۳.

۳ـ همان، ج ۱۵، ص ۴۱.

کند.

آمن بسبیله؛ به راهی که انتخاب کرده ایمان دارد.

آمن بقوله؛ احدی مثل ایشان به روحیه‌ی مردم ایمان ندارد.

آمن برئه؛ در جلسه‌یی خصوصی به من گفت: فلانی این ما نیستیم که چنین می‌کنیم، من دست خدا را به وضوح حس می‌کنم[۱].

۲ ـ آیت الله شهید سید محمد باقر صدر

در امام خمینی ذوب شوید، همچنان که ایشان در اسلام ذوب شدند.

۳ ـ شهید دکتر محمد جواد باهنر

انسان در حضور امام خمینی احساس یک آرامش روحی فراوان می‌کند.

۴ ـ شهید آیت الله دستغیب

«من اطاع الخمینی فقد اطاع الله»:

هر کس از خمینی اطاعت کند، اطاعت از خداوند را کرده است.

۵ ـ شهید رجایی

ما باید ببینیم کسانی که دم از اسلام و انقلابی بودن می‌زنند، اعمال و رفتارشان تا چه اندازه مطابق اعمال و رفتار امام است؛ و مردم ما بر همین اساس است که انقلابی واقعی را از انقلابی کاذب تشخیص می‌دهند.

۶ ـ شهید آیت‌الله سعیدی

به خدا قسم، اگر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خون من نام مقدس خمینی را خواهید دید[۲].

۷ ـ شهید سپهبد صیاد شیرازی

هنوز عملیات طریق‌القدس انجام نشده بود. در آن مواقع در جبهه با کمبودها و تنگناهای

۱ـ پیرامون انقلاب اسلامی ،ص ۲۱.

۲ـ برگرفته از کتاب جلوه‌های نور.

زیادی روبه‌رو بودیم. از این رو بایستی دائم ایشان را باگزارش‌های خود در جریان پیشرفت کارها می‌گذاشتیم. دو جلسه از جلسه‌های ارائه گزارش به امام برای من حاوی نکات آموزنده‌یی بود که همیشه از آن‌ها بهره برداری می‌کنم.

«در یکی از جلسه‌ها، که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز به عنوان رئیس جمهور وقت در آن شرکت داشتند، آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس، فرماندهان سپاه و دیگر نیروها و من به عنوان فرماندهٔ نیروی زمینی نیز حضور داشتیم. جلسه در اتاق کوچک امام تشکیل شده بود. نمی‌دانم که نوبت گزارش کدام یک از ما بود که امام ناگهان از اتاق خارج شدند. برخورد حضرت امام(ره) برای ما بسیار تکان دهنده بود. فرد گزارش دهنده نتوانست جمله‌ی ناتمام خود را تمام کند؛ چرا که مات و مبهوت مانده بود که چه بگوید و برای چه کسی بگوید. اولین کسی که لب به سخن گشود و حرف زد، آقای هاشمی رفسنجانی بود. او گفت: «آقا، کسالتی ایجاد شده است؟» حضرت امام با تندی برگشتند و با قاطعیت جواب دادند: خیر، وقت نماز است.

من ناخودآگاه به ساعتم نگاه کردم. افق تهران را از پیش می‌دانستم و می‌توانم بگویم که ساعت و وقت بلند شدن امام برای نماز با افق تهران دقیقه‌ای تفاوت نداشت. در هر صورت، این برخورد امام در ما حال و وضع عجیبی را به وجود آورد»[1].

ویژگی‌های امام از زبان دیگر یاران و نزدیکان

۱. اهتمام و مراقبت بر نماز و ادای آن در وقت فضیلت به گونه‌یی که حتی به محافظان خود می‌فرمود در وقت نماز، نماز بخوانید، حفاظت لازم نیست.

۲. اهتمام و مداومت بر قرائت قرآن و تدبر در آن به گونه‌یی که هر روز دست کم ۵۰ آیه و در بعضی از ایام ۱۰ جزء قرآن تلاوت می‌کرد.

۱ـ پا به پای آفتاب، ص ۳۱۰.

۳. اهتمام به دعا و نیایش، چنان‌که وقتی در نجف به سر می‌برد، هر روز به حرم مشرف می‌شد، و زیارت جامعه‌اش هرگز ترک نشد.

۴. در کلیه اعمال اخلاص مثال زدنی داشت، به نحوی که می‌فرمود: عمل بدون اخلاص ذره‌یی ارزش ندارد.

۵. آگاهی و علم در زمینه‌های مختلف فلسفی، عرفانی، کلامی، فقهی، معانی، تاریخی، تفسیر، ریاضیات، هیئت و....

۶. شرح صدر و تحمل دشواری‌ها که در لحظات حساس قبل و بعد از انقلاب کاملاً مشهود بود؛ مانند تحمل مصیبت حاج آقا مصطفی که کسی ندید امام گریه کند.

۷. توکل عمیق و کامل به خداوند تبارک و تعالی و اطمینان به الطاف الاهی.

۸. صرفه جویی و پرهیز شدید از اسراف به نحوی که باقیمانده‌ی آب لیوان را برای مصرف بعدی نگه می‌داشت.

۹. سادگی و رعایت زیّ طلبگی در تمام مقاطع زندگی که یکی از عوامل جذب افراد بود.

۱۰. آرامش و طمأنینه‌ی کامل هنگام تحقق حوادث سخت، مثل شب ۱۹ بهمن (حکومت نظامی در تهران)، حمله‌ی تمام عیار عراق، یورش آمریکا به طبس، بازگشت از پاریس در حالی که حکومت شاه برپا بود و....

۱۱. نظم و ترتیب در کارها به گونه‌یی که نزدیکانش از کردار وی به وقت و ساعت پی می‌بردند.

۱۲. پاکیزگی در استحمام و لباس و فضای زندگی و معطر بودن.

۱۳. علاقه و عشق شدید به مردم، به ویژه خانواده‌های شهدا و محرومان، به نحوی که همیشه به مسئولان سفارش می‌کرد شما باید خدمتگزار مردم باشید.

۱۴. غیرت مثال زدنی امام در حفظ حرمت مقدسات که اوج آن در حمله‌ی عمّال فهد به حُجّاج و توهین سلمان رشدی به حریم اسلام و رسول اکرمﷺ نمودار شد.

۱۵. زهد و وارستگی امام و تلاش نکردن برای دست‌یابی به موقعیت‌ها و مناصب

اجتماعی.

۱۶. صلابت و شجاعت در طول زندگی، مانند هجوم کماندوها به منزل ایشان و خارج شدن امام و معرفی خود به آن‌ها که روح‌الله خمینی منم و پذیرش قطعنامه که جز امام از کسی ساخته نبود.

امام پیرامون حوادث سال ۴۳ فرمود:

والله من به عمرم نترسیدم، آن شبی هم که مرا می‌بردند آن‌ها می‌ترسیدند و من آن‌ها را دلداری می‌دادم.

۱۷. التزام به ضوابط و رعایت مقررات شرعی و قانونی، حتی قوانین دیگر کشورها. در نوفل لوشاتو، که ذبح حیوانات در خارج از کشتارگاه ممنوع است، روزی گوسفندی را در محل اقامت امام ذبح کردند؛ امام با این‌که در دیار کفر بود، فرمود:

«چون تخلف از قانون حکومت شده، از این گوشت نمی‌خورم».

۱۸. محبت به اهل بیت به طوری‌که با ذکر نام اباعبدالله الحسین علیه السلام قطرات اشک از چشم امام جاری می‌شد.

۱۹. مراقبت از اعمال ویژه‌ی ایام، به خصوص ایام ماه مبارک رمضان .

۲۰. قاطعیت و سازش ناپذیری در برابر دشمنان اسلام.

۲۱. مصلحت اسلام را بر همه کس و همه چیز مقدم داشتن؛ چنان که در ماجرای برکناری قائم مقام رهبری مشهود بود.

۲۲. احترام به همسر به نحوی که هنگام غذا، همواره صبر می‌کرد تا همسرش حاضر شود؛ و هرگز پیش از حضور همسرش غذا نمی‌خورد.

۲۳. ترک مکروهات به طوری که گروهی می‌گویند: ما در مدت ۱۲ سال ندیدیم مکروهی از امام سر بزند.

۲۴. انجام دادن اعمال مستحبی و مداومت بر آن‌ها مثل دائم‌الوضو بودن، غسل جمعه، و

سبقت در سلام کردن، رو به قبله وضو گرفتن و...[۱].

امام از زبان شخصیت‌های جهان

۱. پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان

درباره‌ی آن‌چه او(امام) در کشورش و در بخش وسیعی از جهان انجام داده، باید با احترامی عظیم و تفکری عمیق اظهار نظر کرد.

۲. رهبر الجزایر

این فقیه نابغه حیات خود را وقف اسلام حنیف کرده بود.

۳. رهبر کره شمالی

امام خمینی مرد تاریخ ساز و معمار سده اخیر بود.

۴. رئیس جمهور پاکستان

شخصیت امام خمینی قدرت معنوی، دانش و رهبری ایشان در تاریخ جاودانه خواهد ماند.

۵. حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه

امام خمینی کهن‌ترین دژهای استعمار را در هم شکست.

امام خمینی، امام همه‌ی ما بود. ایران و جهان اسلام یک فقیه عالی‌قدر را از دست داد.

۶. رئیس جمهور اوگاندا

امام خمینی رهبر بزرگی بود که نه تنها مسلمانان ایران بلکه تمام جهان از ایشان الهام گرفتند.

۷. رئیس جمهور لیبی

بی‌شک نام امام خمینی در تاریخ اسلام برای همیشه ثابت خواهد ماند.

۸. رئیس جمهور زامبیا

انقلاب امام خمینی، یک انقلاب روحانی و معنوی بود.

۱ـ به نقل از خورشید قرن، لمعات‌الامام و جلوه‌های نور.

۹. حسین محمد ارشاد، رئیس جمهور وقت بنگلادش

معظّم له که تنها رهبر ایران نبودند بلکه رهبر بزرگ جهان اسلام بودند، ایشان شخصیتی بسیار شجاع و دارای بینش عمیق اسلامی بود و عزتی را که به اسلام برگرداند تا ابد باقی خواهد ماند.

۱۰. وزیر دفاع سوریه(طلاّس)

امام خمینی با عظمت زیست و با اقتدار تمام از ارزش‌های اسلامی دفاع کرد.

۱۱. نماینده‌ی مسلمانان آرژانتین

امام خمینی به همه‌ی مسلمانان عزت و شرف بخشید.

۱۲. رهبر مسلمانان شهر مراد هوزد انگلستان

امام خمینی قادر به اداره‌ی جامعه‌ی بشریّت بود.

۱۳. وزیر امور خارجه بورکینا فاسو

امام خمینی رهبری تمامی مسلمین جهان را بر عهده داشت و مزارش زیارتگاه همه‌ی مسلمانان و آزادگان جهان است.

۱۴. بی نظیر بوتو، نخست وزیر وقت پاکستان

رهبرانی مانند امام یک‌بار در قرن‌ها زاده می‌شود[1].

امام خمینی از زبان دیگران

۱. از رادیو دولتی آمریکا:

در ۱۰ سال گذشته، آیت الله (امام) خمینی، امریکا را بارها با ناتوانی مواجه ساخت؛ و در این مورد، به آمریکا درس داد و رئیس جمهوری امریکا را با ناامیدی رو به رو ساخت.

۲. کاردار سابق لانه‌ی جاسوسی در تهران:

ما شخصیت امام خمینی را درک نکرده‌ایم! امام خمینی از مردان بزرگ تاریخ بود.

۱ـ خورشید قرن،ص ۷۵ ـ ۸۰.

۳. مجله اشپیگل (آلمان):

فقط امام خمینی بوده است که به اعتراف حتی دشمنانش در تمامی عمرش یک زندگی همراه با تواضع و محقّر و دور از هر گونه تجمّلات دنیوی داشته است.

۴. جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا:

آیت الله خمینی در کشورش به عنوان یک قهرمان بزرگ تلقی می‌شود.

۵. آسوشیتدپرس:

آیت‌الله خمینی جهان را تکان داد و راهنمای مطلق ایران به شمار می‌رفت. آیت‌الله خمینی چهره‌یی مصمم و پولادین بود که در برخورد با مخالفین به گونه‌یی رفتار می‌کرد که گویا آن‌ها در مقابل اسلام فاقد قدرت هستند. (امام خمینی) یک پادشاه را سرنگون نکرد و یک ابرقدرت را متحیر نساخت. او با پیام تقوا و قدرت خود برای مسلمانان، دنیا را تکان داد.

۶. بخش فارسی رادیو آمریکا:

آیت‌الله خمینی مردی بود که در یازده سال گذشته بیش‌تر از همه در سطح بین‌المللی از او صحبت شده بود؛ و سخنانش و آن‌چه در مورد او گفته می‌شد، بارها و بارها تفسیر می‌شد[۱].

پیش‌بینی‌های حضرت امام

۱. پیش‌بینی پیروزی انقلاب اسلامی و شکست رژیم ستم‌شاهی متکی به آمریکا

نهضت مقدس اسلامی ما عمر چپاول‌گری‌ها و دیکتاتوری‌ها را به سر آورده است. صاحب منصبانی که بر روی ملت آتش می‌گشایند، باید بدانند که پیروزی ملت نزدیک است و انتقامش از خائنین سخت. عهد و پیمان شاه سست است و قهر انقلابی ملت سهمگین.

۲. پیش‌بینی ناتوانی و شکست آمریکا در مقابله با انقلاب اسلامی و مسئله‌ی گروگان‌گیری

شما حتی ببینید که الآن مرکز فساد آمریکا را جوان‌ها رفته‌اند و آمریکایی‌هایی هم که در آن‌جا بودند گرفته‌اند؛ و آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. بی‌خود صحبت این‌که اگر

۱ـ خورشید قرن، ص ۸۷ و ۸۸.

دخالت نظامی، مگر آمریکا می‌تواند دخالت نظامی در مملکت بکند؟ امکان برایش ندارد.

۳. پیش‌بینی شکست شوروی سابق در افغانستان

سفیر شوروی همان چند ساعت بعد از آن کاری که کرده بودند(اشغال افغانستان) آمد این‌جا و گفت من یک پیامی آوردم و پیامش را ذکر کرد و همین مطالب بود که اشخاص خارجی آمده بودند در افغانستان مشغول اخلال بودند و دولت افغانستان از شوروی خواست که بیاید و این کار را بکند. من از او پرسیدم که آن خارجی که می‌گویند، کی هست؟

با تمجمج گفت پاکستان. بعد من برایش قصه‌یی راگفتم که اساس مسائل ما هم همان قصه است. ملت اگر یک چیزی خواستند نمی‌شود به خلاف میل ملت همیشه یک کاری را انجام داد.

۴. پیش‌بینی پیروزی جمهوری اسلامی در دفاع مقدّس

ما برای میهن عزیزمان تا شهادت یکایک سلحشوران ایران زمین مبارزه می‌کنیم و پیروزی ما حتمی است.

۵. پیش‌بینی سقوط مارکسیسم و فروپاشی شوروی سابق

برای همه روشن است که از این پس، کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جست و جو کنیم.

۶. پیش‌بینی اضمحلال تمدن مادی غرب

شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند. امروز اگر مارکسیسم در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل ـ البته به شکل دیگر ـ و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

گفتار سوم

اندیشهٔ سیاسی امام خمینی ﷺ *

در این درس مبانی اندیشهٔ سیاسی امام و اصول اساسی اندیشهٔ سیاسی و آراء سیاسی امام بررسی شده است، از این‌رو مربیان محترم در جهت تبیین این سه محور عمده عنایت لازم را داشته باشند.

نمودار مطالب

بحث از اندیشه سیاسی بزرگان در سه محور عمده قابل تقسیم می‌باشد:

- الف ـ مبانی اندیشه سیاسی
- ب ـ اصول اساسی اندیشه و تفکر سیاسی
- ج ـ آراء سیاسی

مبانی اندیشه سیاسی امام ﷺ:

- ۱ ـ تکیه بر فلسفه و هدف اساسی بعثت انبیاء
- ۲ـ تکیه بر مناصب سه‌گانه پیامبر خاتم ﷺ
- ۳ـ تکیه بر جامعیت اسلام
- ۴ـ تکیه بر ابعاد سیاسی اسلام

---

*ـ در تدوین این بحث علاوه بر صحیفه نور و کتاب ولایت فقیه و کتاب شؤون و اختیارات ولی فقیه از امام ﷺ، از کتاب آئین انقلاب اسلامی و کتاب زمینه‌های انقلاب اسلام نوشته نجف لک‌زائی و منصور میراحمدی استفاده شده است.

اصول اساسی اندیشه و تفکر سیاسی امام
۱- بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی
الف)ادله نقلی
روایات
سیره
ب)ادله عقلی
ج) وجوب تشکیل حکومت بر فقهاء
۲- بیان اهداف حکومت اسلامی
اجرای احکام اسلامی
برقراری نظام عادلانه اسلامی
خدمت به مردم
۳- بیان ماهیت وشکل حکومت اسلامی
۴- تبیین رهبری در حکومت اسلامی
شرایط
اختیارات
۵- تبیین مفاهیم اصلی استقلال، آزادی، جمهوری،...
آراء سیاسی امام
علل و زمینه‌های انقلاب
۱- وابستگی و استبداد رژیم شاه
۲- فساد اخلاق
۳- توسعه نیافتگی
۴- حاکمیت فرهنگ استعماری و مقابله با اسلام و روحانیت
عوامل پیروزی انقلاب
۱- مشیت الهی
۲- اسلام خواهی و ساده‌زیستی مردم
۳- وحدت اقشار ملت
۴- اعتماد به نفس و نفی خودباختگی
عوامل بقاء انقلاب
۱- حفظ انگیزه الهی
۲- وحدت و انسجام ملت
آفات انقلاب
۱- جدایی دین از سیاست
۲- انزوای روحانیت
۳- دنیازدگی روحانیت و مردم
۴- سرد شدن دیانت و ناامیدی مردم
۵- انحراف در اندیشه دینی

مبانی اندیشه سیاسی امام(ره)

۱ ـ تکیه بر فلسفه و هدف اساسی بعثت انبیا

الف ـ مبارزه با ظلم

انبیا هم که مبعوث شدند، برای این مبعوث شدند که معنویات مردم را و آن استعدادها را شکوفا کنند که در آن استعدادها بفهمند به این‌که چیزی نیستیم و علاوه بر آن مردم را، ضعفا را از تحت سلطه استکبار بیرون بیاورند. از اول انبیا این دو شغل را داشته‌اند، شغل معنوی که مردم را از اسارت نفس خارج کنند، از اسارت خودش خارج کنند(که شیطان بزرگ است) و مردم و ضعفا را از گیر ستمگران نجات بدهند. این دو شغل، شغل انبیاست. وقتی انسان حضرت موسی را، حضرت ابراهیم را ملاحظه می‌کند و چیزهائی که از این‌ها در قرآن نقل شده است، می‌بیند که این‌ها همین دو سمت را داشتند، یکی دعوت مردم به توحید و یکی نجات بیچاره‌ها از تحت ستم. اگر ـ در ـ تعلیمات حضرت عیسی(ع) در این امر* [مطلب] کم است[برای این است]حضرت عیسی کم عمر کرد و کم تماس پیدا کرد با مردم، والا شیوه او هم همان شیوه حضرت موسی است و همه انبیا. و بالاترین آن‌ها که رسول خدا(ص) است این دو شیوه را به عیان در قرآن و سنت و در عمل خود رسول الله می‌بینیم. قرآن دعوت [کرده] به معنویات تا حدی که بشر می‌تواند به آن برسد و فوق آن و بعد هم اقامه عدل. پیغمبر هم و سایر کسانی که لسان وحی بودند، آن‌ها هم این دو رویه را داشتند.

خود پیغمبر هم عملش این‌طور بود، تا آن روزی که حکومت تشکیل نداده بود، معنویات را تقویت می‌کرد. به مجرد این‌که توانست حکومت تشکیل بدهد علاوه بر معنویات اقامه عدل کرد، حکومت تشکیل داد و این مستمندان را از زیر بار ستمگران تا آن‌قدر که وقت اقتضا داشت، نجات داد.[1]

---

*ـ یعنی در زمینه مبارزه با مستکبرین

۱ـ صحفیه نور، ۱۸، ص ۳۲ ـ ۳۳.

بعثت رسول خدا برای این است که راه رفع ظلم را به مردم بفهماند، راه این‌که مردم بتوانند با قدرت‌های بزرگ مقابله کنند به مردم بفهماند. بعثت برای این است که اخلاق مردم را، نفوس مردم را، ارواح مردم را و اجسام مردم را، تمام این‌هارا از ظلمت‌ها نجات بدهد، ظلمات را بکلی کنار بزند و به جای او نور بنشاند، ظلمت جهل را کنار بزند و به جای او نور عمل بیاورد، ظلمت ظلم را به کنار بزند و به جای او عدالت بگذارد، نور عدالت را به جای او بگذارد و راه او را به ما فهمانده است، فهمانده است که تمام مردم، تمام مسلمین برادر هستند و باید با هم وحدت داشته باشند، تفرق نداشته باشند.[۱]

ب ـ قیام به قسط

تمام انبیا از صدر بشر و بشریت، از آن وقتی که آدم علیه السلام آمده است تا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله، تمام انبیا برای این بوده است که جامعه را اصلاح کنند و فرد را فدای جامعه می‌کردند. ما فردی بالاتر از خود انبیا نداریم، ما فردی بالاتر از ائمه علیهم السلام نداریم، این فردها خودشان را فدا می‌کردند برای جامعه. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که انبیا را ما فرستادیم، بینات به آن‌ها دادیم، آیات به آن‌ها دادیم، میزان به ایشان دادیم و فرستادیم *«لیقوم الناس بالقسط»*[۲] غایتْ این است که مردم قیام به قسط بکنند، عدالت اجتماعی در بین مردم باشد، ظلم‌ها از بین برود، ستمگری‌ها از بین برود و به ضعفا رسیدگی بشود، قیام به قسط بشود. دنبالش هم می‌فرماید «و انزلنا الحدید» تناسب این چیست؟ تناسب این است که [این اهداف] با حدید باید انجام بگیرد، با بینات، با میزان و با حدید. «فیه بأس شدید» یعنی اگر چنان‌چه شخصی یا گروهی بخواهند یک جامعه را تباه کنند، یک حکومتی را که حکومت عدل است، تباه کنند، با بینات با آن‌ها باید صحبت کرد، [اگر] نشنیدند، با موازین؛ موازین عقلی، [اگر] نشنیدند با حدید.[۳]

۲ ـ تکیه بر مناصب سه گانه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

امام رحمه الله در کتاب ولایت فقیه در بحث اختیارات رهبری و حکومت با بیان عدم فرق بین

۱ـ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۲ـ۲۵۳.

۲ـ حدید، ۲۵.

۳ـ صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

پیامبر اکرم ﷺ و حضرت امیر ؑ و فقیه عادل جامع الشرایط، در اختیارات حکومتی، توهّم این‌که اختیارات پیامبر اکرم ﷺ از حضرت امیر ؑ و اختیارات حضرت امیر ؑ از فقیه، بیش‌تر باشد را باطل می‌شمارد و به سه منصب پیامبر اکرم ﷺ یعنی منصب قضاوت (اجرای قانون جزای اسلام) و منصب حکومت (اجرای احکام اسلام) و منصب تبلیغ دین، اشاره می‌فرماید و اختیارات فقیه را در اجرائیات، همانند اختیارات حضرت امیر ؑ و پیامبر اکرم ﷺ می‌شمارد.

وقتی می‌گوئیم ولایتی راکه رسول اکرم ﷺ و ائمه ؑ داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ‌کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه ؑ و رسول اکرم ﷺ است. زیرا این‌جا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه‌ی سنگین و مهم است. نه این‌که برای کسی شأن و مقام غیر عادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصوری که خیلی افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.

مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای حدود(یعنی قانون جزائی اسلام)است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم ﷺ و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه‌ی فقیه پائین‌تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم ﷺ جاری کند ۱۵۰ تازیانه می‌زند و حضرت امیرالمؤمنین ؑ ۱۰۰ تازیانه و فقیه ۵۰ تازیانه؟ یا این‌که حاکم، متصدی قوه‌ی اجرائیه است و باید حد خدا را جاری کند، چه رسول الله باشد و چه حضرت امیرالمؤمنین ؑ یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.

دیگر از شئون رسول اکرم ﷺ و حضرت امیر ؑ اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه است.

همان‌طور که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است فقهای عادل

هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.

۳ـ تکیه بر جامعیت اسلام

یکی از ضربات مهلکی که بر پیکره اسلام و جوامع اسلامی وارد کرده‌اند این اتهام است که اسلام تنها به امور اخروی و معنویات پرداخته است و در امور مادی و دنیوی دستوری ندارد لذا جوامع اسلامی عقب مانده هستند درحالی‌که اگر دقت شود اسلام، رسالت خود را در پرورش همه ابعاد وجودی انسان و هر دو حیات انسان(دنیوی و اخروی) قرارداده است. امام‌ﷺ در این مورد می‌فرمایند:

«اسلام نه دعوتش به خصوص معنویات است ونه دعوتش به خصوص مادیات است،هر دو را دارد، یعنی اسلام و قرآن کریم آمده‌اند که انسان را به همه ابعادی که انسان دارد بسازند»[1]

شاهد بر این مدعی این است که امام‌ﷺ در کتاب ولایت فقیه خود می‌فرمایند:

«آنروزکه در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش بسر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان... بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آن‌ها نبود، خدای تبارک و تعالی بوسیله‌ی رسول اکرم‌ﷺ قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن‌ها به شگفت می‌آید. برای همه‌ی امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به‌گور می‌رود قانون وضع کرده است. همان‌طور که برای وظائف عبادی قانون دارد برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی ومتکامل و جامع است. کتاب‌های قطوری که از دیر ـ زمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده از احکام قضا و معاملات و حدود و قصاص گرفته تاروابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق

۱ـ صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۲۵.

بین الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره‌ی آن نداده باشد».[۱]

در جای دیگر امام بر این مطلب که اسلام برنامه زندگی بشر است و مخصوص به تنها مسلمانان نیست تأکید دارند:

«اسلام[مربوط به] طائفه خاصی نیست، اسلام برای بشر آمده است، نه برای مسلمین و نه برای ایران. انبیا مبعوثند بر انسان‌ها و پیغمبر اسلام مبعوث بود بر انسان‌ها، خطاب به ناس یا «ایها الناس» و ما که نهضت کردیم برای اسلام نهضت کردیم. جمهوری، جمهوری اسلامی است. نهضت برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد در یک کشور و نمی‌تواند محصور باشد در حتی کشورهای اسلامی. نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیاست».[۲]

«اسلام برای همه است، اسلام از توده پیدا شده است و برای توده کار می‌کند، اسلام از طبقه بالا پیدا نشده است».[۳]

۴ـ ابعاد سیاسی اسلام

از مهم‌ترین ابتکارات امامﷺ این بود که در عصری پیوند دین با سیاست را مطرح کرد که جدائی دین از سیاست به یک باور تبدیل شده بود و در میان متدینین هم طرفداران جدی داشت و امام ابعاد سیاسی اسلام را که در عبادات، اخلاقیات و اجتماعیات کاملاً مشهود است به گونه‌ای مطرح کرد که معنای«وَسَاسَةِ العباد» که از اوصاف مطرح شده ائمهﷺ در زیارت جامعه است برای مردم تبیین شد. به تعبیر امام هدف اسلام هدایت جامعه در همه شئون زندگی و به دنیا و آخرت توأماً توجه دارد.

«مذهب اسلام هم‌زمان با این‌که به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و

۱ـ ولایت فقیه، ص ۱۰.

۲ـ صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

۳ـ صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۴۳.

چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر این‌که مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری علماء مذهبی است در همه‌ی شئون جامعه، چون اسلام هدایت جامعه را در همه‌ی شئون و ابعاد به عهده گرفته است»[۱]

«اسلام یک چیزی نیست که برای یک طرفِ قضیه فکر کرده باشد، اسلام در همه‌ی اطراف قضایا حکم دارد، تمام قضایای مربوط به دنیا، مربوط به سیاست، مربوط به اجتماع، مربوط به اقتصاد، تمام قضایای مربوط به آن طرف قضیه که اهل دنیا از آن بی‌اطلاعند.

ادیان توحیدی آمده‌اند برای این‌که هر دو طرف قضیه را نگاه بکنند و طرح بدهند، نسبت به هر دو طرف قضیه آن‌ها حکم دارند، طرح دارند، این‌طور نیست که یا این طرف را و از آن طرف غافل باشند، یا آن طرف را و از این طرف غافل باشند، نه، آن طرف هم نظر دارند، این طرف هم نظر دارند و خصوصاً اسلام که از همه ادیان بیش‌تر در این معنا پافشاری دارد».[۲]

اسلام به امور سیاسی، اجتماعی و اخلاقی هم رنگ عبادی می‌دهد

«قرآن کریم که بین ید مسلمین هست و از صدر اول تا حالا یک کلمه، یک حرف در آن زیاد و کم نشده است، این قرآن را وقتی که به عین تدبیر مشاهده بکنید می‌بینید که مسأله این نیست که دعوت برای این بوده است که مردم توی خانه بنشینند و ذکر بگویند و با خدا خلوت کنند... مسأله، مسأله دعوت به

۱ـ صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲ـ صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۳۷.

اجتماع، دعوت به سیاست، دعوت به مملکت داری [است]؛ و در عین حال که همه این‌ها عبادات است، عبادت جدای از سیاست و مصالح اجتماعی نبوده است. در اسلام تمام کارهائی که دعوت به آن شده است جنبه عبادی دارد. حتی در کارخانه‌ها کار کردن، در کشاورزی کشاورزی کردن و در مدارس، تعلیم و تربیت کردن، همه شان مصالح اسلامی است و جنبه عبادی دارد».[۱]

«اسلام احکام اخلاقیش هم سیاسی است، همین حکمی که در قرآن هست که مؤمنین برادر هستند، این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است. اگر مومنین، طوائف مختلفه‌ای که در اسلام هستند و همه هم مومن به خدا و پیغمبر اسلام هستند این‌ها با هم برادر باشند، همان‌طوری که برادر با برادر نظر محبت دارد، همه قشرها با هم نظر محبت داشته باشند، علاوه بر این‌که یک اخلاق بزرگ اسلامی است و نتایج بزرگ اخلاقی دارد، یک حکم بزرگ اجتماعی است و نتایج بزرگ اجتماعی دارد»[۲]

«می‌شود گفت که بی‌استثنا دعوت‌های خدا حتی در آن چیزهائی که وظایف شخصی افراد است، روابط شخصی افراد است بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است».[۳]

نتیجه گیری که امامﷺ می‌کند این‌که اصلاً دین و سیاست تفکیک ناپذیرند و هرکس دنبال جدائی و تفکیک باشد آگاهانه یا نا آگاهانه به اهداف استعمار کمک کرده است.

«شعار سیاست از دین جداست، از تبلیغات استعماری است که می‌خواهند ملت‌های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش باز دارند. در احکام مقدس اسلام، بیش از امور عبادی در امور سیاسی و اجتماعی بحث شده است. روش پیامبر اسلام نسبت به امور داخلی مسلمین و امور خارجی آن‌ها

۱ـ صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۷۵.
۲ـ صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۳.
۳ـ صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۲۷۴.

نشان می‌دهد که یکی از مسؤولیت‌های بزرگ شخص رسول اکرمﷺ مبارزات سیاسی آن حضرت است».[۱]

«این مواقفی که در اسلام هست مثل عید فطر، عید اضحی(قربان) و حج، مواقف حج، نماز جمعه و جماعات که در شب و روز انجام می‌گیرد، این مواقف جنبه‌های عبادی دارد و جنبه‌های سیاسی اجتماعی هم دارد... این‌هامدغمند، منضمّ به همند.

دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست و فقط وظیفه بین عبد و خدای تبارک و تعالی، وظیفه روحانی تنها نیست و همین‌طور یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست، عبادی است و سیاسی، سیاستش در عبادات مدغم است و عبادتش در سیاسات مدغم است یعنی همان جنبه عبادی یک جنبه سیاسی دارد، همین اجتماع در اعیاد برای نماز، این عبادت است لکن آن اجتماع خودش جنبه سیاست دارد».[۲]

اصول اساسی اندیشه و تفکر سیاسی امامؒ

۱ ـ بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

در بحث تشکیل حکومت اسلامی بعضی قائل به اضطرار هستند به این معنا که تشکیل حکومت وظیفه نیست بلکه اگر به اضطرار بر عهده پیامبران و یا امامان و یا فقها گذاشته شد باید عهده‌دار آن باشند، و بعض دیگر قائل به ضرورت هستند و برای این مبنای خود، ادّله عقلی و ادّله نقلی نیز مطرح می‌نمایند امام از طرفداران نظریه دوم است چرا که مجموعه قوانین را برای اصلاح جامعه کافی نمی‌داند و چون رسالت ادیان الهی را سعادت بشر می‌داند و بر این عقده است که باید قوانین، مجری و نظام اجرائی داشته باشند.

۱ـ صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۳.

۲ـ صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۲۰.

الف: ادلهٔ عقلی

۱ ـ لزوم نظام اجرائی و مجری برای این‌که مجموعه قوانین، ضامن اصلاح جامعه باشد.

«مجموعه‌ی قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه‌ی اصلاح و سعادت بشر شود به قوه‌ی اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون ـ یعنی احکام شرع ـ یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

رسول اکرمﷺ در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه‌ی مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلامی به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد.

پس از رسول اکرمﷺ خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرمﷺ که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود بلکه هم‌چنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه‌ی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرمﷺ «ما بلغ رسالته» رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرمﷺ نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند، نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود.

اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه‌ی کشورهای عالم و همیشه این‌طور است که قانون‌گذاری به تنهائی فایده ندارد. قانونگذاری به تنهائی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون بایستی قوه‌ی مجریه‌ای به وجود آید. قوه‌ی مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند و ثمره‌ی قوانین و احکام عادلانه‌ی دادگاه‌ها را عاید مردم می‌سازد. به

همین جهت، اسلام همان‌طور که قانون‌گذاری کرده قوه‌ی مجریه هم قرار داده است. «ولی أمر» متصدی قوه‌ی مجریه هم هست».[1]

۲ ـ ماهیت و کیفیت قوانین اسلام اقتضای نظام اجرائی ومجری را دارد به خصوص احکام مالی، جزائی و ودفاع ملی.

«دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیّت وکیفیت قوانین اسلام ـ احکام شرع ـ است. ماهیت وکیفیّت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است.

اولاً ـ احکام شرع حاوی قوانین ومقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است.

برای همه‌ی این مراحل دستور و قانون دارد تاانسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک ومجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه‌ی شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید.

ثانیاً ـ با دقت در ماهیّت وکیفیّت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آن‌ها و عمل به آن‌ها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه‌ی اجرای احکام الهی عمل کرد».

۳ ـ ضرورت استمرار اجرای احکام که لازمه خاتمیت دین اسلام است اقتضای استمرار حکومت بعد از پیامبر ﷺ را دارد.

«بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول

۱ـ ولایت فقیه، ص ۲۶.

اکرم ﷺ را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست، و پس از رحلت رسول اکرم ﷺ نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه[۱]، احکام اسلام محدود به زمان ومکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست.»[۲]

۴ـ لزوم وحدت اسلامی

امام در بحث ولایت فقیه علل شکل‌گیری ملت‌های مجزا در درون امت اسلام را بررسی فرموده و در جهت تأمین وحدت مسلمین، لزوم تشکیل حکومت اسلامی را مطرح می‌نماید.

«ما برای این‌که وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای این که وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست نشانده‌ی آن‌ها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز این‌که تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومت‌های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم و پس از آن حکومت عادلانه‌ی اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم. چنان‌که حضرت زهرا ؑ در خطبه خود می‌فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.»[۳]

۵ـ لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

«استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم... مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد، لکن اقلیت‌های حاکم و دستگاه‌های حکومتی جائر مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم ومحروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان

۱ـ برای نمونه به آیات: ابراهیم، ۵۳، یونس، ۲۱، احزاب، ۴۰، یس، ۴۰ مراجعه شود.
۲ـ ولایت فقیه، ص ۱۸.
۳ـ ولایت فقیه، ص ۲۸.

*مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین*ﷺ *در وصیت معروف خود به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً».*[۱]

ب ـ ادله نقلی

اما بعد از بیان این‌که ادله عقلی در ضرورت تشکیل حکومت کافی است و اگر در منابع متقن اسلامی نیز دلیلی بر وجوب آن وجود نداشت، بازهم تردیدی در صحّت این مطلب نبود، می‌فرماید:

«همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر(عج) را در بردارد. به ویژه، پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد، علم آن نزد خداوند است و ما از طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم. آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده، تکلیفی برای آنان معیّن نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوئیم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس رواست که بگوئیم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریع نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟ آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از مهمترین امور است، بی‌آن‌که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد».[۲]

امام در بحث ادله نقلی به روایات متعددی استدلال می‌فرماید که به چند مورد آن ذیلاً

۱ـ ولایت فقیه، ص ۲۸.

۲ـ ولایت فقیه، ص ۲۴.

اشاره می‌شود:

«روایت مُرازم از امام صادق‌ﷺ که مرحوم کلینی، در اصول کافی، جلد اول صفحه‌ی ۵۹ ذکر کرده است:

«ان الله تبارك و تعالی أنْزَلَ في القرآن تبیانَ کلِّ شيء، حتی و اللهِ ما ترك اللهُ شیئاً یحتاج الیه العبادُ، حتی لا یستطیع عبدٌ لو کان هذا أُنْزل في القرآن الاّ و قد انزل الله تعالی فیه»؛ *به راستی که خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم بیان هر چیزی را نازل فرموده است. به خدا قسم، حق تعالی هیچ یکی از نیازهای مردم را، بدون حکم شرعی،به خود آنان واگذار نکرده است تا این که بنده‌ای نتواند بگوید ای کاش این مطلب در قرآن آمده بود مگر آن که حکم آن در قرآن آمده است.»*(۱)

در روایت صحیح محمد بن مسلم، در ضمن حدیثی از امام صادق‌ﷺ چنین آمده است:

«انّ امیرالمؤمنین،ﷺ، قال: الحمد لله الذي لم یُخرجني من الدنیا حتّی بیّنتُ للامّة جمیع ما تحتاج الیه» *حضرت امیرﷺ فرمود: سپاس بی‌پایان خداوندی راسزاست که مرا از این دنیا بیرون نَبرُد تا این‌که (احکام) تمام آن‌چه را مردم به آن محتاجند برایشان بیان کردم».*(۲)

در ادامه امام با ذکر روایتی با سند معتبر و موثق از فضل بن شاذان که در کتاب علل الشرایع آمد، فلسفه وجود اولوا الامر و وجوب اطاعتشان را از بیان امام رضاﷺ بیان می‌فرمایند که عبارتند از:

- لزوم اجرای حدود الهی و امامت، ضمانت اجرای حدود الهی است.
- نیاز بشر برای تدبیر امور دنیوی و دینی به مدّبر.
- اقتضای جاودانه بودن دین و آئین الهی که امامت، ضمانت اجرای این استمرار و

۱- ولایت فقیه، ص ۲۴.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴ به نقل از ولایت فقیه، ص ۲۵.

محافظت از تحریف‌ها و بدعت‌هاست.[۱]

در نهج البلاغه در حکمت ۲۴۴ حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

«فرض الله الایمان تطهیراً من الشرک... و الامامةَ نظاماً لِلاُمّة».

و در خطبه حضرت زهرا علیها السلام چنین آمده است:

«ففرض الله الایمان تطهیراً من الشرك... و الطاعة نظاماً للملّة و الامامة لِمّاً من الفُرقة».

امام در ادامه‌ی بحث از ادله نقلی به سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام در این باره اشاره می‌فرمایند:

«سنت و رویه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره‌ی جامعه برخاسته است، والی به اطراف می‌فرستاده، به قضاوت می‌نشسته و قاضی نصب می‌فرموده، سفرائی به خارج و نزد رؤسای قبائل و پادشاهان روانه می‌کرده، معاهده و پیمان می‌بسته، جنگ را فرماندهی می‌کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه‌ی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین حاکم می‌کند به این معنی است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز لازم است و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد. طبق آیه‌ی شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و تاابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول

۱ـ برگرفته از صفات ۲۵ و ۲۶ کتاب ولایت فقیه.

اکرم ﷺ نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم ﷺ و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره که همه‌ی جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد هرج و مرج به وجود می‌آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس برای این‌که هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه‌ی اموری که در کشور جریان می‌یابد.

بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آن‌چه در دوره‌ی حیات رسول اکرم ﷺ و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ؑ لازم بوده یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما لازم است.[1]

پس از رحلت رسول اکرم ﷺ هیچ یک از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت، همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا پس از رسول اکرم ﷺ در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر ؑ هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا

۱ـ حکومت اسلامی، ص ۲۵.

صورت می‌گیرد».[۱]

ج ـ وجوب تشکیل حکومت بر فقهاء

آن‌چه به عنوان شاخصه اندیشه سیاسی امامؒ مطرح است این‌که ضرورت تشکیل حکومت را تنها برای پیامبر و امام مطرح نمی‌کند بلکه این وجوب را برای فقهاء نیز طرح می‌نماید و سپس به ویژگی‌های حاکم اسلامی می‌پردازد.

«بنابر آن‌چه گذشت، امر ولایت و سرپرستی امت به «فقیه عادل» راجع است و او است که شایسته رهبری مسلمانان است، چه، حاکم اسلامی باید متصف به«فقه» و عدالت باشد. پس اقامه‌ی حکومت وتشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفائی است.»[۲]

نکته مهمّ این‌که امام تأسیس حکومت را حق فقیه نمی‌داند تا آن‌که بتواند به دیگری ببخشد یا اذن دهد، بلکه یک تکلیف می‌داند که خود شخصاً باید اقدام کند. لذا امام یک رسالت جهانی برای خود قال بود و در هر کشوری که بود هیچ‌گاه از این رسالت دست بر نداشت. لذا می‌فرماید:

«بنابراین اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقهاء لازم است که از او پیروی کنند و چنان‌چه امر تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، برهمگی آنان واجب است که مجتمعاً براین امر اهتمام ورزیده، در صدد تحقق آن برآیند. و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی‌شود و هم‌چنان بر جایگاه خود باقی هستند، اگرچه از تشکیل حکومت معذورند...بنابراین برفقهاء واجب است که در حد امکان حدود الهی را جاری سازند».[۳]

۱ـ حکومت اسلامی، ص ۲۸.

۲ـ شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۳۳.

۳ـ شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۳۳.

۲ ـ بیان اهداف حکومت اسلامی

امام حکومت را وسیله می‌داند برای برقراری هر هدف مهم که عبارتند از:

۱ ـ اجرای احکام الهی

۲ ـ برقراری نظام عادلانه اسلامی

۳ ـ خدمت به مردم

«ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه‌ی اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صِرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد، منتهی چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند، موضوع ولایت فقیه مأموریت و انجام وظیفه است».[۱]

در جای دیگر از بیان امیرالمؤمنینﷺ اهداف عالیه حکومت را بیان می‌فرمایند:

«اللهم انك قد تعلم انه لم یکن الذي کان منا منافسة في سلطان و لا التماس شيء من فضول الحطام»[۲]؛ *خدایا! تو خوب می‌دانی که آن‌چه از ما سرزده و انجام شده رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی یا جستجوی چیزی از تمتعات و درآمدهای زائد نبوده است.*

و بلا فاصله درباره‌ی این که پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید:

«و لکن لنرد المعالم من دینك، نظهر الاصلاح في بلادك فیأمن المظلومون من عبادك، و تقام المعطلة من حدودك...»؛ *بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه‌ی آن بندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند و قوانین(یا قانون جزائی) تعطیل*

۱ـ ولایت فقیه، ص ۴۴.

۲ـ نهج البلاغه، ص ٦. ۴ ـ ۴۰۷، خطبه‌ی ۱۳۱ ص ۱۸۸، ۱۸۹ صبحی صالح.

شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا در آید و برقرار گردد.[۱]

۳ـ بیان ماهیت و شکل حکومت اسلامی

در بیان ماهیت حکومت، نظر امام براین است که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم می‌باشد، حکومتی که همه ارکان آن به دنبال اجرای دستورات خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی می‌باشند لذا از این جهت که مقید به رعایت دستورات الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است مشروطه است و از این جهت که حکومت قانون الهی بر مردم است، حکومت قانونی است ولی از نظر شکلی براساس آن اهمیتی که امام بر تأثیر زمان و مکان قائل بودند باید گفت؛ شکل حکومت متأثر از این شرایط است ولذا امام ماهیت و محتوای اسلام را در قالب پیشرفته‌ترین شکل حکومتی که مدل جمهوری است مطرح کرده و فرمودند:

«جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیش‌تر».

«حکومت اسلامی هیچ‌یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبّد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هرکس را خواست انعام کند و به هرکه خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه مطلقه، بلکه مشروطه است البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معین گشته است. مجموعه‌ی شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است».

۱ـ ولایت فقیه، ص ۴۵.

«حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه‌ی افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرمﷺ گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرمﷺ بیان شده است. اگر رسول اکرمﷺ خلافت را عهده‌دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است: نه این‌که به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود.»[1]

۴ـ تبیین رهبری در حکومت اسلامی

مسئله رهبری در حکومت اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. لذا بنابر نظریه شیعه پیامبر اکرمﷺ بحث ولایت و رهبری را در دوران رسالت خود مخصوصاً در حدیث غدیر خم به روشنی تبیین کردند بر این اساس، شیعه معتقد است که تنها امامان معصومﷺ شایسته جانشینی پیامبر اکرمﷺ در همه ابعاد به جز دریافت و ابلاغ وحی هستند. این جانشنی معصومینﷺ و رهبری ایشان تا زمان غیبت واضح است امّا در مورد دوران غیبت اختلاف نظر وجود دارد که امام خمینیﷺ با تمسک به ادله عقلی و نقلی، رهبری حکومت اسلامی را در زمان غیبت مختص فقهاء جامع الشرایط می‌دانند و لذا نظریه ولایت فقیه را به عنوان اساس منظومه فکری خود مطرح می‌نمایند.

الف ـ شرایط رهبری: ۱ ـ علم به قانون ۲ ـ عدالت

«شرایط که برای زمامدار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱ ـ علم به قانون ۲ ـ عدالت.

چنان‌که پس از رسول اکرمﷺ وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف

۱ـ ولایت فقیه، ص ۳۲ ـ ۳۴.

پیدا شد باز در این که مسؤول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ‌گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

۱ ـ چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد چنان‌که در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه‌ی افراد هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد. منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه‌ی ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد. اشکالاتی هم که علماء شیعه بر دیگران نموده‌اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را بر خلاف احکام اسلام انجام داد پس لایق امامت نیست...[1]

قانون‌دانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد، مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به این‌که صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچ‌یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنان‌که اگر کسی همه‌ی علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند یا موسیقی را خوب بلد باشد شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند و نه به این‌وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آن‌چه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی ما علیهم السلام درباره‌ی آن صبحت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلّم بوده این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند یعنی قانون‌دان باشد و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد، زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است نه خود سری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست. چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند نمی‌تواند حاکم ومجری قانون اسلام باشد. و این مسلّم است که «الفقهاء حکام علی

۱ـ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶؛ نهج البلاغه، ص ۵۵۸، خطبه ۱۷۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۹.

السلاطین».[۱] سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این‌صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند.

البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه‌ی قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه‌ی خویش را بدانند.

چنان‌که در زمان پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام این‌طور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستان‌ها فرستاده می‌شوند باید قوانین مربوط بکار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

۲ ـ زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را بمورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره‌ی بندگانش را به او بدهد باید معصیت کار نباشد:«و لا ینال عهدي الظالمین»؛[۲] خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد.

زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیت‌ها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد، و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند».[۳]

ب ـ اختیارات ولی فقیه و رهبر در حکومت اسلامی

امام بعد از اثبات ولایت برای فقیه با دو شرط فقه(علم) و عدالت، دو مطلب را تأکید می‌کند: اول جانشینی فقیه نسبت به پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که وظیفه خطیری را برای فقیه واجب می‌گرداند. دوم اثبات اختیارات حکومتی برای فقیه به همان اندازه‌ی اختیارات پیامبر

۱ـ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱،«کتاب القضاء»،«ابواب صفات القاضی»، باب ۱۱،حدیث ۳۳.

۲ـ بقره، ۱۲۴.

۳ـ ولایت فقیه، ص ۳۷ـ۳۹.

اکرمﷺ و ائمه اطهارعلیهم‌السلام. وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرمﷺ و ائمهعلیهم‌السلام داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد برای هیچ‌کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمهعلیهم‌السلام و رسول اکرمﷺ است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه‌ی سنگین و مهم است. نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره بر خلاف تصوری که خیلی افراد دارند امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.[۱]

آن‌چنان‌که گذشت امام سه وظیفهٔ عمده برای پیامبرانعلیهم‌السلام و ائمه اطهارعلیهم‌السلام ذکر می‌کند که عبارتند از:

۱ ـ ابلاغ پیام الهی

۲ ـ قضاوت

۳ ـ اجرای قوانین اسلامی

و همین سه وظیفه را در زمان غیبت بر عهده فقیه جامع الشرایط می‌داند.

«در حقیقت، مهمترین وظیفه انبیاعلیهم‌السلام بر قرار کردن یک نظام عادلانه‌ی اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته بابیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد...هدف بعثت‌ها، به طور کلی، این است که مردمان براساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. واین با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان‌پذیر است.»[۲]

بر این اساس امام بر نظریه ولایت فقیه در قالب ولایت مطلقه فقیه تأکید فرمودند.

۱ـ ولایت فقیه، ص ۴۰.

۲ـ ولایت فقیه، ص ۵۹.

۵ـ تبیین مفاهیم اساسی در اندیشه سیاسی

الف ـ استقلال

نکات حائز اهمیت در مباحث امام در بحث استقلال عبارتند از:

ـ دخالت اجانب از ریشه‌های بدبختی و گرفتاری مسلمین است.

ـ بالاترین استقلال استقلال فرهنگی است.

ـ بریدن از قدرت‌ها وانزوا مقدمه استقلال کشورهاست.

ـ استقلال و آزادی بهای گرانی را دارد.

ـ کسب استقلال، تحمل سختی می‌خواهد و با رفاه و مصرف گرائی سازگاری ندارد.

ـ استقلال فکری مانع ضربه پذیری است.

ـ خود باختگی مانع استقلال است.

ـ خود باوری و خود کفائی شرط استقلال است.

ـ اطمینان به توانائی انجام کارها در دراز مدت شرط دیگر استقلال است.

ـ نفوذ غرب از موانع استقلال است[۱]

ب ـ آزادی

امام در بیان آزادی آن را نعمت می‌شمارد و رابطه آن را با اسلام این‌گونه بیان می‌فرماید: «*در اسلام دمکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال، مادامی که توطئه درکار نباشد و مسائلی را عنوان نکنند که نسل ایران را منحرف کنند*»[۲]

نکات حائز اهمیت در بیان امام در تبیین مفهوم آزادی عبارتند از:

ـ آزادی بزرگترین نعمت الهی

ـ عدم تضاد اسلام با آزادی بیان و عمل به شرط عدم توطئه

۱ـ آئین انقلاب اسلامی، گزیده از اندیشه و آراء امام خمینی‌ﷺ»، ص ۳۲۱ ـ ۳۲۹.

۲ـ صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۳۴.

ـ آزادی بی بند و باری به شکل غربی منافات با ارزش‌های اسلامی دارد

ـ اظهار عقیده به شرط عدم توطئه آزاد است

ـ باید مواظب بود به بهانه آزادی سلب آزادی نکنند[۱]

ج ـ جمهوری(جایگاه مردم)

هم‌چنان‌که گذشت امام قالب حکومت را منوط به شرایط زمان و مکان و نوع انتخاب مردم می‌داند لذا می‌فرماید:

«از حقوق اولیه هرملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد»[۲]

نکات حائز اهمیت در بیان جایگاه مردم عبارتند از:

ـ همه مردم موظفند بر امور نظارت کنند که یک قدم خلاف برداشته نشود (نظارت عمومی)

ـ مردم در انجام مسئولیت خطیر خود، ملاحظه هیچ‌کس را نکنند.

ـ اصلاح جامعه وظیفه همه مردم است

ـ کشور از آن همه ملت است

ـ آراء عمومی تعیین کننده شکل نظام است

باید اساس را مردم و فکر مردم قرار داد[۳]

آراء سیاسی امام

۱ ـ علل و زمینه‌های انقلاب از دیدگاه امام

الف ـ وابستگی و استبداد رژیم شاه

«اساس این نهضت از دو جا سرچشمه گرفت، یکی از شدت فشار خارجی

۱ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۳۳۰ ـ ۳۳۲.

۲ـ صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۲.

۳ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۳۳۳ ـ ۳۳۷ و ص ۲۹۰.

و داخلی و چپاولگری‌های خارجی و داخلی، و اختناق‌های فوق العاده که در ظرف پنجاه و چند سال ایران ملت ایران یک روز خوش ندید و اخیراً هم کشتارهای فوق العاده‌ی دست جمعی که در اکثر بلاد ایران پیش آمد، مردم را به جان آورد که این نهضت را همراهی کنند و یکی دیگر آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل که یک رژیمی در مقابل رژیم‌های طاغوتی باشد و ما مسائل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم»[۱]

«آن‌چه که به طور مختصر می‌توان گفت این است که فشار بیش از حد شاه، مردم را چنان در تنگنا قرار داد که آنان دست به یک قیام همگانی زدند. شاه استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی ما را از بین برده است و ایران را در همه ابعاد وابسته به غرب و شرق کرده است. مردم ایران را زیر شکنجه و سیاهچال‌های زندان کشته است. از تمام علما و خطبا برای گفتن حقایق جلوگیری کرده است. تمام این‌ها موجب شده است که مردم مسلمان ایران خواستار یک حکومت اسلامی باشند»[۲]

ب ـ فساد اخلاق

امام ضمن بیان این‌که هدف رژیم پهلوی تباهی نسل جوان است راه‌های رسیده به این منظور را چنین بیان می‌فرماید:

«ـ ترویج فساد از طریق رسانه‌های گروهی

ـ ترویج فساد از طریق روشنفکران غرب‌گرا و شرق‌گرا

ـ گسترش مراکز فساد در شهرها

ـ ابزار فساد قرار دادن نیمی از جمیعت ایران که زنان هستند با طرح مسئله کشف حجاب درجای دیگر تباهی نسل جوان را توضیح می‌دهد که مراد

۱ـ صحیفه نور، ج ۷، ص ۷۲.

۲ـ صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۶۴.

تخریب فکر و تخریب نیروی انسانی این کشور است که دیگر کسی نتواند در مقابل اجانب و ارباب‌ها مقاومت کند».[۱]

ج ـ توسعه نیافتگی

امام از دیگر زمینه ساز انقلاب بحث توسعه نیافتگی را مطرح می‌فرماید و ضمن بیان خرابی تمام اقتصاد در زمان رژیم پهلوی، از عوامل این خرابی به اصلاحات ارضی شاه، وابستگی به مواد غذائی، حاکمیت مستشارهای آمریکائی و غارت بیت المال توسط عمّال رژیم و.. اشاره می‌فرمایند.[۲]

د ـ حاکمیت فرهنگ استعماری و مقابله با اسلام و روحانیت

امام فرهنگ را اساس ملیت یک ملت و استقلال یک ملت می‌شمارند و ترویج خودباختگی که حاصل آن تحقیر خود و تعظیم بیگانه است و نفی انسان سازی که حاصل آن تربیت انسان‌های مادی است و انحراف اذهان از مسائل واقعی که حاصل آن غارت همه مخازن و همه هستی است و جداکردن روحانیت از ملت و جدائی بین حوزه و دانشگاه را از جمله ثمرات حاکمیت فرهنگ استعماری و مقابله بااسلام و روحانیت می‌دانند که خود به عنوان علت زمینه‌ساز دیگر انقلاب مطرح است.[۳]

۲ ـ عوامل پیروزی انقلاب اسلامی

الف ـ مشیت الهی

امام در فائق آمدن بر قدرت‌های بسیار بزرگ مثل قدرت آمریکا و قدرت رژیم شاه، مشیت و اراده الهی را از عوامل اصلی می‌داند و در تعلق مشیت الهی نکات ذیل را با اهمیت می‌شمارند:

ـ اتکال و اعتمال به خدا از سوی ملت.

ـ امدادهای غیبی که در سرتاسر نهضت مشهود بود.

۱ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۹.

۲ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۱.

۳ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۶.

ـ ایمان به خدا.

ـ وحدت کلمه در تمام اقشار مردم.[۱]

ب ـ اسلام خواهی و ساده زیستی مردم

تحول ملت را که توانستند در ظرف مدت کوتاهی سرنوشت خود را عوض کنند به نظر امام ناشی از حسن اسلام خواهی مردم است که در قیام همگانی ملت بروز پیدا کرد و شهادت‌طلبی را رمز پیروزی خود دانست و توانست تحول در نفوس ایجاد کند که مصداق آیه شریفه: «انّ الله لا یغیّر ما بقومٍ حتی یغیّروا ما بانفسهم» می‌باشد.

ج ـ وحدت اقشار ملت

از جمله مباحثی که مورد تأکید امام از ابتدای نهضت بوده است، مسئله وحدت می‌باشد. به‌طوری‌که امام آن را رمز پیروزی و رمز بقاء معرفی می‌نماید و در تحلیل این بحث از دیدگاه امام، نکات ذیل حائز اهمیت است:

ـ وحدت روحانی و دانشگاهی از عمده‌ترین محورهای وحدت است.

ـ اسلام بزرگترین منادی و راهنمای وحدت است.

ـ منشأ وحدت کلمه، وحدت مقصد است.[۲]

د ـ اعتماد به نفس و نفی خودباختگی

از مهم‌ترین عناصری که در تحول ملت دخالت داشت این بود که امام با ارائه اعتماد به نفس به مردم، نگاه و باورمردم را نسبت به پدیده هائی مثل خود، روحانیت، حکومت، دین و... عوض کرد. امام بر این عقیده بود که خود باختگی و تحقیر خود و تعظیم بیگانگان همه از آثار عدم اعتماد به نفس می‌باشد. نکات عمده در کلام امام در این باره عبارتند از:

ـ باور انسان نسبت به خود، اساس توانائی انسان است.

ـ وظیفه همه برای تقویت اعتماد به نفس، مقابله با تبلیغات غرب‌زدگان

۱ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۶۷ ـ ۱۶۸.

۲ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۷.

است که تلاش دارند اعتماد به نفس را در مسلمین از بین ببرند.

ـ ملت‌ها با اعتماد به توانائی خود می‌توانند چراغ راه روشنفکران باشند.

ـ تکیه بر قدرت روحی انسان، اساس پیروزی یک ملت است.[۱]

آفات نهضت و انقلاب

از مجموع بندهای وصیت نامه امام پنج عامل را به عنوان آفت نهضت و انقلاب از دیدگاه امام می‌توان استخراج کرد که عبارتند از:

۱ ـ **جدائی دین از سیاست**؛ از آن‌جا که ریشه‌ای‌ترین مبنای اندیشه سیاسی امام، بیان جامعیت دین و تبیین ابعاد سیاست اسلام و در نتیجه پیوند ناگسستنی دین با سیاست است لذا بزرگترین آفت و آسیب انقلاب همین آفت اندیشه‌ای است که حوزه دین از حوزه سیاست و حکومت جدا شود.

۲ ـ **انزوای روحانیت**؛ با وجود پیوند دین با سیاست، طبیعتاً عالمان دین در ساختار حکومتی قرار می‌گیرند و در رأس حکومت، ولایت فقیه قرار می‌گیرد که با گسستن پیوند دین از سیاست نتیجه انزوای روحانیت از صحنه حکومت و سیاست خواهد بود که ثمره عملی آفت اول است.

۳ ـ **دنیازدگی روحانیت و مردم**؛ امام رمز پیروزی و بقاء انقلاب را انگیزه الهی و از عوامل پیروزی، اسلام خواهی و ساده‌زیستی عنوان می‌فرمود که از ثمرات آن عدم توجه به زخارف دنیاست و چنان‌چه دورکن اساسی انقلاب، یعنی روحانیت و مردم، انگیزه الهی در درونشان تضعیف شود و توجه به دنیا پیدا شود و تجمل‌گرا شوند طبیعت انقلاب دچار آفت جدی خواهد شد.

۴ ـ **سرد شدن و یأس و ناامیدی مردم**؛ از جمله عوامل پیروزی انقلاب در اندیشه امام، اعتماد به نفس وامیدواری به توانائی مردم می‌باشد لذا اگر مردم نسبت به توانائی خود ناامید شوند و نسبت به حرکت خود در مسیر انقلاب مأیوس شوند، انقلاب با آسیب جدی مواجه می‌شود.

۱ـ آئین انقلاب اسلامی، ص ۱۷۸ ـ ۱۸۲.

۵ـ انحراف در اندیشه دینی؛ امام با طرحی نو از اندیشه دینی که همگام با زمان باشد احیاگر دین نام گرفت لذا چنان‌چه دراندیشه دینی مردم انحراف ایجاد شود و دچار ارتجاع فکری شوند آسیب جدی متوجه انقلاب می‌شود.

پرسش‌ها:

۱ ـ مبانی اندیشه سیاسی امام را بنویسید و مختصری توضیح دهید.

۲ ـ ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را ذکر نمائید.

۳ ـ اهداف حکومت اسلامی را بنویسید.

۴ ـ اصول اساسی اندیشه سیاسی امام را بنویسید.

۵ ـ عوامل پیروزی و عوامل بقاء انقلاب را ذکر کنید.

۶ ـ آفات انقلاب را توضیح دهید.